بسم الله الرحمن الرحيم

سراج منیر

دار الاعلام لمدرسة اهل البیت (ع)
شماره ثبت: ۵۰۷۷

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد وهابیت (۷و۸) ـ پاییزوزمستان ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالإعلام لمدرسة اهل‌البیت علیهم‌السلام
مدیر مسئول: مهدی مکارم
سردبیر: اکبر اسدعلیزاده
اعضای هیئت تحریریه:
حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)
حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)
حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)
حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)
حجت الاسلام و المسلمین دکتر اکبر اسد علیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)
مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی‌پور
همکار علمی: احمد ربیعی‌فر
ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی
صفحه‌آرا: محبوب محسنی
قیمت: ۵۰۰۰ تومان

لیتوگراف و ناظر چاپ: سید محمد موسوی

نشانی: قم، میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه۲، فرعی اول دست راست، پلاک۳۱.
ص.پ: ۱۱۶۶ـ ۳۷۱۳۵ **تلفکس:** ۷۷۴۲۶۶۹ـ ۷۷۴۰۷۲۹ ـ ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

شابک: ۲-۱۷۶-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۱

فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج منیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش‌نامه:

۱. تبارشناسی وهابیت

۲. نقد مبانی و عقاید وهابیت

۳. جریان شناسی وهابیت

۴. رویدادهای معاصر وهابیت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع وهابیت.

◆ راهنمای تنظیم مقالات

از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word ، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التألیف، امتیاز مقاله از آنِ مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک(*Email*) ، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه واژگان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ ـ ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶ در پایان مقاله فهرست منابع(کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلّف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:

***وهابیگری:* حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.**

فـــهرست مطالـــب:

سرمقاله

قبیله خشونت ۷

مقالات

وهابیان و توحید ربوبی/ علی ربانی گلپایگانی..... ۱۹
وهابیان و اتهام به‌کلینی درباره تحریف قرآن/ اسدالله رضایی ۴۳
تحریف‌های ابن‌تیمیه از واقعه عاشورا/ محمّد صحتی سردرودی ۷۹
ردّنظروهابیت از سوی اهل‌سنت درحرمت زیارت قبور/ حبیب عباسی ۹۷
نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی/ محمد طاهر رفیعی ۱۲۵
اندیشمندان حنفی و کژاندیشی‌های ابن‌تیمیه/ محسن افضل آبادی ۱۵۱
بررسی حدیث«قرن‌الشیطان» ازدیدگاه‌علمای اهل‌سنت/ حسن‌حسینعلی ۱۷۵
تحقیقی درباره رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه/ حامد محمدیان خراسانی ۱۹۷

نقد کتاب

نقد و بررسی کتاب «مجموعة التوحید»/ حسین رجبی ۲۱۹
نقدی بر کتاب «التبرك المشروع و التبرك الممنوع»/ روح الله فروغی ۲۳۹
نقد و بررسی کتاب «زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور»/ قادر سعادتی..... ۲۵۹

بیانات

اهمیت پرداختن به‌مسائل وشبهات وهابیان/ آیت الله میلانی (دامت برکاته) ... ۲۸۱
ترفندهای‌وهابیت درمناظره/ شیخ علی آل محسن ۲۸۹

ترجمه‌ها

انگلستان و ظهور وهابیت و آل‌سعود/ عبدالله محمد سندی، رضاطاهری ۳۰۷

گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنّت در نقد افکار وهابیت (۵)؛
گزارشی از کتاب الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف النبوي المكرم/ پیام عبدالملکی ۳۲۷
معرفی آثـار منتشـر شده علمای اهل سنت در سده ۱۲ و ۱۳ قمری در نقد فرقه وهابیت/ اباذر نصر اصفهانی ۳٤٥
گزارشی از کتاب «پاسخ جوان شیعی به پرسشهای وهابیان»/ احمد ربیعی‌فر ۳٦۳
گزارشی از سایت/ علی مرتضوی‌نیا ۳۷۱

سرمقاله

◆ قبیله خشونت

محمّد بن‌عبدالوهّاب که به کمک استکبار جهانی توانست فرقهٔ انحرافی وهابیت را در اواخر قرن یازدهم بنیان نهد، با اعلام جهاد علیه مسلمانان و با نسبت دادن کفر، شرک و بدعت به آنان، اعراب بادیه‌نشین منطقه نجد را تحریک کرد و به کمک ابن‌سعود لشکری فراهم ساخت، آنان با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان‌نشین، مردم را کشتند و اموال آنان را به‌عنوان غنایم جنگی غارت کردند[1] و با اشغال مکه و مدینه، منطقه نجد و ریاض را که اکثر مردم این شهرها سنی‌مذهب بودند، با خشونت تمام به خاک و خون کشیدند و با خون‌ریزی و غارت، حاکمیت خویش را تثبیت کردند.

این قبیله خشونت‌گرا در طول تاریخ بسیار روشن خود! برای رسیدن به اهداف توحیدی خویش! از هیچ اقدام خشونت‌آمیزی علیه امت اسلام فروگذاری نکردند. اگر کسی اطلاعاتی اندکی از تاریخ تشکیل این قبیله مسلمان‌ستیز و فتنه‌گر داشته باشد، به‌آسانی به عملکرد وحشتناک آنان علیه مسلمین اذعان می‌کند.

---

۱. ر.ک: *تاریخ نجد و دعوت الشیخ محمد*، سنت جون فیلبی، بیروت، بی‌تا، فصل سوم غزوات، ص۹۵؛ *تاریخ آل‌سعود*، ناصر سعید، بیروت: منشورات اتحاد الشعب الجزیرة العربیة، بی تا، ج۱، ص ۳۱؛ *تاریخچه نقد و بررسی وهّابی‌ها*، سید محسن امین، برگردان: سید ابرهیم سیّد علوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص۱۳ـ۷۶.

◆ برخی از خشونت‌های وهابیت در بلاد اسلامی

در این نوشته به بخشی ازخشونت‌ها و فتنه‌انگیزی‌های این فرقه انحرافی در کشورهای اسلامی به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

۱. حمله به نجد و اطراف ریاض

اولین مناطق مورد حمله ابن‌عبدالوهاب و لشکر محمد بن‌سعود، شهرهای منطقه نجد و اطراف شهر ریاض است که تقریباً تمام مردم این شهرها اهل‌سنت بودند. ابن‌بشر عثمان بن‌عبدالله، مورخ مورد تأیید وهابیان، درباره آغاز دعوت وهّابیّت در منطقه نجد و کشت و کشتار مردم بی‌گناه به اتهام کفر، شرک و بدعت آنان می‌نویسد:

> عبدالعزیز همراه عدّه‌ای به قصد جهاد به سمت شهر «ثادق» حرکت کرد و آنان را به محاصره درآورد و بخشی از نخلستان‌های آنان را قطع کرد و تعدادی از مردم مسلمان این شهر را به قتل رساند و سپس به سمت «خُرج» حرکت کرد. آنان در منطقه «دُلَم» هشت نفر از مردان آنجا را به قتل رساندند و مغازه‌های پر از اموال را غارت کردند و آن‌گاه به سرزمین «نَعْجان»، «ثَرْمَدا»، «دُلَم» و «خُرْج» رفتند و عدّه‌ای را کشتند و شتران بسیاری را از شهرها به غنیمت گرفتند.
>
> عبدالعزیز به قصد جهاد وارد «منفوحه» شد و محصولات زراعی آنان را به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات، گوسفندان و شتران را به غنیمت گرفت و ده نفر را نیز به قتل رساند.[۱]

---

۱. «سار عبد العزیز غازیاً بجمیع المسلمین وقصد بلد ثادق و نازلهم و حاصرهم و وقع بینهم قتال وقطع شیئاً من نخیلهم فأقام علی ذلک أیّاماً، و قتل من أهل البلد ثمانیة رجال، و قتل من المسلمین ثمانیة رجال. غزا عبدالعزیز إلی الخرج فأوقع بأهل الدُلَم وقتل من أهلها ثمانیة رجال ونهبوا بها دکاکین فیها أموال، ثمّ أغاروا علی أهل بلد نَعْجان وقتلوا عودة بن علی ورجع إلی وطنه، ثمّ بعد أیّام سار عبدالعزیز بجیوشه إلی بلد (ثَرْمَدا) و قتل من أهلها أربعة رجال وأصیب من الغزو مبارک بن مزروع. ثمّ إنّ عبدالعزیز کرّ راجعا و قصد «الدُلَم» و «الخُرْج» فقاتل أهلها ⬅

ابن‌بشر در ادامه درباره حمله وهّابیان به منطقه حرمه و ریاض می‌نویسد:

لشکر عبدالعزیز شبانگاه هنگام برگشت (از غارت این شهرها و به خاک و خون کشیدن مردم آنها) وارد منطقه حَرْمه شدند و پس از طلوع فجر به دستور عبداللّه، پسر عبدالعزیز، تیراندازان به‌صورت دسته‌جمعی به شهر تیراندازی کردند و صدای مهیب تیرها، شهر را به لرزه درآورد؛ به‌گونه‌ای‌که بعضی از زنان حامله سقط کردند و مردم به وحشت افتادند و شهر به محاصره درآمد و مردم شهر، نه توان مقاومت و نه امکان فرار از شهر را داشتند.

اهل ریاض، همهٔ مردان و زنان و کودکان، با شنیدن حمله لشکر وهابی از ترس و وحشت، پا به فرار گذاشتند. از آنجا که این حمله در فصل تابستان بود، جمعیت زیادی بر اثر گرسنگی و تشنگی جان سپردند. وقتی عبدالعزیز وارد ریاض شد، دید جز اندکی از مردم، کسی در شهر نمانده، فراریان را دنبال کرد و عدّه‌ای را کشت و اموالی را که با خود داشتند، به غنیمت گرفت. به شرطه‌ها دستور داد که از خانه‌های خالی از صاحبانشان محافظت کنند و آن‌گاه تمام اموال، سلاح‌ها، مواد غذایی و وسایل خانه‌ها را به غنیمت گرفتند و غالب خانه‌ها و نخلستان‌ها را به تصرّف خود درآوردند.[1]

➡ وقتل من فزعهم سبعة رجال وغنم عليهم إبلاً كثيراً. غزا عبدالعزيز منفوحة وأشعل في زروعها النار؟! وأخذ كثيراً من حللهم وغنم منهم إبلاً كثيراً وقتل من الأعراب عشرة رجال» (*عنوان المجد في تاريخ النجد*، عثمان بن بشر نجدی حنبلی، تحقیق: محمد بن‌ناصر ستری، بیروت: دارالحبیب، بی‌تا، ص۳٤و ٤٣).

۱. «أتوا بلاد حرْمة في الليل و هم هاجعون... فلمّا انفجر الصبح أمر عبدالله على صاحب بُندق يثورها، فثوروا البنادق دفعة واحدة فارتجت البلد بأهلها و سقط بعض الحوامل، ففزعوا و إذا البلاد قد ضبطت عليهم و ليس لهم قدرة ولا مخرج. ففرّ أهل الرياض في ساقته الرجال والنساء والأطفال لا يلوى أحد على أحد، هربوا على وجوههم إلى البريّة في السهباء قاصدين الخروج وذلک في فصل الصيف، فهلک منهم خلق كثير جوعاً وعطشاً. فلمّا دخل ➡

۲. یورش به مناطق حجاز

۲ـ۱. حمله به طائف

سپاه وهابیان در ذی‌قعده سال ۱۲۱۷ به دستور عبدالعزیز به فرماندهی عثمان مضایفی به شهر طائف در دوازده فرسنگی مکه حمله کردند و به قتل‌عام مردم پرداختند. جمیل صدقی زهاوی و احمد بن‌زینی دحلان در مورد فتح طائف چنین می‌نویسند:

> از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل‌عام مردم بود که به کوچک و بزرگ رحم نکردند. طفل شیرخواره را روی سینه مادرش سر بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به مغازه‌ها و مسجدها حمله کردند و هر کس را یافتند، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند؛ به‌حدی‌که تمام مردم این شهر را به خاک و خون کشیدند و شمار اندکی از پیرمردان و زنان باقی‌مانده را از شهر طائف اخراج کردند و به وادی وج بردند و در سرمای شدید، بدون غذا و لباس رها کردند. همچنین کتاب‌ها را که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه‌هایی از *صحیح بخاری* و مسلم و دیگر کتاب‌های فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند. این واقعه در سال ۱۲۱۷ق رخ داد.[1]

➡ عبدالعزیز الریاض وجدها خالیة من أهلها إلاّ قلیلاً فساروا في أثرهم یقتلون ویغنمون.ثمّ إنّ عبدالعزیز جعل فی البیوت ضبّاطا یحفظون ما فیها. و حاز جمیع ما في البلد من الأموال والسلاح والطعام والأمتاع وغیر ذلک وملک بیوتها ونخیلها إلاّ قلیلاً» (*عنوان المجد في تاریخ النجد*، ص۶۰و۶۷).

۱. *فجر الصادق*، جمیل صدقی زهاوی، مصر: الواعظ، ۱۳۲ق، ص۲۲؛ *الدّرر السنّیّة فی الرد علی الوهابیة*، احمد بن‌زینی دحلان، استانبول: مکتبة ایشیق، ۱۳۹۶ق، ج۱، ص۴۵.

۲ـ۲. حمله به مکه

سپاه وهابیان به فرماندهی امیر سعود، در هشتم محرم ۱۲۱۸ وارد مکه شد و آنجا را اشغال کرد. مردم مکه که پیشتر خبر جنایت وهابی‌ها را در طائف شنیده بودند، از تکرار آن فاجعه ترسیدند و سلطه او را پذیرفتند. آن‌گاه امیر سعود از آنان خواست که قبه‌ها و بارگاه‌هایی را که بر قبور ساخته‌اند، با دست خود ویران کنند. ازاین‌رو وهابی‌ها همراه جمع زیادی از مردم، با بیل و کلنگ به سمت گورستان جنّةالمعلّی رفتند و گنبدهای زیادی از جمله قبور ابوطالب، عبدالمطلب، خدیجه، فرزندان پیامبر و نیز گنبدِ زادگان پیامبر، علی و خدیجه علیهم‌السلام را ویران کردند.[۱]

بیست روز پس از تصرف مکه، امیر سعود به قصد تصرف جدّه و دستگیری شریف غالب، امیر مکه که آن زمان در جدّه به سر می‌برد، به‌سوی جدّه حرکت کرد. او شهر را به مدت هشت روز به محاصره درآورد، ولی زیر فشار توپ‌خانه‌هایی که از شهر محافظت می‌کرد، از اشغال جدّه منصرف شد و با شنیدن خبری مبنی بر اینکه ایرانی‌ها به دستور فتحعلی‌شاه قاجار قصد تصرف نجد را دارند، به نجد بازگشت. با بازگشت امیر سعود به نجد، شریف غالب با توپ‌خانه‌ای که به او هدیه شده بود، به قصد تصرف مکه حرکت کرد و در درگیری سختی با وهابیان، مکه را به تصرف درآورد، ولی در سال ۱۲۱۹ق مکه دوباره به محاصره لشکر امیر سعود درآمد. در این شرایط، زندگی بر مردم مکه آن‌قدر سخت شد که هر آنچه در دسترسشان قرار می‌گرفت، برای رفع گرسنگی می‌خوردند، تا اینکه شریف غالب در سال ۱۲۲۰ق عقاید وهابی‌ها را مبنای حکومت خود قرار داد و پیرو امیر سعود گردید.[۲] بدین‌وسیله بر اساس توافق به‌عمل‌آمده میان شریف غالب و امیر سعود، تا سال ۱۲۲۷ق حکومت مکه به شریف غالب سپرده شد.[۳] به دنبال تسلیم شدن شریف غالب و تصرف مکه به‌دست وهابی‌ها، شماری از علمای وهابی از جمله رئیس آنها، حمید بن‌ناصر تبشیری، برای تبلیغ

۱. *الدرر السنّیة في الرد علی الوهابیة*، ج۱، ص۴۵.

۲. *عنوان المجد في تاریخ النجد*، ج۱، ص۱۵۳.

۳. *الدرر السنّیة في الرد علی الوهابیة*، ج۱، ص۴۵.

اندیشه‌های وهابیت وارد مکه شدند و بدین ترتیب سلطنت وهـابی‌هـا در مکـه تثبیـت گشت و تا شمال مکه گسترش یافت.[1]

۲ـ۳. حمله به مدینه

وهابیان به دستور ابن‌سعود در سال ۱۲۲۰ق به مدینه حمله کردنـد و پـس از یـک سال و نیم محاصره، شهر را به اشغال درآوردنـد. قاضـی شـهر را کـه از سـوی دولـت عثمانی منصوب بود، از شهر بیرون کردند و مـردم را از زیـارت مرقـد مطهـر پیـامبر و بزرگان مدفون در بقیع بازداشتند.[2] آن‌گاه امیر سعود به وهابیان دستور داد تا آثار و قبور بقیع را ویران کنند. ازاین‌رو همراه مردم به قبرستان بقیع یورش بردند و آنچه از قبه‌هـا و آثار بر روی قبور بود، با خاک یکسان کردند؛ از جمله قبر چهـار امـام معـصوم (امـام حسن مجتبی، امام زین‌العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صـادق علیهم‌السلام) و همچنـین قبر عبدالله، پدر پیامبر اسلام، را خراب کردند و هر آنچه از اشـیای قیمتـی و گـران‌بهـا یافت می‌شد، به غارت بردند.[3]

بسیاری از مردم مدینه را ناکثین خواندند و آنها را به خاک و خون کشیدند. پـس از ده روز، از خدام حرم نبوی که یک نفر از اهل سودان بود، خواستند محـل جـواهرات و خزائن حرم را به آنان نشان دهند. آنان نپذیرفتند. امیر سعود دستور داد آنها را شـکنجه کنند و آنان به اجبار محل خزائن حرم را نشان دادند. وهابیان نیز تمام آن را بـه تـاراج بردند. پول نقد و جواهرات بسیاری در آنجا بود.[4]

۱. *تاریخ العربیة السعودیّة*، الیکسی فاسیلیب، بیروت: شرکة المطبوعات، ۱۹۹۵م، ج۱، ص۱۳۹ـ۱٤۰.

۲. *مخالفة الوهابیة للقرآن والسنة*، عمر عبدالسلام، بیروت: دارالهدیة، چاپ اول، ۱٤۱٦ق، ص۸۳.

۳. *تاریخ المملکة العربیّة السعودیة*، صلاح الدین مختاری، بیروت، بی‌تا، ج۱، ص۹۱.

۴. ر.ک: *لمع الشهاب في سیرة محمد بن عبد الوهاب*، حسن جمال بن احمد الریکي، بیروت، ۱۹٦۷م، به نقل از *المجلة الثورة الإسلامیة*، ش۷٤، س۱٤۰٦ق، ص۷۱.

۳. هجوم به مناطق عراق

۳ـ ۱. حمله به کربلا

براساس نقل صلاح‌الدین مختاری، از نویسندگان وهابی، وهابی‌ها به فرماندهی امیرسعود در سال ۱۲۱۶ق با لشکری عظیمی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهام، به‌سوی عراق حرکت کردند. آنان در ماه ذی‌قعده به شهر کربلا رسیدند و آنجا را محاصره کردند.[۱] سپس به صورت غافل‌گیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آنجا را در کوچه و بازار و خانه‌ها کشتند. آنان گنبد حرم امام حسین علیه‌السلام را خراب کردند و جواهرهای حرم را به چپاول بردند و سنگ روی قبر را که با دانه‌های زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر آراسته شده بود، کندند. آنچه از اموال، اسلحه، لباس‌ها، فرش‌ها، طلاها و قرآن‌های نفیس در شهر یافتند، ربودند[۲] و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند؛ در حالی که نزدیک به دو هزار تن از اهل کربلا را کشته بودند.

امیر سعود با سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی به شهر کربلا حمله‌ور شد و جنایاتی در شهر کردند که در وصف نمی‌گنجد. حتی گفته‌اند آنان در یک شب بیست هزار تن را به قتل رسانیدند.[۳] نزدیک به پنجاه نفر را نزدیک ضریح و پانصد نفر را بیرون ضریح و در صحن کشتند و به هرکس می‌رسیدند، بی‌رحمانه او را از میان برمی‌داشتند و حتی به پیران و خردسالان نیز رحم نکردند.[۴]

میرزا طالب اصفهانی مقیم هندوستان، در سفرنامه خود از هنگام بازگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف چنین گزارش می‌دهد:

> قریب ۲۵هزار وهابی با اسب‌های عربی و شترهای نجیب وارد نواحی کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین» و «اذبحوا الکافرین» (مشرکان را بکشید، کافران را سر ببرید) سر دادند. بیش

۱. *تاریخ المملکة العربیة السعودیة*، ج۱، ص۷۳.

۲. *عنوان المجد في تاریخ النجد*، ج۱، ص۱۲۱.

۳. *وهابیان*، علی اصغر فقیهی، تهران: کتابفروشی صبا، چاپ اول، ۱۳۵۲ش، ص۱۶۲.

۴. *ماضی النجف و حاضرها*، محمدباقر آل‌محبوبه، بیروت: دارالأضواء، چاپ۲، ۱۴۰۶ق، ج۱، ص۳۲۵.

از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی‌های بی‌شماری به جا گذاشتند. در صحن مقدس، خون از بدن‌های سربریده، روان [و] گنبد و حجره‌های صحن از لاشه مقتولان پر بود. شدت آن حادثه به‌حدی دلخراش و سنگین بود که وقتی من بعد از یازده ماه مجدداً وارد شهر کربلا شدم، هنوز این حادثه آن‌قدر تازگی داشت که به جز نقل آن حادثه چیز دیگری نبود و راویان این حادثه بزرگ، در اثنای حکایت می‌گریستند و از شنیدن آن موها بر اندام راست می‌شد.[1]

سنت جون فیلبی می‌گوید: «شمشیر بر گردن‌های اهل کربلا نهادند و مردم را بی‌رحمانه کشتند و همه اشیای قیمتی را غارت کردند».[2]

دکتر محمد عوض الخطیب می‌گوید:

لشکری نزدیک به بیست هزار نفر از اعراب نجد، کربلا را محاصره کردند و ناگهان وارد آن شدند اهل آنجا را به‌سرعت کشتند و حتی برای کودکان نیز راه نجاتی نبود. خزینه‌ها و جواهرهای نفیس را بردند و ضریح را از جای خود کندند... موقعیت بسیار وحشتناک و قربانگاه بس بزرگی بود که خون به سیلاب تبدیل شده بود.[3]

۳ـ۲. حمله به نجف اشرف

وهابیان پس از کشتار بی‌رحمانه اهل کربلا و هتک حرم حسینی راهی نجف شدند. چون اهل نجف، جریان کربلا و غارت مدینه را شنیده بودند، کمی آمادگی

۱. *مسیر طالبی*، میرزا طالب اصفهانی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ۲، ۱۳۶۳ش، ص۴۰۸.

۲. ر.ک: *تاریخ نجد و دعوت الشیخ محمد*، ص ۱۴۲ـ۱۴۳.

۳. *صفحات من تاریخ جزیرة العرب الحدیث*، محمد عوض الخطیب، بیروت: دارالمعراج للطباعة و النشر، بی‌تا، ص۱۷۶.

داشتند. و برای دفاع برخاستند، حتی زن‌ها نیز از خانه‌ها بیـرون آمـده بودنـد و مـردان خود را بر می‌انگیختند تا اسیر قتل و غارت وهابی‌ها نشوند. در نهایت ایـن کـار باعـث شکست مهاجمان و عقب‌نشینی آنان گردید.[1]

آنان در سال ۱۲۲۱ق بار دیگر به نجف حمله کردند و نزدیک بود شـهر را تـسخیر کنند، ولی باز شکست خوردند و شماری از آنها کشته شدند و لشکریان برگـشتند. آنـان در جمادی الثانی سال بعد (۱۲۲۲ق) دگر بار به نجف هجوم آوردند، ولی اهل نجف که آمادگی کامل داشتند، از شهر دفاع کردند. وهابیـان در سـال ۱۲۲۵ق نیـز بـه نجـف و کربلا حمله کردند و راه زوار را بستند و شمار زیادی (نزدیک به یک‌صد و پنجاه نفـر از زائران) را میان کوفه و نجف کشتند. خلاصه اینکه حملات پی‌درپی آنها به شهر نجف با ناامیدی تمام به شکست و خواری انجامید[2] و در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار به‌شدت این دو شهر را مورد هجوم قرار دادند.[3]

... و در دوران معاصر نیز آنان هزاران تن از حجـاج بیـت‌اللّـه الحـرام را در چهـارم ذی‌الحجه سال ۱۴۰۷ق (۹ مرداد ۱۳۶۶) به جرم سر دادن فریاد برائت از مـشرکین در مکه، حرم امن الهی، به خاک و خون کشیدند و مردم بی‌دفاع کشورهایی چون بحرین، اردن، مصر، الجزایر، تونس، لبنان، سوریه، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و ...را بـه قتل رساندند و نمونه‌های دیگر جنایات و خشونت‌های این فرقه را در برخـی از کـشور های منطقه مانند عراق ، بحرین، سوریه، یمن و... شاهد هستیم. اینها تنها نمونه‌هـایی از عملکرد خشونت‌بار این قبیله خشونت‌طلب است که به اختصار بازگو کردیم.

سردبیر

---

۱. *ماضی النجف و حاضرها*، ج۱، ص۳۲۵.

۲. *صفحات من تاریخ الجزیرة العرب الحدیث*، ص۱۷۷.

۳. *تاریخ المملکة العربیة السعودیة*، ج۱، ص۹۲.

مقالات

- ✓ وهابیان و توحید ربوبی
- ✓ وهابیان و اتهام به‌کلینی درباره تحریف قرآن
- ✓ تحریف‌های ابن‌تیمیه از واقعه عاشورا
- ✓ ردّ نظر وهابیت از سوی اهل سنت در حرمت زیارت قبور
- ✓ نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی
- ✓ اندیشمندان حنفی و کژاندیشی‌های ابن‌تیمیه
- ✓ بررسی حدیث «قرن الشیطان» از دیدگاه علمای اهل‌سنت
- ✓ تحقیقی درباره رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه

وهابیان و توحید ربوبی

* علی ربانی گلپایگانی

* مدرس حوزه علمیه و استاد دانشگاه.

◆ چکیده

وهابیان ربوبیت را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که خالقیت را نیز شامل می‌شود. بدین جهت توحید ربوبی را معادل توحید افعالی و مشتمل بر توحید در خالقیت دانسته‌اند. اگرچه توحید ربوبی با توحید در خالقیت تلازم وجودی دارد، ولی تفسیر ربوبیت به خالقیت از نظر لغت و اصطلاح درست نیست. باور دیگر وهابیان در این باره این است که در طول تاریخ بشر، غالب افراد در ربوبیت موحد بودند و انحراف اصلی و رایج آنان در باب عبادت بوده است. بدین جهت معتقدند توحید ربوبی چندان مورد اهتمام پیامبران الهی نبوده و عمده اهتمام آنان صرف توحید عبادی شده است. آیات قرآن و گزارش‌های تاریخ بر این عقیده مهر بطلان می‌زند و بیان می‌کند که شرک در ربوبیت همواره در بین بشر رواج داشته و مبارزه با آن مورد اهتمام پیامبران الهی بوده است. آنان اگرچه در زمینه تدبیر کلی جهان موحد بودند، ولی در مسائل جزئی مربوط به زندگی مادی یا معنوی خویش گرفتار شرک در ربوبیت بودند.

کلیدواژگان: توحید، ربوبیت، خالقیت، توحید ربوبی، توحید در خالقیت.

۱. تعریف توحید ربوبی

وهابیان توحید ربوبی را به‌گونه‌ای تعریف کرده‌اند که توحید در خالقیت را نیز شامل می‌شود. به عبارت دیگر، توحید ربوبی یا توحید در ربوبیت از دیدگاه آنان معادل توحید افعالی است؛ چنان‌که شیخ عبدالرحمان که از نوادگان محمد بن‌عبدالوهاب است،[۱] در تعریف آن گفته است: «هو ـ توحید الربوبیّة ـ توحیده بفعله تعالی؛[۲] توحید در ربوبیت عبارت است از توحید افعالی خداوند». وی در جای دیگر توحید در ربوبیت را چنین تعریف کرده‌است: «هو العلم والإقرار بأنّ الله تعالی رب کلّ شيء و ملیکه و هو المدبّر لأمور خلقه جمیعهم».[۳]

دکتر صالح بن‌فوزان نیز در تعریف آن چنین گفته است:

> فأمّا توحید الربوبیّة؛ فإنّه الإقرار بأنّ الله وحده هو الخالق للعالم و هو المدبّر المحیی المیت و هو الرازق ذو القوّة المتین؛[۴]
>
> توحید در ربوبیت عبارت است از اقرار به اینکه خداوند یکتا آفریدگار و مدبر جهان است، او زنده‌کننده، میراننده، روزی‌بخش و دارای قدرتی استوار است.

دیگر علمای وهابی نیز در تعریف توحید ربوبی چنین تعبیرهایی را به‌کار برده‌اند؛ چنان‌که شیخ احمد بن‌ابراهیم[۵] در کتاب *الرد علی شبهات المستغیثین بغیرالله* گفته است:

---

۱. عبدالرحمان بن‌حسن بن‌محمد بن‌عبدالوهاب.

۲. *الجامع الفرید*، «رسالة الشیخ عبدالرحمان في انواع التوحید و الشرک»، ص۳٤۰.

۳. همان، ص۳۵۲.

۴. *الإرشاد إلی صحیح الإعتقاد*، ص۲۷.

۵. احمد بن‌ابراهیم بن‌عیسی النجدي (م ۱۳۲۹ق).

هو اعتقاد أنّ الله تعالى ربّ كلّ شيء و مليكه و خالق كلّ شيء و رازقه و المتصرّف فيه وحده بمشيئته و علمه و كلمته؛[1]

توحید ربوبی عبارت است از اعتقاد به اینکه خداوند متعال پروردگار مالک و خالق و رازق هر چیز است و با مشیت، علم و حکمت خود به تنهایی در هر چیز تصرف می‌کند.

۲. مشرکان و توحید ربوبی

به اعتقاد وهابیان در طول تاریخ بشر و دوران‌های نبوت، انحراف چندانی در توحید ربوبی (آفریدگاری و پروردگاری) رخ نداده و جز افراد قلیلی به شرک نگراییده‌اند. ازاین‌روی این قسم از توحید مورد اهتمام پیامبران الهی قرار نگرفته است؛ چراکه غالب افراد بشر به آن اذعان کرده‌اند. آنان بر این مدعا به آیاتی استدلال می‌کنند و معتقدند در این آیات تصریح شده است اگر از مشرکان درباره آفریدگار و پروردگار جهان سؤال شود، درپاسخ خواهند گفت: آفریدگار و پروردگار جهان، خداوند یکتاست. محمد بن‌عبدالوهاب در رساله *کشف الشبهات في التوحید*[2] گفته است:

مشرکان اقرار می‌کردند و شهادت می‌دادند که آفریدگار و روزی‌دهنده جز خداوند نیست، کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند و امر آفرینش را تدبیر نمی‌نماید و همه آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در آسمان‌هاست، آفریده‌ها و بندگان خداینند و تحت تصرف و قهر او قرار دارند.

وی آن‌گاه بر این مدعا به آیات ذیل استدلال کرده است:

۱. *الجامع الفرید*، ص۵۳۷.

۲. این رساله در مجموعه *الجامع الفرید*، ص۲۱۹ ـ ۲۳۶ چاپ شده است.

﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾.[1]

﴿قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ﴾.[2]

دکتر صالح بن فوزان نیز در این‌باره گفته است:

این قسم از توحید در فطرت بشر نهفته بوده است و تقریباً هیچ‌یک از افراد امت در آن نزاعی نداشتند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾[3] و نیز فرموده است: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ﴾[4] و نیز فرموده است: ﴿قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾.[5] از این‌گونه آیات در قرآن بسیار است و همگی بیانگر این مطلب‌اند که مشرکان(عصر رسالت) به ربوبیت خداوند و یگانگی او در آفرینش و روزی دادن و زنده کردن و میراندن اعتراف داشتند.

---

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۸۸ ـ ۸۹.

۳. سوره زخرف، آیه ۸۷.

۴. سوره زخرف، آیه ۹.

۵. سوره مؤمنون، آیات ۸۶ ـ ۸۷.

توحید ربوبی را جز افراد اندکی انکار نکرده‌اند و منکـران اگرچـه به ظاهر آن را انکار کرده‌اند، در درون بدان اعترف کرده‌انـد و انکـار آنان جز به جهت لجاجت نبوده است؛ چنان‌که فرعون می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِى﴾[1] و حضرت موسی در پاسخ او فرمود: ﴿لَقَد عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾.[2] منکران ربوبیت خداوند هیچ‌گونه دلیلی بر مدعای خود نداشـتند و انکارشـان جاهلانـه و از روی ظـن و گمـان بـود؛ چنـان‌کـه فرمـوده اسـت: ﴿وَقَالُوا۟ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾.[3]

وی آن‌گاه به نقل و نقد اقوال منکران وجود آفریدگار یعنی کسانی‌کـه مبـدأ نظـام جهان را طبیعت یا تصادف دانسته‌اند، پرداخته‌است.[4]

◆ نقد و ارزیابی

حاصل دیدگاه وهابیان در باب توحید ربوبی نکات ذیل است:

۱. توحید ربوبی، خالقیت و تدبیر را شامل می‌شود.

۲. در طول تاریخ بشر در توحید ربوبی انحراف اندکی رخ داده اسـت و غالـب افـراد بشر موحد بوده‌اند.

۳. مشرکان عصر رسالت توحید ربوبی را قبول داشتند، ولی چون در عبادت مشرک بودند، اعتقاد به توحید ربوبی آنان را سودی نبخشید و پیامبر با آنان به مبارزه پرداخت.

---

۱. سوره قصص، آیه ٤٨.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۳. سوره جاثیه، آیه ٢٤.

۴. *الإرشاد إلی صحیح الإعتقاد*، ص۲۷ـ۲۹.

۴. اعتقـاد بـه توحیـد در عقـل و فطـرت انـسان ریـشه دارد و کـسانی کـه آن را انکارکرده‌اند، انکارشان ناشی از شبهات فکری نبوده اسـت، بلکـه ناشـی از لجاجـت و خودخواهی آنان بوده است.

اینک به نقد و بررسی نکات یادشده می‌پردازیم.

◆ خالقیت و ربوبیت

برای آنکه نسبت توحیـد در خالقیـت و ربوبیـت روشـن شـود، لازم اسـت نخـست حقیقت خالقیت و ربوبیت بررسی گردد. واژه «خلق» در اصل بر «تقدیر و اندازه‌گیری» دلالت می‌کند و در دو مورد به معنای «ایجاد» به‌کار می‌رود:

الف) ایجاد چیزی که هیچ ماده و منشائی ندارد کـه آن را ابـداع گوینـد؛ چنـان‌کـه قرآن کریم فرموده‌است: ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾[1] و در جـای دیگـر مـی‌فرمایـد: ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾.[2] خلق در آیه پیشین به معنای ابـداع (ایجـاد بـی‌سـابقه) است.

ب) ایجاد چیزی از چیز دیگر؛ یعنی دگرگون کردن چیزی از وضعیت و حـالتی کـه دارد، به وضعیت و حالت دیگر؛ چنان‌که مـی‌فرمایـد: ﴿خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ﴾.[3] ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ﴾.[4]

خلق به معنای ابداع جز به خداوند نسبت داده نمی‌شود. بر این اساس قـرآن کـریم آن را ملاک فرق میان خداوند و غیر خداوند قرار داده و فرموده اسـت: ﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾.[1]

---

۱. سوره انعام، آیه ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۷.

۳. سوره نحل، آیه ٤.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۲.

اما خلق به معنای دوم به صورت مقید و مشروط به اذن خداوند، به غیر خداوند نیز نسبت داده می‌شود؛ چنان‌که درباره حضرت عیسی علیه‌السلام فرموده است: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِى﴾.[۲]

واژه «خلق» گاهی وصف کلام و به معنای کذب به‌کار می‌رود؛ یعنی سخن دروغین و ساختگی. بدین جهت بسیاری از علمای اسلامی به‌کاربردن کلمه «مخلوق» را درباره قرآن کریم جایز ندانسته‌اند.[۳]

آنچه گفته شد، کلام واژه‌شناس نامدار قرآن کریم یعنی راغب اصفهانی بود که در کلمات دیگر لغت‌شناسان عرب نیز یافت می‌شود؛ چنان‌که ابن‌فارس گفته است:

> واژه خلق (خاء و لام و قاف) بر دو معنای ریشه‌ای دلالت می‌کند: یکی از آن دو تقدیر و اندازه‌گیری است، و دیگری ملاست و صافی. در کاربرد نخست گفته می‌شود: «خلقت الأديم للسِّقاء»؛ یعنی چرم را برای مشک اندازه‌گیری کردم. واژه «خُلُق» به معنای سجیّه نیز از این ریشه است؛ زیرا دارنده آن خصلت اخلاقی بر آن اندازه‌گیری شده است. همین‌گونه است کلمه«خلاق» به معنای نصیب و بهره؛ زیرا هر کسی نصیب و بهره خاصی دارد.
>
> درباره کاربرد دوم گفته می‌شود: «صخرة خلقاء»؛ یعنی صخره‌ای صاف.[۴]

ابن‌اثیر گفته است:

> خلق از نام‌های خداوند است و اوست کسی که همه اشیا را ایجاد کرده است و معنای ریشه‌ای خلق، تقدیر است. بنابراین

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۳. *المفردات في غريب القرآن*، ص۱۵۷ـ۱۵۸، کلمه «خلق».

۴. *معجم المقاييس في اللغة*، ج۲، ص۳۲۹.

خداوند از دو نظر خالق است: یکی از این جهت کـه طـرح و نقـشه موجودات را که منشأ وجود آنهاست، اندازه‌گیری می‌کنـد و دیگـری از این جهت که آنها را بر اسـاس آن طـرح و نقـشه خـاص ایجـاد می‌کند.[1]

گاهی از دو کاربرد خلقِ تقدیر و خلقِ تکوین یادشده است. خلقِ تقدیر یعنی تعیـین طرح و نقشه موجودات که در لوح محفوظ مقررگردیـده اسـت، و خلـق تکـوین یعنـی موجود نمودن آنها.[2]

راغب در توضیح کلمه رب گفته است: «رب» در اصل، مصدر و بـه معنـای تربیـت است و تربیت عبارت است از اینکه چیزی از حالتی به حالت دیگری مبدل گردد تـا بـه مرحله کمال خـود برسـد (إنـشاء الـشيء حـالاً فحـالا إلـى حـد الـتمام)، ولـی در عـرف محاوره، این واژه به صورت اسم فاعل یعنـی تربیـت‌کننـده (المربـی) بـه‌کـار مـی‌رود؛ چنان‌که فرموده‌است: «وبلدة طيبة و رب غفـور»؛ یعنی پروردگاری که متولی امر تـدبیر جهان و رعایت مصالح موجودات است.[3]

ابن‌فارس برای واژه «رب» ریشه‌های مختلفـی بیـان کـرده اسـت. نخـستین آنهـا عبارت است از اصلاح کردن چیزی و اقدام به حفظ و نگهداری آن. بنابراین «رب» بـه معنای مالک، صاحب و مصلح چیزی است و خداوند بـدان جهـت «رب» نامیـده شـده است که آفرینش خود را اصلاح می‌کند.[4]

از دیگر کاربردهای واژه «رب»، «سید» و «مطاع» است. مؤلـف *اقـرب المـوارد* در توضیح واژه «رب» و کاربردهای آن گفته است: «رب الشيء ربـاً» یعنی آن‌را گـرد آورد و مالک آن شد. «رب القوم» یعنی سیاست و تـدبیر آنـان را بـر عهـده گرفـت و «رب

۱. *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، ج۲، ص۷۰.

۲. *مجمع البحرين*، ج۵، ص۱۵۹.

۳. *المفردات في غريب القرآن*، ص ۱۸٤، کلمه «رب».

۴. *معجم المقاييس في اللغة*، ص۳۹۸.

النعمة» یعنی نعمت را افزایش داد و «رب الأمر» یعنی أمـر (شـیء یـا کـار) را اصـلاح نمود و تمام کرد. رب از نام‌های خداوند متعال است و بر مالک، سـید، مطـاع و مـصلح اطلاق می‌شود.[1]

نکته دیگری که لغت‌شناسان گفته‌اند، این است که کـاربرد کلمـه رب بـه صـورت مطلق جز درباره خداوند روا نیست و هرگاه در مورد غیر خداونـد بـه‌کـار رود، بایـد بـه صورت اضافه باشد؛ مانند«رب الدار»، «رب المال».[2]

نکته دیگر اینکه معانی یادشده برای «رب» همگی مربوط به این واژه بـه صـورت مضاعف است که ریشه آن «ربَبَ» است. و این غیـر از واژه «رَبَـوَ» اسـت کـه نـاقص واوی است. مصدر واژه «رَبَوَ» و «رَبَا»، «رُبُـواً»و «رِبـاً» اسـت کـه بـه معنـای نمـو و افزایش است و کلمه تربیت از این ریشه است و بر تغذیـه و رشـد دادن چیـزی دلالـت می‌کند (رباه: تربیة: جعله یربو و غذاه و هزبه).[3]

از مطالب یادشده روشن گردید که تفسیر واژه «رب» به خالق، چنان‌که در کلمـات وهابیان آمده است، پذیرفته نیست. آری، آنچه استوار و پذیرفته اسـت، تـلازم وجـودی ربوبیت و خالقیت در مورد خداوند است و این ملازمـه نـه بـه دلیـل وحـدت یـا تـلازم معنای واژه خالق و رب است، بلکه به این دلیل است کـه ربوبیـت تکـوینی از خالقیـت جدا نیست؛ مثلاً تربیت و حفظ یک درخت در عالم تکوین، به ایـن صـورت اسـت کـه لحظه‌به‌لحظه فیض وجود و اسباب و شرایط لازم برای حیات درخت در اختیـار او قـرار بگیرد؛ یعنی آفرینش آن تداوم یابد، اما در غیر ربوبیت تکوینی الهـی، مـی‌تـوان آن‌را از خالقیت جدا کرد؛ مثلاً فردی دانشکده‌ای می‌سازد و اداره آن را به دیگـری مـی‌سـپارد. ساختن دانشکده از مقوله خلق، واداره آن از مقوله تدبیر است.

---

۱. *أقرب الموارد*، ج۱، ص۳۸۱.

۲. درباره کاربرد واژه «رب» ر.ک: *مجمع البحرین*، ج۲، ص٦٤؛ *مجمع البیان*، ج۱، ص۲۱-۲۲؛ *الکشاف*، ج۱، ص۱۰.

۳. *أقرب الموارد*، ج۱، ص۳۸٦.

◆ پیشینه شرک در ربوبیت

از مطالعه تاریخ ملل و اقوام بشر در طول تاریخ به دست می‌آید که پیوسته افـرادی از بشر در زمینه ربوبیت (و نیز خالقیت) به انحراف و شـرک گراییـده‌انـد. البتـه شـواهد تاریخی گویای این واقعیت اسـت کـه شـرک در ربوبیـت و تـدبیر بـیش از شـرک در خالقیت و آفریدگاری رواج داشته است. با این حال در کتب ملـل و نحـل از مجـوس و دوگانه‌پرستان یاد شده است که به دو آفریدگار یا دو پروردگارِ خوبی‌ها و بدی‌هـا قائـل بودند.[1]

۱. عصر ابراهیم علیه‌السلام

این مطلب که در طول تاریخ بشر شرک رواج داشته است، از آیات قرآن کـریم نیـز به‌دست می‌آید. از احتجاج ابراهیم علیه‌السلام با پرستشگران اجرام آسمانی اسـتفاده مـی‌شـود که آنان به ربوبیت اجرام آسمانی اعتقاد داشتند؛ زیرا در این احتجاج‌ها، ربوبیت زهـره و ماه و خورشید مورد بحث قرار گرفته است. از آنجا که مشرکان به ربوبیـت ایـن اجـرام آسمانی اعتقاد داشتند، حضرت ابراهیم علیه‌السلام با بهره‌گیری از روش جدال احسن، نخست اظهار می‌کند که ربوبیت آنها را پذیرفته است، آن‌گاه به افول و ناپدیداری آنها بـر نفـی ربوبیت ایشان استدلال می‌کند.[2] قرآن کـریم احتجـاج میـان ابـراهیم علیه‌السلام و نمـرود را چنین بازگو کرده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ

---

۱. *ملل و نحل*، ج۱، ص۲۳۳ـ۲۵٤.

۲. ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْأَفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (سوره انعام، آیات ۷۶ـ۷۸.)

قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ﴾[1]

مقصود از ﴿ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ﴾، فرمانروای دوران ابراهیم علیه‌السلام است که مطابق روایات و نقل‌های تاریخی نمرود نام داشت. ﴿أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ﴾ بیانگر این است که ملک و فرمانروایی نمرود عاریتی و از جانب خداوند بود و با این حال گرفتار غرور و خودبزرگ‌بینی شده بود و خود را رب و پرودگار مردم و از جمله رب حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌دانست. ابراهیم علیه‌السلام در رد پندار او گفت تو رب من نیستی، بلکه رب من کسی است که به موجودات زندگی می‌بخشد و آنها را می‌میراند. نمرود در برابر این حجت استوار ابراهیم دست به مغالطه زد و گفت من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. آن‌گاه برای اثبات مدعای خود دستور داد دو زندانی را حاضر کنند، سپس یکی از آن دو را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند.

از آنجا که زنده کردن و میراندن در زبان محاوره در دو معنا به‌کار می‌رود ـ یکی آنچه در عالم رخ می‌دهد و دیگری آنچه در زندگی انسان‌ها به‌کار می‌رود که در حقیقت کاربرد مجازی آن است ـ نمرود توانست به وسیله اشتراک لفظ مغالطه کند و امر را بر حاضران در مجلس مناظره مشتبه سازد و چون شرایط به گونه‌ای نبود که ابراهیم علیه‌السلام به بیان وجه مغالطه در استدلال او بپردازد، از احتجاج دیگری بهره گرفت و او را مبهوت ساخت و آن اینکه فرمود: ﴿رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ﴾.

در این مورد دیگر نمرود نمی‌توانست مغالطه کند و دچار بهت و حیرت شد. روشن است که مغلوب شدن وی در این احتجاج بدان جهت بود که وجود خداوند را به‌عنوان آفریدگار و پروردگار جهان خلقت قبول داشت، وگرنه می‌توانست بگوید: طلوع خورشید از مشرق فعل من و یا فعل دیگر خدایان است. آنچه نمرود ادعا می‌کرد، ربوبیت برای

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

افراد بشر بود؛ یعنی وی چنین می‌پنداشت که بر سرنوشت دیگران تأثیر مـی‌گـذارد و از نوعی استقلال در پروردگاری در این حوزه برخوردار است.

اصولاً با تأمل در گزارش‌های تاریخی درباره گرایش‌های شرک‌آلود بـشر در زمینـه ربوبیت برمی‌آید که پیشینیان ربوبیـت کلـی و کـلان در جهـان را مخـصوص خداونـد می‌دانستند و در این خصوص مشرک نبودند و شرک آنان در ربوبیت، مربوط حـوادث و رخدادهای خاص به‌ویژه درباره زندگی بشر بوده است.

۲. عصر حضرت یوسف علیه‌السلام

از دیگر آیاتی که بیانگر پدیده شرک در ربوبیت درتاریخ بشر می‌باشد، آیه‌ای اسـت که سخن حـضرت یوسـف علیه‌السلام را بـه دو هـم‌زنـدانی او نقـل مـی‌کنـد و مـی‌فرمایـد: ﴿يَـٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ﴾.[1] از این آیه به روشنی استفاده می‌شود که در آن زمان اعتقاد به وجود ارباب (رب‌های متعـدد) در بـین مردم رواج داشت و آن دو نفر که بـا یوسـف علیه‌السلام در زنـدان بـه‌سـر مـی‌بردنـد، چنـان اعتقادی داشتند. اعتقاد آنان کـه از خـدمتگزاران دسـتگاه حکومـت بودنـد، خـود گـواه روشنی بر رواج عقیده شرک در ربوبیت درمیان مردم است.

۳. عصر حضرت موسی علیه‌السلام

از دیگر آیات بیانگر این مطلب، آیه‌ای است که سخن فرعون عـصر موسـی علیه‌السلام را نقل می‌کند که می‌گفت: ﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾.[2] از برخی از آیات بر می‌آید که فرعون به خدایانی معتقد بود و آنها را پرستش می‌کرد. قرآن کریم سخن درباریان و مـشاوران فرعون را درباره حضرت موسی علیه‌السلام چنین نقل کرده است:

---

۱. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

﴿وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ لِيُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ ۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَٰهِرُونَ﴾؛[1]

آیا موسی و قومش را به حال خود رها می‌کنی تا در زمین به تباهی دست بزنند و خدایان تو را رها کنند (یعنی از پرستش و اطاعت از تو و خدایان تو اجتناب کنند).

بر این اساس مقصود از اینکه او خود را پروردگار برتر مردم می‌خواند، این است که او برای خود در امور مربوط به زندگی بشر خصوصاً در زندگی اجتماعی نقش بی‌مانندی را معتقد بود و می‌پنداشت در این حوزه او خداوند و پروردگاری است بی‌رقیب و بی‌مانند؛ چنان‌که در جای دیگر گفته است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِى﴾؛[2] «ای مردم، برای شما جز خود، خدایی نمی‌شناسم».

از این آیات نیز این نکته به‌دست می‌آید که شرک در ربوبیت، بیشتر در قلمرو حوادث مربوط به زندگی بشر پدیدار گشته است؛ یعنی مشرکان به وجود خداوند و اینکه او آفریدگار و پروردگار همه نظام عالم و حوادث بزرگ طبیعی است، اعتقاد داشتند، اما در حوادث و رخدادهای خاصی، به‌ویژه در قلمرو مسائل مربوط به زندگی بشر، به پروردگارانی غیر از خداوند معتقد بودند. بر این اساس است که وقتی فرعون خطاب به موسی علیه‌السلام گفت: ﴿فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ﴾[3] موسی علیه‌السلام پاسخ داد: ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِىٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَىْءٍ خَلْقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾.[4] اگر فرعون به آفریدگار و پروردگاری که جهان را پدیدآورده است و تدبیر کلی و کلان آن مخصوص او است، اعتقاد نداشت،

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.
۲. سوره قصص، آیه ۳۸.
۳. سوره طه، آیه ٤٩.
۴. سوره طه، آیه ٥٠.

پاسخ حضرت موسی علیه‌السلام نمی‌توانست برای او الزام‌آور باشد و اصولاً با چنـان فرضـی، پاسخ مزبور حکیمانه و خردمندانه نبود.

◆ گونه‌های شرک در ربوبیت

شرک در ربوبیت گونه‌های متفاوتی داشته است. یکی از گونه‌های رایـج آن اعتقـاد بـه تأثیرگـذاری مـستقل برخـی از موجـودات در پـاره‌ای از حـوادث بـه‌ویـژه حـوادث تعیین‌کننده در زندگی و سرنوشت بشر بوده است، خواه مربوط به زنـدگی دنیـوی آنهـا باشد مانند شکست یا پیروزی در جنگ‌ها، سود یا زیان در کـسب و کـار و بیمـاری یـا سلامتی و نظایر آن، یا مربوط به زندگی معنوی و اخروی آنها باشـد؛ماننـد بخـشش و آمرزش گناهان و قرب به خداوند. مشرکان به چنین ربوبیت‌هایی بـرای فرشـتگان یـا پیامبران و صالحان معتقد بودند[1] و با چنین اعتقادی مراسم و مناسک عبـادی را بـرای آنان انجام می‌دادند.

شرک در ربوبیت، همان‌گونه که با اعتقاد به تأثیرگذاری موجوداتی در تدبیر مستقل برخی از حوادث جهان و از جمله سرنوشت دنیوی و اخـروی انـسان رخ داده اسـت، در اطاعت بی‌چون و چرا و نامشروط از برخی افراد نیز ظـاهر گردیـده اسـت. بـه عبـارت دیگر، حق اطاعت به صورت مستقل و بی‌قید و شرط منحصر بـه خداونـد و از مظـاهر توحید در ربوبیت است. هرگاه در عرض اطاعت از خداوند، از دیگران هم اطاعت شـود، چنین اطاعتی شرک در ربوبیت خواهد بود. قرآن کریم یادآور شـده اسـت کـه یهـود و نصارا در مورد عالمان دین خود چنین اعتقادی داشتند؛ چنان‌که فرموده‌است:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾؛[2]

---

۱. ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا﴾، سوره مریم، آیه ۸۱؛ ﴿يَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾، سوره یونس، آیه ۱۸؛ ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾، سوره زمر، آیه ۳.

۲. سوره توبه، آیه ۳۱.

اهل کتاب عالمان یهودی و مسیحی و حضرت مسیح را اربابانی جز خداوند برگزیدند؛ درحالی‌که جز به این امر نشده بودند که فقط خدای یگانه را عبادت کنند. خداوند از داشتن چنان شریکانی پیراسته است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که مقصود از اینکه اهل کتاب احبار و رهبان را ارباب خود می‌دانستند و آنها را عبادت می‌کردند، این است که از رأی و نظر آنان به صورت مطلق اطاعت می‌کردند، چه مطابق احکام خداوند باشد و چه مخالف با آن: «انهم حرّموا علیهم الحلال و أحلّوا لهم الحرام فاتّبعوهم فذلک عبادتهم إیاهم»[1]

◆ شرک ربوبی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

از آیات قرآن به‌دست می‌آید که مشرکان عصر رسالت که بت‌ها را پرستش می‌کردند، به ربوبیت آنها معتقد بودند؛ یعنی اعتقاد داشتند که بت‌ها یا فرشتگان یا ارواحی که بت‌ها نماد آنها به‌شمار می‌رفتند، در سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند و پرستش آنها می‌تواند موجب عزت و سعادت آنان گردد، یا می‌پنداشتند بت‌ها حق شفاعت دارند و می‌توانند سبب مغفرت و آمرزش آنان گردند.

همه آیاتی که بت‌پرستان را بر پرستش بت‌ها نکوهش می‌کنند و بیانگر آن‌اند که آنها نه مالک سود یا زیان خود هستند و نه مالک سود و زیان انسان‌ها، براین مطلب دلالت دارند که بت‌پرستان اعتقاد داشتند معبودانشان چنین ویژگی‌هایی دارند؛ یعنی مالک سود و زیان و خیر و شرِ بشر می‌باشند و از آنجا که قرآن کریم وسایط و اسباب مؤثر در تدبیر جهان را پذیرفته است (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)،[2] روشن می‌شود که عقاید بت‌پرستان در مورد معبودانشان این بوده است که آنان به صورت مستقل در سرنوشت بشر و تدبیر امور تأثیر می‌گذارند و بدون شک چنین اعتقادی، شرک در ربوبیت است.

---

۱. *تفسیر ابن کثیر*، ج۳، ص ۳۸۵؛ *تفسیر المیزان*، ج۹، ص۲۵٤ ـ ۲۵۵.

۲. سوره نازعات، آیه ۵.

قرآن کریم در آیات بسیاری، از عقاید مشرکان عصر رسالت درباره معبودانشان یاد کرده است. از این آیات برمی‌آید که آنان معبودان خویش را مالک سود و زیان و عزت و نصرت در زندگی خویش می‌دانستند. نمونه‌هایی از این آیات را نقل می‌کنیم:

۱. ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ﴾؛[۱] «به مشرکان بگو: آیا جز خداوند پروردگاری را برگزینم، در حالی که خداوند پرودگار همه موجودات است». از این آیه استفاده می‌شود مشرکان به ربوبیت موجوداتی غیر خداوند معتقد بودند و از آنها طلب نصرت و یاری می‌نمودند و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌خواستند که روش آنان را برگزینند، اما پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان این بود که ربوبیت در همه زمینه‌ها منحصر به خداوند است و سزاوار نیست که انسان جز او را پروردگار خود برگزیند.

۲. ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةٗ لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا﴾؛[۲] «مشرکان جز خداوند، خدایانی را برگزیدند تا مایه عزت آنان باشد».

این آیه آشکارا بیان می‌کند مشرکان بر این عقیده بودند که خدایانی را که شریک برای خداوند گرفته بودند و آنها را پرستش می‌کردند، در سرنوشت آنان تأثیر می‌گذارند و عزت آنها را فراهم می‌کنند، اما این اعتقاد کاملاً بی‌اساس بود؛ چرا که عزت جز از جانب خداوند و به اراده و مشیت او نیست: ﴿فَإِنَّ ٱلۡعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا﴾[۳]

۳. ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ﴾؛[۴] «به مشرکان بگو: کسانی را که غیر از خداوند (مالک سود و زیان خود) می‌پندارید، بخوانید (از آنان استمداد بجوئید)، اما بدانید این کار برای شما سودی نخواهد داشت؛ زیرا آنها به مقدار

۱. سوره انعام، آیه ۱٦٤.
۲. سوره مریم، آیه ۸۱.
۳. سوره نساء، آیه ۱۳۹.
۴. سوره سبأ، آیه ۲۲.

ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک چیزی نیستند و در تدبیر آسمان‌ها و زمین شریک خداوند نمی‌باشند و خداوند آنها را پشتیبان خود برنگزیده است».

از این آیه نیز به‌دست می‌آید که مشرکان معتقد بودند آلهه‌ای که برای خود برگزیده‌اند، می‌توانند منشأ سود و زیان آنها باشند. از این روی آنها را می‌خواندند و از آنها استعانت می‌جستند. خداوند به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌دهد تا نادرستی این اعتقاد را به آنان گوشزد کند و بگوید که تدبیر انسان و جهان مخصوص خداوند است و خدایانی که مشرکان می‌پندارند، مالک چیزی در آسمان‌ها و در زمین نیستند و در تدبیر امور شریک و پشتیبان خداوند نمی‌باشند.

۴. ﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ﴾.[1]

در این آیه کریمه نکات ذیل بیان شده است:

الف) مشرکان عصر رسالت به ربوبیت خداوند در آسمان و زمین اعتقاد داشتند؛ اگرچه در مقام احتجاج از اقرار به آن امتناع می‌ورزیدند. بدین جهت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود پاسخ پرسش خود را داده است. این مطلب که آنان خداوند را پروردگار و مدبر آسمان و زمین می‌دانستند، در آیات دیگر قرآن بازگو شده است؛ چنان‌که فرموده است:

﴿قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾[2]

ب) مشرکان برخی از موجودات (انسان و غیر انسان) را به‌عنوان اولیای خود برگزیده و معتقد بودند که آنها مالک سود و زیان آنان می‌باشند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۸۶ و ۸۷.

ابطال این عقیده این مطلب را یادآوری کرده است که آن موجودات، مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگران باشند.

ج) مسلمانان که ربوبیت آسمان‌ها و زمین و نیز ربوبیت در قلمرو زندگی را منحصر به خداوند می‌دانند، مانند انسان‌های بینایی هستند که در روشنایی راه می‌سپارند و مشرکان که از فهم این حقیقت عاجز مانده‌اند، همچون افرادی نابینا یا کسانی‌اند که در تاریکی راه می‌روند.

د) ربوبیت، خواه مربوط به تدبیر آسمان‌ها و زمین و حوادث عظیم آفرینش باشد و خواه مربوط به سرنوشت انسان‌ها، ریشه در خالقیت دارد و از لوازم آن به‌شمار می‌رود. بر این اساس مشرکان که خالقیت انسان و جهان را مخصوص خداوند می‌دانند،[1] باید ربوبیت را هم در همه مراتب و مراحل آن مخصوص خداوند بدانند. بنابراین اعتقاد به توحید در خالقیت با شرک در ربوبیت سازگاری ندارد.

۵. ﴿قَالُواْ وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ۝٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ۝٩٧ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[2]

مفاد این آیه این است که مشرکان در دوزخ با یکدیگر مخاصمه و مجادله می‌کنند. آنان به معبودان خود می‌گویند: «ما در دنیا در گمراهی آشکاری بودیم که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می‌انگاشتیم». اینکه آنان در چه چیز معبودان خود را با پروردگار جهانیان برابر می‌گرفتند، در آیه بیان نشده است. این اطلاق همه اقسام شرک را شامل می شود، جز آنچه مشرکان به توحید در آن اعتقاد داشتند و آن دو چیز بود: یکی توحید در خلق انسان و جهان، و دیگر توحید ربوبیت در آسمان‌ها و زمین و حوادث مهم مربوط به جهان آفرینش. در موارد دیگر برای معبودان خود شأن و مقام خدایی قائل بودند و آنها را مالک سود زیان و سرنوشت انسان می‌دانستند و بدین جهت در برابر آنها عبادت و خضوع می‌کردند.

---

۱. ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ سوره لقمان، آیه ۲۵؛ ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾، سوره زخرف، آیه ۸۷.

۲. سوره شعراء، آیه ۹۶ ـ ۹۸.

ابن‌کثیر در ذیل آیه شریفه ﴿إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾ گفته است:

أي نجعل أمركم مطاعاً كما يطاع أمر ربّ العالمين و عبدنا كم مع ربّ العالمين؛[1] یعنی ما امر شما را همچون پروردگار جهانیان اطاعت می‌کردیم و شما را همچون پروردگار جهان می‌پرستیدیم.

از آنجا که شرک در اطاعت -چنان‌که پیش از این بیان گردید- از مظاهر و اقسام شرک در ربوبیت است، پس سخن ابن‌کثیر بیانگر این مطلب است که مشرکان عصر رسالت تنها در عبادت مشرک نبودند، بلکه در ربوبیت نیز مشرک بودند.

◆ پاسخ به یک پرسش

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که درآیاتی از قرآن کریم تأکید و تصریح شده است که مشرکان عصر رسالت در ربوبیت موحد بودند؛ یعنی ربوبیت و تدبیر جهان را مخصوص خداوند می‌دانستند؛ چنان‌که فرموده‌است:

﴿قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ﴾.[2]

و نیز فرموده است: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ﴾.[3]

این مطلب در آیات ۸۶ ـ۸۹ سوره مؤمنون نیز بیان شده است.

---

۱. *تفسیر ابن‌کثیر*، ج۵، ص ۱۹۳.

۲. سوره یونس، آیه ۳۱.

۳. سوره عنکبوت، آیه ٦٣.

در این صورت چگونه می‌توان به مفاد این آیات و آیاتی که پیش از این بیان گردید و بر مشرک بودن مشرکان عصر رسالت در مسئله ربوبیت دلالت می‌کنند، معتقد گردید؟

◆ پاسخ

پاسخ این پرسش، با توجه به آنچه درباره شرک در ربوبیت در عصر پیامبران عموماً و در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً، بیان گردید روشن است و آن اینکه شرک در ربوبیت در حوادث و رخدادهای مربوط به جهان خلقت نبود، بلکه مربوط به زندگی بشر و مسائلی از قبیل پیروزی و شکست، عزت و ذلت، سود و زیان و اطاعت و عصیان بود؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ ۝٧٤ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَهُمۡ وَهُمۡ لَهُمۡ جُندٞ مُّحۡضَرُونَ﴾[1] مشرکان، غیر از «الله» خدایانی را برگزیدند به این امید که از نصرت آنها بهره‌مند گردند. (آنان در این اعتقاد سخت در اشتباه بودند؛ زیرا) آن خدایان برگزیده شده، توانایی نصرت مشرکان، را ندارند و مشرکان لشکریان و پیروان آن خدایان‌اند و درقیامت همگی درپیشگاه عدل الهی حاضر خواهند شد.[2]

این آیه نیز برهمین مطلب دلالت می‌کند: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا﴾.[3]

این‌گونه آیات و آیات دیگری که پیش از این نقل نمودیم، بیانگر این مطلب اند که مشرکان عصر رسالت در امور مربوط به زندگی خود گرفتار شرک در ربوبیت بودند و آیات دالّ بر اعتقاد توحیدی آنان در مسئله ربوبیت ناظر به تدبیر آسمان‌ها و زمین و

---

۱. سوره یس، آیات ۷۴ـ ۷۵.

۲. در این باره به کتاب *کشف الارتیاب*، علامه سید محسن امین، ص ۱۷۰ رجوع شود.

۳. ر.ک: *المیزان*، ج۱۷، ص۱۱۰.

حوادث مربوط به عالم طبیعت است. روشن است که این دو مطلب هیچ‌گونـه تعارضـی با یکدیگر ندارند.[1]

◆ جمع‌بندی

پدیده شرک در ربوبیت در طول تاریخ بشر رواج داشته اسـت و پیـامبران الهـی بـه مبارزه با آن اهتمام ورزیده‌اند. اصول شرک در عبادت ریشه در شرک در ربوبیت داشـته است. بنابراین سخن وهابیـان در کـم‌اهمیـت جلـوه دادن شـرک در ربوبیـت، از نظـر تاریخی با آیات قرآن و روایات و گزارش‌های تاریخی سازگاری نـدارد و از خلـط میـان ربوبیت کلی و جزئی نشئت گرفته است.

---

۱. سوره مریم، آیه ۸۱.

◆ کتابنامه

۱. ***الإرشاد إلى صحيح الإعتقاد و الرد على أهل الشرک و الإلحاد***: صالح بن‌فوزان، ریاض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٥ق.

۲. ***الجامع الفريد يحتوى على كتب و رسائل لأئمة الوهابيّة***، جده: دار الاصفهانی، ۱۳۹۳ق.

۳. ***مجمع البحرين***: فخرالدین طریحی، تحقیق: احمد حسینی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.

٤. ***معجم المقاييس في اللغة***: احمد بن فارس زکریا، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ١٤١٧ق.

٥. ***مجمع البيان***: شیخ ابوعلی طبرسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق.

٦. ***الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل***: زمخشری، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا.

۷. ***الملل و النحل***: شهرستانی، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا.

۸. ***تفسير الميزان***: سید محمد حسین طباطبایی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

۹. ***كشف الإرتياب في أتباع محمد بن عبدالوهاب***: سید محسن امین، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ سوم، بی‌تا.

۱۰. ***تفسير القرآن العظيم***: ابن کثیر، بیروت: دارالأندلس، ١٤١٦ق.

۱۱. ***المفردات في غريب القرآن***: راغب اصفهانی، تهران: المکتبة المرتضویة، بی‌تا.

۱۲. ***النهاية في غريب الحديث و الأثر***: ابن اثیر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ١٣٦٧ش.

۱۳. ***أقرب الموارد***: سعید خوری شرتونی لبنانی، قم: منشورات مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، ١٤٠٣ق.

وهابیان و اتهام به کلینی

درباره تحریف قرآن

* اسدالله رضایی

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام و سطح ٤ مرکز تخصصی تبلیغ حوزه علمیه قم

◆ **چکیده**

به تصریح آیهٔ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1] تحریف‌ناپذیری قرآن کریم امری مسلّم و تردیدناپذیر است و همه مسلمانان این کتاب آسمانی را مصون از هر دگرگونی می‌دانند، ولی گروهی از نویسندگان وهابی، شیعه و در رأس آنها کلینی را معتقد به تحریف و خارج از دین معرفی می‌کنند و دلیل ادعایشان کتاب *کافی* است؛ درحالی‌که این اتهام به‌هیچ‌وجه به کلینی و کتابش وارد نیست. همه ادعاهای دلایل تحریف در کتاب یاد شده مربوط به تفسیر یا تبیین مصادیق، یا تأویل بیانی، یا تنزیل معنایی و یا معارف بلند قرآنی است، نه تحریف به مفهوم باطل. درغیر این فرض بزرگان آنان همانند بخاری نیز باید معتقد به تحریف باشند![2]

کلیدواژگان: قرآن، کلینی، *کافی*، وهابیان، تحریف، اعتقاد.

۱ . سوره حجر، آیه ۹.

۲. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: سراج منیر، ش٦، ص۱۳۷.

◆ مقدمه

اتهام اعتقاد به‌تحریف قرآن‌کریم[1] به کلینی، در تألیفات گروهی از وهابیان مطرح شده است و او را قائل به تحریف قرآن، بلکه مؤسِّس و مروِّج این اعتقاد باطل در شیعه می‌پندارند. از نظر ناصرالقفاری وهابی و غیر او، نخستین کتابی که شبهه تحریف را مطرح کرده، کتاب سلیم بن‌قیس(م۹۰ق) قلمداد شده است. که در آن دو روایت دربارهٔ امامت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام[2] نقل شده است و سپس علی بن‌ابراهیم قمی(م۳۰۷ق) را در *تفسیر قمی* و کلینی را در *کافی* از مروِّجان این عقیده دانسته و گفته که قمی و کلینی پایه‌های این عقیده باطل را استوار ساختند و برای ترویج و نشر آن تلاش فراوان کردند و شروع روایات دالّ بر تحریف از آن دو آغاز گردید.[3]

وی برای نمونه به روایتی از *کافی* اشاره می‌کند که جمله «فِي عَلِيٍّ» را پس از جمله‌های «أنزَلَ الله إلَيکَ» و «أنزَلنا إلَيکَ» قرار داده است.[4] وی از *تفسیر قمی* نیز مواردی را ذکر می‌کند.[5]

دکتر صلاح عبدالفتاح خالدی نیز اضافه بودن «بولاية عَلِيٍّ» در آیه ۸۹ سوره اسراء[6] و «في ولاية عَلِيٍّ» و «آل محمّد» درآیه ۲۹ کهف[7] را نمونه‌هایی از تحریف در *کافی* می‌داند.

---

۱. «تحریف» عبارت است از اعتقاد به‌اینکه قرآن موجود، دچار کاستی و زیادی در متن والفاظ شده باشد. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: *البيان في تفسير القرآن*، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی.

۲. *کتاب سلیم بن‌قیس*، ص ۳۲-۳۳.

۳. *أُصول مذهب الشيعة*، ج۱، ص۲۸۸- ۲۹٤.

٤. *کافی*، ج۱، ص٤١٧، کتاب الحجة، ح۲۵-۲۷.

۵. *أُصول مذهب الشّيعة*، ج۱، ص۲۹٤- ۲۹۹؛ *مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة*، ص۱۸۱؛ *أهل السّنّة والشّيعة بين الإعتدال والغلو*، ص۸٦.

٦. *کافی*، ج۱، ص٤٢٥، کتاب الحجة، ح٦٤.

۷. همان؛ *الكليني و تأويلاته الباطنيّة للآيات القرآنيّة في كتابه أصول الكافي*، ص۲۳۸.

پیش از آن دو، آلوسی[1] و سپس مفصّل‌ترین بحث را ابـوزهره ارائـه مـی‌دهـد. وی ضمن معرفی کلینی به‌عنوان ترویج‌کننـده اندیـشهٔ نقـص قـرآن، وی را تـرویج‌دهنـده روایاتی می‌داند که در قرآن شک و تردید ایجـاد مـی‌کنـد.[2] نویـسندهٔ دیگـر کلینـی را به‌سبب این‌گونه روایات، اهل قبله نمی‌شمارد![3]

نویسنده *الشیعة والقرآن* با استناد به‌روایتی از *کـافی*،[4] نتیجـه مـی‌گیـرد کـه شـیعه به‌قرآن موجود اعتقاد ندارد و دلیل او روایاتی است که کلینی در کتـابش، *کـافی*، آورده است.[5] خطیب(م۱۳۸۹ق) با نقل روایتـی از امـام رضـا علیه‌السلام از *اصـول کـافی*،[6] کلینـی را معتقد به‌تحریف قرآن معرفی می‌کند.[7]

محمد بنداری میان تشیّع اصیل و تشیّع فارسی، فرق گذاشته و تشیّع فارسی را کـه کلینی از این دسته است، معتقد به تحریف دانسته و ادعا کرده که اجمـاع اهـل نقـل و تفسیر بر آن استوار است.[8]

◆ بررسی و نقد اتهام به کلینی

آنچه اشاره شد، فشرده‌ای از اتهام‌هایی است که به کلینی زده شده است، ولی اوّلاً، کسی مدعی نیست کلینی به صراحت از تحریف سـخن گفتـه باشـد و در هـیچ جـایِ

۱. ر.ک: *روح المعاني*، ج۱، ص۲۳-۲٤.
۲. *الامام الصادق؛ حیاته و...*، ص۳۳۲، با تلخیص.
۳. *أهل السّنّة والشّیعة بین الإعتدال والغلو*، ص۸٦.
٤. *کافی*، ج۲، ص٦۳۳، کتاب فضل القرآن باب النّوادر، ح۲۳.
٥. *الشّیعة والقرآن*، ص٦۰- ٦۱.
٦. *کافی*، ج۲، ص٦۱۹، کتاب فضل القرآن، باب: أن القرآن یَرفع کما أنزل، ح۲.
۷. *الخطوط العریضة...*، ص۱٤.
۸. *التّشیّع بین مفهوم الأئمة والمفهوم الفارسي*، ص۹٤- ۹٥.

کافی چنین مطلبی هرچند به اجمال وجود ندارد. ثانیاً، آنچه کلینی را در مظانّ اتهام قرار داده، ظاهر عناوین و روایات *کافی* است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ابتدا اشاره به این نکته ضروری است که بسیاری از منتقدان *کافی* برای بزرگ‌نمایی این اشکال، مدّعی‌اند *کافی* صحیح‌ترین کتاب‌ها نزد شیعه،[1] بلکه در عالی‌ترین درجهٔ صحّت،[2] یا به‌منزلهٔ بخاری نزد مسلمانان است.[3] چنین ادعایی هرچند برای این کتاب که به لحاظ تاریخی و علمی ارزشمندترین مجموعهٔ حدیثی است، بیجا نیست، ولی برخلاف دیدگاه اهل‌سنت که همه روایات *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم*[4] را صحیح می‌دانند، علمای شیعه، گذشته از اینکه اصطلاح «صحیح» نزد قدما و متأخران شیعه متفاوت است، این کتاب را هم مشتمل بر روایات صحیح، و هم شامل موثّق و حَسن و ضعیف دانسته‌اند؛[5] زیرا خود کلینی در مقدمهٔ این‌کتاب، معیار تشخیص صحیح از ناصحیح را هماهنگی و ناهماهنگی روایاتش با کتاب‌خدا می‌شمارد.[6] در نتیجه این سخن علّامه مجلسی که گفته «روایات کتاب‌های چهارگانه همه‌اش صحیح نیست، تا چه‌رسد به اینکه همه قطعی الصّدور باشد»،[7] مبنای اساسی شیعه را درباره همه مجامع حدیثی‌شان معیّن می‌کند.

۱. *الشیعة؛ فلسفة وتاریخ*، ص۱۸۳؛ *اصول مذهب الشیعة*، ج۱، ص۲۷۷.

۲. همان، ص۲۷۸.

۳. *الشّیعة والسّنّة*، ص۶۱؛ *الخطوط العریضة...*، ص۱۴.

۴. *تدریب الراوي*، ج۱، ص۸۸-۹۱.

۵. ر.ک: *روضات الجنات*، ج۶، ص۱۱۶؛ *لؤلؤة البحرین*، ص۳۴۹؛ *کتاب ذکری الشیعه*، چاپ حجری، ص۶؛ *الذّریعة*، ج۱۷، ص۲۴۵، رقم۹۶؛ *مرآة العقول*، ج۱، ص۳.

۶. *کافی*، ج۱، ص۸.

۷. *الوجیزة في علم الرجال*، ص۸۳؛ *الموسوعة الوهابیّة والشیعة الامامیة*، ص۹۹-۱۰۱.

یکی از مغالطه‌های ناصر قفاری برای گمراه کردن خوانندگان کتابش، از کتاب *صحیح الکافی*[1] نام می‌برد و می‌گوید در این کتاب روایات تحریف دیده نمی‌شود و اینکه حذف این‌گونه روایات بلکه کل باب از روی تقیّه است یا حقیقت دارد، معلوم نیست.[2] متأسفانه این نویسنده حتی به عنوان کتاب نیز توجّه نکرده که مؤلِّف آن، احادیثی را که به‌نظرش صحیح می‌رسیده، از مجموعه *کافی* استخراج کرده است؛ هر چند عملکرد مؤلف این‌کتاب، مورد اعتراض برخی از عالمان شیعه قرار گرفته است.[3] گذشته از آن، صرف آمدن روایتی در این کتاب به این معنا نیست که شیعه به آن اعتقاد داشته باشد، برخلاف دیدگاه اهل‌سنت درباره *صحیح بخاری* و *مسلم*.

۱. بازخوانی عناوین کافی

از میان عناوین باب‌های *کافی* که ادعا شده[4] تحریف را می‌رساند، «باب أنّه لم یَجمع القرآنَ کلُّه إلاّ الأئمة علیهم‌السلام و ...»[5] است که از چند جهت دلیل بر اعتقاد کلینی بر تحریف قرآن نمی‌شود:

۱-۱. خطبه مؤلّف: هرچند اکثر عناوین ابواب *کافی* می‌تواند نشان‌دهنده دیدگاه‌های مؤلف آن باشد، ولی بی‌تردید مقدمهٔ هرکتاب که تبلور باورهای پدید آورنده آن است، گویاتر اعتقادات صاحب آن را بیان می‌دارد. از این رو کلینی چکیده باورهای خویش را در مورد قرآن در مقدمهٔ کتابش، آن‌هم برای کسانی‌که *کافی* را در دین و

۱. *صحیح الکافي إختیاره من کتاب الکافي للشّیخ...*، بیروت: الدارالاسلامیة، چاپ‌اول، ۱۴۰۱ق.

۲. *أُصول مذهب الشّیعة*، ج۱، ص۲۷۱.

۳. ر.ک: *معالم المدرستین*، ج۳، ص۳۴۳: «مؤلف این کتاب با اعتمادی که بر *رجال ابن الغضائري* داشته، بسیاری از روایات *کافی* را ضعیف دانسته است» (حاشیه).

۴. *الامام الصادق؛ حیاته و عصره...*، ص۳۲۳؛ *مع الشّیعة الاثني عشریّة في الأصول والفروع*، ج۳، ص۱۳۹؛ *أُصول مذهب الشّیعة...*، ج۱، ص۳۱۹.

۵. *کافی*، ج۱، ص۲۲۸، کتاب الحجة و ص۳ (مقدمه).

دنیایشان به‌کار می‌گیرند، در قالب جملاتی چون «بدان ای برادرم، -خدایت هدایت کند- کسی را نمی‌رسد که به‌نظر خود روایات مختلفی را که از أئمه علیهم‌السلام رسیده، از یکدیگر تشخیص دهد، جز به طریقی که امام علیه‌السلام دستور داده که فرموده: «آنها را با قرآن بسنجید و هرکدام را که موافق کتاب خدای عزّوجل است، بگیرید و هرکدام را که مخالف کتاب خداست، رد کنید»،[1] و نیز کلینی گفته: «نَحنُ لانعرف من جمیع ذلک إلاّ أقلّه»،[2] و به‌کاربردن واژه‌های «رجاء» و «تقصیر»[3] بیانگر این است که کلینی کتاب خدا را مبّرا از هر نقص می‌دانسته و معیار ارزیابی روایات را قرآن می‌شمرده است، و الاّ نمی‌گفت: «وأنزلَ إلیه الکتاب، فیه البیان والتبیان، قرآناً عربیاً غیرذي عوج ...».[4] این سخن کلینی کجا و آن ادعاهای بخاری کجا که گفت: «من یک‌صد هزار حدیث صحیح از حفظ بودم و دراین‌کتاب جز حدیث صحیح نیاوردم و بیشتر از آنچه به‌طورصحیح نقل کردم، فروگذاشتم».[5] کسی‌که اعتقاد به‌تحریف دارد، آیا معقول است به قرآن مُحرَّف ـ نعوذبالله ـ استناد کند و آن را «بیان»، «تبیان» و «غیرذی‌عوج» بداند؟ کاش نویسندگان منتقد بر *کافی* ابتدا، این خطبه را مطالعه می‌کردند.

۱ـ۲. دفع اتّهام براساس عناوین: اگر بنا باشد عناوین، معیار ارزیابی باور مؤلِّف قرارگیرد، بسیاری از عناوین *کافی*، کلینی را مبرّا از تهمت تحریف می‌سازد؛ زیرا عنوان‌های «باب‌الرَّدّ إلی الکتاب والسّنّة...»[6] که در ذیل آن ده حدیث نقل می‌کند، و

۱. همان، ص۸.

۲. همان، ص۹.

۳. همان، ص۳ (مقدمه).

٤. همان، ص۳. (سوره زمر، آیه۲۸؛ سوره ص، آیه۲۸.

٥. *هدي السّاري مقدمة فتح الباري*، ص۷؛ *تذکرة الحفّاظ*، ج۲، ص٥٥٦، رقم ٥۷۸.

٦. *کافی*، ج۱، ص٥۹، کتاب فضل العلم.

«باب الأخذ بالسنّة وشواهد القرآن»،[1] مشتمل بر دوازده حدیث، و کتاب فضل‌القرآن مشتمل بر دوازده باب و ۹۴ روایت،[2] شاهد گویایی است که وی قرآن را پاکیزه از هر دگرگونی می‌دانسته است؛ چراکه معقول نیست معیار ارزیابی، قرآنی باشد که در اختیار مردم نیست!

اما عنوان «باب أنّه لم یَجمَع القرآن کلّه إلّا الأئمّة علیهم‌السلام ...»[3] و همانند آن[4] که بیشترین انتقادها را در پی داشته، هرچند ظاهرش این است که قرآن فعلی مسلمانان با قرآنی که نزد امامان شیعه قرار دارد، متفاوت است، ولی اوّلاً، به هیچ‌وجه دلالت بر زیاده و نقص آن ندارد، بلکه تنها این را می‌رساند که در ترتیب و تنظیم، میان قرآن فعلی و قرآن نزد امامان اختلاف است[5] و شکی نیست که قرآن فعلی براساس نزول وحی تنظیم نشده است و شاهد زنده‌اش خود سُوَر قرآن است که سوره‌های مَکّی در آخر و یا درهم آمیخته نظم یافته است.[6] ثانیاً، دراین باب، شش روایت نقل شده که چهار روایت پایانی باب هیچ ربطی به جمع‌آوری قرآن که تحریف ممکن است در همین مرحله رخ داده باشد، ندارد، بلکه مربوط است به علم امامان شیعه به قرآن؛ چنان‌که در خود عنوان باب جملهٔ «وأنّهُم یَعلَمُون علمَه کلَّه» به‌کار رفته است. فقط دو حدیث مورد نزاع است که عنوان باب نیز از آن دو استخراج شده است. به‌عبارت دیگر، دو حدیث نخست باب، مجمل است و روایات چهارگانه بعدی آن دو را شرح و توضیح

---

۱. همان، ص۶۹.

۲. همان، ج۲، ص۵۹۶، کتاب فضل القرآن، بدون باب النّوادر که مورد انتقاد منتقدین است.

۳. همان، ج۱، ص۲۲۸، کتاب الحجة.

٤. همان، ص۲۳۰، باب ما أعطي الأئمة علیهم‌السلام من اسم الله الأعظم و ص۲۳۱، باب ما عند الأئمة من آیات الأنبیاء علیهم‌السلام و... .

۵. *دفاع عن الکافي*، ج۱، ص۳۲۸.

۶. برای اطلاع بیشتر ر.ک: *الإتقان في علوم القرآن* .

می‌دهد[1] که در نتیجه مجموع روایات شش‌گانه علم امامان معصوم علیهم‌السلام را بیان می‌کند:

حدیث نخست: ...عن‌جابر قال: سمعتُ أباجعفر علیه‌السلام یقول: «ما ادَّعي أَحَدٌ مِنَ النّاسِ أَنَّه جَمَع القرآن کُلَّهُ کَمَا أُنزِل إلاّ کذّاب، ومَا جمعه وحفظه کما نَزّلَه‌الله تعالي إلّا علي بن‌أبي‌طالب والأئمّة علیهم‌السلام من بعده».[2]

در روایت این نکته صراحت دارد که جمع‌آوری قرآن بر اساس ترتیب نزول آن جز به‌دست ائمّه علیهم‌السلام به‌ویژه امیرالمؤمنین علیه‌السلام صورت نگرفته است و دقت در جملهٔ «کَمَا أُنزِلَ» کلید حل مشکل این روایت خواهد بود. از این رو در حدیث دو نکتهٔ اساسی مورد توجّه است: یکی اصل وجود مُصحَف علی علیه‌السلام و دیگری چگونگی آن، که بررسی جداگانه می‌خواهد.[3]

دومین حدیث: عن محمّد بن‌سنان، عن عمار بن‌مروان، عن‌المُنَخّل، عن جابر، عن ابی‌جعفر علیه‌السلام أنّه قال: «ما یَستَطیعُ أَحَدٌ أن یَدَّعي أنّ عندَهُ جَمیعُ القرآنِ کلِّه، ظاهرِهِ وباطنِهِ غیرالأوصیاء».[4] این نیز همانند حدیث قبلی تحریف به‌معنای مورد نزاع را بیان نمی‌کند؛ چون اوّلاً، سند روایت ضعیف است،[5] به‌دلیل وجود محمد بن‌سنان ابوجعفر زاهری(م۲۲۰ق) که از نگاه رجال‌شناسان قابل تأیید نیست. نجاشی(م۴۰۵ق) می‌گوید:

> او مردی است جدّاً ضعیف و غیر قابل اعتماد، و به روایاتی که وی به‌تنهایی نقل می‌کند، توجه نمی‌شود... . ابومحمد فضل

۱. *سلامة القرآن من التّحریف...*، ص۳٤٥.

۲. *کافی*، ج۱، ص۲۲۸، کتاب الحجة، باب أنّه لم یجمع...، ح۱. از آنجا که مجلسی در *مرآة‌العقول*، ج۳، ص۳۰ و ملا صالح مازندراني در *شرح اصول کافی*، ج۵، ص۳۱۳، چیزي نمی‌گویند، سند حدیث مشکل ندارد.

۳. ر.ک: *سراج منیر*، ش٤، ص۱۰۹، «مصحف امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حقیقت یا توهم».

٤. *کافی*، ج۱، ص۲۲۸، ح۲.

٥. *مرآة‌العقول*، ج۳، ص۳۲.

بن‌شاذان می‌گفت: برای شما جایز نیست که احادیث محمد بن‌سنان را روایت کنید.[1]

منَخّل بن‌جمیل اسدی، هرچند از ابی‌عبدالله علیه‌السلام نقل روایت می‌کند و دارای کتاب تفسیر است، ولی نجاشی او را فاسد الرّوایه،[2] کشّی او را بی‌ارزش و متهم به‌غلوّ،[3] علّامهٔ حلّی(م۷۲۶ق) او را کوفی، ضعیف، غالی در مذهب و متّهم می‌شناساند.[4] ابن‌داود حلّی(م۷۰۷ق) می‌گوید: «ضعیف، فاسد الرّوایه و متهم به‌غلوّ است. غلات احادیث فراوانی به او نسبت داده‌اند».[5] بنابراین سند روایت را به‌ویژه در مسائل مربوط به باورها که همان اعتقاد به تحریف باشد، نمی‌توان پذیرفت.

ثانیاً، محتوای روایت هرچند بخش نخست آن (مایَستطیع...کلّه) تحریف به‌معنای عام را می‌رساند، ولی ذیل حدیث (ظاهره و باطنه غیرالأوصیاء)، مقصود امام را در صدر حدیث کاملاً روشن می‌سازد و مقصود آن حضرت این است که علم ظاهر و باطن قرآن از آنِ امامان و اوصیای الهی است؛ چه اینکه علامه طباطبایی(م۱۴۰۲ق)، در تعلیقه‌ای که براین حدیث می‌زند، قیدهای «ظاهره و باطنه» را شاهد می‌گیرد براینکه دانش همه قرآن، اعم از معانی ظاهری قابل درک و معانی قابل استنباط براساس فهم عادی، از آنِ امامان معصوم و اوصیای الهی است.[6]

۱. *رجال النجاشي*، ج۲، ص۲۰۸، رقم۸۸۹. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: *إختیار معرفة الرّجال (رجال کشی)*، ج۲، ص۶۸۶، رقم ۷۲۹؛ *رجال الطّوسي*، ص۳۸۶، رقم۷؛ *الفهرست*، ص۲۹۵، رقم ۶۳۸.

۲. *رجال النجاشي*، ج۲، ص۳۷۲، رقم۱۱۲۸.

۳. *إختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۶۶۴، رقم۶۸۶.

۴. *رجال العلامة الحلّي*، ص۲۶۱، رقم۱۰.

۵. *رجال ابن‌داود الحلّي*، ص۵۲۰، رقم۵۰۱.

۶. *کافی*، ج۱، ص۲۲۸، تعلیقه برحدیث۲.

همچنین ذیل روایت در استخراج پایانی عنوان باب (وأنّهُم یَعلمون علمه‌کلّه) نقش دارد و خود گواه دیگر است بر اینکه مقصود کلینی از نقل این حدیث، علم فراگیر و منحصر به‌فرد امامان علیهم‌السلام به قرآن است، نه اینکه نزد امامان قرآنی است که با قرآن سایر مسلمانان از جهت حقیقت و کمّیت متفاوت باشد.

ثالثاً، با قطع نظر از آنچه بیان شد، این دو روایت، خبر واحد است و با خبر واحد نمی‌توان اعتقاد به تحریف را به شیعه وکلینی نسبت داد؛ چنان‌که احسان الهی‌ظهیر[1] و ابوزهره[2] این‌کار را کرده‌اند و کلینی را خارج از دین‌حنیف شمرده‌اند[3] و او را متهم ساخته‌اند به اینکه او اعتقاد به مُبَدّل و ناقص بودن قرآن دارد که مورد دستبرد بشر واقع شده است.[4]

۲. متن روایات کافی

روایات ادعا شده درباره تحریف، گذشته از اینکه دچار ضعف سند است،[5] به دو گروه تقسیم می‌شوند که مدعای وهابیان را ثابت نمی‌کند:

الف) جمله‌های اضافی احادیث

مضامین این‌گروه از روایات روشن است که ارتباط به‌تحریف ندارد، بلکه امام علیه‌السلام در بسیاری از آنها،[6] تفسیر آیه را بیان می‌کند و به اصطلاح تأویل بیانی و تبیین

۱. *الشّیعة والسّنّة*، ص۶۱.

۲. *الإمام الصّادق؛ حیاته وعصره...*، ص۳۲۶.

۳. *الشّیعة والسّنّة*، ص۱۰۵.

۴. *الفصل في الملل والاهواء*، ج۵، ص۴۰.

۵. ر.ک: *مرآة العقول* تألیف علامه مجلسی. با توجّه به‌کثرت روایات بررسی اسناد آنها در این قسمت ضرورتی نداشت.

۶. *کافی*، ج۱، ص۴۲۲، کتاب الحجة، باب فیه نکت و نتف من التّنزیل في الولایة، ح۵۰.

مصادیق است؛ زیرا ﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ یعنی بشارت ده مؤمنان را به‌ولایت علی علیه‌السلام که آنان در میدان جهادِ با نفس و دشمن، پایدارند...[1] و جمله «قال: ولایة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام» که در ذیل روایت آمده نه در متن، هیچ شکی را باقی نمی‌گذارد.

یا جملات زاید «کلمات في محمّد وعلي و فاطمة والحسن والحسین والأئمة علیهم‌السلام من ذرّیتهم...» در حدیث ابن‌سنان[2] تفسیر[3] آیه است، نه اینکه جزء نصِّ کلام‌الله باشد؛ چنان‌که نظیر همین معنا در منابع اهل‌سنت نیز آمده است. ابن‌عباس می‌گوید: «سألتُ رسول‌الله [عن الکلمات الّتي تَلقّاهَا آدم مِن رَبّه فتاب علیه؟[4] قال]: «سَأل بحق محمّد وعَلِيٍّ و فاطمة والحسن، والحسین، إلّا تُبتَ عليَّ فتاب علیه».[5]

همچنین ابن‌مغازلی در *مناقب* خود از ابی‌سعید خدری در مورد آیهٔ ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ۝١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ۝٢٠ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾[6] می‌آورد: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ﴾ قال: عَلِيٌّ و فاطمة، ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ﴾ قال: محمّد، ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ﴾ قال: الحَسَن والحُسَین».[7]

کلینی به سند خود از کثیر بن‌کلثمه از امامان باقر یا صادق علیهماالسلام در تفسیر آیه ۳۷ بقره چگونگی توبهٔ حضرت آدم علیه‌السلام را این‌گونه توضیح می‌دهد:

---

١. *شرح أصول الکافي*...، ج٧، ص٨٣.

٢. *کافي*، ج١، ص ٤١٦، کتاب الحجة، باب نکت ونتف...، ح٢٣.

٣. روایات تفسیري سه قسم است: ١. تبیین‌کننده مفهوم آیات که اندک است؛ ٢. تبیین‌کننده مصداق آیات که این نوع زیاد است؛ ٣. توسعه دهنده آیات. برگرفته از درس حدیث‌شناسی استاد احمد عابدی، مورخ٢٨/ ٢/ ١٣٩٠.

٤. اشاره به آیه ٣٧ بقره.

٥. *الدرّ المنثور*، ج١، ص١٤٧، ذیل آیه ٣٧ بقره.

٦. سوره الرّحمن، آیات ١٩-٢١.

٧. *مناقب الإمام علي بن ابي طالب* علیه‌السلام، ص٢٧٧، ح٣٩٠.

قـال (آدم عليه السلام): لا إلـه إلّا أنـتَ سـبحانک اللّهُـمَّ و بحمـدک، وعملتُ سوءً و ظلمتُ نفسي، فاغفرلي وأنت خيرالغافرين، لا إله إلّا أنـتَ سـبحانک اللّهـم و بحمـدک...». وفي روايـة أخـري في قولـه عزّوجل: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَـٰتٍ فَتَابَ...﴾[1] قال: سأله بحق محمّد وعلي والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام.[2]

به‌راستی، اگر آنچه در حدیث ابن‌سنان آمده، نص قرآن بود، قطعاً کلینی نمی‌گفت: «في رواية أخري...».[3]

شاهد دیگر بر اینکه زیادی جملات در حدیث، تفسیر معنایی است، ایـن اسـت کـه کلینی همین آیه را از ابی‌جعفر علیه السلام در داستان حضرت آدم علیه السلام نقل می‌کند، ولی بدون جملات زاید.[4]

بسیاری از روایاتی که ادعا شده تحریف را می‌رسـاند، در واقـع تبیـین مـصادیق یـا تفسیر آیات الهی است؛ چنانکه جمله «بولاية علي علیه السلام»[5] تفسیر محض آیه بود[6] و هـیچ عاقلی آن را جزء نصّ آیه نمی‌شمارد؛ چه اینکه در حدیث دیگر امـام صـادق علیه السلام ایـن آیه را چنـین تبیـین فرمـوده اسـت: «في قولـه عزّوجـل ﴿هَـٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا۟ فِى

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. *روضة الكافي*، ص۳۰٤، ح٤٧٢.

۳. *دفاع عن الكافي*، ج۲، ص٤٠١.

٤. *فروع کافی*، ج۷، ص٤٤٧، کتاب الأيمان والنّذور والكفارات، باب الاستثناء في اليمين، ح۲.

۵. *کافی*، ج۱، ص٤٢١-٤٣٣، کتاب الحجة، باب نکت ونتف، ح٤٦، ٤٧، ٥١، ٥٢، ٥٩، ٦٤، و٩١ وهمانند آنها.

٦. *صيانة القرآن من التّحريف*، ص٢٤٤.

﴿رَبِّهِمْ﴾[1] وقال عليه السلام: «نَحن و بَني أميّة؛ قلنا: صَدَق‌الله ورسُولُه، وقال بنوأُمية: كَذَبَ‌الله ورسوله، ﴿فالَّذِين كفَرُوا﴾ يعني بَني‌أُميّة...».[2] همچنین وقتی راوی از «ولایت» در آیهٔ ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾[3] می‌پرسد، می‌فرماید: «ولایة أمیرالمؤمنین علیه السلام».[4]

این‌گونه تفسیر معنایی و احیاناً مصداقی، اختصاص به *کافی* ندارد و در صحیح‌ترین منابع وهابیان نیز در مورد همین آیه چنین تحلیلی وجود دارد. بخاری از قیس بن‌عباد می‌آورد: «قال: قال علي علیه السلام: فينا نَزَلَت هذه الآية: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ...﴾.[5] ابن‌مغازلی شافعی در ذیل و تفسیر آیه مورد بحث می‌نویسد: «یونس بن‌حبیب، قال: سألتُ مجاهد، فقال سألتُ ابن‌عبّاس، فقال: نزلت هذه الثّلاث الآيات بالمدينة (هذان خصمان...) في حمزة وعبيدة وعلي علیهم السلام وعتبة والوليد».[6]

با قطع نظر از بحث‌های تفسیری شکی نیست که ولایت أمیرالمؤمنین علیه السلام با توجّه به منابع آنان در قرآن مطرح شده؛ هرچند نام حضرت به‌طور صریح ذکر نشده است،[7] و جملهٔ «بولاية علي» می‌تواند تبیین همان مصداق باشد.

---

١. سوره حج، آیه ١٩.

٢. *شرح الأصول الكافي*، ج٧، ص٨٤.

٣. سوره کهف، آیه ٤٤.

٤. *کافی*، ج١، ص٤٢٢، کتاب الحجة، باب نکت ونتف، ح٥٢.

٥. *صحيح البخاري*، ج٤، ص١٤٥٨، کتاب‌المغازي، باب دعاء النّبي عَلي كفار قريش، ح٣٧٤٧-٣٧٥١.

٦. *مناقب الإمام علي‌بن‌ابي‌طالب* علیه السلام، ص٢٣٣، ح٣١١.

٧. *دفاع عن الكافي*، ج٢، ص٤٠٦.

◆ ب) متن حدیث

گروه دوم از روایاتی‌که برخی وهابی‌ها مدعی شده‌اند صریح در تحریف‌اند،[1] عبارت‌انداز:

یکم، حدیث هفده هزارآیه:[2] هر چند حدیث از نظر سند صحیح یا موثّق[3] و از نگاهِ محتوا در ظاهر غیرمعقول است و این بهانه را به‌دست نویسندگان نامبرده داده که بگویند بر پایهٔ حدیث صحیح *کافی* قرآن دارای هفده هزار آیه بوده است! و در نتیجه دوسوم آیات قرآن فعلی حذف شده است؛ در حالی‌که قرآن بیش از شش‌هزار و چندصد آیه نیست، ولی همین حدیث، نمی‌تواند دلیل بر تحریف قرآن باشد:

۱. عدم اثبات جمله «عشرألف»؛ این نقد در صورتی وارد است که جمله «سَبعَة ألف عشر»[4] به‌نقل کلینی ثابت باشد؛ درحالی‌که روات یا نسّاخ سهواً کلمهٔ «عشر» را در روایت اضافه کرده‌اند و متن حدیث بنابر شواهد زیر «سَبعَة الف آیه» است:

اوّلاً، در برخی از نسخه‌های *کافی* جمله «سبعة عشر اَلف آیه» بدون کلمه «عشر» آمده است؛ چنان‌که مجلسی[5] و فیض‌کاشانی،[6] حدیث را بدون کلمه «عشر» آورده‌اند و گویا آن دو، نسخهٔ اصلی یا تصحیح‌شدهٔ *کافی* را در اختیار داشته‌اند.

ثانیاً، درآخرین چاپ نسخهٔ این کتاب که با تحقیق گسترده، چاپ شده، عبارت «سبعة آلاف آیة» آمده و در حاشیه توضیح داده شده که در برخی از نسخه‌ها «سبعة

---

۱. *الشّیعة والقرآن*، ص۱۳٦؛ *أُصول مذهب الشّیعة*، ج۱، ص۲۹۹، ۳٤۷، ۳٤۸؛ *الکلیني وتأویلاته الباطنیّه*، ص۳۰۸؛ *الشّیعة؛ فلسفة و تاریخ*، ص۱۸۳.

۲. *کافی*، ج۲، ص٦۳٤، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح۲۸.

۳. *مرآة العقول*، ج۱۲، ص۵۲۵. بنابر سند هشام بن‌سالم صحیح و براساس سند هارون مسلم موثق است.

٤. درنسخه به تصحیح علی اکبرغفاری، «سبعة الف عشر» آمده است.

۵. *مرآة العقول*، ج۷، ص۵۲۵.

٦. *الوافي*، ج۹، ص۱۷۸۰، رقم۹۰۸۹: عن هشام بن سالم: سبعة آلاف آیة.

عشرآلاف»[1] است؛ چه اینکه برخی دیگر، آن را دلیل برغلط بودن نسخه[2] و عدد هفت‌هزار آیه را عدد تقریبی دانسته‌اند، نه اینکه امام علیه‌السلام در صدد شمارش واقعی آیات باشد. از این رو این عدد از یک‌سو، به‌آمارهای ابن‌جوزی،[3] سیوطی[4] و مجلسی[5] نزدیک است[6] و از دیگرسو، حدیث، خبر واحدی است که با وجود کلمه «عشر»، متنِ آن با روایات دیگر و اقوال علما و موجب منکَر بودن آن مخالف می‌شود و اصل در نبود این کلمه در متن روایت است.

ثالثاً، محقق شعرانی واژهٔ «عشر» در متن روایت را قطعاً اضافه‌شده از سوی نسّاخ و روات دانسته و عدد هفت هزار آیه را عدد تقریبی شمرده و گفته:

> معروف است که اعداد علاوه بر شمارش، در اغراض دیگر (مانند مبالغه و...) نیز به کار می‌رود؛ چنان‌که وقتی گفته می‌شود احادیث *کافی* شانزده هزار است، مقصود بیان کثرت تقریبی است، نه معیّن کردن اعداد واقعی، و عدد آیات قرآن بین شش‌هزار تا هفت‌هزار آیه است.[7]

این حدیث از این جهت نظیر روایتی است که می‌گوید: «امام زین‌العابدین بعد از شهادت پدرش چهل‌سال اشک ریخت، با اینکه زین‌العابدین بعد از پدرش بیش از ۳۵ سال زنده نماند».[8]

---

۱. ر.ک: *الکافي*، (دارالحدیث) ج٤، ص٦٧٤، رقم٣٥٩٨، ص٢٩.

۲. *صیانة القرآن من التحریف*، ص٢٤٦.

۳. *عجائب علوم القرآن*، ص١٣٠؛ از ٦٢٠٠ آیه تا ٦٣٠٦ آیه بنا به روایات مختلف.

٤. *الإتقان*، ج١، ص ١٣٤: ٦٢١٦آیه.

٥. *مرآة العقول*، ج١٢، ص٥٢٥: ٦٦٦٦ آیه.

٦. *مع الدکتور ناصر القفاري في أُصول مذهبه حول القرآن*، ص٣١٣-٣١٤؛ *دفاع عن الکافي*، ج٢، ص٣٤٦.

٧. *الکافي*، ج٤، ص٦٧٥ (دارالحدیث)؛ *شرح أُصول الکافي*، ج١١، ص٨٧، *الوافي*، ج٩، ص١٧٨٠، ح٩٠٨٩.

٨. *دفاع عن الکافي*، ج٢، ص٣٤٦؛ *صیانة القرآن من التحریف*، ص٢٦٤.

رابعاً، فیض‌کاشانی که به‌دقیق‌ترین عـالم شـیعی در میـان هـم‌عـصرانش معـروف است،[1] در دو اثرش حدیث را بدون کلمهٔ «عـشر» ذکـر کـرده اسـت؛[2] هـرچنـد در اثـر دیگرش براساس نسخه‌ای دیگر جملهٔ «سبعة عشر ألـف»[3] را آورده و توجیه کرده اسـت که به‌آن اشاره خواهد شد. نیز محدّث نوری به‌اختلاف نسخه‌های *کافی* اعتـراف دارد و اینکه در برخی از نسخه‌ها «سبعة ألف» آمده است، بدون «عشر».[4]

۲. هفده‌هزار، مجموعهٔ وحی: بر فرض که جملهٔ «سبعة عـشر ألف» درست باشد، مقصود امام علیه‌السلام از هفده هزار، مجموعه‌ای از امور وحیانی اعـم از قـرآن و غیـر قـرآن است؛ زیرا بر اساس آیهٔ ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَىٰ﴾، غیر از قرآن اموری دیگر نیز بر پیامبر فرو آمد؛ درحالی‌که قرآن محـسوب نمـی‌شـد؛[5] هماننـد سخن جبرئیل به رسـول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کـه گفـت: «یـا محمّـد عِـش ماشِـئتَ؛ فإنّـک مَیّـت، وأحبِب مَن أحبَبتَ فإنّک مفارقة، واعمل ماشئت؛ فإنّـک مجـزي بـه، ثـمّ قـال: یـا محمّـد! شرف المؤمنِ قیامُ اللّیل وعزّه استغناؤهُ مِنَ النّـاس».[6] پس همهٔ آنچه وحی شـده، قـرآن نیست.

همین معنا در منابع اهل‌سنت در توجیه آیات رجم که عمـر بـه‌آن اعتقـاد داشـت و آیات رضاع که عایشه آن را نقل کرده ولی در قرآن نیست، وجود دارد. ابن‌قتیبه آنهـا را از امور دین می‌داند، نه از قرآن، و مثال‌هایی برای مواردی که قرآن نیست، ولی وحـی

---

۱. همان، ص۲٦٦.

۲. *الوافي*، ج۹، ص۱۷۸۰، ح۹۰۸۹؛ *تفسیر الصافي* ج۱، ص٤۹، پاورقی.

۳. *علم الیقین في أُصول الدّین*، ج۱، ص٥٦۷.

٤. *صیانة القرآن من التّحریف*، ص۲٦٥.

٥. *علم الیقین في أُصول الدین*، ج۱، ص٥٦۷؛ *الاعتقادات*، ص۲۳ـ ٦۰، باب الاعتقادات في مبلغ القرآن.

٦. *علم الیقین*، ج۱، ص٥٦۷؛ *مجمع الزّوائد*، ج۲، ص۲٥۲، باب في صلاة اللیل وج۱۰، ص۲۱۹، باب الإیجاز في الموعظة؛ *المعجم الأوسط*، ج٤، ص۳۰٦؛ *کنز العمال*، ج۷، ص۷۸۲، رقم۲۱۳۸۸.

است، مانند حرمت نکاح عمّه و خاله و قطع دست دزد به‌جهت سرقت رُبـع دینـار و... را می‌شمارد.[1] محقق دیگر، آیات رجم و رضاع را حکم شرعی می‌داند که بر پیـامبر وحـی شد، نه قرآن.[2] ابن‌حزم نیز همین سخن را می‌پذیرد.[3]

بنابراین منظور امام علیه‌السلام طبق روایت کلینی این است که آنچه بر پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بـه عنوان وحی نازل شده، اعم از قرآن و غیر قرآن مانند امور دینی یا احکـام شـرعی و...، به هفده‌هزار مورد می‌رسد و این نه‌تنها تحریف نیست، که دانـشی اسـت فـوق دانـش انسان‌های عادی.

۳. سه قسم بودن وحی: از نگاه دانشمندان اهل‌سنت، وحی به سه قسم تقـسیم می‌گردد:

الف) قرآن: وحی با لفظ و معنای آن همراه با اعجاز و تعبّد به تلاوت آن؛

ب) احادیث قدسی: وحی شدن لفظ و معنا بدون تعبّد به تلاوت آن؛

ج) احادیث نبوی: وحی شدن معنا بدون لفظ آن؛ زیرا قرآن فرمود: ﴿**وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَىٰ**﴾.[4] براساس این دیدگاه آنچه بر پیامبر وحی شده به بیش از هفده هزار مورد خواهد رسـید و مقـصود امـام علیه‌السلام مجموعـه‌ای از قـرآن و احادیث قدسی و روایات صحیح نبوی است.

۴. تکرار نزول آیات: سیوطی با تـصریح بـه اینکـه گروهـی از قـدما و متـأخران به‌صراحت گفته‌اند که قرآن مکرّر نازل شده است، هـدف از تکـرار نـزول را یـادآوری، موعظه، تعظیم و ترس از فراموش‌شدن آن ذکـر مـی‌کننـد. وی برخـی از سُـور را نـام می‌برد که همه‌اش و یا پایان آنها، تکرار شده است.[5] بر همین اسـاس منتقـدان *کـافی*

---

۱. *تأویل مختلف الحدیث*، ص۳۱۳؛ *الإعتقادات*، ص۶۰ و۸۴ موارد زیادی را آورده است.

۲. *فتح المنان في نسخ القرآن*، ص۲۲۶.

۳. *الأحکام في أُصول الأحکام*، ج۴، ص۴۸۰.

۴. سوره نجم، آیات ۳ـ۴. *فتح المنّان في نسخ القرآن*، ص۲۲۶.

۵. *الإتقان*، ج۱، ص۷۲: النوع الحادي عشر ما تکرّر نزوله؛ *الموسوعة القرآنیّة*، ج۲، ص۴۲.

احتمال نمی‌دهند که حدیث *کافی* مجموعهٔ آیات نازل شده را که جبرئیل امین بر زبان جاری کرده و رسول‌الله ﷺ شنیده، گفته باشد؟!

قفاری با استناد به‌این روایت از یک‌سو این نتیجه را می‌گیرد که دو ثُلث قرآن حذف شده[1] و از دیگرسو، میان حدیث کلینی و سخن ابن‌بابویه در توجیه روایت که می‌گوید «همهٔ آنچه به‌عنوان وحی نازل شده، قرآن نیست و اگر مجموع آنچه وحی شده اعم از قرآن و غیر قرآن را در نظر بگیریم، به هفده هزار خواهد رسید»،[2] تعارض می‌بیند؛[3] درحالی‌که اوّلاً، خود این مقایسه میان دو منبع نادرست است؛ زیرا *کافی* کتاب روایی است و اهتمام مؤلفش با حفظ امانت، گردآوری احادیث مستند است، اما کتاب صدوق کتاب اعتقادی است و هدفش استخراج مسائل اعتقادی و پالایش و حل تعارض احادیث اعتقادی است و طبعاً میان این دو روش تفاوت هست؛ جمع احادیث امری است و استخراج اعتقادات و پالایش آنها امر دیگر.[4] ثانیاً، قفاری نقطهٔ تعارض کلینی و صدوق را در این می‌بیند که کلینی مدّعی است آنچه نازل شده قرآن است، ولی صدوق گفته تعداد اضافی قرآن نیست،[5] ولی با ارائه راهکار چهارم، بی‌تردید تعارض مورد نظر ایشان برطرف می‌شود و آوردن لفظ قرآن از باب غلبه قرآن، بر موارد دیگر است.

ثالثاً، موارد فراوانی در منابع مورد قبول وهابیان موجود است که صریح در تحریف است،[6] و قفاری و دیگران راه حلّی جز آنچه را که ابن‌قتیبه،[7] علی

---

۱. *أُصول مذهب الشّیعة*، ج۱، ص۲۹۹.

۲. *الاعتقادات*، ص۲۳ـ ۶۰، باب الاعتقادات في مبلغ القرآن.

۳. *أُصول مذهب الشّیعة*،ج۱، ص۳۴۸.

٤. *سلامة القرآن من التّحریف*، ص۳٤۸.

٥. *أُصول مذهب الشیعة*، ج۱، ص۳۸٤

٦. ر.ک: *سراج منیر*، ش٦، ص۱۳۷.

۷. *تأویل مختلف الحدیث*، ص۳۱۳.

حسن‌العریض[1] و ابن‌حزم[2] ارائه داده‌اند (یعنی گفته آیات رجم قرآن نیست، بلکه وحی در امور دینی است)، پیشنهاد می‌دهند!

۵. قرآن، بیش از یک‌میلیون حرف: با قطع نظر از آنچه گذشت، منتقدان *کافی* این روایت عمر بن‌خطاب را دیده‌اند یا خیر که هیثمی(م۸۰۷ق) از عُمَر و او از رسول-خدا نَقل می‌کند که: «القرآنُ ألفُ ألفِ حرف وسبعة وعشرون‌ألف‌حرف، فمَن قَرَأهُ صابراً مُحتسباً کان لکل حرفٍ زوجةٌ من‌الحورالعین»؛[3] یعنی قرآن یک میلیون و ۲۷هزار حرف است؛ درحالی‌که حروف قرآن به‌اجماع عالمان اهل‌سنت سیصد هزار حرف بیش نیست[4] و حدود هفتصدوسه هزار و ۳۲۹ حرف از حروف قرآن براساس آنچه سیوطی به‌آن رضایت داده،[5] مفقود شده است! احسان الهی ظهیر، دکتر قفاری و... چه پاسخی برای این حدیث دارند؟ و آیا مؤلف *انتصارالحق* و هم‌فکران وی که می‌گویند کلینی تصریح کرده که دوسوم قرآن را صحابه حذف کرده‌اند و آنچه باقی مانده مُحَرّف است، این روایت عمر را ندیده‌اند[6] یا اینکه حسن نیت بیش از حد به‌روایات خودشان، باعث شده تا مصداق آیه شریفه ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾[7] قرار گیرند؟!

۱. *فتح المنّان في نسخ القرآن*، ص۲۲۵.

۲. *الإحکام في أُصول الأحکام*، ج٤، ص٤٨٠.

۳. *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، ج۷، ص۱۶۳، باب منه فضل القرآن ومن قرأهُ؛ *کنزالعمال*، ج۱، ص۵۱۷، ح۲۳۰۸؛ *الإتقان في علوم القرآن*، ج ۱، ص۱۹۰: متأسفانه در چاپ جدید ذوي القربي ۱٤۲۹، روایت را ناقص آورده است، ج۱، ص۱٤۱؛ *مناهل العرفان*، ج۱، ص۲۸۳، ترتیب الآیات؛ *الدّرالمنثور*، ج۸، ص٦٩٩.

٤. *عجائب علوم القرآن*، ص۱۳۳.

٥. *الإتقان في علوم القرآن*، ج۱، ص۱۳٤؛ *الدّرالمنثور*، ج۸، ص٦٩٩.

٦. *انتصار الحق*، ص٤١٨.

۷. سوره بقره، آیه ۱۸.

دوم. آیاتی شنیده نشده:[1] سند حدیث، بدان جهت که سهل بن‌زیاد آدمی رازی تأیید رجال‌شناسان را به‌همراه ندارد، خالی از مشکل نیست. نجاشی او را ضعیف و غیر معتمد دانسته و دلیل برغلو و کذب و ضعف سهل را شهادت احمد بن‌محمد بن‌عیسی و بیرون کردنش از قم آورده[2] که درمجموع سند روایت ضعیف است.[3]

اما محتوای حدیث هیچ ارتباطی به‌تحریف قرآن ندارد؛ زیرا نه‌تنها تحریف را نمی‌رساند، بلکه شاهد بر عدم تحریف است؛ برای اینکه امام علیه‌السلام به‌سائل دستور می‌دهد به‌قرائت قرآنی که دراختیار مردم است (اقرؤوا القرآن كَمَا تَعَلّمتُم...) اکتفا کند و این خود دلیل برعدم تحریف و نقص قرآن است،[4] اما اینکه نقل شده: «إنّا نسمع في القرآن ليس هي عِند نا كما نسمعها...»، اوّلاً، این عبارت در پرسش سائل است، نَه‌کلام امام علیه‌السلام، و بی‌تردید کلام سائل با صرف‌نظر از اینکه از چه‌سطح فکری برخوردار بوده است، برای کسی حجت نیست.

ثانیاً، آنچه سائل مطرح کرده، مورد انکار امام علیه‌السلام واقع شده است.

ثالثاً، ممکن است آنچه را سائل دیده یا شنیده، از مصحف علی علیه‌السلام بوده و بی‌شک مصحف علی علیه‌السلام با قرآنی که دردست مردم بوده، تفاوت داشته است.[5] بر اساس این احتمال امام علیه‌السلام قرائت مصحف علی علیه‌السلام را موکول کرده به‌ظهور ولی‌عصر علیه‌السلام.

رابعاً، مقصود امام علیه‌السلام از جمله «فيسجيئكم من‌يعلّمكم»، این است که امام زمان علیه‌السلام قرائت واقعی همراه با تفسیر قرآن را تعلیم خواهد داد و هیچ‌گاه این جمله

---

۱. *اصول کافی*، ج۲، ص۶۱۹، کتاب فضل القرآن، باب أنَّ القرآن يرفع كما أنزل، ح۲.

۲. *رجال النّجاشي*، ج۱، ص۴۱۷، رقم۴۸۸؛ ر.ک: *الفهرست*، ص۱۶۴، رقم۳۴۱؛ *الاستبصار*، ج۳، ص۲۶۱، رقم۹۳۵.

۳. *مرآة العقول*، ج۱۳، ص۵۰۶.

۴. *مع الدكتور ناصر القفاري في أُصول مذهبه حول القرآن*، ص۲۶۱.

۵. *شرح أُصول الكافي*، ج۱۱، ص۵۶.

دلالت بر تحریف نمی‌کند؛ زیرا یکی از بحث‌های مشهور علوم قرآن، بحث قرائت‌های مختلف است که به «نزول قرآن عَلَی سبعة أحرف» یاد می‌شود و روایات زیادی در این خصوص نقل شده[1] و در شرح و تفسیر آن، مباحث مفصّلی ارائه گردیده و گفته شده که مقصود از «سبعة أحرف» چیست. قرطبی (م۶۷۱ق) با تصریح به اختلاف علما، ۳۵ قول و کوثری(۱۳۷۱ق)، چهل دیدگاه[2] را نقل کرده است،[3] با اینکه مدعی‌اند حدیث قرائت قرآن بر هفت‌قرائت متواتر است[4] که البته از نگاه شیعه، قرائت‌های هفت‌گانه حجیّت ندارند[5] و قرائت قرآن باید به‌تواتر ثابت باشد و روایات سبعة احرف، اخبار آحاد[6] و روایات اهل‌سنت در این مورد کاملاً ناهماهنگ است؛ زیرا قرائت بر حرف واحد، سپس با دخالت میکائیل و جبرائیل به هفت حرف رسید و قرائت بر سه حرف و برچهار حرف نیز نقل شده است.[7]

وقتی از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد که: «إنّ النّاسَ یَقُولُون:إنّ القرآنَ نَزَل علی سبعة أحرف»، فرمود: «کَذَبوا أعداءالله، ولکنّه نَزَل عَلَی حَرفٍ واحدٍ من عند الواحد».[8]

---

۱. *أُسدالغابة*، ج۵، ص۶۱: «از عمربن‌الخطاب نقل شده که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: إنَّهذا القرآنَ أنزل علی سَبعة أحرف...»؛ *التاریخ الکبیر*، ج۷، ص۱۴۱.

۲. *مقالات الکوثري*، ص۱۱۸.

۳. *الجامع لأحکام القرآن*، ج۱، ص۴۱ به بعد.

۴. برای اطلاع بیشتر: ر.ک: *تفسیر قرطبي* و *البیان* خویي و *الموسوعة القرآنیّه*، تألیف ابراهیم ابیاری. مقصود از تواتر، خبرواحد مسند است، نه متواتر به‌معنای متداول در علم اصول.

۵. *البیان في تفسیرالقرآن*، ص۲۲۲. دراین کتاب مفصّل روایات و دیدگاه‌ها بررسی شده است.

۶. همان، ص۲۰۵-۲۰۶.

۷. ر.ک: *کنزالعمال*، ج۲، ص۴۹-۵۷، الفصل الخامس في لواحق الباب...؛ *الجامع لاحکام القرآن*، ج۱، ص۴۱.

۸. *کافی*، ج۲، ص۶۳۰، کتاب فضل القرآن، باب النّوادر، ح۱۳.

درحدیث دیگر اختلاف را از جهت روات می‌داند.[1]

گذشته از آن، اگر اصرار بورزیم این روایت دلالت برتحریف قرآن دارد، بی‌تردید وقوع تحریف را نزد غیر شیعه ثابت خواهد کرد، نه شیعه.[2]

سوم. حدیث ابن‌سلمه:[3] این حدیث، اوّلاً، از نظر مجلسی ضعیف[4] و از جهت دلالت و محتوا با توجّه به بررسی حدیث قبلی، کاملاً روشن است و روایت نه‌تنها اشاره به تحریف ندارد، بلکه امام علیه‌السلام قرائت رایج را تأیید و امضا کرده است.[5]

ثانیاً، محمد بن‌سلیمان[6] و سالم ابی‌سلمه[7] هر دو کوفی‌اند و امام علیه‌السلام آن دو را از قرائت غیر اهل کوفه باز می‌دارد و این می‌رساند که آن دو احتمالاً قرآن را بر اساس مصحف علی علیه‌السلام که مشتمل بر تفسیر و تأویل بوده، تفسیر می‌کرده‌اند و با این فرض‌که «قرائت»، به‌مفهوم «تفسیر» به‌کار رفته باشد روایات ربطی به‌تحریف نخواهند داشت. شاهد این مدعا ذیل احادیث است که در روایت دوم آمده: «إقرؤوا کَمَا تعلّمتُم فسیجیئُکم مَن‌یعلّمکم»، و جمله «کُفَّ عن هذه القراءة... حتّی یقوم القائم علیه‌السلام قَرَأَ کتاب‌الله عزّوجلّ عَلَی حَدِّه ...» در نقل سوم آمده و بیانگر آن است که امام زمان علیه‌السلام با ظهورش تفسیر واقعی قرآن را بیان خواهد کرد.

---

١. همان، ح١٢.

٢. *دفاع عن الکافي*، ج٢، ص٣٨٠.

٣. *کافی*، ج٢، ص٦٣٣، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح٢٣.

٤. *مرآة العقول*، ج١٢، ص٥٢٣.

٥. *دفاع عن الکافي*، ج٢، ص٣٤٠.

٦. *معجم رجال الحدیث*، ج١٦، ص١٢٦ به بعد، رقم١٠٨٧٢: «محمد بن‌سلیمان بصري، که احتمالا «البصري» به «النصري» اشتباه شده است».

٧. همان، ج٨، ص١٧ و٢٢، رقم ٤٩٥٦. وی غلام بنی‌اسد بود و بنی‌اسد در کوفه سکونت داشتند.

چهارم. حدیث اَثلاث بودن قرآن:[1] با اینکه سند حدیث مجهول است،[2] اما مضمون این حدیث و روایت دیگر از ابی‌جعفر علیه‌السلام که فرموده «نَزَل القرآن أربعة ارباع...»،[3] واضح است و این حدیث ربطی به تحریف ندارد، بلکه اوّلاً، غرض امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبر دادن از واقع، همراه با تحریک به اقرار به ولایت و بیزاری از دشمنان آن و اندرز و عمل به سنن و فرایض الهی است و قطعاً منظور از تقسیم، قسمت کردن کل به‌اجزاست که گاهی از نظر اعتبار، اجزای قسمت‌ها متفاوت خواهد شد و لازم نیست اجزا با هم مساوی باشند.[4]

ثانیاً، همان‌گونه که آیات قرآن به اعتباری، به اعتقادی، اخلاقی و احکام قسمت می‌شوند، به‌لحاظ دیگر به مکّی و مَدَنی، حَضَری و سَفَری، نهاری و لیلی، صیفی و شتایی، ارضی و سماوی و... تقسیم می‌گردند.[5] این روایات نیز آیات را به اعتبار مضامین به اثلاث و ارباع تقسیم کرده‌اند که ثُلث یا رُبع آیات در فضیلت اولیا و اوصیا و عترت پیامبر (و در وصف دشمنان آنها فرو آمده باشد) و ثُلث و یا رُبع آن‌ها در باب حلال و حرام و... .

چنین تقسیمی نه منافات با تقسیم‌های نخست دارد و نَه دالّ بر تحریف است.[6] در حدیث دیگر آیات قرآن به چهار رُبع تقسیم شده: «رُبع حَلالٌ، و رُبع حرامٌ و ربع سُننٌ

---

١. *کافی*، ج٢، ص٦٢٧، ح٢.

٢. *مرآة العقول*، ج١٢، ص٥١٧.

٣. *کافی*، ج٢، ص٦٢٨، ح٤.

٤. *شرح أُصول الكافي*، ج١١، ص٨٢؛ *الوافي*، مجلد٩ (ج٥)، ص١٧٦٨، ابواب فضائل قرآن، باب متي نزل القرآن و فيمَ نزل، ح٣-٩٠٧٥.

٥. *الإتقان في علوم القرآن*، ج١، ص١٩-٤٩.

٦. *مع الدّكتور ناصر القفاري في أُصول مذهبه حول القرآن*، ص٢٦٣.

و أحكامٌ و رُبع خبر...».[1] بی‌شک این تقسیمات همانند تقسیم نماز به سه ثُلث است: «وفي الحديث: أنّ الصَّلاة ثلاثةُ أثلاث: الطَّهور ثُلثٌ، الرُّكوع ثلثٌ والسُّجود ثلثٌ».[2]

ثالثاً، درمنابع اهل‌سنت نیز چنین تقسیماتی به‌چشم می‌خورد. إیاس بن‌عامر از علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که آن‌حضرت به‌من گفت: «یا أخاعَکّ إنَّک إن بقیتَ فستقرأُ القرآنَ ثلاثةُ أصنافٍ: صِنفٌ لله عَزَّوجل، وصنفٌ للدّنیا، و صنفٌ للجدال، فان استطعتَ أن تکون ممن یقرأهُ لله عَزَّوجل، فَافعَل».[3] در دیگر گزارش می‌آورد: «أُنزِلَ القرآنُ عَلَی سَبعةِ أحرف؛ آمرٌ، زاجرٌ، وترغیبٌ و ترهیبٌ وجَدَلٌ وقصصٌ ومَثلٌ».[4]

پس این‌گونه روایات نه‌تنها تحریف نیست، که تبیین و بسط معارف قرآن است. تنها چیزی که امثال احسان الهی‌ظهیر و ناصر القفاری را به خشم آورده تا کلینی را متهم به اعتقاد به تحریف کنند و خارج از دین بخوانند، جملهٔ «ثُلثٌ فینا وفي‌عَدُوِّنا» یا «رُبع فینا و رُبع في عَدُوِّنا» در این دو روایت[5] است و چون از جایگاه رفیع اهل‌بیت و از وضع برخی سران صحابه نسبت به اهل‌البیت علیهم‌السلام مطلع‌اند، این‌جمله آتشِ درون آنها را شعله‌ور ساخته است و شاید این نویسندگان کتاب *شواهد التّنزیل* حسکانی(متوفای قرن‌پنجم) را ندیده‌اند که چگونه از عالِمِ زمانِ خود گله‌مند است؛ عالمی که گروهِ زیادی اطراف او را گرفته بودند و او جمعیت را در مورد اهل‌بیت به اغوا می‌کشاند و به پدران آنها نقص وارد می‌کرد و حتّی می‌گفت: «أحدی از مفسّران نگفته‌اند که سورهٔ هل‌أتی و یا غیرآن از قرآن، در مورد علی و اهل‌بیت علیهم‌السلام نازل شده است و از آن

---

۱. *کافی*، ج۲، ص۶۲۷، ح۳.

۲. *تفسیر الثعالبي*، ج۱، ص۴۷۷؛ ج۴، ص۲۹۱.

۳. *کنزالعمال*، ج۲، ص۳۴۱، باب في القرآن فصل في حقوق القرآن، ح۴۱۹۲.

۴. همان، ص۵۵، کتاب التفسیر تحت عنوان الاکمال، ح۳۰۹۶.

۵. *کافی*، ج۲، ص۶۲۷، ح ۲و۳، باب النوادر.

جمعیت جز یک‌نفر کسی حرف‌های او را انکار نکرد».[1] همین صحنهٔ دردآور این عالِم عامل را مصمم ساخت که کتاب *شواهدالتّنزیل* خود را در دفاع از اهل‌بیت علیهم‌السلام بنویسد و درآن دَه‌ها آیه قرآن را که در شأن آنان نازل یا تفسیر شده، جمع‌آوری کند.[2] وی ابتدا در ضمن چند روایت آمارگونه مناقب منحصر به‌فردی را بازگو می‌کند که دربارهٔ احدی از صحابه و اهل زمانش و امت اسلام وجود ندارد.[3]

وی همچنین براساس پاره‌ای از روایات، از تعداد آیاتی را که در خصوص علی علیه‌السلام فرو فرستاده شده و در این زمینه کسی شریک با علی نیست بر می‌شمارد. از مجاهد نقل شده: «نَزَلَت في عَلِيٍّ سَبعُون آية لم يُشركه فيها أحدٌ».[4] از عبدالرّحمن بن‌ابی‌لیلی نقل است: «لقد نَزَلَت في عَلِيٍّ ثمانون آية صَفواً في كتاب‌الله ما يشركه فيها أحدٌ من هذه الأمّة»،[5] بلکه بالاتر مجاهد می‌گوید: «ما أنزل‌الله آيةً في القرآن إلّا عَلِيٌّ رأسها»[6]، ابن‌عباس می‌گوید: «ما أنزل‌الله آية: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ (که حدود۹۰ بار ذکر شده[7]) إلاّ كان عَلِيٌّ أميرها وشريفها، ولقد عاتب‌الله أصحاب محمّد ولم يذكر عَلِيّاً إلاّ بالخير».[8] این عالم اهل‌سنت، تحت عنوان «ذكرما نزل فيهم من‌القرآن علي‌التّفصيل...»، یکهزار و ۱۶۳ مورد را می‌شمارد که درمدح علی و اهل‌البیت علیهم‌السلام نازل یا تفسیر و یا مظهر مصداق آیات محسوب شده است. ابن‌مغازلی شافعی(م۴۸۳ق)، کاری شبیه حسکانی

۱. *شواهد التّنزیل*، ج۱، ص۱۹-۲۰، با تلخیص وتصرّف.
۲. همان، ص۲۰-۲۱.
۳. ر.ک: *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۲۲، ح۱؛ ص۲٤، ح٤ و٥؛ ص۲۷، ح۹، و همچنین: ر.ک: مقدمه این کتاب.
٤. همان، ص٥۲، الفصل الخامس، ح٥۰-٥۱.
٥. همان، ص٥٥، ح٥٥.
٦. همان، ص٥۳، ح٥۲.
۷. همان، ص٦۳، ابتدای فصل سادس.
۸. همان، ص٦٤-۷۱، ح۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷٤، ۷٥، ۷٦، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳.

انجـام داده و حـدود ۴۶۰ مـورد از آیـات و روایـات مربـوط بـه حـضرت علـی و اهل‌البیت علیهم‌السلام را گردآوری کرده است.[۱] قندوزی حنفی درکتاب *ینابیع الموّده* با همـین هدف به فضایل و حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام پرداخته است.[۲] بنابراین خشم ایـن نویـسندگان بیجاست.

پنجم. حدیث ابن‌ابی‌نصر بزنطی:[۳] که خالدی آن را دال بـر تحریـف شـمرده،[٤] به‌لحاظ سندْ مرسل است[٥] و در محتوای روایت نقاط ابهامی وجـود دارد و بـا توجـه بـه روایتی که کشّی در شرح حال بزنطی می‌آورد تـا حـدودی ابهـامش روشـن مـی‌شـود. بزنطی می‌گوید:

> وقتی خواستم امـام ابـوالحـسن علیه‌السلام را ملاقـات کـنم، مـأموران هارون الرّشید امام علیه‌السلام را دستگیرکردند (که درهمان دسـتگیری بـه شهادت رسید) و امام مصحفی برای من فرستاد و من آن را بازکردم و سوره بَیّنه را طولانی‌تر از قرآن معمولی یافتم و همزمان از طریـق مسافری بسته‌ای به من رسید که در آن طین و مُهر قرار داشت.[٦]

ازکنار هم قراردادن این دوحدیث این نتیجه به‌دست می‌آید کـه: اوّلاً، آنچـه سـبب طولانی شدن سوره بیّنه بوده، اسامی هفتاد نفر از مردان قریش بوده است که امام علیه‌السلام هراس داشته نامشان به‌دست مأموران هارون بیفتد و فتنـه‌ای ایجـادگردد و بـه‌همـان

---

۱. *مناقب الإمام علي بن أبي طالب* علیه‌السلام، ص۵۵، مقدمه.

۲. در کتاب *مع الدکتور ناصر القفاري في اصول مذهبه حول* القرآن، مـوارد زیـادی از مناقب اهـل‌البیـت علیهم‌السلام در آیات را ذکر و یک‌صد عالم و نویسنده را که در فضایل اهل‌بیت قلم زده‌اند، نام می‌برد.

۳. *کافی*، ج۲، ص۶۳۱، ح۱۶.

٤. *الکليني و تأويلاته الباطنيّه*...، ص۳۰٤-۳۰۵.

۵. *مرآة العقول*، ج۱۲، ص۵۲۱.

۶. *أختيار معرفة الرّجال (رجال کشّي)*، ج۱، ص۸۵۳، رقم۱۱۰۱.

جهت بَزَنطی را از نگاه کردن به‌آن مصحف منع کرد (لاتنظرفیه)، هرچند وی از دستور امام سر پیچی کرد و امام چون او را امین ندانست، امانتش را باز پس گرفت.[1]

ثانیاً، اسامی مورد نظر بی‌تردید اسامی بزرگانی از قریش بوده که درحال کفر و یا با ظاهر مسلمان و با باطن کافر مرده‌اند و همین اسامی به‌عنوان شرح و تفسیر جملهٔ ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾[2] در حاشیه مصحف مورد نظر، مکتوب بوده است.[3] فیض کاشانی این اسامی را تفسیر جملهٔ ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ...﴾ دانسته که از طریق وحی اخذ شده است، نه اینکه از اجزای قرآن باشد؛[4] چنان‌که در صفحات گذشته اشاره شد که حاشیه‌نویسی برای توضیح و رفع ابهام و تفسیر آیات مشکل، امر معمول بوده است و در مورد همین سوره، منابع اهل‌سنت مطالب زیادی نقل کرده‌اند که اگر آن مطالب را تفسیر و شرح آن ندانیم، باید تحریف محسوب گردد.[5]

ثالثاً، آنچه بزنطی در مصحف امام ابوالحسن علیه‌السلام دید، همان مصحفی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام جمع‌آوری کرد و آن را بر ابوبکر، عمر و... عرضه داشت، ولی آنها نپذیرفتند.[6] بی‌تردید همان مصحف نزد امامان معصوم علیهم‌السلام موجود بوده و با مصحف مشهور تفاوت‌هایی داشته است.[7]

۱. *صیانة القرآن من التحریف*، ص۲۶۲ - ۲۶۳.

۲. سوره بینه، آیه۱.

۳. *صیانة القرآن من التحریف*، ص۲۶۳.

٤. *الوافي*، ج۹، ص۱۷۸۱، ابواب القرآن و فضله، باب اختلاف القراءات ...، ح۹۰۸۸؛ *صیانة القرآن من التحریف*، ص ۲۶۳.

۵. ر.ک: *سراج منیر*، ش٦، ص١٤٤-١٤٨، مقاله «وهابیان وتحریف درقرآن».

٦. برای اطلاع بیشتر: ر.ک:*سراج منیر*، ش ٤، ص۱۰۹، مقاله «مصحف امام امیرالمؤمنین حقیقت یا توهّم».

۷. *شرح اصول الکافي*، ج۱۱، ص۸۲.

ششم. رسالهٔ امام ابی‌الحسن موسی علیه‌السلام:[1] ایـن رسـاله دارای سـه سـند بـه ترتیبِ ضعیف، حَسَن و همانند صحیح، و ضـعیف اسـت کـه در مجمـوع سـند روایـت صحیح شمرده می‌شود،[2] اما متن روایت دلالت بر تحریف باطل ندارد، بلکه مراد امام از «تحریف» تغییر لغوی یعنی «تغییر الکلمة عن معناها و حرفها إلی معنی آخـر» است[3] و شواهدی براین معنا وجود دارد:

۱. هماهنگی درکلام معصوم علیه‌السلام: شاهد اول اینکه میان کلمات معصوم تعـارض و تهافت وجود ندارد. همین معنا در رسالهٔ امام باقر علیه‌السلام دیده می‌شود، آنجا کـه فرمـود: «...وکـان مِـن نَبـذهم الکتـاب أن أقـامُوا حُرُوفـه وحَرَّفـوا حُـدودَه، فهـم یَروونـه ولا یَرعَونـه...»،[4] و این بیان امام صریح است در اینکه در قرآن تحریف باطل یعنی زیـادی و نقیصه حتی به‌اندازه یک حرف صورت نگرفته اسـت؛[5] چنـان‌کـه ابـوزهره در پاسـخ دیدگاه فیض‌کاشانی مبنی بر عدم تحریف قرآن و دلایل او،[6] از این روایت (*رسالهٔ سعد الخیر*) عدم تحریف باطـل را مـی‌فهمـد و مـی‌گویـد: تنهـا دلیلـی کـه ایـن نویـسندهٔ شیعی(فیض) برای اثبات عدم اعتقاد کلینی به‌تحریف مـی‌آورد، همـین رسـاله اسـت؛[7] هرچند وی نقل این رساله را به واسطه کلینی دلیل کافی بر عدم اعتقـاد او بـه‌تحریـف نمی‌داند، ولی همان‌گونـه کـه دربحـث‌هـای گذشـته ثابـت شـد، اوّلاً، کلینـی اعتقـاد

---

۱. *روضة الکافي*، ج۸، ص۱۲٤، ح۹۵.

۲. *مرآة العقول*، ج۲۵، ص۲۹۵.

۳. *دفاع عن الکافي*، ج۲، ص۳۳٦.

٤. *روضة الکافي*، ج۸، ص۵۳، ح۱۷ (رسالة ابي‌جعفر علیه‌السلام الي سعدالخیر).

۵. *دفاع عن الکافي*، ج۲، ص۳۳٦.

٦. *تفسیر الصافي*، ج۱، ص٤٦؛ *علم الیقین*، ج۱، ص٥٦٦. یکی از دلیل‌های عدم تحریف، رساله *سعدالخیر* را ذکر می‌کند.

۷. *الإمام الصادق؛ حیاته وعصره و...*، ص۳۲٤.

به‌تحریف نداشت. ثانیاً، نقل روایتی که ظهور در تحریف دارد، دلیل نمی‌شود راوی آن نیز معتقد به محتوای آن باشد و اگر چنین ملازمه‌ای باشد، باید اکثر بزرگان مانند بخاری، مسلم و... را معتقد به تحریف بدانیم؛ زیرا آنان دَه‌ها روایت دال برتحریف را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

۲. متأثّر شدن امام علیه‌السلام از قرآن: حفص بن‌غیاث از امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

> ...فإنّ درجاتِ الجَنّةِ عَلَى قَدرآياتِ القُرآنِ يُقالُ لَه: إقرأ وَأرق، فيقرأ ثم يَرقي، قال حفص: فما رأيتُ أحَداً أشدَّ خوفاً عَلى نفسه مِن موسَى بن جعفر علیه‌السلام ولا أرجأ النّاس منه، و كانت قرائته حُزناً، فإذا قَرَأ فكأنّه يُخَاطِبُ إنساناً.[1]

اینکه حفص بن‌غیاث با چشم خود امام را دیده که هنگام تلاوت چنین تحت تأثیر قرآن قرار گرفته، خود گواه روشنی است که امام قرآن را مُحرّف به مفهوم باطل آن نمی‌دانسته است، و الّا ویژگی‌های «درجات بهشت به‌اندازه آیات قرآن»، «قرائت محزون و متأثّر» و «نفوذ در مخاطب»، که همه برخاسته از روح و عمق‌جان قاری است، معقول نیست از قرآن تغییر یافته ناشی گردد.

۳. تضییع حق اهل‌البیت علیهم‌السلام: به‌نصّ روایت، امام رساله را در زندان و شاید در حبس سندی بن‌شاهک نوشته است. همین‌که حاکم جور امام را زندانی کرده، تحریف معنای آیه شریفه ﴿...قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ...﴾[2] و دَه‌ها آیه دیگر، درمورد اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست؟! موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام جز اینکه مصداق اهل‌البیت بود و فضایل و کمالات بی‌مانندی داشت، جُرمی نداشت. در نتیجه مقصود از تحریف، دگرگونی در معنا و عمل به‌قرآن است، نه در الفاظ.

---

۱. *کافی*، ج۲، ص۶۰۶، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ح۱۰.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

◆ جمع‌بندی

دستاوردِ بحث این شد که متهم شدن کلینی به‌اعتقاد بـه تحریـف از سـوی برخـی وهابیان چون احسان‌الهی ظهیر، ناصرالقفاری و برخی دیگر غیرمنصفانه بلکـه ظالمانـه است و صرف نقل روایاتی که ادعا شده تحریف را می‌رساند،

اوّلاً، دلیل نمی‌شود راوی بـه‌مـضمون آنهـا نیـز معتقـد باشـد و در صـورت چُنـین ملازمه‌ای، بخاری، مسلم و دیگر بزرگان مورد قبول وهـابی نیـز بایـد اعتقـاد بـه ایـن ملازمهٔ باطل داشته باشند.

ثانیاً، نمونه‌هایی از روایات مورد بحث که به‌تفصیل مـورد بررسـی قـرار گرفـت، بـا قطع نظر از اسناد آنها، تفسیر یا تأویل بیانی یا تنزیل معنوی یا تبیـین مـصادیق آیـات است، نه تحریف؛ چنان‌که چنین گزارش‌هایی در منابع خود آنان نیز نقل شـده اسـت و همین راهِ حل را ارائه داده‌اند.

ثالثاً، همهٔ احادیثی که به نحوی در زمینه تفسیر و تأویل قرآن در منابع شـیعه نقـل شده، از دوحال خارج نیست: یا تأویل قرآنی و متن قرآن است یـا تأویـل بیـانی؛ یعنـی وحیِ منزل و جزء امور دین است نه متن قرآن. با ایـن وصـف بـی‌تردیـد روایـاتی کـه دارای جمله‌های اضافی همانند «فِي‌عَلِيٍّ» است، در گروه دوم جای می‌گیرد.

سرانجام با بررسی و پاسخ به اشکالات وارد شده بر احادیث، تکلیف روایـات دیگـر که ممکن است مضمون آنها را تحریف بداننـد، روشـن مـی‌شـود کـه هـیچ‌کـدام دالّ برتحریف قرآن‌کریم نخواهد بود.

◆ کتابنامه

١. ***الإتقان في علوم القرآن***: جلال الدّين عبدالرّحمن سيوطى، ضبط و تصحيح و استخراج آيات: محمد سالم هاشم، قم: ذوى‌القربى، چاپ دوم، ١٤٢٩ق.

٢. ***الإحكام في أصول الأحكام***: ابي محمد علي‌بن‌حزم آندلسي، بيروت: دارالكتب العلميّة، بى‌تا.

٣. ***أختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي***: شيخ طوسى، قم: مؤسسة آل‌البيت عليهم‌السلام، ١٤٠٤ق.

٤. ***الاستبصار فيما اختلف من الأخبار***: شيخ طوسى، تحقيق: سيد حسن خرسان، بيروت: دارالاضواء، چاپ سوم، ١٤٠٦ق.

٥. ***أسدالغابة في معرفة الصّحابة***: عزّالدين علي بن محمد جزري ابن‌اثير، تصحيح: شيخ عادل احمد رفاعي، بيروت: داراحياء التّراث، چاپ اول، ١٤١٧ق.

٦. ***أصول مذهب الشّيعة الإماميّة الاثني عشريّة عَرضٌ و نقدٌ***: ناصر بن‌عبدالله قفاري، الجيزة، دارالرّضا، بي‌تا.

٧. ***أضواء على السّنة المحمّدية***: محمود ابورية، قم: مؤسسة دارالكتاب الإسلامي، چاپ دوم، ١٤٢٨ق.

٨. ***الاعتقادات (مصنّفات الشّيخ المفيد، ج٥)***: الشيخ صدوق، ابوجعفرمحمد بن‌علي بن‌حسين بن‌بابويه، تحقيق: عصام عبدالسيّد، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشّيخ المفيد، چاپ اول، ١٤١٣ق.

٩. ***الإمام الصادق؛ حياته وعصره، آرائه الفقهية***: محمد ابوزهرة، بى‌جا، مطبعة احمدعلي مخيمر، بي‌تا.

١٠. ***إنتصار الحق مناظرة علمية مع بعض الشّيعة***: مجدي محمدعلي محمد، رياض: دارطيبة، چاپ‌اول، ١٤١٨ق.

١١. ***أهل السّنّة والشّيعة بين الإعتدال والغلوّ***: عبدالله بن‌عبدالقادر تليدي، بي‌جا، بي‌نا وبي‌تا.

١٢. ***البيان في تفسير القرآن***: سيد ابوالقاسم خويى، ايران: انوارالهدى، چاپ هشتم، ١٤٠١ق؛ ترجمه سيد جعفرحسيني، قم: دارالثقلين، ١٣٨٣ش.

١٣. ***التّاريخ الكبير***: محمد بن‌اسماعيل بن‌ابراهيم بخاري، بيروت: دارالفكر، بى‌تا.

١٤. ***تأويل مختلف الحديث***: عبدالله بن‌مسلم، تصحيح وضبط: محمد زهري نجّار، بيروت: دارالجليل، ١٤١١ق.

١٥. ***التحقيق في نفي التحريف عن القرآن الشريف***: سيد علي ميلاني، قم: دارالقرآن الكريم، چاپ اول، ١٤١٠ق.

١٦. ***تدريب الرّاوي في شرح تقريب النّواوي***: جلال‌الدين عبدالرّحمن سيوطي، تحقيق: عرفان العشّا حسّونة، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٠ق.

١٧. ***تذكرة الحفاظ***: شمس‌الدين‌محمد ذهبي، تصحيح از نسخه خطي قديم: وزارت معارف حكومت هند، بيروت: دراحياء التراث العربي، بي‌تا.

١٨. *التّشيّع بين مفهوم الأئمة والمفهوم الفارسي*: محمد بنداري، مقدمه: سعيدحوّى، عمّان: دارعمّان للنّشر، چاپ اول، ١٤٠٨ق.

١٩. *تفسير الثّعالبى المسمّى الجواهر الحسان في تفسير القرآن* : عبدالرّحمن بن‌محمد بن‌مخلوف ثعالبي مالكى، تحقيق: عبدالفتاح ابوسنة- شيخ على محمدمعوض و...، بيروت: داراحياء التراث، چاپ‌اول، ١٤١٨ق.

٢٠. *تفسير الصّافي*: ملّا محسن فيض كاشاني، تصحيح ، تعليقه و مقدمه: الشيخ حسين اعلمي، مشهد: دارالمرتضى للنّشر، چاپ‌اول، بي‌تا.

٢١. *تفسير القمي*: علي بن‌ابراهيم قمي، تصحيح وتعليق: سيد طيب موسوي جزائري، قم: مؤسسة دارالكتاب، چاپ سوم، ١٤٠٤ق.

٢٢. *تهذيب الأحكام في شرح المقنعة للشيخ المفيد*: شيخ طوسى محمد بن‌حسن، تحقيق وتعليق: سيد حسن خرسان، بيروت: دارالاضواء، چاپ‌سوم، ١٤٠٦ق.

٢٣. *الجامع الأحكام القرآن (تفسير القرطبي)*: محمد بن‌احمد انصاري قرطبى، بيروت: داراحياء التراث العربي، بي‌تا.

٢٤. *الخطوط العريضة للأسس التي قام عليها دين الشّيعة الإماميّة الاثنى عشريّة*: محب‌الدّين خطيب، اردن: دارعمّان، بى‌تا.

٢٥. *الدّرالمنثور في تفسير المأثور*: عبدالرّحمن جلال الدّين سيوطي، تصحيح، تخريج آيات و حواشى و فهارس با اشراف دارالفكر، بيروت: دارالفكر للطباعة و النّشر، ١٤١٤ق.

٢٦. *دفاع عن الكافي*: ثامر هاشم حبيب عميدي، قم: مركز الغدير للدّراسات الاسلاميّة، چاپ اول، ١٤١٥ق.

٢٧. *الذّريعة في تصانيف الشّيعة*: آقا بزرگ تهراني، بيروت: دارالأضواء، بي‌تا.

٢٨. *ذكرى الشيعه في أحكام الشريعة*: شهيد اول، چاپ حجرى، ١٢٧٢ق.

٢٩. *رجال الطوسي*: شيخ طوسى ابوجعفر محمد بن‌حسن، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية، ١٣٨٠ق.

٣٠. *رجال العلامة الحلّي*: حسن بن‌يوسف حلّي، تصحيح: محمد صادق بحرالعلوم، قم: منشورات رضى، ١٤٠٢ق.

٣١. *رجال النّجاشي*: احمد بن‌علي نجاشي كوفي اسدى، تحقيق: محمد جواد نائيني، بيروت: دارالأضواء، چاپ اول، ١٤٠٨ق.

٣٢. *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسّبع المثاني*: سيد شهاب الدّين محمود آلوسي، بيروت: دارإحياء التراث العربي، بي‌تا.

٣٣. *روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات*: ميرزا محمد باقر موسوي خوانساري، تحقيق اسدالله اسماعيليان، تهران، بي‌نا و بي‌تا.

٣٤. *الرّوضة من الكافي*: محمدبن يعقوب كليني، تصحيح وتعليق علي اكبر غفاري، تهران: دارالكتب العلمية، چاپ چهارم، ١٣٦٥ش.

٣٥. *سلامة القرآن من التحريف و تفنيد الافتراءات على الشّيعة الامامّية*: فتح‌الله محمدي...، تهران: مشعر، ١٣٨٢ق.

٣٦. *شواهدالتّنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت* عليهم السلام: عُبيدالله بن عبدالله بن احمد حنفى معروف به حسكانى، تحقيق: محمد باقر محمودي، تهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، چاپ‌اول، ١٤١١ق.

٣٧. *الشّيعة والسّنّة*: احسان الهى ظهير، لاهورپاكستان: محل توزيع: رياض عربستان، مكتبة بيت السلام، بى‌تا.

٣٨. *الشّيعة والقرآن*: احسان الهى ظهير، لاهورپاكستان: اداره ترجمان السنّة، محل توزيع: رياض، عربستان، بى‌تا.

٣٩. *الشّيعة؛ فلسفه وتاريخ*: احمد كمال شعث، قاهره: مكتبة مدبولي، چاپ اول، ١٤١٤ق.

٤٠. *صحيح البخاري*: محمد بن‌اسماعيل بخاري، ضبط، ترقيم، شرح الفاظ، تخريج احاديث و تهيه فهارس: مصطفى ديب البُغا، بيروت- دمشق: دارابن كثير- اليمامة للطباعة، چاپ پنجم، ١٤١٤ق.

٤١. *صحيح الكافي اختياره من كتاب الكافي للشيخ الكليني*: محمد باقر بهبودى، بيروت: الدارالاسلامية، چاپ اول، ١٤٠١ق.

٤٢. *صحيح مسلم المسمّى الجامع الصحيح*: مسلم‌بن‌الحجاج نيشابورى، تحقيق وتصحيح: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٣٩٨ق.

٤٣. *صيانة القرآن من التّحريف*: محمد هادى معرفت، تحقيق مؤسسة النّشر اسلامي، قم: مؤسسه نشر الاسلامى وابسته به جامعه مدرسين، چاپ سوم، ١٤٢٨ق.

٤٤. *عجائب علوم القرآن*: ابن‌جوزي، تحقيق، مقدمه وتعليق: عبدالفتّاح عاشور، قاهره: الزّهراء للاعلام العربي، چاپ اول، ١٤٠٧ق.

٤٥. *علم اليقين في اصول الدين*: ملّا محسن فيض محمد بن‌مرتضي، قم: انتشارات بيدار، ١٤٠٠ق.

٤٦. *فتح الباري بشرح البخاري*: ابن حجر عسقلانى احمدبن على، تصحيح: حسان‌عبد المنان، بيروت: داراحياء التّراث العربي، بى‌تا؛ همان، تحقيق وتعليق: محمدفؤاد عبدالباقي و عبدالعزيز بن‌باز، بيروت: دارالكتب العلميّة، چاپ اول، ١٤١٠ق.

٤٧. *فتح المنّان في نسخ القرآن*: على‌حسن‌عريض، مصر: مكتبة الخانجي، چاپ اول، ١٩٧٣م.

٤٨. *الفصل في الملل والاهواء والنحل*: ابن حزم اندلسی علي بن‌محمد، تحقيق: محمد ابراهيم نصرو...، بيروت: دار الجليل، ١٤٠٥ق.

٤٩. *الفهرست*: شيخ طوسی ابوجعفر محمدبن حسن، به كوشش محمود راميار، مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، ١٣٥١ق.

٥٠. *الكافي*: محمد بن يعقوب كلينی، تصحيح: علی اكبر غفّاری، بيروت: دارالأضواء، ١٤٠٥ق؛ تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٥ش.

٥١. *الكافي*: محمد بن‌يعقوب كلينی، تحقيق: قسم احياء التراث مركز بحوث دار الحديث، قم: دارالحديث، چاپ اول، ١٤٣٠ق.

٥٢. *الكليني و تأويلاته الباطنيّة للآيات القرآنية في كتابه اصول الكافي*: صلاح عبدالفتّاح خالدي، اردن: دارعمار للنشر و التوزيع، ١٤٢٧ق.

٥٣. *كنزالعمال*: علی متقی هندی، ضبط و توضيح: شيخ بكري حيّانی، تصحيح و تهيه فهارس: شيخ صفوة السّقا، بيروت: مؤسسة الرّسالة، ١٤٠٩ق.

٥٤. *لؤلؤة البحرين في الاجازات وتراجم رجال الحديث*: يوسف بن‌احمد بجراني، تحقيق وتعليق: سيد محمدصادق آل بحرالعلوم، قم: بهرام، چاپ دوم، بی‌تا.

٥٥. *مجمع الزّوائد و منبع الفوائد*: نورالدّين هيثمي، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ق.

٥٦. *مرآت العقول في شرح أخبار آل الرّسول*: محمد باقر مجلسي، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٩ق.

٥٧. *المستدرک علی الصّحيحين*: محمدبن محمد حاكم نيشابوری، تحقيق: يوسف مرعشلی، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.

٥٨. *مع الدكتور ناصر القفاري في أصول مذهبه حول القرآن والتشيّع*: ابوالفضل اسلامی، قم: نشر الفقاهه، چاپ اول، ١٤٢٨ق.

٥٩. *مع الشّيعة الإثني‌عشريّة في الأصول والفروع*: علی احمد السّالوس، دوحه: دارالتقوي، دارالثّقافة، چاپ اول، ١٤١٧ق.

٦٠. *المعجم الأوسط*: سليمان بن احمد طبرانی، تحقيق: ابراهيم حسيني، بی‌جا، دارالحرمين، بی‌تا.

٦١. *معجم الرّجال الحديث*: سيد ابوالقاسم خويی، بيروت: دارالزّهراء للطّباعة، چاپ سوم، ١٤٠٣ق.

٦٢. *مقالات الكوثري*: محمدزاهد كوثري، مصر: المكتبة الأزهرية للتّراث، ١٤١٤ق.

٦٣. *مناقب الإمام علي‌بن‌ابي‌طالب* عليه‌السلام: علي بن‌محمد بن‌مغازلي شافعي بيروت: الأضواء، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٦٤. *مناهل العرفان في علوم القرآن*: محمدعبدالعظيم زرقاني، تحقيق: احمد طعمة حلي، بيروت: دارالمعرفة، چاپ دوم، ١٤٢٢ق.

٦٥. *الموسوعة القرآنيّة*: ابراهيم آبيارى، بيجا:مؤسسة سجل العرب، ١٤٠٥ق.

٦٦. *الموسوعة الوهابيّة والشّيعة الاماميّة*: محمد سوقى الحداد، بيروت: الغدير للطباعة والنشر، چاپ اول، ١٤١٨ق.

٦٧. *الوافي*: ملّا محمد محسن فيض كاشانى، اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٦٨. *الوجيزة في علم الرّجال*: ترتيب عبدالله سبزالي حاج، بيروت: منشورات مؤسسة الاعلمي، چاپ اول، ١٤١٥ق.

٦٩. *هدي السّاري مقدمة فتح الباري*: ابن حجر عسقلانى احمدبن على، تصحيح: عبدالعزيزبن باز و محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالكتب العلميّة، چاپ اول١٤١٠ق.

تحریف‌های ابن تیمیه از واقعه عاشورا

* محمّد صحتی سردرودی

* استاد حوزه، نویسنده و محقق.

◆ چکیده

ابن‌تیمیه در حوزه عاشوراپژوهی لااقل به سه تحریف بزرگ دست زده است:

۱. قیام امام حسین علیه‌السلام را شورشی کور خوانده؛

۲. بنی‌امیه به‌ویژه یزید بن‌معاویه را از فاجعه عاشورا مبرّا پنداشته؛

۳. کشندگان امام حسین علیه‌السلام و یارانش را، نه یزید و شامیان، که مردم کوفه و شیعیان انگاشته است.

که در این گفتار با توجّه به سه روایت متفاوت از عاشورا (۱. روایت بنی‌امیه؛ ۲. روایت بنی‌عباس؛ ۳. روایت آل‌علی) به نقد و بررسی این تحریفاتی‌که ابن‌تیمیه بنیان گذاشته، به تفصیل پرداخته شده است و با استناد به روایت آل علی، حضور مردم شام و عثمانی‌ها و خوارج در کوفه و کربلا نشان داده شده است و در نتیجه نه شیعیان و نه کوفیان شیعه‌مذهب، که شامیان و عثمانیان و خوارج به ترتیب قاتلان امام حسین علیه‌السلام معرفی شده‌اند.

◆ مقدمه

ابن‌تیمیه از علمای قرن هفتم و هشتم شامات شمرده می‌شود. در حرّان به دنیا می‌آید و در دمشق از دنیا می‌رود. معروف به مفتی و متکلمی است که بسیار شیعه‌ستیز بود. حتی در فضایلی که در حقّ مولا علی علیه‌السلام فریقین متفق‌القول‌اند تشکیک می‌کند، حتی گاهی با صراحت آنها را انکار می‌کند. وی در حوزهٔ عاشوراپژوهی دست‌کم به سه تحریف بزرگ دست زده است. نخست اینکه کار امام حسین علیه‌السلام را شورش و آشوب پنداشته است و هیچ مصلحتی در آن ندیده است؛ زیرا معتقد بود خروج بر حکومت جور در ممالک اسلامی جایز نیست و باعث ضعف و دودستگی مسلمین می‌شود. او با صراحت قیام امام حسین علیه‌السلام را زیر سؤال برده و با پررویی تمام، حق را به قتلهٔ امام حسین علیه‌السلام ـ یعنی به یزید و بنی‌امیه ـ داده است. این مطلب در آثارش از جمله در *منهاج السنه*اش[1] پیداست. دومین تحریف بزرگ ابن‌تیمیه درباره حادثه عاشورا، این است که بنی‌امیه به‌ویژه یزید را از جنایاتی که در کربلا رخ داد، تبرئه کرده است و همه گناهان را به گردن عبیدالله بن‌زیاد انداخته و حتی انکار کرده که سر امام حسین علیه‌السلام را به شام فرستاده باشند، و می‌گوید اصلاً این قضیه اصالت ندارد؛ درصورتی‌که همه تواریخ متفق‌القول نوشته‌اند ابن‌زیاد سر امام حسین علیه‌السلام را از کوفه به شام فرستاد،[2] اما چون در این وقایع یزید گستاخی‌هایی در مورد سر مقدس امام حسین علیه‌السلام کرده است و او نخواسته این مسائل اثبات شود، قضیه را از اصل انکار و

۱. *منهاج السنة*، ج۲، ص۲٤۱ـ۲٤۲؛ *الوصية الكبرى*، ص٥٤.

۲. ر.ک: *تاریخ امام حسین علیه‌السلام*، ج٦، ص۱۸۳ـ۹۰۲. به نقل از ده‌ها منبع و مأخذ تاریخی و حدیثی؛ از جمله: *تاریخ طبری*، *تاریخ مدینة دمشق*، *الفتوح* ابن اعثم، *الثقات* ابن‌حبّان، *مقتل الحسین* خوارزمی، *الکامل في التاریخ*، *الآثار الباقیة* أبوریحان بیرونی، *قرب الإسناد* حمیری، *العقد الفرید* ابن‌عبد ربّه، *امالی* صدوق، *جامع البیان في تفسیر القرآن* طبری، *العمدة* ابن‌بطریق، *أنساب الاشراف* بلاذری، *الطبقات* ابن‌سعد، *الأخبار الطوال* دینوری، *التاریخ* یعقوبی، *مقاتل الطالبیین* ابوفرج، *الإرشاد* مفید، *نسب قریش* زبیری، *الرّد علی المتعصّب العنید* ابن‌جوزی.

صورت مسئله را پاک کرده است، مخصوصاً در آن رساله‌ای که بـه نـام *رأس الحـسین* منتشر کرده است.[1] این مطلب بیشتر به همان «اصل عدالت صـحابه و سـلف صـالح» برمی‌گردد، همان اصلی که او به شدّت به آن پایبند و معتقد بود.[2]

ابن‌تیمیه اگر یزید را محکوم می‌کرد، بالتبع کسانی‌که یزیـد را بـر سـر کـار آوردنـد مانند پدرش معاویه نیز تقبیح می‌شدند و در نتیجـه، کـسانی کـه در شـامات از معاویـه حمایت کردند نیز تقبیح می‌شدند. از این رو او اساساً خواندن مقتل امـام حـسین را نیـز جایز ندانسته و فتوا به حرمتش داده است.[3] البته ابن‌تیمیـه در ایـن دو تحریـف بـزرگ موفق نشد و کسی نظر وی را نپذیرفت.

تحریف سوم ابن‌تیمیه این است که می‌گوید نه‌تنها بنی‌امیـه و آل‌یزیـد، کـه حتـی شامی‌ها اعم از اینکه گرایش شامی داشته باشند و یا اهل شام باشند، هرگـز دسـتی در جنایات پیش آمده در کربلا و عاشورا نداشتند، بلکه مردم کوفه مرتکـب همـه جنایـات شدند، همین شیعیان پدرش علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، به امام حـسین علیه‌السلام نامـه نوشـتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند و سـپس پـشیمان شـدند و موضعـشان را عـوض کردند، رو در روی امام حسین علیه‌السلام قرار گرفتند و او را کشتند. بعد از فاجعه عاشورا نیـز عدّه‌ای از همان شیعیان کوفه قیام کردند، قتله امام حسین علیه‌السلام را به مجازات رسـاندند و انتقام امام حسین علیه‌السلام و انصارش را از آنها گرفتند. و پس از آن نیـز عـده دیگـری از شیعیان او، از آن کشندگان انتقام گرفتند.

بنابراین دیگر چه معنا دارد که هر سال شیعیان جمع می‌شوند و دیگران را محکـوم می‌کنند.

وی در این تحریف گناه همه جنایات کربلا را متوجه کوفیان می‌دانـد و مـرادش از اهل کوفه، شیعیان است؛[4] درحالی‌که قضیه این‌طور نیـست هرچنـد اهـل‌کوفـه مقـصر

---

۱. *رأس الحسین*، ص۱۹۹.

۲. همان، ص۲۰۵ـ۲۰۷.

۳. *جامع المسائل*، المجموعة الثالثة، ص۹۳.

۴. *رأس الحسین*، ص۲۰۷؛ *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص۱۷۳.

بودند، پسر پیغمبر را دعوت کردند و از او حمایت ننمودند و بی‌تدبیری کردند و از حاکم وقت ترسیدند و ننگ ابدی را به خود گرفتند ولی باید توجه داشت که اصل ماجرا به حکومیت یزید بن‌معاویه و پیروان او بر می‌گردد. مقصر اصلی یزید و پیروان یزید بودند که در ذیل به طور مفصل به این موضوع خواهیم پرداخت.

◆ معرفی قتلهٔ امام حسین علیه‌السلام و پاسخ به شبهه ابن‌تیمیه

قتلهٔ امام حسین علیه‌السلام مرکب از سه گروه بودند:

۱. خوارج

از میان این سه گروه، خوارج خیلی شاخص بودند. البته در اینجا هم باید دقت کرد، موقعی که خوارج گفته می‌شود، آنچه به نظر می‌رسد این است که اینها از شیعیان علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بودند و در جنگ صفین در قضیه حکمیت از علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بریدند و خارجی‌مذهب شدند؛ درصورتی‌که این طور نیست. پیدایش خوارج به عصر خلافت خلیفه اوّل برمی‌گردد. بیشترین مرتدین و اهل رده، از همین خوارج بودند. در واقع خوارج گروهی بودند بدوی؛ اعرابی که زود به جوش می‌آمدند، زود دست به شمشیر می‌بردند، زود رنگ عوض می‌کردند، زود عقیده‌شان را تغییر می‌دادند، تندرو و افراطی بودند. فعالیت اجتماعی‌شان زمانی به اوج می‌رسد که به خانه عثمان بن‌عفان خلیفه سوم حمله‌ور شدند و او را به قتل رساندند، قتله خلیفه سوم هم بیشتر خارجی مذهب بودند. همین‌ها در روز عاشورا نقش چشم‌گیری داشتند. البته شواهدی از مستندات تاریخی موجود است که بنی‌امیه از همان ابتدا تعمّد داشتند فاجعه عاشورا را به نام کوفی‌ها تمام کنند. لذا کسانی را جلو انداختند که از مردم کوفه بودند؛ مثل سنان بن‌انس، یا شبث بن‌ربعی، یا شمر بن‌ذی‌الجوشن، یا عمر بن‌سعد؛ ولی پشت سر اینها خودشان فعال بودند. بنابراین یک گروه از قاتلان امام حسین علیه‌السلام، خوارج‌اند که نقش اینها چشم‌گیر است؛ مثل شمر بن‌ذی‌الجوشن و شبث بن‌ربعی.

۲. انتقام‌جویان خلیفه سوم

گروه دوم که نقش بسیار سرسختانه و تعصب‌آلودی در کربلا و در کشتن امام حسین علیه‌السلام داشتند، کسانی که باور داشتند عثمان مظلوم کشته شده، انتقام خونش باید گرفته شود، باید قتله‌اش قصاص شوند، و چنین می‌پنداشتند که نعوذ بالله حضرت علی علیه‌السلام به قتله عثمان چراغ سبز نشان داده و شیعیان حضرت علی علیه‌السلام در قتل خلیفه سوم، نقش داشته‌اند. اینها نیز حضور بسیار تأثیرگذاری، هم در کوفه در قتل مسلم بن‌عقیل و هم در کربلا داشتند و حضورشان از سر تعصّب بود، حتی زمانی‌که عبیدالله بن‌زیاد نامه‌ای می‌نویسد و به دست شمر بن‌ذی‌الجوشن می‌سپارد تا در کربلا آن را به عمر بن‌سعد برساند؛ در آن نامه می‌نویسد: «آب را به روی حسین بن‌علی و فرزندانش ببند تا از تشنگی بمیرند؛ چنان‌که خلیفه مظلوم از تشنگی مُرد».[1] همواره این مسئله که کشندگان عثمان با امام علی علیه‌السلام بودند، تبلیغ شده بود و عدّه‌ای این را باور داشتند، حتی از سپاهیان عمر بن‌سعد در روز عاشورا کسانی بودند که به میدان می‌آمدند، حریف می‌خواستند، هل من مبارز می‌گفتند و در رجزهاشان تصریح می‌کردند ما عثمانی هستیم.[2] این سخن چیزی نیست که در کتاب‌های مقتل امام حسین علیه‌السلام، انکارشدنی باشد. نقش عثمانی‌ها تردیدناپذیر است و عثمانی‌ها علاوه بر اینکه شیعه نبودند، حتی از مردم کوفه هم نبودند، اما معاویة بن‌ابی‌سفیان در آن بیست سال ـ از سال ۴۰ تا سال ۶۰ق ـ از سال شهادت مولا علی علیه‌السلام تا سالی که معاویه از دنیا رفت، دو دهه، تا توانسته بود ترکیب شیعی کوفه را کاملاً وارونه کرده بود. از یک طرف طوائفی که به تشیع معروف بودند، قلع و قمع شده بودند، اموالشان مصادره شده بود، یا اصلاً قتل عام گردیده بودند مثل حجر بن‌عدی و انصارش، و از طرف دیگر معاویه نقشه‌ای کشیده بود تا از شهرهای دیگر از حواشی کوفه، مخصوصاً از بصره، مردمانی از مذاهب دیگر و از عثمانی‌ها را ساکن کوفه کند. آن روزها عرب‌ها به

۱. *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۱۲؛ *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۴.

۲. *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۳۵؛ *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۳.

صورت عشیره‌ای زندگی می‌کردند، جای ثابتی نداشتند، ییلاق و قشلاق داشتند، دامدار بودند و با دام‌هایشان می‌کوچیدند. معاویه عشایر عثمانی‌مذهب را کوچانیده و ساکن کوفه ساخته بود.[1] او آن‌قدر بر شیعیان کوفه سخت گرفته بود که خیلی‌ها جان خود، جان بچه‌ها و خانواده‌شان را از کوفه برداشته و فرار کرده بودند، حتی برخی به ایران آمده بودند که در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارند، حتی یکی از یاران معروف مولا علی علیه‌السلام که در ایران ساکن بود، بعد از قتل حجر بن‌عدی و یارانش وقتی می‌شنود که حجر را با یارانش کشتند، تأسف می‌خورد و می‌گوید: ای کاش حجر هم مثل ما طائفه‌اش را بر می‌داشت و از کوفه خارج می‌شد تا این‌طور مظلومانه خودش و طائفه‌اش کشته نشوند. لذا این عثمانی‌ها هم شیعه مذهب شمرده نمی‌شدند، اصالت کوفی نداشتند، از مردم اصیل کوفه نبودند و شیعه هم نبودند.

۳. شامیان

گروه سومی که نقش چشمگیری در فجایع عاشورا و قتل امام حسین علیه‌السلام داشتند، سپاهیانی بودند که از شام اعزام شده بودند، هم به کوفه، هم به کربلا. در ادامه به جایگاه آنان در فجایع عاشورا خواهیم پرداخت.

◆ روایت‌های سه‌گانه از قیام امام حسین علیه‌السلام و حادثه عاشورا

شاید بیش از چند سال باشد که ما کتاب *مقتل الحسین علیه‌السلام* به روایت شیخ صدوق[2] را تحقیق کرده‌ایم که منتشر شده است. از آن زمان به این فکر افتادیم گزارشی از عاشورا و شش ماه آخر عمر امام حسین علیه‌السلام را صرفاً به روایت از آل علی علیه‌السلام تدارک ببینیم و با کتاب‌های تاریخ و غیره کاری نداشته باشیم. برای این منظور

۱. *بازتاب تفکّر عثمانی در واقعه کربلا*، ص ٦٥.

۲. این کتاب با همین عنوان *مقتل الحسین علیه‌السلام* به روایت شیخ صدوق تاکنون دو بار، به همت نشر هستی نما منتشر شده است.

پنج سال است که در حال یادداشت برداری هستم، دیدم که عجبا، از شهادت امام حسین و یارانش سه روایت و سه گزارش از عاشورا در میان است!

۱. روایت اموی

یک روایت کاملاً اموی است؛ یعنی بنی‌امیه خودشان این روایت را تدارک دیده، به آن رسمیت بخشیده و به تاریخ سپرده‌اند. برخلاف آن قضیه ظاهری که پنداشته می‌شود حکومت بنی‌امیه با ظهور و قیام بنی‌عباس ساقط شد، بعد از قیام بنی‌عباس و بعد از آنکه بنی‌عباس خلافت را به دست گرفتند، بنی‌امیه از شامات کوچیدند و به آندلس که امروزه با نام اسپانیا معروف است رفتند. در آنجا هم بیش از چهار قرن حکومت کردند؛ یعنی در آندلس تمدنی ساختند و کتاب‌های بسیاری درباره تمدنی که بنی‌امیه در آندلس ساختند، نوشته شده است. در آن دورانی که بیش از چهار قرن طول کشید، مورخانی بودند که مستمری‌بگیر حکومت بنی‌امیه بودند. اینها تاریخ اسلام را تدوین کردند و نوشتند؛ اشخاص معروفی مانند ابن‌خلدون، نویسنده *مقدمه* معروف. ایشان در *مقدمه*‌اش از اقدام امام حسین علیه‌السلام و از دفاع جانانه و مظلومانه او، گزارشی کاملاً وارونه می‌دهد که بسیار تأسف‌آور است و عجیب این است که او سال به سال تاریخ اسلام را می‌نویسد، اما زمانی که به سال ۶۰ و ۶۱ می‌رسد، از اعزام مسلم به کوفه می‌نویسد، اما تاریخ و جریانات بعد از اعزام مسلم به کوفه را مسکوت می‌گذارد؛ یعنی در نسخه‌های خطی *تاریخ ابن‌خلدون* از این به بعد چند صفحه سفید است. او این صفحات را گذاشته بوده که بعد تصمیم بگیرد چگونه درباره‌اش بنویسد که بعداً هم چیزی نمی‌نویسد؛ در صورتی‌که او گزارش تاریخ اسلام را تا قرن‌ها بعد از عاشورا و بعد از سال ۶۱ ادامه داده است، اما وقایع قیام امام حسین علیه‌السلام را اصلاً گزارش نکرده؛ چون اگر گزارش می‌کرد و درست می‌نوشت، اربابانش زیر سؤال می‌رفتند. اگر هم اشتباه می‌نوشت، فردا در تاریخ محکوم بود و با تواریخ دیگر همخوانی نداشت. او فقط در مقدمه‌اش تحلیلی دارد که آن هم بسیار تحریف آلود و مغرضانه است؛ به‌گونه‌ای است که مورد پسند بنی‌امیه باشد.

یکی دیگر از کسانی که روایت اموی از عاشورا به عهده او نهاده شد، صاحب کتاب *العواصم من القواصم* است، ابوبکر ابن‌العربی، که دیده‌ام برخی متأسفانه این فرد را با ابن‌عربی معروف در عرفان اشتباه می‌گیرند. وی ناصبی و بسیار متعصب بود. او در کتاب *العواصم من القواصم* خیلی تند و تیز و اصلاً به‌جای قاتل، به مقتول تاخته است، تا آنجا که ابن‌خلدون نیز این تندی ابوبکر ابن العربی را برنتافته؛ چون از نظر تاریخی کمی جلوتر از او بوده است.

ابن‌خلدون در *مقدمه*‌اش نوشته است: این که ابن‌العربی گفته «قتل الحسینُ بسیف جده»، حرف درستی نیست. البته این معنا را ابن‌خلدون از مفهوم و فحوای کلام ابن‌العربی فهمیده، و الّا منطوق سخنان ابن‌العربی این نیست. این گزارش‌ها، قرائت اموی از عاشوراست که می‌شود مثال‌های دیگری هم برای آن آورد. اگر تحقیق کنید، می‌بینید نویسندگانشان اندلسی و اشبیلی‌اند، در آن فضا و در آن فرهنگ بزرگ شدند و عاشورا را این‌طور روایت کردند.[1]

۲. روایت عباسی

روایت دوم از عاشورا، روایت بنی‌عباس است که در اینجا به صورت گذرا نقل می‌کنم؛ چون بیان همه شواهدش بسیار طولانی می‌شود. بنی‌عباس هم پس از اینکه خلافت را تصاحب کردند، کسانی را داشتند که تاریخ را چنان که برای آنها خوشایند باشد، می‌نوشتند. متأسفانه همیشه مخاطب تاریخ رسمی قبل از اینکه ملّت باشد، حکّام بوده است. لذا اینها از عاشورا روایت و گزارشی داده‌اند که با اندکی توجه، رنگ بنی‌عباسی بودنش خیلی به چشم می‌آید و خودش را به رخ می‌کشد. نمونه کامل روایت بنی‌عباسی از عاشورا را می‌توان در *تاریخ طبری* دید.

طبری از *مقتل ابی‌مخنف* آن قسمت‌هایی را برگزیده که بتواند به کتابش در خلافت بنی‌عباس رسمیت ببخشد.

---

۱. درباره گزارش و تحریف‌های ابن العربی و ابن خلدون ر.ک: *عاشوراپژوهی*، ص۱۷۰-۱۷۶ و ۲۰۲-۲۲۰ و نیز کتاب *شهید فاتح*، هر دو از نگارنده.

اگر شما *تاریخ طبری* را نگاه کنید، می‌بینید کاملاً رنگ عباسی دارد. در این کتاب در قضایای عاشورا، عبدالله بن‌عباس، جدّ بنی‌عباس، انسانی است دوراندیش، بسیار تیزبین، قضایا را پیش‌بینی می‌کند. امّا حسین بن‌علی علیه‌السلام، انسانی است ساده و صمیمی که چون خودش انسان پاک و درستی است و دیگران را هم مثل خودش می‌پندارد و هیچ گمان دروغ‌گویی به کسی ندارد، فریب کوفیان را می‌خورد و به کربلا می‌رود و کشته می‌شود. نقش عبدالله بن‌عباس در قرائت بنی‌عباسی بسیار پررنگ است.

اگر به *تاریخ طبری* مراجعه کنید، از ابن‌عباس بسیار نام برده می‌شود که به حسین بن‌علی علیه‌السلام می‌گوید این راه را مرو که کشته می‌شوی، اما امام حسین علیه‌السلام می‌رود، تا اینکه در روز عاشورا شرایطی پیش می‌آید و ایشان می‌بیند از خیمه‌هایش ناله و ضجّه و گریه زن و بچه‌ها بلند شده است. برادرش ابوالفضل و فرزندش علی را می‌فرستد که بروید آنها را آرام و ساکت کنید... . وقتی امام حسین گریه خانواده‌اش را می‌بیند، می‌گوید: «لله درّ ابن عباس؛ خدا ابن‌عباس را نگه دارد که راست پیش‌بینی کرده بود». او به من گفت اگر خودت می‌روی، لااقل این بچه ها را مبر. من به حرفش گوش نکردم. در اینجا حتی از زبان امام حسین علیه‌السلام نقل می‌شود ابن‌عباس پیش‌بینی‌اش دقیق بود، ولی امام حسین علیه‌السلام این پیش‌بینی‌ها را نداشت.[1]

با نقل نمونه‌ای دیگر از *تاریخ طبری*، رنگ روایت بنی‌عباسی در این کتاب بیشتر به چشم می‌آید: در سالی که امام رضا علیه‌السلام به شهادت رسید و با زهر مسموم شد، در آنجا علت وفات امام رضا علیه‌السلام را فقط این‌گونه نوشته است که علی بن‌موسی الرضا علیه‌السلام آنقدر با مأمون عباسی انگور خورد، تا از فرط زیاده‌روی در خوردن انگور مریض شد و از دنیا رفت؛ یعنی علت مرگ را افراط در تناول انگور دانسته و اقوال دیگر را اصلاً نقل نکرده است.[2]

---

۱. *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۴۲۴، ج۵، ص۴۲۴؛ *مقاتل الطالبین*، ص۱۱۰، ظاهراً به نقل از *تاریخ طبری*.

۲. *تاریخ الطبری*، ج۹، ص۹۲، در نقل از حوادث سال ۲۰۳ق.

۳. روایت آل‌علی علیه‌السلام

در کنار دو قرائتی که بیان شد، قرائت دیگری نیز وجود دارد که ما آن را قرائت علوی یا روایت آل علی از عاشورا نام نهاده‌ایم. متأسفانه متون این روایت سوم یعنی روایت آل علی از شهادت امام حسین علیه‌السلام و انصارش، از میان رفته است و نگذاشتند به دست ما برسد. قبل از *لهوف* سید بن‌طاووس از همان قرن اول، نزدیک به بیست کتاب تحت عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام در میان شیعیان بوده که هیچ‌کدام باقی نمانده و همه از میان رفته‌اند.

اولین مقتل را اصبغ بن‌نباته نوشته بود، سپس برخی از شاگردان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام مقتل‌هایی نوشتند.

شیخ صدوق، شیخ طوسی، نویسنده *تاریخ یعقوبی* و نویسنده *وقعة الصفین* از کسانی بودند که کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام نگاشته بودند، اما هیچ‌کدام از اینها باقی نمانده است؛ یعنی نگذاشتند مقتل‌های نوشته شده از قرن اول تا ششم باقی بماند. همه را از بین بردند و فقط از آنها نامی مانده است. ما با همه تلاشی که کردیم، فقط توانستیم مقتل شیخ صدوق را تا آنجا که ممکن بود، بازآفرینی کنیم. کتابی به‌نام مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق بود که شامل حدود دویست حدیث از امام سجاد علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام است که درباره عاشورا و شهادت امام حسین علیه‌السلام نقل شده است. این کتاب منتشر شد و حدود پنج سال است که قصد داریم روایت آل علی را تعمیم بدهیم تا تنها منحصر به آثار شیخ صدوق نباشد. روایت آل علی با دو روایت دیگر حدود پانزده تفاوت دارند و متأسفانه قرائتی مانده است که امروزه در میان ما رایج است و در ماه محرم و صفر، در مساجد، تکایا، حسینیه‌ها و رسانه‌ها تبلیغ می‌شود و در ادبیات عاشورایی رسوخ کرده است معجونی است از آن دو روایت قبلی. روایت آل علی از عاشورا اصلاً متروک مانده است؛ چون متونش را از میان برده‌اند. لذا شیعیان هم به متن آن دو روایت قبل مخصوصاً قرائت عباسی روی آوردند، حتی امروزه هم وقتی به دانشگاه‌ها مراجعه کنید، در کرسی تدریس تاریخ، *تاریخ طبری* اولین حرف را می‌زنند. اصلاً تاریخ مفصلی که جزئیات را بازتاب دهد و صرفاً شیعی باشد و از طریق شیعه

نوشته شده و به‌دست ما رسیده باشد، نداریم. فقط *مروج الذهب* و *تاریخ یعقوبی* هستند که اینها هم بسیار مختصرند. یا *ارشاد* شیخ مفید که از طبری برداشت شده است و این هم دلایل سیاسی اجتماعی داشته است.

◆ تفاوت روایت‌های سه‌گانه در نقل حوادث قیام اباعبدالله علیه‌السلام

یکی از تفاوت‌های مهم روایت علوی با دو روایت دیگر، این است که آل علی به اتفاق گفته‌اند قتلهٔ حسین بن‌علی علیه‌السلام در عاشورا اهل شام بودند. از شام لشکریانی آمده بودند که آنان امام حسین علیه‌السلام را کشتند. چند نمونه از این روایات را نقل می‌کنیم:

۱. یک نمونه از کتاب *کافی* است. کلینی رازی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: «عن ابي عبدالله علیه‌السلام قال: تاسوعا يوم حوصر فيه حسين علیه‌السلام و أصحابه رضی‌الله‌عنهم بكربلا و اجتمع عليه خيل أهل الشام و اناخوا عليه و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر الخيل و كثرتها».[1] در این روایت با وضوح و صراحت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: سواره نظام‌های مردم شام، امام حسین علیه‌السلام و یارانش را محاصره کردند.

۲. نمونه دوم از همان مقتل الحسین به نقل از *امالی* شیخ صدوق (مجلس سی‌ام، ص۲۲۶): «قال علی بن الحسین علیه‌السلام و أقبل عدو الله سنان بن انس الأيادی و شمر بن ذي‌الجوشن العامری في رجال من أهل الشام؛ يعني سنان بن‌انس و شمر بن‌ذی‌الجوشن در میان مردانی از اهل شام بودند». این زمانی است که این دو برای قتل امام حسین علیه‌السلام پیش می‌آیند.[2]

---

۱. *کافی*، ج٤، ص١٢٤٧، ح٧.

۲. ر.ک: *مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق*، ص١٦٨.

۳. سومین شاهد: عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: «إنّ آل أميّة (عليهم لعنة الله) و من أعانهم على قتل الحسين من أهل الشام نَذَروا نُذُوراً. إن قُتِل الحسين علیه‌السلام أن يتخذوا ذلک اليوم عيداً لهم و أن يصوموا فيه شكراً».[1]

۴. مورد چهارم از ابن‌سعد کاتب واقدی است. ایشان می‌نویسد: «دعا رجل من أهل الشام علي بن‌الحسين الأكبر علیه‌السلام فقال: إنّ لک بأمير المؤمنين قرابةً و رحماً، فإن شئت آمنّاک وامض حيث ما أحببتَ؛[2] مردی از اهل شام به علی اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السلام، می‌گوید که تو با یزید نسبتی داری. مادرت از طایفه بنی‌امیه است و به آنها متصل. لذا ما به تو امان می‌دهیم که در صورت جدا شدن از پدرت، هرجا خواستی، بروی». اینجا می‌گوید: «دعا رجل من أهل الشام» و تردیدی نیست که این امان‌نامه آوردن برای علی اکبر در دشت کربلا بوده است. از همه واضح‌تر مرحوم فضلعلی قزوینی پس از نقل روایت کلینی که ما به‌عنوان اولین شاهد آوردیم، می‌نویسد: «الرواية صريحة في اجتماع أهل الشام في كربلا و سنذكر في ترجمة مسلم بن عقيل أنّ في صبيحة يوم شهادته ورد الكوفة عشرة آلاف من جند أهل الشام؛ كما ذكره الطبري و غيره». صبح همان روزی که مسلم بن‌عقیل به قتل رسید نیز ده هزار نفر از لشکریان شام به کوفه آمده بودند. سپس ایشان یک نتیجه می‌گیرد و با صراحت می‌نویسد:

> فمن أنكر وجود جنود من أهل الشام فهو من عدم علمه بالتاريخ، بل في *مناقب*، (*مناقب* ابن شهر آشوب)[3] إنّ خيل شمر بن ذي‌الجوشن و هم أربعة آلاف كلهم شاميّون.[1]

---

۱. *امالی*، ص۶۶۷، ح۱۳۹۷.

۲. *طبقات الکبری*، ج۶، ص۴۳۹.

۳. *مناقب*، ج۴، ص۹۸.

شمر بن‌ذی‌الجوشن بر چهارهزار نفر فرماندهی داشت که همه شامی بودنـد، حتـی در مقاتل می‌خوانید که قاسم بن‌حسن در میدان کربلا با کسی جنگ مـی‌کنـد و بـا او مبارزهٔ تن به تن می‌کند که او به ازرق شامی معروف بوده است.

ابن شهرآشوب در مناقبش می‌نویسد: حریف قاسم بن‌حسن که از مـردم شـام بـود. موقعی که دید حسین بن‌علی پس از شنیدن استغاثه برادرزاده‌اش از خیمه با عـصبانیت به میدان آمد و به سوی او حملـه کـرد، فریـاد مـی‌زنـد و از سـپاهیان خـودش یـاری می‌طلبد، که به دادم برسید، الآن حسین بن‌علی می‌رسد. می‌گوید گروهی از مردم شام از سپاه عمر بن‌سعد جدا شدند و خواستند این شامی را که بـا قاسـم بـن‌حـسن مبـارزه می‌کرد، از دست امام حسین نجات بدهند.[۲] در اینجا نیز صحبت از مردم شام است. اگر انگیزه‌های سیاسی اجتماعی را در نظر بگیـریم، خـواهیم دیـد کـه امویـان و عباسـیان انگیزه‌های فراوانی برای تخریب چهره کوفیان داشتند. همیـشه شمـشیر مـردم عـراق به‌ویژه مردم کوفه علیه خلفا از غلاف بیرون بود، چه بنی‌امیه باشـند، چـه بنـی‌عبـاس. کوفیان آرام نداشتند، مخصوصاً بعد از فاجعه عاشورا، با قضیه توابین شروع شد تـا قیـام آل‌حسن که با بنی‌عباس در افتادند. بنابراین جعل حدیث علیه کوفی‌ها از قصر خضرای معاویه شروع شد و در کاخ‌های بنی‌عباس هم ادامه داشت تا کار عراقـی‌هـا مخـصوصاً کوفی‌ها را برای همیشه یکسره کنند؛ چون کوفی‌ها همیشه موی دماغ خلافت بودند و حتی قیام‌کنندگان زیدیه و فاجعه فخّ نیز همه از کوفه برخاسته‌اند.

از طرفی دیگر در برخی روایت‌ها مذمت‌هایی از زبان حضرت علـی علیه‌السلام نقـل شـده است، مانند آنکه در *نهج البلاغه* خطـاب بـه کوفیـان فرمـوده: «یـا أشـباه الرجـال و لا رجال».[۳]

۱. ر.ک: *الإمام الحسین واصحابه*، ج۱، ص۲۵۳ - ۲۵٤.

۲. *مناقب آل أبي طالب*، ج٤، ص۱۰۹.

۳. *نهج البلاغه*، خطبه۲۷.

در این موارد مخاطب حضرت علی علیه‌السلام بیشتر همان دو فرقه‌اند؛ یعنی عثمانی‌ها و خوارج. اگر اخبار و روایت‌های حضرت علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام در مدح مردم کوفه جمع شوند؛ روایات بسیاری وجود دارند. روایت‌هایی که در میان ما رواج پیدا کرده مانند خطبه حضرت زینب (یا أهل الکوفة یا أهل الغدر...)[1] در برابر این روایت‌های مدح کوفه تاب نمی‌آورد؛ مانند روایتی که کوفه را حرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بیان می‌کند در کنار مکه که حرم خداست و مدینه که حرم نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. اسناد این روایت‌ها نیز چنان چشمگیر است که هرگز نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد[2] و روایت‌های مربوط به مذمت کوفه در کنار اینها رنگ می‌بازند. پس نباید همه تقصیرها را به گردن شیعیان کوفه انداخت، شیعیان کوفه بخشی از مردم کوفه بودند، در واقع شیعیان کوفه از جهاد جا ماندند و با ساکت‌نشستنشان دشمن را علیه امام حسین علیه‌السلام جری کردند، به همین جهت وقتی به اشتباهات خودشان پی‌بردند، پشت سر هم قیام کردند و شهید شدند.

◆ جمع‌بندی

ابن‌تیمیه کاملاً بنی‌امیه را تطهیر می‌کند، حتی در رساله *رأس الحسین* می‌گوید هیچ‌کس از بنی امیه، احدی از بنی‌هاشم را نکشته. با همین صراحت، حتی از حجاج بن‌یوسف ثقفی هم دفاع می‌کند. البته وقتی که سخنش خیلی تند است، می‌گوید «مگر در قضیه زید بن‌علی و فرزندانش».[3] او نه تنها نقش اهل شام را، حتی نقش بنی‌امیه را در فاجعه عاشورا انکار می‌کند؛ چون کار او با اصل عدالت صحابه نمی‌خواند،

---

۱. *الأمالی*، ص۳۲۱ـ۳۲۲.

۲. *کامل الزیارات*، ص۳۰؛ *تهذیب الاحکام*، ج۶، ص۳۱ـ۳۹، باب ۱۰، باب فضل الکوفه؛ *وسائل الشیعه*، ج۱۰، ص۲۸۲؛ *مستدرک الوسائل*، ج۱۰، ص۲۰۲ـ۲۰۸؛ *تاریخ کوفه*، ص۸۰ـ۹۰؛ *تاریخ قم*، ص۲۶۶ـ۲۶۷. از باب نمونه از امام صادق علیه‌السلام روایت است: «انّ الله احتجّ بالکوفة علی سائر البلاد، و بالمؤمنین من أهلها علی غیرها» (ر.ک: *مستدرک الوسائل*، ج۱۰، ص۲۰۵، ح۱۰، به نقل از *تاریخ قم*، ص۲۶۷).

۳. *رأس الحسین*، ص۲۰۸.

زیرا اگر یزید محکوم می‌شد، کسانی که یزید را جانشین خود کردند و به پدر یزید (معاویه) میدان دادند تا آنجا پیش برود که بتواند پسرش را جانشین خود کند نیز محکوم می‌شدند. از این رو برای اینکه پیشاپیش نگذارد کار به آنجا برسد، کلّ بنی‌امیه را تطهیر می‌کند، حتی یزید و مروان را هم نام می‌برد[1] و آل‌مروان و آل‌یزید را و دیگران را بی‌گناه می‌داند و همه گناه‌هان را به گردن شیعیان می‌گذارد. البته این نگاه بی‌انصافی است و با واقعیات تاریخی و مستندات تاریخی همخوانی ندارد. با نگاهی به تاریخ با روایت آل‌علی به‌وضوح نقش فعال و محوری شامیان و بنی‌امیه در فاجعه کربلا مشخص می‌شود که این مطلب حتی از میان نگاشته‌های تاریخی امویان و عباسیان نیز قابل استنباط است؛ هرچند در این دو روایت سعی شده است که اهل کوفه (شیعیان) مقصر اصلی جلوه داده شوند.

۱. رأس الحسین، ص۲۰۸.

◆ کتابنامه

۱. ***الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد***: شیخ مفید، قم: مؤسسة آل البیت، چاپ دوم، ١٤١٦ق.

۲. ***استشهاد الحسین***: ابوجعفر محمد بن جریر طبری ویلیه: *رأس الحسین*: ابن تیمیه، تحقیق سید جمیلی، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.

۳. ***الأمالی***: شیخ مفید، تحقیق: علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ چهارم، ١٤١٨ق.

٤. ***بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا***: محمد رضا هدایت پناه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اوّل، ۱۳۸۸ش.

٥. ***تاریخ امام حسین علیه‌السلام (موسوعة الامام الحسین علیه‌السلام)***: دفتر انتشارات کمک آموزش، تهران: وزارت آموزش و پرورش، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ـ۱۳۹۰ش.

٦. ***تاریخ الطبری***: ابوجعفر محمّد بن جریر طبری، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۹٦۷م.

۷. ***تاریخ الطبری***: ابوجعفر محمّد بن جریر طبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اوّل، ١٤٢٩ق.

۸. ***تاریخ قم***: حسن بن محمّد بن حسن بن سائب اشعری قمی، ترجمه: تاج الدین حسن بن بهاءالدین علی بن حسن قمی، تحقیق: محمد رضا انصاری قمی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ش.

۹. ***تاریخ کوفه***: سید حسین براقی نجفی، ترجمه: سعید راد رحیمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۸ش.

۱۰. ***تهذیب الاحکام***: شیخ طوسی، بیروت: دارالتعارف، چاپ اول، ١٤٠١ق.

۱۱. ***جامع المسائل؛ المجموعة الثالثة***: ابن تیمیه، تحقیق: محمد عزیز شمس، چاپ اوّل، دارعالم الفوائد، ١٤٢٢ق.

۱۲. ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***: به سرپرستی کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷٤ش.

۱۳. ***شهید فاتح در آیینه اندیشه***: محمد صحتی سردرودی، قم: دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.

١٤. ***عاشوراپژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین علیه‌السلام***: محمد صحتی سردرودی، قم: انتشارات خادم الرضا، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ش.

۱۵. ***الکافی***: محمد بن یعقوب کلینی رازی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳٦۵ش.

۱٦. ***کامل الزیارات***: ابن قولویه، تصحیح: علامّه امینی، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، نجف اشرف: المطبعة المرتضویّة، چاپ اوّل، ۱۳۵٦ق.

۱۷. ***مستدرک الوسائل***: محدث میرزا حسین نوری طبرسی، قم: چاپ اول، ۱٤۰۷ق.

۱۸. ***مقاتل الطالبین***: ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: سید احمد صقر، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱٤۲۷ق.

۱۹. ***مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق***: جمع و تحقیق: محمد صحتی سردرودی، تهران: نشر هستی نما، چاپ دوم، ۱۳۸٤ش.

۲۰. ***مقتل الحسین***: موفق بن احمد خوارزمی، تحقیق: محمد سماوی، قم: مکتبة المفید، افست از چاپ مطبعة الزهرای نجف، چاپ اول، ۱۹٤۸م.

۲۱. ***مناقب آل ابی طالب***: ابن شهر آشوب مازندرانی، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.

۲۲. ***منهاج السنة النبویّة***: ابن تیمیه، بیروت: المکتبة العلمیة، بی تا.

۲۳. ***وسائل الشیعة***: شیخ حرّ عاملی، تحقیق: عبدالرحیم ربّانی شیرازی، تهران: مکتبة الاسلامیة، چاپ ششم، ۱٤۰۳ق.

۲٤. ***الوصیة الکبری***: ابن تیمیه، تحقیق: أیاد عبداللطیف ابرهیم، بغداد: مکتب التراث، ۱۹۹۵م.

۲۵. ***نهج البلاغة (سخنان امام علی علیه‌السلام)***: سید رضی، ترجمه: محمد صحتی سردرودی، قم: انتشارات فقه الثقلین، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.

ردّ نظر وهابیت از سوی اهل سنت در حرمت زیارت قبور

* حبیب عباسی

* دانش آموخته حوزه و کارشناس ارشد موسسه مذاهب اسلامی

◆ **چکیده**

زیارت قبر رسول گرامی اسلام ﷺ و قبور اولیای الهی در بقیع یکی از اعمال مورد اهتمام مسلمانان بوده است و مسلمانی یافت نمی‌شود که به حج بیت الله الحرام برود و از زیارت قبر آنان غافل بماند و در این موضوع تفاوتی میان شیعه و اهل‌سنت وجود ندارد و این در حالی است که وهابیان این مسئله را شرک می‌دانند و به‌شدت با آن مقابله می‌کنند. فرقه وهابیت در حالی با پرچم دفاع از توحید و به‌کارگیری سنت رسول خدا ﷺ به مقابله با زیارت قبور و مخالفت با سفر به قصد زیارت قبر رسول گرامی اسلام ﷺ پرداخت که سنت رسول گرامی اسلام ﷺ و عمل صحابه و سیره مسلمانان و فتاوای علمای مذاهب اربعه اهل‌سنت در طول قرون متمادی شاهد خوبی بر حقانیت این اعتقادات است.

این مقاله بر آن است تا با استفاده از روایات نبوی و مستندات تاریخی از منابع اهل‌سنت و نظر علمای اهل‌سنت، ریشه‌های عمیق این اعتقاد را نشان دهد و وهن و سستی اعتقاد وهابیت را به اثبات رساند.

کلیدواژگان: زیارت قبور، قبر پیامبر، شدِّ رحال، توسل به قبور

◆ **مقدمه**

حدود دویست سال پیش با تأسیس فرقه وهابیت به‌دست محمد بن‌عبدالوهاب در عربستان که با حمایت بی‌دریغ پیر استعمار، دولت انگلستان منجر به احیای اندیشه‌های افراطی و غلط ابن‌تیمیه گردید، برخی از عقاید و آداب مهم مسلمانان مورد انکار این فرقه قرار گرفت و وهابیت به بهانه مقابله با شرک و احیای کلمه توحید، به مقابله و مبارزه با این بخش از اعتقادات مسلمانان پرداخت؛ اعتقاداتی نظیر احترام و توسل به اولیای الهی، درخواست شفاعت از اولیای الهی و زیارت قبور رسول گرامی اسلام و ائمه علیهم‌السلام و اولیای الهی.

اندیشمندان شیعه و سنی کتب زیادی در رد نظر وهابیت نگاشته‌اند که آثاری چون *کشف الارتیاب* اثر علامه سید محسن امین، *الزیارة و التوسل* اثر صائب عبدالحمید و *الزیارة في الکتاب و السنة* تألیف آیت الله سبحانی از علمای شیعه و کتاب‌هایی چون *شفاء السقام في زیارة خیرالأنام* تألیف سبکی شافعی، *دفع الشبه عن الرسول* نوشته حصنی دمشقی و *رفع المنارة في تخریج أحادیث التوسل و الزیارة* اثر محمود سعید ممدوح از علمای اهل‌سنت از این جمله است.

در این مقاله بر آنیم تا در ابتدا با بررسی سنت نبوی و سپس عمل صحابه و سیره علمای مسلمان و عموم مسلمانان به بیراهه رفتن وهابیت و عدم پای‌بندی ایشان به سنت نبوی را بر همگان آشکار سازیم. وجه تمایز این مقاله از آثار دیگر در این موضوع، بیان اختلافات عمیق دیدگاه وهابیت با دیدگاه علمای بزرگ اهل‌سنت از مذاهب گوناگون می‌باشد.

◆ مفهوم زیارت

«زیارت» در لغت دیدار کردنِ با قصد را گویند و در ریشهٔ این واژه، مفهوم میل و گرایش نهفته است. گویی زائر از دیگران روی گردانیده و زیارت‌شونده را قصد کرده است.[1]

◆ زیارت قبور از نظر ابن‌تیمیه و وهابیت

ابن‌تیمیه به‌عنوان نظریه‌پرداز وهابیت که قرن‌ها قبل از محمد بن‌عبدالوهاب اصول اعتقادی غلط وهابیت را پایه‌ریزی کرد، از اولین کسانی است که بحث حرمت سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کردن و درخواست حاجت در کنار قبر آن حضرت را مطرح کرد. وی می‌نویسد:

> هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است سفر می‌کنند، با اجماع مسلمانان مخالفت کرده و از شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خارج شده است.[2]

و نیز می‌نویسد: زیارت قبر پیامبر یا غیر او، غیر خدا را خواندن، و شریک کردن غیر خدا در کارهای خدایی، حرام و شرک است.[3]

و نیز می‌گوید:

> و اما مسح کردن قبر و بوسیدن آن، هر قبری که باشد، و گذاشتن صورت بر قبر، اگرچه از قبور انبیا باشد، به اتفاق همه

---

۱. *معجم مقاییس اللغة*، ج۳، ص۳۶.

۲. «فمن جعل سفره إلى مسجد الرسول (صلى اللّه عليه وسلّم) و قبره كالسفر إلى قبور هؤلاء والمساجد التي عندهم فقد خالف إجماع المسلمين وخرج عن شريعة سيّد المرسلين» (*الردّ على الأخنائي*، ص۱۸).

۳. همان، ص۵۲.

مسلمانان نهی شده است و این کار را احدی از سلف و بزرگان آن انجام نداده‌اند، بلکه این کار شرک است.[1]

وی کار را به جایی رسانده است که مسافرت به قصد زیارت قبر پیامبر را سفر معصیت دانسته که نماز در چنین سفری شکسته نمی‌شود.[2]

همچنین هیئت عالی افتای سعودی؛ بالاترین مقام دینی وهابیت در عصر حاضر، با تأسّی به ابن‌تیمیه و محمد بن‌عبدالوهاب در فتوایی که به امضای اعضای این لجنه و بن‌باز مفتی اعظم سابق عربستان رسیده است، درباره زیارت قبور اعلام می‌کند:

اما سفر به مدینه برای زیارت قبر پیامبر جایز نیست، به‌دلیل نهی کردن پیامبر از آن که فرمود: جز به قصد سه مسجد زاد و توشه برندارید: مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی. پس باید برای کاری مثل تجارت یا طلب علم و امثال آن مسافرت کند به مدینه، یا به قصد نماز خواندن در مسجد نبوی به قصد ثواب بیشتر سفر کند و اول نماز بخواند و سپس پیامبر را به نحو زیارت شرعی زیارت کند، آن‌گاه درود بفرستد و بر پیامبر سلام کند و نیز بر ابوبکر و عمر سلام کند و برای این دو طلب مغفرت و دعا کند، بدون آنکه بر قبر یا اطراف آن دست بکشد و آن را ببوسد و بدون آنکه دعا کند و به او استغاثه جوید؛ زیرا دعا و استغاثه به پیامبر بعد از وفات مثل دعا و استغاثه به سایر مردگان است و شرک اکبر است.[3]

چنان‌که مشاهده می‌شود، ابتدا اجازهٔ مسافرت به قصد زیارت هم داده نمی‌شود و زیارت قبر پیامبر حتی از تجارت و کسب علم نیز کم‌ارزش‌تر جلوه داده می‌شود و بعد

---

۱. *زیارت قبور*، ص ٥٤.

۲. *رفع المنارة في تخریج أحادیث الزیارة*، ص ٧٤.

۳. *فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیّة والإفتاء*، ج ١١، ص ٣٦٧.

که اجازه به زیارت داده می‌شود، چندین شرط برای آن گذاشته می‌شود کـه بـه خـوبی مشهود است آنها کراهت دارند مؤمنان قبر پیامبر را زیارت کنند.

◆ موضع علمای اهل‌سنت در مقابل فتوای ابن‌تیمیه

از آنجا که مسئله زیارت قبر رسول گرامی اسلام بر اساس آیات و روایـات و سـیره صحابه امری عبادی و موجب حفظ حرمت آن حـضرت بـوده اسـت، علمـای مـذاهب اسلامی به شدت با نظر ابن‌تیمیه درباره زیارت و سفر برای زیارت آن حضرت مخالفت کرده و به مقابله با وی پرداخته‌اند که در ذیل گوشـه‌ای از آرای علمـای اهـل‌سـنت را درباره ابن‌تیمیه نقل می‌کنیم:

۱. دیدگاه علمای مذاهب اربعه

بنا بر نقل حصنی دمشقی علمای مذاهب اربعـه اهـل‌سـنت در مقابـل ایـن فتـوای ناصواب ابن‌تیمیه موضع‌گیری کرده‌اند. دست‌خط آنان در پشت فتوای ابن‌تیمیّه موجـود است که در قاهره نگهداری می‌شود و متن فتوا را از این دست‌خط نقل می‌کنیم:

> سپاس مخصوص خداست. این مطالبی که پشت این فتوا نوشته شده، در پاسخ به سـؤالی دربـاره فتـوای ابـن‌تیمیّـه دربـاره بـدعت شمردن زیارت انبیا و انسان‌های صـالح و جـایز نبـودن سـفر بـرای زیارت انبیا و از این قبیل دیدگاه‌هاست.
>
> این نظریات او باطل و مردود است. بسیاری از علما نقل کرده‌اند که زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عملی نیکو و مستحب است که علما بـر آن اجماع دارند. شایسته است ابن‌تیمیّه را از دادن این فتواهایی که نـزد علما باطل است، بر حذر داشـت و او را از فتـاوای عجیـب و غریـب منع کرد و اگر از ایـن عملـش امتنـاع نکـرد، بایـد زنـدانی شـود و انحرافات او را برای مردم آشکار کرد تـا مـردم مواظـب باشـند از او تبعیت نکنند.

این فتوای محمد بن‌ابراهیم بن‌سعد الله بن‌جماعـه شافعی است. محمد بن‌جریری انصاری حنفی نیز در ردّ ابن‌تیمیـه، همـین فتـوا را داده است، اما نگفته است در صورت امتناع نکردن ابن‌تیمیّه، بایـد او را زندانی کرد، بلکه گفته است: به‌طور یقـین در همـین زمـان بایـد فوراً زندانی شود. محمد بن‌ابی‌بکر مالکی نیـز همـین فتـوا را داده و علاوه بر این گفته که باید با او به‌شـدّت برخـورد کـرد تـا بـه ایـن طریق این مفسده و مفاسد دیگر از بین برود. احمد بن‌عمر مقدسـی حنبلی نیز همین‌گونه فتوا داده است.[1]

۲. دیدگاه ابن‌حجر عسقلانی

وی که از علمای طراز اول اهل‌سنت و مؤلف مهم‌ترین شرح *صحیح بخاری* اسـت، در کتاب خود در شرح *صحیح بخاری* به نـام *فتح الباری في شرح الصحیح البخاري* می‌نویسد:

حاصل این که علما حکم تحریم بار سفر بستن به جهت زیـارت قبر سید ما رسول خدا را به ابن‌تیمیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند او ایـن عمل را انکار کرده است. در شرح این مطلب از هر دو طرف طول و تفصیل وجود دارد و این از بدترین مسائلی است که از ابن‌تیمیه نقل شده است. یکی از ادله برای دفع مدعای دیگران که همـان اجمـاع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر است، آن است که نقـل شـده مالـک کراهت داشته بگوید من به زیارت قبر پیامبر رفتم، ولی محققـان از اصحاب مالک به این مطلـب جـواب داده و گفتـه‌انـد کـه او بـرای رعایت ادب از تلفظ این کلمه کراهت داشته، نه آنکه از اصل زیـارت کراهت داشته باشـد؛ زیـرا زیـارت قبـر پیـامبر از برتـرین اعمـال و بهترین وسیله تقرب است که ما را به ذی‌الجلال رهنمون می‌سـازد

۱. *دفع الشبه عن الرسول*، ص ۹۶.

و مشروعیت آن بدون نزاع، محل اجماع است و خداوند هدایت‌کننده به صواب می‌باشد.[1]

۳. نظر حافظ ذهبی

شمس‌الدین ذهبی که از علمای طراز اول اهل‌سنت و از بزرگان حدیث و رجال می‌باشد، در رد ابن‌تیمیه در زیارت قبور می‌نویسد:

> پس هر کس در کنار حجره مقدس پیامبر با حالت خواری و تسلیم و در حال درود فرستادن بر پیامبر ﷺ بایستد، خوشا به حال او. او بهترین زیارت را انجام داده و زیباترین اظهار محبت را داشته است و او به‌طور حتم عبادتی زاید بر کسی که در سرزمینش یا نمازش بر او درود فرستاده، انجام داده است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت و هم اجر درود فرستادن بر او را دارد و هر کس که بر او یک درود فرستد، خداوند بر او ده درود خواهد فرستاد، ولی هر کس که او را زیارت کند و ادب زیارت را به‌جای نیاورد یا بر روی قبر سجده کند یا کاری انجام دهد که مشروع نیست، چنین شخصی کار خوبی را همراه کار بد انجام داده است که باید او را با مدارا و مهربانی تعلیم داد. به‌خدا سوگند! فریاد زدن و شیون کردن مسلمان و نیز بوسیدن دیوارها و گریه بسیار، جز از باب اینکه او محب خدا و رسول است، نیست. پس محبت او معیار و فارِق بین اهل بهشت و جهنم است. لذا زیارت قبر پیامبر از بهترین اعمال برای قرب به خداست و بر فرض که استدلال به عموم حدیث «لاتشدوا الرحال إلا إلی ثلاثة مساجد» را قبول کنیم و با این استدلال، به عدم اذن بستن اثاثیه برای سفر به منظور زیارت قبور انبیا و اولیا حکم کنیم، با این حال می‌گوییم بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر، همانند

---

۱. *فتح الباري*، ج۳، ص۵۳.

بار سفر بستن برای زیارت مسجد پیامبر است. لذا ابتدا زائر شروع به تحیّت مسجد پیامبر می‌کند و سپس تحیّت صاحب مسجد را به‌جای می‌آورد. خداوند این زیارت را روزی ما و شما کند! آمین.[1]

۴. دیدگاه کمال‌الدین حنفی

کمال‌الدین حنفی در *شرح فتح القدیر* در مقابله با دیدگاه ابن‌تیمیه، رفتن به مدینه را فقط به قصد زیارت قبر رسول گرامی اسلام اولی دانسته و نوشته است:

برای بندهٔ ضعیف بهتر است که نیت خود را برای زیارت قبر پیامبر خالص گرداند، سپس زمانی که توفیق زیارت برای او حاصل شد، مسجد را نیز زیارت کند یا اگر فضل خدا بر او گشوده شد که مرتبه دیگری به زیارت آید، هر دو (زیارت قبر پیامبر و زیارت مسجد پیامبر) را نیت کند؛ به‌دلیل آنکه در این امر (خالص کردن نیت زیارت قبر پیامبر)، مقام پیامبر بیشتر تعظیم می‌شود.[2]

۵. نظر حصنی دمشقی

وی در کتاب *دفع الشبه عن الرسول* با تقبیح فتوای ابن‌تیمیه، کار وی را جفا در حق رسول خدا ﷺ می‌نویسد:

به این عبارت بنگر که چقدر در آن به پیامبر ﷺ و انبیای الهی ظلم شده است؛ به دلیل آنکه زیارت آنان را گناه شمرده و بر گناه بودن آن نیز ادعای اجماع کرده است. این فرد شکاک می‌خواهد ادعا کند اصحاب پیامبر و تابعین و همچنین علمای امّت اسلامی تا زمان وی، برمعصیت بودن زیارت انبیا اجماع دارند. معتقدم هیچ‌کسی مانند او به پیامبر و انبیای الهی جسارت نکرده

۱. *سیر أعلام النبلاء*، ج ٤، ص ٤٨٤.

۲. *شرح فتح القدیر*، ج ۳، ص ۱۸۰.

است، با اینکه کتاب‌های مشهور و غیر مشهور، مردم را در تمامی زمان‌ها و در همه جای عالَم، به زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تشویق کرده‌اند. بنابراین زیارت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از بهترین تلاش‌ها در راه خدا و آسان‌ترین راه‌های نزدیکی به خدا و از جمله سنّت‌های انبیا و مورد اجماع انسان های یکتاپرست است و هیچ فردی چنین جسارتی نمی‌کند، مگر اینکه در قلب او بیماری نفاق است و از جوجه‌های یهود (دست نشانده‌های یهود) و در شمار دشمنان دین و مشرکینی است که در مذمّت آقای امت‌های پیشین و امّت اسلام، پافشاری کرد.[1]

۶. دیدگاه صالحی شامی

صالحی شامی از علمای برجسته مذهب شافعی و مؤلف کتاب *سبل الهدی و الرّشاد* درباره فتوای ابن‌تیمیّه و نظر علما درباره این فتوا می‌نویسد:

شیخ تقی‌الدین سبکی شیخ جمال‌الدین بن‌زملکانی، شیخ داود ابوسلیمان مالکی، ابن‌جمله و علمای دیگر، درباره شرعی بودن سفر به قصد زیارت پیامبر، کتاب‌هایی در ردّ ابن‌تیمیّه که معاصر آنها بوده، نگاشته‌اند؛ زیرا ابن‌تیمیّه در این مورد نظر زشتی داده است که آب دریاها آن را پاک نمی‌کند.[2]

◆ بررسی حدیث «لاتشدّوا الرحال»

مهم‌ترین دلیل علمای وهابیت در جایز نبودن سفر به قصد زیارت قبور، روایت *صحیح مسلم* نیشابوری به نقل از رسول گرامی اسلام است که آن حضرت می‌فرمایند:

---

۱. *دفع الشبه عن الرسول*، ص ۱٦۸.

۲. *سبل الهدی والرشاد*، ج۱۲، ص۳۸٤.

لَا تَشُدُّوا الرِّحَالَ إلا إلى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هذا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...؛[1]

جز برای سه مسجد بار سفر بسته نمی‌شود: این مسجد من و مسجد الحرام و مسجد الاقصی... .

البته این روایت در برخی دیگر از منابع حدیثی اهل‌سنت آمده است.

برداشت ابن‌تیمیه از این روایت این است که مستثنی منه، قبور را هم در بر می‌گیرد؛ یعنی پیامبر که فرموده است بار سفر نبندید جز برای این سه مکان، یعنی برای زیارت قبور و در رأس آنها برای زیارت قبر رسول گرامی اسلام نیز نباید بار سفر بسته شود؛ چنان‌که در *الرد علی الاخنائی* پس از نقل این روایت می‌نویسد:

از صحابه و تابعین ایشان مطلبی مبنی بر اختلاف در اینکه این روایت دالّ بر نهی است، نرسیده است. پس کلام رسول خدا صریح در نهی است و همچنین اختلافی نیست که نهی از سفر به قصد بقاع مورد احترام را که مسجد نیستند نیز شامل می‌شود.[2]

اشتباه ابن‌تیمیه و دیگر وهابیون در تفسیر این حدیث، فهم غیردقیق معنای حدیث است؛ زیرا بعد از «إلّا» نام سه مسجد آمده است و نمی‌توان مستثنی منه را جز مسجد در نظر گرفت. در واقع روایت ربطی به زیارت قبور ندارد و هرگز در مقام بیان منع سفر برای زیارت قبور نیست. بسیاری از علمای اهل‌سنت همین خطای وهابیون را بیان کرده‌اند؛ چنان‌که ابن‌حجر عسقلانی از علمای بنام اهل‌سنت در رجال و حدیث و مهم‌ترین شارح *صحیح بخاری* در این‌باره می‌نویسد:

برخی از محققین گفته‌اند در کلام رسول خدا که فرموده: «بار سفر بسته نمی‌شود، جز به سه مسجد»، مستثنی‌منه محذوف است و ما مستثنی‌منه را یا عام در نظر می‌گیریم که معنای حدیث این

---

۱. *صحیح مسلم*، ج۲، ص ۹۷۵.

۲. *الرد علی الاخنائي*، ص۱٤.

می‌شود که به هیچ مکانی و برای هیچ کاری جز برای این سه مسجد بار سفر نباید بست، و یا اینکه مستثنی‌منه اخص از این است؛ راهی برای انتخاب مورد اول نیست؛ زیرا منجر به بسته شدن باب سفر برای تجارت و صله رحم و طلب علم و غیر آن می‌گردد. پس مورد دوم (معنای اخص) متعیّن است و اولی این است که ما چیزی را در تقدیر بگیریم که بیشترین مناسبت را داشته باشد و آن این است که بار سفر به هیچ مسجدی جز این سه مسجد برای نماز خواندن در آن بسته نمی‌شود. بنابراین نظر کسی که بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر و دیگر صالحین را منع می‌کند، درست نیست.

و سُبکی می‌گوید: مقصود این است که در زمین بقعه‌ای غیر از این سه منطقه نیست که فضیلت ذاتی داشته باشد تا بار سفر به قصد آن انجام شود، بلکه سفر به قصد زیارت و یا جهاد و امثال آن باید از امور پسندیده و مباح باشد. این مسئله برای برخی مشتبه شده است و گمان کرده‌اند که بار سفر بستن برای زیارت در غیر این سه مورد از موارد ممنوع است و این اشتباه است؛ زیرا استثنا باید از جنس مستثنی‌منه باشد. پس معنای حدیث این است که بار سفر به مسجدی از مساجد و مکانی از مکان‌ها برای خود آن مکان بسته نمی‌شود، جز در سه موردی که ذکر شد و بار سفر بستن برای زیارت یا طلب علم به جهت آن مکان نیست، بلکه به جهت شخصی است که در آن مکان هست و خدا داناتر است.[1]

بنابراین به نظر می‌رسد این برداشت ابن‌تیمیه از روایت «لاتشدوا الرحال» برداشتی ناصحیح است؛ زیرا مطلبی مانند زیارت قبور را که در مستثنی منه نیامده است، بدون هیچ دلیلی وارد در مستثنی‌منه کرده است.

---

۱. *فتح الباري*، ج ۳، ص ۵۳.

نکته آخر در این‌باره اینکه چرا قبل از ابن‌تیمیه کسی این برداشت را از ایـن روایـت نداشته است و چرا صحابه و علمای طراز اول در قرون اولیه این را نفهمیده‌اند؟

◆ دلایل مشروعیت زیارت قبور و سفر به قصد آن

برای اثبات این موضوع چهار دلیل اقامه شده است:

۱. قرآن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾؛[1]

هر گاه آنان زمانی بر خویش ستم کرده‌اند،[ای رسول خدا] نـزد تو بیایند و استغفار کنند و پیـامبر بـرای آنـان طلـب آمـرزش کنـد. خداوند را توبه‌پذیر و رحیم خواهند یافت.

آیه کریمه فوق به صراحت بیان می‌کند هر زمان که مؤمنین مرتکب گناهی شدند، باید نزد رسول گرامی اسلام بروند تا او برای آنها طلب آمرزش کند.

بسیاری از علمای اهل‌سنت که پیرامون زیارت قبور و در ردّ نظر ابن‌تیمیه دست بـه قلم شده‌اند، به این آیه استناد کرده‌اند که استناد برخی از علما را ذکر می‌کنیم:

الف) استدلال سُبکی شافعی

وی بعد از نقل این آیه در ضمن ادلّه زیارت قبور می‌نویسد:

آیه دلالت بـر تـشویق افـراد بـرای آمـدن نـزد رسـول گرامـی اسلام ﷺ و استغفار کردن نزد ایشان و استغفار ایشان برای افـراد دارد و اگرچه این آیه در زمان حیات وی وارد شده است، امـا بیـانگر مرتبتی است که به منظور بزرگداشت پیامبر ﷺ چنـان جایگـاهی

---

۱. سوره نساء، آیه ٦٤.

با وفات وی قطع نمی‌شود. پس اگر گفته شود آمدن نزد پیامبر برای زمان حیات است تا برای آنها استغفار کند و بعد از مرگ این‌گونه نیست، در پاسخ می‌گوییم: آیه دلالت بر مشروط بودن توّاب و رحیم بودن خدا بر سه مسئله دارد: یکی آمدن آنها نزد پیامبر، دیگری استغفار آنها، و استغفار پیامبر.

پس استغفار پیامبر برای همه مؤمنین حاصل است؛ زیرا رسول خدا ﷺ برای مردان و زنان مؤمن طلب مغفرت می‌کند، به‌دلیل کلام خدای متعال که فرموده: ﴿وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ﴾.[1]

بنابراین یکی از این سه مسئله ثابت شد و آن استغفار پیامبر ﷺ برای هر زن و مرد مؤمن است. پس زمانی که نزد او بیایند و استغفار کنند، سه مسئله که موجب توبه خدا و رحمت او است، کامل می‌شود. همه اینها زمانی است که بپذیریم پیامبر ﷺ بعد از مرگ استغفار نمی‌کند، ولی ما این نظر را قبول نداریم، براساس آن ادله‌ای که برای حیات ایشان و استغفار ایشان برای امت بعد از وفات ذکر کردیم.[2]

حال که استغفار کردن پیامبر بعد از وفات او نیز امکان‌پذیر است و از سویی، نهایت رحمت و مهربانی آن حضرت را به امتش می‌دانیم و درمی‌یابیم که رسول رحمت، مهر و محبت خود را از کسی که برای طلب بخشش از پروردگار نزد او بیاید، دریغ نمی‌کند.

بنابراین با هر فرضی سه مسئله یاد شده در آیه برای هر کس که در زمان حیات و وفات پیامبر با استغفار نزد او بیاید، ثابت شد و

---

۱. سوره محمد، آیه ۱۹.

۲. این ادلّه را در «الباب التاسع فی حیاة الانبیاء» ذکر کرده است. (ر.ک: *شفاء السقام*، ص۳۲۱ به بعد).

آیه اگرچه در حق افراد معینی در حال حیات است، به‌دلیل عموم علت، هر کسی را که این وصف را در حیات و بعد از حیات داشته باشد، شامل می‌شود. به‌همین سبب علما از این آیه، عموم در هر دو حالت (حیات و وفات پیامبر) را فهمیده و بر کسی که کنار قبر پیامبر می‌آید، مستحب دانسته‌اند این آیه را تلاوت کند و از خدا طلب مغفرت کند.[1]

ب) سخن حصنی دمشقی

وی نیز پس از نقل آیه در تحلیل آن می‌نویسد:

آیه شامل حیات و وفات پیامبر می‌شود و رسول خدا به واسطه این آیه از خداوند طلب شفاعت می‌کند و این مسئله به مثابه امری اتفاقی بین علماست و احدی در قرن‌های مختلف متعرّض آن نشده و آن را انکار نکرده است. من این دو بیت را در این بحث اضافه می‌کنم و امیدوارم سهمی از شفاعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نصیب من گردد:

و در او (پیامبر) همه اوصاف نیکو جمع شده است و او کسی است که افراد به دست او تربیت شده‌اند.

و او (پیامبر) کسی است که در هر مشکلی امید به او وجود دارد، خصوصاً در قیامت؛ زمانی که پای ما می‌لغزد.[2]

ج) نظر محمود سعید ممدوح

محمود سعید ممدوح از علمای معاصر مذهب شافعی درباره این آیه می‌نویسد:

وهذه الآية تشمل حالتي الحياة و بعد الانتقال، و من أراد تخصيصها بحال الحياة، فما أصاب؛ لأنّ الفعل في سياق الشرط يفيد

---

۱. همان، ص۱۸۲.

۲. *دفع الشبه عن الرسول*، ص۱٤٤.

العموم وأعلى صيغ العموم ما وقع في سياق الشرط . فالآية الشريفة طالبة للمجيء إليه ﷺ في جميع الحالات لوقوع (جاؤوك) فيها في حيز الشرط الذي يدلّ على العموم. وقد فهم المفسرون من الآية العموم، ولذلك تراهم يذكرون معها حكاية العُتبى الذي جاء للقبر الشريف؛[1]

این آیه شریفه دو حالت حیات و بعد از وفات را در برمی‌گیرد و هر کس بخواهد آن را به حال حیات تخصیص بزند، به نتیجه نمی‌رسد... و مفسّرین از این آیه عموم را فهمیده‌اند. به همین جهت مشاهده می‌شود که همراه این آیه، جریان عتبی را که کنار قبر پیامبر آمد، ذکر کرده‌اند.

۲. روایات

احادیث بسیاری به طرق مختلف و با مضمون‌های گوناگونی درباره جواز و استحباب زیارت رسول گرامی اسلام ﷺ وارد شده است:

الف) از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعتش بر من لازم می‌گردد».[2]

این حدیث دارای چهل منبع از کتاب‌های اهل‌سنت است.

سبکی شافعی پس از نقل این حدیث از میان احادیث زیارت پیامبر ﷺ و بحث مفصّل علمی درباره اسناد این حدیث می‌نویسد:

این احادیثی که ما درباره زیارت جمع کردیم- که بیش از ده تا پانزده روایت از روایاتی است که در آن لفظ زیارت به‌کار برده شده

۱. *رفع المنارة*، ص۵۷.

۲. *سنن دارقطنی*، ج۲، ص۲۷۸؛ *الشفا بتعریف حقوق المصطفی*، ج ۵، ص ۱۹٤؛ *کنزالعمال*، ج۱۵، ص٦٥١؛ *نیل الأوطار*، ج۵، ص۱۰۸؛ *دفع الشبه عن الرسول*، ص ۱۹۳.

است- غیر از آن روایاتی است که در استدلال به این احادیث از آن استفاده کردیم و کثرت احادیث موجب قوّت احادیث است.[1]

در این روایت نیز نیامده است که اگر شخص بدون شدّ رحال بستن به زیارت بیاید، شفاعت من بر او لازم می‌شود و طبیعی است عمل به این روایت برای کسانی که در خارج مدینه هستند، جز با شدّ رحال به سوی قبر پیامبر امکان‌پذیر نیست.

ب) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس حجّ گزارد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که در حیاتم مرا زیارت کرده است».[2]

این حدیث دارای ۲۵ منبع از کتاب های اهل‌سنت است و در آن اشاره به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون در نظر گرفتن سفر برای این زیارت دارد.

صالحی شامی از علمای مذهب شافعی پس از نقل این حدیث و پاسخ به اشکالات سندی بر حدیث می‌نویسد:

> حداقل مرتبه‌ای که می‌توان برای این حدیث بیان کرد، حَسَن بودن آن است که اعتبار آن را بیان کردیم و شواهدی برای آن آوردیم. به‌جز این مطلب، تعداد زیاد احادیث موجب قوّت آن می‌شود، تا جایی که این حدیث را در زُمره احادیث صحیح قرار می‌دهد.[3]

ج) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس حج خانه خدا را انجام دهد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است».[4]

---

۱. *شفاء السقام*، ص۷۸.

۲. «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي» (*معجم کبیر*، ج۱۲، ص۳۱۰؛ *سنن دارقطني*، ج۲، ص۲٤٤؛ *الجامع الصغیر*، ج ۲ ص ٥٩٤).

۳. *سبل الهدی والرشاد*، ج۱۲، ص۳۷۸.

۴. «من حجّ ولم يزرني فقد جفاني» (*شفاء السقام*، ص۹۸؛ *الدر المنثور*، ج۱، ص۲۳۷؛ *نیل الأوطار*، ج٥، ص۱۷۹).

بسیاری از حافظان این حدیث را نقل کرده‌اند. حِصنی دمشقی به ادعای ابـن‌تیمیّـه که برای کنار گذاشتن حدیث می‌گوید این حدیث را احدی از علما نقـل نکـرده اسـت، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

> این حرفی که ابن‌تیمیّه زده است، تهمت آشکار به علما و ناشـی از عدم اطّلاع او است؛ زیرا ایـن روایـت را تعـداد زیـادی از بزرگـان حدیث با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند.[1]

در این روایت نیز یکی از اعمال لازم بعد از حج را، زیارت پیامبر بیـان کـرده اسـت که به‌طور طبیعی باید با شدّ رحال به مدینه این مسئله انجام پذیرد.

این تنها بخشی از روایاتی بود که علمای اهـل‌سـنت در جـواز زیـارت قبـر رسـول گرامی اسلام و سفر برای زیارت، به آنها استدلال نموده‌اند.

۳. عمل اصحاب

یکی دیگر از دلایل در جواز زیارت قبر پیامبر گرامی اسـلام و قبـور اولیـای الهـی، عمل اصحاب آن حضرت است که از نظر اهل‌سنت، عمل آنـان حجیّـت دارد. کـه بـه برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

الف) زیارت فاطمه زهرا علیها السلام

در روایات آمده است که حضرت زهرا علیها السلام به زیارت قبر حمزه مـی‌رفـت و بـه‌طـور طبیعی با فاصله‌ای که قبور شهدای احد از مدینه دارد، اطلاق شـدّ رحـال بـر آن جـایز است:

> عن جعفر بن‌محمد عن أبيه عن علي بن‌الحسين عن أبيه ان فاطمة بنت النبي صلی الله علیه و آله و سلم كانت تزور قبر عمها حمزة كل جمعة فتصلى وتبكي عنده.[2]

---

۱. *دفع الشبه عن الرسول*، ص۱۷۱.

۲. *المصنف*، ج۳، ص۵۷۲؛ *المستدرک*، ج۱، ص۳۷۷؛ *سنن کبری*، ج٤، ص۷۸.

ابوجعفر علیه‌السلام می‌فرماید: فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همیشه قبر حضرت حمزه علیه‌السلام را ـ که خدا از او خشنود باد ـ هر جمعه زیارت می‌کرد. پس نزد آن نماز می‌خواند و گریه می‌کرد.

و چنان‌که مورد اتفاق است، حضرت زهرا علیهاالسلام صحابی است و نظر او معتبر است و عقیده وهابیت کاملا مخالف عمل و نظر آن حضرت است.

ب) زیارت عایشه

عایشه که همسر پیامبر بوده به زیارت قبر برادرش به مکه می‌رفت و کسی کار او را خلاف شرع نمی‌دانست.

ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: عایشه را دیدم که قبر برادرش عبدالرحمن را ـ که در مکانی به نام حبشی درگذشت و در مکه دفن گردید ـ زیارت می‌کرد.[1]

و نیز می‌گوید: روزی عایشه برای زیارت به طرف مقابر می‌رفت. به او گفتم: مگر رسول خدا از زیارت قبور نهی نفرمود؟ گفت: آری، ولی بعداً دستور به زیارت قبور داد.[2]

نقل شده است که ابن‌عمر از کنار قبر برادرش واقد می‌گذشت، پس کنار آن ایستاد و برای او دعا کرد و نماز خواند.[3]

ج) زیارت بلال

بلال مؤذن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در عهد عمر بن‌خطاب در شهر شام اقامت داشت. شبی در خواب پیامبر را دید که به وی فرمود:

ای بلال، این چه ظلمی است که در حق من روا داشته‌ای؟ آیا وقت آن نرسیده است که مرا زیارت کنی؟ از خواب بیدار شد. ناراحتی و ترس سراسر وجودش را فرا گرفته بود. با سرعت وسایل

---

۱. *المصنف*، ج۳، ص۵۷۰.

۲. *سنن کبری*، ج٤، ص۱۳۱.

۳. *المصنف*، ج۳، ص۵۷۰.

سفر را بست و بر مرکبش سوار شد و به طرف مدینه حرکت نمود. وقتی به شهر مدینه رسید، کنار قبر رسول الله آمد. در حالی‌که گریه می‌کرد، صورت خود را بر قبر حضرت مالید. در این هنگام امام حسن و امام حسین را دید که به طرف قبر جدشان می‌آیند. آن دو عزیز را در آغوشش گرفت و غرق بوسه ساخت.[1]

سبکی می‌گوید:

تکیه ما برای مشروعیت سفر برای زیارت پیامبر ﷺ رؤیای بلال نیست، بلکه تکیه ما عمل بلال است. این عمل در دوره خلافت عمر، با آن‌همه صحابه که در آن دوره بودند، صورت گرفته است و این جریان بر آنها پوشیده نبود؛ لذا هیچ اعتراضی بر بلال نکردند و رؤیای او تأکید بر دلیل ماست.[2]

چطور ممکن است بلال از جایی دیگر چون شام بار سفر ببندد و به قصد زیارت قبر پیامبر به مدینه بیاید و آن‌همه صحابه که در آنجا حاضر بودند، او را نهی از منکر نکنند!، پس اگر سفر به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ حرام بود، قطعاً بلال با ایراد و اشکال صحابه مواجه می‌شد، نه اینکه به او بگویند ما مشتاق شنیدن اذان تو هستیم!

۴. عقل

عقل می‌گوید تعظیم کسی‌که خداوند تبارک و تعالی او را بزرگ داشته است، نیکو است و زیارت نیز نوعی تعظیم است. زیارت پیامبر ﷺ که نوعی احترام به آن حضرت است، از شعائر الهی است که خدای سبحان می‌فرماید: ﴿ **وَمَن يُعَظِّمْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ**

۱. «ما هذه الجفوة يا بلال؟! أما آن لك أن تزورني يا بلال؟ فانتبه حزيناً وجلاً خائفاً فركب راحلته و قصد المدينة فأتى قبر النبي ﷺ فجعل يبكي عنده و يمرغ وجهه عليه. فأقبل الحسن و الحسين فجعل يضمهما و يقبلهما»، (*اسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج۱، ص۲۰۸؛ *تاريخ مدينة دمشق*، ج۷، ص۱۳۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱، ص۳۵۸).

۲. *شفاء السقام*، ص۱۴۲.

﴿فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ﴾؛[1] «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست». بنابراین این عمل نه تنها جایز است، بلکه مستحب و بزرگداشت شعائر الهی است. همچنین برای عقل پذیرفتنی نیست که سفر برای کسب و کار، صله رحم، تفریح و غیره جایز باشد و برای یک امر دینی این‌گونه با حرمت مواجه شود.

◆ زیارت قبور و مشاهد مؤمنان دیگر

مطالب گذشته در مورد زیارت قبر نبی اسلام ﷺ بود؛ اما درباره مشروعیت زیارت سایر قبور نیز مثل زیارت قبر پیامبر ﷺ نزاعی نیست و خود پیامبر ﷺ به زیارت قبور می‌رفت و مسلمین را بر این عمل ترغیب می‌کرد. آن حضرت به زیارت قبر مادرش آمنه بنت وهب می‌رفت. سیره مسلمانان نیز چنین بود که به زیارت قبور مسلمین می‌رفتند و آن را امری عبادی و موجب نشاط معنوی می‌دانستند.

◆ احادیثی در زیارت قبور مؤمنین

درباره زیارت قبور مؤمنین نیز روایاتی از رسول گرامی اسلام ﷺ وارد شده است که به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. سلیمان بن‌بریده از پدرش، از پیامبر ﷺ نقل کرده است که ایشان فرمودند: «شما را از زیارت قبور نهی کردم، آگاه باشید که از این به بعد قبور را زیارت کنید...».[2] احتمال دارد نهی موقتی آن حضرت از زیارت قبور به‌علت کفر این اموات باشد که اکثراً بت‌پرست بودند و پیامبر ﷺ می‌خواست به مسلمانان بیاموزد که علاقه و پیوندی میان جهان اسلام و جهان شرک نیست. همچنین احتمال دارد کسانی‌که به زیارت قبور می‌رفتند، پا را فراتر از آداب اسلامی گذاشته باشند که با گسترش اسلام و

۱. سوره حج، آیه ۳۲.

۲. «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها...» (ر.ک: *صحیح مسلم*، ج۳، ص۶۵؛ *السنن الکبری*، ج۴، ص۸۹؛ *المستدرک*، ج۱، ص۵۳۰، ح۱۳۸۵).

آشنایی مردم با مسائل اسلامی، آداب غلط جاهلی را رها کـرده باشـند و بعـد از مـدتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جواز زیارت را صادر کرده است.

۲. در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است:

> من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، سپس به محمـد اجـازه داده شد که قبر مادرش را زیارت کند. از ایـن پـس قبـور را زیـارت کنید که آخرت را به‌یاد می‌آورد.[۱]

ترمذی نام بابی را که این روایت در آن ذکر شده، گذاشته اسـت: «بـاب مـا جـاء في الرخصة في زيادة القبـور؛ باب روایاتی که درباره اجازه زیارت قبور وارد شده است»، کـه نظر مثبت وی مبنی بر اجازه قبور را می‌رساند.[۲]

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

> ...شما را از زیارت قبور نهی می‌کـردم، ولـی سـپس بـرای مـن آشکار شد که آن (زیارت) رقت قلب ایجاد می‌کند و چشم را گریـان می‌سازد و به یاد آخرت می‌اندازد؛ پس قبرها را زیارت کنید.[۳]

۴. از عایشه نقل شده است:

> پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین بخش از شب، خانه را به قصد زیـارت بقیـع ترک کرد. وقتی وارد آنجا می‌شـد، مـی‌فرمـود: «درود بـر شـما ای ساکنان خانه افراد با ایمان! آنچه به وقـوع آن در آینـده وعـده داده شده‌اید، سراغ شما آمد و شـما میـان مـرگ و روز رسـتاخیز بـه‌سـر

---

۱. «قد كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فقد أذن لمحمد في زيارة قبر أمه ، فزوروها ، فإنّها تذكر الآخرة، (ر.ک: *سنن ترمذي*، ج۲، ص۲۵۹؛ *المصنف*، ج۳، ص۲۲٤؛ *نيل الأوطار*، ج٤، ص١٦٤؛ *التمهيد*، ج۳، ص۲۲۵).

۲. *سنن ترمذي*، ج۲، ص۲۵۹.

۳. «...نهيتكم عن زيارة القبور ثمّ بدا لي أنّها ترق القلب وتدمع العين وتذكر الآخرة فزوروها...» (*مسند احمد بن حنبل*، ج۳، ص۲۳۷؛ *سنن كبرى*، ج٤، ص۷۷؛ *مسند أبي يعلى*، ج٦، ص۳۷۳؛ *مجمع الزوائد*، ج۵، ص٦۵).

می‌برید. ما نیز ـ اگر خداوند بخواهد ـ به شما خواهیم پیوست. پروردگارا، اهل بقیع غرقد را بیامرز.[1]

۵. پیامبر ﷺ به زیارت قبور شهیدان در مکانی به نام «رأس الحول» می‌آمد و می‌فرمود: «سلام بر شما به موجب آنچه که صبر کردید، خوب جایگاهی دارید». در این هنگام ابوبکر و سپس عمر و بعد عثمان بدان مکان آمدند، وقتی که معاویه به آنها رسید، مردم جمع شده بودند و پیامبر ﷺ در مواجهه با انبوه مردم فرمود: سلام بر شما، به موجب آنچه صبر کردید.[2]

طلحة بن‌عبدالله می‌گوید: با رسول خدا ﷺ برای زیارت قبور شهیدان خارج شدیم. وقتی نزد قبور آنان آمدیم، پیامبر فرمود: «این قبرهای برادران ماست».[3]

این سؤال مطرح است که اگر زیارت قبور منعی ندارد و سیرهٔ مسلمانان است، چرا سفر برای زیارت قبور حرام و نامشروع است؟! و چه تفاوتی بین زیارت قبر بدون شدّ رحال و با شدّ رحال است. آیا می‌توان گفت زیارت قبور در وطن صحیح است، ولی شدّ رحال برای زیارت قبور نامشروع است. در این صورت بین مردم مدینه و مردم بلاد دیگر تبعیضی گذاشته شده است که مردم مدینه می‌توانند به زیارت قبر رسول گرامی اسلام مشرف شوند، اما مردم دیگر مناطق از آن محروم باشند و اجازه مسافرت به مدینه برای زیارت قبر رسول گرامی اسلام نداشته باشند.

---

۱. «کان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم) یخرج من آخر اللیل إلی البقیع فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین وآتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و إنّا إن شاء الله بکم لاحقون. اللهم أغفر لأهل بقیع الغرقد» (*صحیح مسلم*، ج۳، ص۶۳؛ *السنن الکبری*، ج٤، ص۹۳؛ *سنن کبری*، ج٤، ص ۷۹؛ *مسند أبی یعلی*، ج۸، ص۱۹۹.)

۲. *المصنف*، ج۳، ص۵۷۳، *تخریج الأحادیث والآثار*، ج۲، ص۱۸۹؛ *عمدة القاری*، ج۸، ص۷۰.

۳. *مسند احمد بن حنبل*، ج۱، ص۱۶۱؛ *سنن أبي داود*، ج۱، ص٤۵۳؛ *سنن کبری*، ج۵، ص۲٤۹.

◆ جمع‌بندی

مواردی که بیان شد، خلاصه‌ای از مطالبی است که در کتاب‌های تراجم، تواریخ و حدیث آمده است. بر این اساس اصحاب، تابعین، رهبران مذاهب اسلامی و علمای بزرگ اسلام به زیارت قبور می‌رفتند و اهمیت خاصی برای زیارت قبور قائل بودند، به‌خصوص قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را زیارت می‌کردند و آن را بزرگ می‌داشتند. همچنین بار سفر بسته، به زیارت قبور ائمه طاهرین و صالحان و اولیا و علما می‌رفتند؛ درحالی‌که احدی منکر اعمال آنان نشده است و آنان را اهل بدعت و کافر نخوانده است.

با این همه شواهد و قرائن و روایات، وهابیت چه دلیلی بر حرمت زیارت و سفر برای زیارت دارند؟ آیا شیعه و بسیاری از اهل‌سنت که در زیارت بر طبق سنت نبوی و سیره مسلمین عمل می‌کنند، مجرم به‌حساب می‌آیند؟ آیا همه زیارت‌کنندگان و زیارت‌شوندگان شیعه‌اند؟ آیا ابن‌خزیمه شیعه است؟ آیا رئیس حنابله که قبر حضرت موسی بن‌جعفر علیه‌السلام را زیارت کرد، شیعه است؟ و آیا ابن‌حبّان که به زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام رفت، شیعه بود؟ آیا محمد بن‌ادریس شافعی که قبر ابوحنیفه را زیارت می‌کرد، بدعت‌گذار است؟ عایشه که قبر برادرش عبدالرحمن را در مکه زیارت می‌کرد، به حرمت زیارت قبور آگاه نبود؟

اینها همه دلایلی واضح بر مخالفت صریح وهابیون با اعتقادات اسلامی است؛ عقایدی که از زمان پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و صحابه آغاز شده و تاکنون جریان داشته است و جای بسی شگفتی است که چگونه این عقاید باطل را عقاید حقه اسلام معرفی می‌کنند!

◆ کتابنامه

۱. *إعانة الطالبين*: بکری دمیاطی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۱۸ق.

۲. *الأنساب*: سمعانی، تقدیم و تعقلیق: عبدالله عمرالبارودی، بیروت: دارالجنان للطباعة و النشر، ۱٤۰۸ق.

۳. *البدایة و النهایة*: اسماعیل ابن کثیر، تحقیق: علی شیری، بیروت:داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱٤۰۸ق.

٤. *تاریخ الإسلام*: شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتاب

۵. العربی، چاپ اول، ۱٤۰۷ق.

٦. *تاریخ بغداد*: خطیب بغدادی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطار، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱٤۱۷ق.

۷. *تاریخ مدینه دمشق*: علی بن‌حسن بن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱٤۱۵ق.

۸. *تخریج الأحادیث و الآثار*: زیعلی، ریاض: دارابن خزیمه، چاپ اول، ۱٤۱٤ق.

۹. *تذکرة الحفاظ*: شمس الدین محمد ذهبی، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، بی تا.

۱۰. *التمهید*: ابن عبد البر، مغرب: وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الاسلامیة، ۱۳۸۷ق.

۱۱. *تهذیب التهذیب*: ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن‌علی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۰٤ق.

۱۲. *الثقات*: محمد بن حبان، حیدرآباد دکن هند: مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، ۱۳۹۳ق.

۱۳. *الجامع الصغیر*: جلال‌الدین سیوطی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۰۱ق.

۱٤. *الدر المنثور*: جلال الدین سیوطی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.

۱۵. *دفع الشبه عن الرسول*: تقی‌الدین حصنی دمشقی، قاهره: داراحیاء الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱٤۱۸ق.

۱٦. *الرد علی الإخنائی*: ابن‌تیمیه، حلیم‌الدین، قاهرة: المطبعة السلفیّة، بی‌تا.

۱۷. *رفع المنارة*: محمود سعید ممدوح، عمان: دارالامام النووی، چاپ اول، ۱٤۱٦ق.

۱۸. *زیارة القبور*: ابن تیمیه، حلیم الدین، ریاض: الادارة العامّة للطّبع و الترجمة، چاپ اول، ۱٤۱۰ق.

۱۹. *سبل الهدی والرشاد*: صالحی شامی، تحقیق و تعلیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱٤۱٤ ق.

۲۰. *سنن أبي داود*: ابن اشعث سجستانی، بیروت:دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۱۰ق.

۲۱. *السنن الکبری*: أحمد بن‌شعیب نسائی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱٤۱۱ق.

۲۲. *سنن ترمذی*: ترمذی، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱٤۰۳ق.

۲۳. *سنن دارقطنی*: دارقطنی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱٤۱۷ق.
۲٤. *سنن کبری*: احمد بن‌حسین بیهقی، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.
۲۵. *سیرأعلام النبلاء*: شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق: حسین اسد، بیروت: موسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱٤۱۳ق.
۲٦. *السیرة النبوّیة*: مصطفی عبدالواحد ابن‌کثیر، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹٦ق.
۲۷. *الشرح الکبیر*: عبدالرحمن ابن‌قدامه، بیروت: دارالکتب العربی، بی‌تا.
۲۸. *الشفا بتعریف حقوق المصطفی*: قاضی عیاض، بیروت: دارالفکر، ۱٤۰۹ق.
۲۹. *شفاء السقام*: تقی‌الدین سبکی، بی‌جا، چاپ چهارم، ۱٤۱۹ق.
۳۰. *صحیح مسلم*: مسلم بن‌حجاج نیشابوری، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۳۱. *الطبقات الکبری*: ابن‌سعد، بیروت: دارصادر، بی تا.
۳۲. *عمدة القاري*: عیني، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا
۳۳. *اسد الغابة في معرفة الصحابة*: ابن‌اثیر، بیروت: اسد دارالکتاب العربی، بی‌تا، بی‌جا (افست انتشارات اسماعیلیان تهران)
۳٤. *الغدیر*: علامه امینی، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.
۳۵. *فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء*: احمد بن‌عبدالرزاق دویش، عربستان، ، بی‌جا، بی‌تا.
۳٦. *فتح الباري في شرح صحیح البخاري*: احمد بن‌علی ابن‌حجر عسقلانی، بیروت: دارالمعرفة، چاپ دوم، بی‌تا.
۳۷. *فتح المعین*: میلیباری، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۱۸ق.
۳۸. *کمال الدین*: محمد بن‌عبدالواحد، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، بی تا.
۳۹. *کنز العمال*: علی متقی هندی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱٤۰۹ق.
٤۰. *کشف الإرتیاب في أتباع محمد بن‌عبدالوهاب*: سید محسن امین، قم: مکتبة الحرمین، بی‌تا.
٤۱. *کیفیة الزیارة الشرعیة للمدینة المنورة*: عبدالله بن‌محمد بن‌احمد طیار (استاذ الدراسات العلیا بکلیه الشریعة و اصول الدین بجامعة القصیم)، ریاض: مکتبة الرشد- ناشرون، چاپ اول، ۱٤۳۱ق.
٤۲. *مجمع الزوائد*: ابن‌حجر هیثمی، بیروت: دار الکتاب العربي، ۱٤۰۳ق.
٤۳. *المستدرك علی الصحیحین*: محمد بن‌عبدالله حاکم نیشابوری، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱٤۱۱ق.
٤٤. *مسند أبي یعلي*: ابویعلی موصلی، بیروت: دارالمأمون للتراث، بی تا.
٤۵. *مسند أحمد بن‌حنبل*: احمد بن‌حنبل، قاهره: مؤسسة قرطبة، بی تا.

٤٦. *المصنّف*: ابن ابی‌شیبه کوفی، تعلیق و تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٤٧. *المصنّف*: عبدالرزاق صنعانی، مکتبة اهل‌البیت، بی‌جا، بی‌تا.
٤٨. *معجم البلدان*: شهاب الدین حموی، بیروت: داراحیاء التراث عربی، ١٣٩٩ق.
٤٩. *معجم کبیر*: سلیمان بن‌احمد طبرانی، داراحیاء التراث عربی، بی تا.
٥٠. *المغنی*: عبدالله بن‌قدامه، بیروت: دارالکتب العربی، بی‌تا.
٥١. *أمتاع الأسماع*: محمد عبدالحمید النمیسی مقریزی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٥٢. *میزان الإعتدال*: شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دارالمعرفة، چاپ اول، ١٣٨٣ق.
٥٣. *نیل الأوطار*: محمد بن‌علی شوکانی، بیروت: دارالجیل، ١٩٧٣م.
٥٤. *وفیات الأعیان*: ابن‌خلکان، بیروت: دارالثقافة، بی‌تا.

نقد و بررسی اندیشه‌های دهلوی

* محمد طاهر رفیعی

* دانش آموخته حوزه و کارشناس ارشد موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ﷺ

◆ **چکیده**

شبه قاره هند پس از آنکه غزنویان آن را فتح کردند، تا قرن‌ها بعد مهد تمدن و فرهنگ اسلامی بود. سیر فکری شتابان آن، با وجود فراز و نشیب‌های زیادی که داشت، باعث گسترش مدارس اسلامی، شکل‌گیری جریان‌های فکری مختلف و ظهور شخصیت‌های تأثیرگذار در سطح منطقه و جهان اسلام گردید. در این میان شاه ولی‌الله دهلوی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های فکری اهل‌سنّت شبه قاره است که در پایان همین دوران سربرآورد و تحت تأثیر افکار او چندین جریان فکری مهم و تأثیرگذار در شبه قاره شکل گرفت؛ از جمله نگرش سلفی دهلوی باعث تقویت اهل‌حدیث و سلفیت و حتی ترویج وهابیت در شبه قاره گردید. در نوشتار حاضر مهم‌ترین اندیشه‌ها و عقاید دهلوی و رابطه او با وهابیت نقد و بررسی می‌گردد.

کلیدواژگان: شبه قاره هند، شاه ولی‌الله دهلوی، اندیشه، عقاید، وهابیت.

◆ مقدمه

شبه قاره هند زمانی به دست زمامداران مسلمان اداره می‌شد و یکی از مراکز مهم اسلامی به‌شمار می‌رفت. سلاطین حاکم بر هند از زمان غزنویان تا مغولان بیشتر از مکتب کلامی ماتریدی و فقه حنفی حمایت می‌کردند که این امر به تثبیت و ترویج مذهب حنفی در شبه قاره انجامید.[1] در همین فرایند شخصیت‌ها و جریان‌های فکری مهم و تاثیرگذاری در این ناحیه رشد و نمو یافتند.

در این میان احمد ولی‌الله فرزند عبدالرحیم معروف به شاه ولی‌الله دهلوی (۱۱۱۴–۱۱۷۶ق) از بزرگ‌ترین اندیشمندان اهل‌سنّت، به‌خصوص در شبه قاره هند بود و او را متکلم، محدث، مفسر قرآن کریم، فقیه، عارف،[2] حکیم، نابغه و متفکر بزرگ مسلمانان[3] اهل‌سنّت در زمان خود، انقلابی و مصلح بزرگ هند یاد کرده‌اند. ایشان در آغاز قرن دوازدهم تحول فکری جدیدی را در تاریخ هند به وجود آورد.

احمد ابتدا نزد پدرش در مدرسه رحیمیه به تحصیل پرداخت و حدیث، هیئت و غیره را از او فرا گرفت. هم‌زمان از شیخ محمد أفضل سیالکوتی، نیز بهره گرفت و در پانزده سالگی به توصیه پدر به طریقت صوفیه نقشبندیه درآمد. پس از درگذشت پدرش ریاست مدرسه رحیمیه را به عهده گرفت و به تدریس پرداخت. او در سال ۱۱۴۳ق به زیارت حرمین شریفین رفت و در مدت دو سال اقامت در حجاز، نزد شیخ ابوطاهر کردی مدنی در مدینه منوره، و نزد شیخ وفد الله مالکی مکی و شیخ تاج الدین قلعی مکی در مکه مکرمه شاگردی کرد. اجازه نقل حدیث را از ابوطاهر گرفت و در سال ۱۱۴۵ق به هند بازگشت.[4]

---

۱. *تاریخ و عقاید ماتریدیه*، ص ۱۲۳. برخی گفته‌اند سلطان محمود غزنوی از فقه شافعی تبعیت می‌کرد و در زمان او اهتمام بیشتر به نشر فقه شافعی صورت می‌پذیرفت (ر.ک: *المدارس الدینیة الباکستانیة*، ص ۱۱).

۲. *نزهة‌الخواطر*، ج ٦، ص ۸۵۹.

۳. *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۱.

٤. *نزهة الخواطر*، ج ٦، ص ۸۵۸–۸۵۹.

از شاه ولی‌الله حدود صد اثر به زبان فارسی و عربی، در موضوعات گوناگون فقه، تفسیر، کلام، حدیث و غیره نقل شده است[1] که بیشتر آنها به چاپ رسیده است؛ از جمله *الفوز الکبیر في أصول التفسیر*، *المسوی في شرح الموطأ* به زبان عربی، *المصفی شرح الموطأ* به زبان فارسی، *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، *حجة الله البالغة* در اسرار حدیث و احکام شریعت، *القول الجمیل* در علم سلوک و *الخیر الکثیر* درباره معارف صوفیه.[2]

◆ مکتب فکری

شاه ولی‌الله معاصر محمد بن‌عبدالوهاب بود و هم‌زمان با او در مدینه تحصیل کرد. درباره سفر وی به حجاز و رابطه او با ابن‌عبدالوهاب و نقش ایشان در ترویج وهابیت و تأثیرپذیری وی از ابن‌عبدالوهاب در شبه قاره دیدگاه‌هایی مطرح است. عده‌ای به دلیل برخی شباهت‌های فکری میان اندیشه‌های شاه ولی‌الله و ابن‌تیمیه و ابن‌عبدالوهاب، ارتباط میان او و وهابیت را بعید ندانسته‌اند. در این زمینه امور ذیل مورد توجه قرار گرفته است:

امکان مشترک بودن استادان شاه ولی‌الله و محمد بن‌عبدالوهاب؛[3]

حمایت شاه ولی‌الله از افکار ابن‌تیمیه در دفاع تشکیلاتی و ایدئولوژیک از اسلام؛[4]

تشابه فکری او با ابن‌تیمیه و ابن‌عبدالوهاب در تعریف توحید و شرک، شفاعت و توسل به پیامبران و اولیاء الله؛

ایراد گرفتن هر سهٔ آنها نسبت به برخی اعمال صوفیان؛[5]

---

۱. برای اطلاع از شرح حال شاه ولی‌الله و آثار او ر.ک: *نزهة الخواطر*، ج٦، ص ٨٥٨-٨٦٧.

۲. ر.ک: همان، ص ١٥٦ - ١٦٠.

۳. ر.ک: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ١٦ و ٩٩.

٤. *دین و سیاست*، ص ٣١٢.

٥. *فرق تسنن*، ص ٦٦٨؛ *جنبش اسلامی پاکستان*، ص ٦١.

دفاع سلفیت ترویج شده از سوی شاه ولی‌الله از اجتهاد شخصی و مبارزه آنها با تقلید.[1]

بنا بر شواهد فوق، برخی از شاه ولی‌الله به عنوان نسخه هندی وهابیت نام برده‌اند.[2] از جمعیت اهل‌حدیث شبه قاره نیز که منشأش به شاه ولی‌الله بر می‌گردد، به‌عنوان طیفی از وهابیان یاد شده است که هرچند وهابی کامل نیستند، ولی تکیه آنان به حدیث و سنت، همانند وهابیت، آنان را تحت حمایت کامل سعودیان و وهابیان قرار داده است؛[3] چنان‌که برخی نویسندگان اهل‌حدیث نیز از نزدیکی اندیشه‌های خود به وهابیت دفاع کرده‌اند.[4] از طرف دیگر، افرادی همانند شمس سلفی وهابی نیز افکار شاه ولی‌الله را در مبارزه با شرک و بدعت و خرافات ستوده‌اند.[5]

اما براساس دلایل و شواهدی، برخی دیگر ارتباط شاه ولی‌الله با ابن‌عبدالوهاب را بعید دانسته‌اند؛ از جمله این شواهد است:

ابن‌عبدالوهاب، حنبلی و از اصحاب حدیث است و دهلوی حنفی و ماتریدی است؛

شاه ولی‌الله به تصوف توجه زیادی داشت؛ درحالی‌که ابن‌عبدالوهاب شدیداً آن را مردود می‌دانست؛

شاه ولی‌الله به کلام و بازسازی آن توجه زیادی داشت، برخلاف ابن‌عبدالوهاب و حنابله؛

هیچ مدرکی دالّ بر این‌که آنها با یکدیگر ملاقات کرده یا از یکدیگر تأثیر پذیرفته باشند، در دست نیست[6] و تشابهات میان آن‌دو می‌تواند معلول جوّ عمومی مکاتب علمی شهر مدینه در آن زمان باشد.[7]

---

۱. *المدارس الدينية الباكستانية*، ص ۷۰- ۷۲.

۲. ر.ک: روزنامه رسالت، «نسخه هندي وهابيت»، صفحه ۱۸، ش ٦٤٩٩، ۲۲/ ٥/ ۸۷.

۳. *سفرنامه پاکستان*، ص ١٦٨ و ١٨٦ - ١٨٧.

٤. *الإمام محمد بن عبدالوهاب بين مؤيديها و معارضيها في شبه القارة الهندية*، ص ١٩ - ٢٠.

٥. *الماتريدية و موقفهم من توحيد الأسماء و الصفات*، ج ١، ص ٣٩٦-٣٩٧.

٦. ر.ک: *تفکر اسلامی در هند*، ص ١٦.

۷. *فرق تسنن*، ص ٦٦٧ - ٦٦٨.

آنچه مسلم است، اینکه ابن‌عبدالوهاب به سبب رفتارهای وحشیانه‌اش، مخالفت بسیاری از علما و اندیشمندان جهان اسلام و از جمله عربستان را بر انگیخته بود، تا جایی‌که به گفته خلیل احمد سهارنپوری، نسبت دادن وهابیت به شخص، بیشتر برای ناسزاگویی بود.[1] با این بیان، ارتباط نداشتن شاه ولی‌الله با ابن‌عبدالوهاب امر ممکن، و اختلاف مبانی اعتقادی آن دو امری ثابت و مسلم است، اما نکته مهم اینکه شاه ولی‌الله با سفر به حجاز و یا مطالعه برخی آثار ابن‌تیمیه و امثال آن، عامل اصلی گسترش اهل‌حدیث و یا اساساً تشکیل آن در شبه قاره هند بود که از نظر فکری شباهت‌های نزدیکی با اندیشه‌ها و عقاید جریان وهابیت داشت و شاخه دیگری از سلفیه را شکل می‌دادند. هرچند سلفیه هند از نظر اعتقادی و رفتاری معتدل‌تر از سلفیت وهابی عمل می‌کرد، ولی ترویج آن از سوی شاه ولی‌الله کافی بود که شاگردان و پیروان دهلوی، در دراز مدت با مسافرت‌های پیاپی به حجاز، به تعامل اعتقادی بیشتر میان اهل‌حدیث شبه قاره با وهابیت بیندیشند.

بررسی اندیشه‌های کلامی شاه ولی‌الله بیانگر آن است که وی در برخی موارد با عقاید سلفیت وهابی فاصله‌ای دارد، چنان‌که او به برخی مصطلحات صوفیه و نیز به علوم یونان و اشارات و رموز آن هم توجه داشت که سلفیان شبه قاره، این نکته را از معایب او شمرده‌اند. به اعتقاد مسعود ندوی، اگر چنین مصطلحاتی در کتاب‌های شاه ولی‌الله نمی‌بود، مطمئناً نوشته‌ها و افکار او بیش از ابن‌تیمیه و امثال او نزد عموم پذیرفته می‌شد.[2]

شاه ولی‌الله سعی می‌کرد شریعت اسلامی را مطابق با نیاز زمان عرضه کند؛[3] چنان‌که در کتاب *حجة الله البالغة* که تفسیر فلسفی و عرفانی از آموزه‌ها و احکام اسلامی است، به موضوعات مختلف دیگری چون متافیزیک، سیاست و اقتصاد نیز پرداخته است. او معتقد بود مشکل مسلمانان با هندوها، اجتماعی است، نه دینی، و حل

---

۱. *المهند*، ص ۲۹-۳۳.

۲. *تاریخ الدعوة الإسلامیة في الهند*، ص ۱۵۸ - ۱۵۹.

۳. *أشرفعلی التهانوی حکیم الأمة*، ص ۳۰.

این مشکل را در گرو تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر مساوات و عدالت بین تمامی طبقات اجتماعی می‌دانست.[1]

شاه ولی‌الله برخلاف وهابیت، سعی می‌کرد در فقه و کلام، نوعی وحدت میان مذاهب فقهی، کلامی و تصوف به وجود آورد؛ زیرا او اختلافات فقهی چهار مکتب بزرگ اهل‌سنّت را سطحی و ظاهری می‌دانست که با رجوع به احادیث قابل رفع است. از همین‌رو درصدد بود با علمای اهل‌سنّت جهان اسلام ارتباط برقرار کند. به همین منظور اندیشه‌های خود را به دو زبان فارسی و عربی منتشر کرد و مکتب خود را براساس گزیده‌ای از مکاتب فقهی مذاهب اربعه بوجود آورد. بر همین اساس، در مکتب فقهی او شخص مسلمان در همه مسائل می‌تواند از هریک از چهار مکتب اصلی فقهی مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی تبعیت کند.[2] در تصوف و عرفان نیز او اختلاف دو مکتب ابن‌عربی و احمد سرهندی را جزئی می‌دانست و از همین‌رو می‌کوشید وحدت وجود متأثر از فلسفهٔ ابن‌عربی و وحدت شهود شیخ احمد سرهندی را با هم تلفیق کند.[3]

◆ نقد و بررسی اندیشه‌های کلامی دهلوی

بررسی اندیشه‌ها و اعتقادات شاه ولی‌الله نیازمند بحث مفصلی است که در این مقام به اجمال به بررسی و نقد عقاید او می‌پردازیم:

۱. توحید، شرک، بدعت و سنت

اصطلاح بدعت و سنت در تبیین مرز توحید و شرک و یا ایمان و کفر کاربرد فراوانی دارد. نص‌گرایان که در رأس آنان سلفیان و اهل‌حدیث قرار دارند، در این‌باره راه افراط را پیموده‌اند. از نگاه آنان نه تنها هر مسئله‌ای که در قرآن و سنّت مطرح نشده باشد، بدعت و شرک تلقی می‌شود، بلکه برخی از امور مستحب و مباح نیز بنا به

۱. *الفلسفة العملية و النظرية في الهند و الصين*، ص ۳۹۷.

۲. *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۱۶ و ۶۰.

دلایلی که در ادامه بیان خواهد شد، از مصادیق بدعت حرام شمرده شده است؛ درحالی‌که بسیاری از مسلمانان با چنین دیدگاهی مخالف بوده و بدعت را دارای انواع و مصادیق گوناگونی دانسته‌اند که تنها برخی از آنها می‌تواند حرام باشد.

از نظر شاه ولی‌الله توحید چهار مرتبه دارد: ۱. انحصار وجوب وجود در ذات خداوند؛ ۲. انحصار آفریدگار زمین و آسمان و موجودات در خداوند؛ ۳. انحصار در تدبیر امور؛ ۴. انحصار عبادت در خداوند. این چهار مرتبه را می‌توان این‌گونه تبیین کرد:

۱. توحید در ذات، یعنی اعتقاد به انحصار وجوب وجود در ذات خداوند؛

۲. توحید در خالقیت، یعنی زمین و آسمان و تمام موجودات آفریده خداوند یکتا است؛

۳. توحید در ربوبیت، یعنی تدبیر تمام امور عالم در دست خداوند است؛

۴. توحید در عبادت، یعنی آنکه جز خداوند تعالی کسی دیگر مستحق عبادت نیست.

همگان به اعتقاد وی دو نوع اول توحید را قبول کرده‌اند و در آن اختلافی نیست. آنچه محل بحث است، مرتبه‌های سوم و چهارم توحید است.[۱]

شاه ولی الله با تعریف شرک به «اثبات صفات مخصوص خداوند تعالی برای غیر، مسائل گوناگونی را از مصادیق شرک شمرده است، از جمله: هرگونه اعتقاد به تصرف مطلق تکوینی برای غیر، علم لدنی بدون اسباب خاص مادی یا روحی، یاری خواستن از اولیای الهی و نذر کردن برای آنان به انگیزه رفع حاجت و شفای مریضان به واسطه آنها، سوگند خوردن به اسمای غیر خداوند، نگاه استقلالی به احبار و رهبان و حتی نام‌گذاری فرزندان به عبدالشمس، عبدالعزی و مانند آنها، لعن و نفرینی که باعث مشکلات مادی یا معنوی برای دیگری شود و یا طلب رحمتی که منافع مادی یا معنوی برای غیر در پی داشته باشد و در نتیجه تعظیم و سجده در برابر غیر برای بهره‌گیری از اختیارات آنان. اینها تماما از مصادیق شرک خواهد بود.[۲]

---

۱. *حجة الله البالغة*، ج ۱، ص ٦١.

۲. *الفوز الكبير في أُصول التفسير*، ج ۱، ص ۳۵-۳۷؛ *حجّة الله البالغة*، ج ۱، ص ٦١-٦٢.

همچنین وی نسبت دادن مقام شفاعت را به غیر خداوند جایز نمی‌داند، ولی توسل به پیامبران را همانند سجده تعظیم بر غیر خداوند، جایز می‌داند.[1]

◆ نقد و بررسی

مشکل اصلی در این امور بحث ولایت تکوینی است؛ یعنی آیا خداوند به بندگان خود قدرت تصرف در عالم هستی را داده است یا نه؟! اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد، تمام این امور جایزند، ولی اگر پاسخ، منفی باشد، تمام این امور بوی شرک می‌دهد.

چنانکه شاه ولی‌الله با تعریف عبادت به معنای «نهایت فروتنی»، معیار توحید و شرک اعمالی همانند سجدهٔ تعظیم و همانند آن را مبتنی بر نیت سجده کننده دانسته است.[2] او عبادت را به معنای نهایت فروتنی دانسته است که با سجده کردن در برابر مولای حقیقی محقق می‌شود و هنگامی که شخص در برابر مولای حقیقی سجده می‌کند، خود را در برابر او هیچ و او را صاحب همه چیز می‌داند. از این‌رو وی معتقد است هرگونه فروتنی و سجده در برابر غیر به معنای عبادت نیست، و الا فرشتگان برای آدم علیه‌السلام و برادران یوسف علیه‌السلام در برابر آن حضرت سجده نمی‌کردند، بلکه تا وقتی شخص به قصد عبادت این کار را انجام ندهد و نیت او صرفاً احترام و بزرگداشت باشد، نه عبادت و پرستش، چنین عملی حرام نیست.[3]

روشن است که این معیار در بسیاری از امور دیگری که وی و دیگران از آنها به عنوان شرک و بدعت نام برده‌اند، وجود دارد؛ زیرا در بیشتر قریب به اتفاق مسائلی همانند زیارت، بزرگداشت‌ها و همانند آنها، مسلمانان تنها قصد تعظیم اولیای الهی و پیشوایان دین را دارند و مطمئناً اگر این مراسم تعطیل گردد، نه تنها باعث بی‌اعتنایی کامل به مقام بزرگان دین خواهد گردید، بلکه در مدت کوتاهی سیره و تاریخ

---

۱. همان، ص ۵۹-۶۰.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. همان.

درس‌آموز آنان فراموش خواهد شد و حال آنکه حیات یک دین و مذهب به زنده بودن تاریخ دینی و حفظ شعائر آن است.

۲. توجیه اختیار انسان از راه کسب و امر بین الأمرین

در بحث توحید افعالی و یا خالقی، از آنجا که شبهه اختیار و جبر به وجود می‌آید، دهلوی، از راه کسب و همانند آن، از جبرگرایی دوری می‌گزیند و عقیده الأمر بین الأمرین را تأیید می‌کند که دیدگاه شیعه است. بر این اساس، وی ضمن آنکه تمام افعال را به نوعی منتسب به خداوند می‌داند، برای انسان نیز اختیاری در نظر می‌گیرد. او در تفسیر نظریهٔ «الأمر بین الأمرین» می‌گوید انسان در افعالش مختار است، اما در اختیار خود مختار نیست، بلکه اختیار او معلول عللِ تخلف‌ناپذیر است. وی در پاسخ این سؤال که چگونه واجبات و محرمات متوجه انسان شده است، گفته است: به همان طریقی که بر بهایم خوردن علف واجب و خوردن گوشت حرام شده است. انجام این‌گونه امور از سوی آنها، نه از روی جبر است و نه بدون علت، بلکه تمام آنها در کارهای خود مختارند، اما اختیار آنها معلول علل تخلف‌ناپذیر است، با این تفاوت که انجام کارهای آگاهانه در حیوانات فطری است، اما در انسان با کسب و نظر، یا وحی و یا تقلید به دست می‌آید.[۱]

هرچند بخش اخیر سخنان وی به نظریه کسب اشعری نیز اشاره دارد، ولی او و پیروانش به نظریه «الأمر بین الأمرین» نیز تصریح دارند. ممکن است وجه جمع دیدگاه او این باشد که وی سعی می‌کند ضمن حفظ جایگاه توحید افعالی، اختیار انسان را نیز به گونه‌ای اثبات کند و از آنجا که از کلام اشعری متأثر است، به دیدگاه کسب او نیز اشاره دارد، ولی چون این نظریه اشکالاتی دارد، دیدگاه الأمر بین الأمرین را نیز برگزیده است.

۱. *حجة الله البالغة*، ج۱، ص ٦٨؛ ر.ک: *فتح الملهم*، ج ۱، ص ٤٤٨.

عقیده الأمر بین الأمرین که بیشتر از ویژگی‌های مذهب شیعه به‌شمار می‌آید، به این معناست که جبر مطلق و تفویض مطلق هر دو باطل است و آنچه با مبانی اسلام سازگارتر است و ادله نقلی نیز آن را تأیید می‌کند، الأمر بین الأمرین است؛ یعنی اینگونه نیست که خداوند تمام امور را از قبل معین کرده و هیچ‌گونه راه اختیاری برای انسان باقی نگذاشته باشد، بلکه در انجام بسیاری از امور اراده و تصمیم شخص مکلف نقش مستقیم دارد.[1]

۳. تأویل اسماء و صفات

درباره اسماء و صفات الهی همانند «ید»، «استواء»، «معیت»، «رحمت» و اوصافی از این قبیل که در ظاهر با صفات موجودات مادی شباهت دارد، چند دیدگاه در میان اهل‌سنّت مطرح است؛ از جمله:

نص‌گرایان که در رأس آنان سلفیان و برخی از اهل‌حدیث قرار دارند، معتقدند ما نباید آیات و روایات را بر غیر ظاهرش حمل کنیم، بلکه هر آنچه در ظاهر آیات و روایات مطرح شده است، همان را می‌پذیریم و فهم واقعی موارد مبهم و متشابه را به خداوند تعالی واگذار می‌کنیم و به تفسیر آنها نمی‌پردازیم. البته روشن است که چنین نگرشی به آیات و روایات، زمینه ورود افکار انحرافی را در اعتقادات اسلامی بیشتر فراهم می‌کند.

عده‌ای دیگر که بیشتر متکلمان را تشکیل می‌دهند، تأویل‌گرایند و درصددند اسماء و صفات الهی را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که از یک‌سو، باعث نقص در خداوند نگردد و از سویی فهم حقیقت آن اوصاف برای عوام آسان‌تر گردد و از گرفتار شدن آنان در دام شبهات منحرفین جلوگیری شود.[2] شاه ولی‌الله دهلوی نیز به تأویل اسماء و صفات به معنای معقول و قابل قبول گرایش دارد و با حمل آنها بر معانی ظاهری آنها مخالف است. وی در این‌باره می‌نویسد:

---

۱. ر.ک: *الاعتقادات*، ص ۲۹؛ *التوحید*، ص ۲۰۶؛ *الاحتجاج*، ج ۲، ص ٤١٤.

۲. ر.ک: *تکملة فتح الملهم*، ج ۵، ص ۳۷۹-۳۸۰.

شأن حق تعالی بالاتر از آن است که با موجود معقول یا محسوسی مقایسه شود، یا صفات او به معنای حلول وصفی در او همانند حلول اعراض در محلشان باشد، بلکه اوصاف الهی را ما باید به لحاظ نتایج آنها معنا کنیم نه مبادی آن. مثلاً رحمت خداوند به‌معنای سرازیر شدن نعمت‌ها است نه رقت و انعطاف قلبی، ید در جود به کار می‌رود و همین‌طور اوصاف دیگر.[1]

هم‌چنین وی آیه مبارکه ﴿مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾[2] را به مشاهده قلبی خداوند تفسیر کرده است؛ یعنی چنین رؤیتی در قلب پیامبر آفریده شد (علم حضوری)، نه اینکه تنها حصول علم (علم حصولی) بوده باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ پیوسته به خداوند عالم بود.[3]

۴. مقام پیامبر اسلام ﷺ

دهلوی به عصمت پیامبر اسلام ﷺ معتقد است، اما معیار او درباره عصمت این است که سخنان پیامبر ﷺ یا مستند به وحی و گفتار شارع مقدس و اجتهاد خودش بود که در چنین مواردی هیچ خطایی نداشت و معصوم بود، و یا مربوط به امور عرفی بود؛ همانند لقاح درخت خرما و امثال آن. در چنین موردی خود آن حضرت فرموده است من هم مثل شما هستم. اگرخطایی کردم، مرا ببخشید.[4]

وی در توجیه این امر که چرا بین اولین وحی بر پیامبر ﷺ با دومین باری که بر آن حضرت وحی شد مدتی فاصله افتاد، معتقد است سرّ فاصله شدن وحی برای آن بود که هر انسانی، از جمله پیامبران دارای دو بعد بشری و ملکی هستند. از این‌رو

---

۱. *حجّة الله البالغة*، ج ۱، ص ٦٣.

۲. سوره نجم، آیه ۱۱.

۳. ر.ک: *حجّة الله البالغة*، ج۱، ص ٦٥؛ *فتح الملهم*، ج ۲، ص ۲۹۷.

٤. *حجّة الله البالغة*، مبحث هفتم، ص ۱۳۳-۱۳٤، چاپ بریلی.

هنگام خروج از ظلمات به سوی نور با موانع زیادی مواجه می‌شود و رفع آنها زمان می‌برد، تا امر الهی تمام گردد.[1]

شاه ولی‌الله در جایی دیگر درباره ارائه کامل دین از سوی پیامبر ﷺ نیز تردید کرده است و معتقد است بیشتر اختلافات میان مسلمانان به کمبود نصوص بر می‌گردد؛ زیرا از پیامبر ﷺ تنها چند مسئله معدود پرسیده شد، که پاسخ آنها را خداوند در قرآن بیان کرده است. از این‌رو بعدها در بسیاری از مسائل از جمله در حج پیامبر ﷺ یا تحلیل و تحریم متعه و غیره، میان اصحاب اختلاف به وجود آمد. چون واقعیت و حقیقت آنچه را از پیامبر شنیده بودند، نپرسیدند و پس از رحلت آن حضرت اختلاف کردند.[2]

وی درباره بیان فضایل صحابه گفته است:

> من قومی بهتر از اصحاب رسول الله ﷺ ندیدم که تا زمان رحلت او سیزده مسئله بیشتر از آن حضرت نپرسیدند که پاسخ تمام آنها نیز در قرآن بیان شده است؛ همانند جنگ در ماه حرام و امثال آن.[3]

این امر از این‌رو فضیلت صحابه به‌شمار آمده که آنان معتقد بودند به دستور قرآن، ما نباید از پیامبر فراتر از آنچه در قرآن و سنت بیان شده است، بپرسیم؛ زیرا ممکن است پرسش‌های زیاد احکام را مشکل‌تر کند و باعث عسر و حرج گردد.[4]

---

۱. ر.ک: *فتح الملهم*، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. ر.ک: *الانصاف في بيان اسباب الاختلاف*، ص ۱-۷۰.

۳. ر.ک: همان، ص ٤.

٤. ر.ک: *تکملة فتح الملهم*، ج ٤، ص ۵۰۸؛ همان، ج ۲، ص ۵۸۷، کتاب القضاء، «باب النهی عن کثرة السؤال و کتاب اللعان».

◆ نقد و بررسی

اعتقاد شاه ولی‌الله درباره لازم نبودن عصمت پیامبر ﷺ در امور عادی، با برتری مطلق علمی و اخلاقی پیامبر ﷺ بر سایر مردم که نزد تمام مسلمانان به خصوص پیروان شاه ولی‌الله امری مسلم است، سازگاری ندارد؛ از جمله از برخی بزرگان شبه قاره و از پیروان مکتب فکری دهلوی نقل شده که گفته است: پیامبر ﷺ از تمام وقایع گذشته و حال و آیندهٔ عالم با خبر بود و در علم به احکام و شرایع، علوم ذات و صفات و افعال باری تعالی و اسرار عالم تکوین و غیره، هیچ بشر یا فرشته مقربی با آن حضرت برابری نمی‌کند.[1]

بنابراین عقیده درست آن است که پیامبر ﷺ عصمت کامل داشته حتی از سهو و نسیان و خطاهای رفتاری در امور عادی غیر مرتبط به وحی نیز مصون بوده است.[2]

همچنین این سخن که فاصله شدن وحی برای رفع موانع ظلمانی بوده است، قابل خدشه است؛ زیرا پیامبر ﷺ ابتدا این موانع را از بین برد تا شایستگی دریافت اولین وحی را دریافت کرد. پس فترت دلیل دیگری داشته است.

این سخن شاه ولی‌الله که نپرسیدن مسائل، که با دستور قرآن انجام می‌گرفت، باعث مبهم ماندن احکام شرعی برای مسلمانان و حتی خلفا گردیده بود، ناتمام است؛ زیرا آنچه مذموم است، پرسش‌های بی‌مورد است، وگرنه تحقیق و تعمق در مسائل مبهم، نه تنها مورد نهی شارع نیست، بلکه برای جامعیت و ماندگاری دین اسلام و پاسخ‌گویی به نیازهای زمان و مکان امر ضروری است؛ چنان‌که قرآن کریم نیز در آیات گوناگون به تفکر و فراگیری علم تشویق کرده و دانش توأم با طهارت باطنی را از امتیازات اصلی انسان دانسته است.

بنابراین جامعیت اسلام قطعاً با شعار «حسبنا کتاب الله» منافات دارد؛ زیرا کتاب خداوند مفسر می‌خواهد که خداوند او را معرفی کرده است و اگر کسی متن و تفسیر را

---

۱. *الشهاب الثاقب*، ص ٦٧، به نقل از *الدیوبندیة*، ص ١٦٦.

۲. ر.ک: *دلائل الصدق*، ج ٤، ص ٤٠.

کنارهم داشته باشد، آن زمان به‌حق می‌تواند از جامعیت اسلام دفاع کند و به آن جامه عمل بپوشاند.

۵. دهلوی و مسئله خلافت

دهلوی موضوع اقامه دین را که در آیه سیزده سوره شوری ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾[۱] آمده است، مترادف با تلاش در راه تأسیس حکومت الهی می‌دانست و معتقد بود که اقامه فریضه جهاد، قضا، احیای علوم دین، اقامه ارکان اسلام ودفع کفار از حوزه اسلام بدون نصب امام، امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، نصب امام از باب مقدمه واجب، واجب است.[۲]

وی در مسئلهٔ خلافت، معتقد به ضرورت و لزوم خلافت جهانی بود و مطابق دیدگاه پیشنیان، آن را حق انحصاری قریش می‌دانست؛ زیرا به اعتقاد وی، آنها برترین افراد و عالم‌ترین آنان به دین هستند، ولی به دو دلیل شرط هاشمی بودن خلیفه را قبول نداشت: یکی آنکه اگر پیامبر خلافت را منحصر به بنی‌هاشم می‌کرد، خطر وراثتی شدن و در نتیجه مرتد شدن مردم وجود داشت؛ دیگر آنکه معیار رضایت مردم است و این رضایت در مورد خلفای اولیه به ترتیب وجود داشت.[۳] از نظر وی خلافت عبارت است از: ریاست عامه و حاکمیت به منظور استقرار دین، از طریق احیای علوم دینی و اقامه ارکان اسلام و برافراشتن پرچم جهاد و اموری که وابسته به آن است...؛ همانند اجرای نظام قضا و حدود و رفع مظالم و امر به معروف و نهی از منکر، و همه این امور به نیابت از رسول الله ﷺ انجام شود.[۴]

---

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.

۲. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج ۱، ص ٦؛ ر.ک: *تفسیر سیاسی از اسلام*، ص ۱٤۰.

۳. *حجة الله البالغة*، ج ۲، ص ۱٤۹.

٤. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج ۱، ص ٥؛ ر.ک: *حجة الله البالغة*، ج ۲، ص ۱٤۸؛ *التفسیر السیاسی للإسلام*، ص ۱۳۹-۱٤۰.

او تأکید داشت که انتخاب خلیفهٔ منجی اسلام می‌تواند آموزه‌های دین را با تمام ابعادش اقامه کند.[1] و احمد شاه ابدالی افغان را که در همان زمان به هند حمله کرده بود، چنین خلیفه‌ای می‌دانست و معتقد بود انتخاب خلیفهٔ جامع الشرائط بر عموم مسلمانان تا روز قیامت واجب کفایی است.[2]

شاه ولی‌الله درباره شیوه‌های برقراری نظام خلافت و مشروعیت نظام دینی، چهار روش معروف ابن‌تیمیه و دیگر بزرگان اهل‌سنت را پذیرفته بود که عبارت‌اند از: بیعت، وصیت، شورا و سلطهٔ بالغلبه.[3] همچنین وی یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی می‌دانست.[4] این امر با تفکر امروزی طالبان که خود را منتسب به یک گروه قومی برتر (پشتون) می‌داند و به وضوح اعلام کرده است که «در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون انتخابات، تقلید غیر اسلامی است»، کاملاً سازگاری دارد.

تقسیم دیگری که ایشان برای خلافت ارائه داد، خلافت ظاهری و باطنی است که وی این تقسیم‌بندی را از سیرهٔ پیامبر اسلام استفاده کرده است. خلافت ظاهری شامل خدمات اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی‌ای است که جنبهٔ عملی دارند؛ مانند جهاد، دفاع از مرزهای سرزمین اسلامی، جمع‌آوری مالیات، تقسیم مالیات، آماده‌سازی مساجد و سرپرستی یتیمان و فقراء، اما خلافت باطنی مربوط به تعلیم و آموزش احکام، معارف و افکار دینی می‌شود. ایشان گسترهٔ خلافت باطنی یا به عبارت دیگر، روش‌های ارائه دین را بسیار گسترده می‌داند. به اعتقاد او فعالیت و خدمات علمی و مذهبی متکلمان، خطبا، مشایخ صوفیه و دیگر مبلغان دینی، عموماً شامل خلافت باطنی می‌گردد.[5]

---

۱. *حجّة الله البالغة*، ج۲، ص ۱٤۸.

۲. *إزالة الخفاء*، ج ۱، ص ۷؛ ر.ک: *التفسیر السیاسی للإسلام*، ص ۱٤۳؛ *تفسیر سیاسی از اسلام*، ص ۱٦٤.

۳. *حجّة الله البالغة*، ج ۲، ص ۱٤۹ - ۱۵۰.

٤. همان، ص ۱٤۹.

۵. *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، ج ۲، ص ۲۳٤-۲۳۵.

از نظر وی جهان آینده دنیای تفکر و استدلال خواهد بود. از این‌رو ارائه تفسیر عقلانی از نظام خلافت اسلامی برای آینده جهان را ضروری می‌دانست.[1]

۶. اعتقاد به ولایت تکوینی امامان شیعه

گفته شده است: که شاه ولی‌الله از نظر نور تکوینی و علم باطنی، پس از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ کسی را برتر از ائمه اثناعشر نمی‌دانست؛ همچنان‌که او سلسله عرفا و تصوف را نیز از طریق حسن بصری یا کمیل یا دیگران، به حضرت علی علیه‌السلام منتسب می‌کرد.[2]

همچنین به گفته ابوالحسن ندوی، شاه ولی‌الله بر خلاف کسانی که احادیث عقد اخوت پیامبر گرامی اسلام با امام علی علیه‌السلام را قابل اعتماد ندانسته‌اند، این احادیث را پذیرفته است.[3]

با این‌همه، دهلوی با شیعیان مخالف بود و ضمن برگرداندن کتاب ضد شیعی احمد سرهندی به عربی، کتاب دیگری به نام «ازلة الجفاء» بر ضد شیعه نوشت که پس از او فرزندش شاه عبدالعزیز نیز با نوشتن کتاب *تحفة اثنا عشریه* بر ضد شیعه، سیاست استعماری شیعه‌هراسی و ایجاد اختلاف و تفرقه میان شیعه و اهل‌سنت را به کمال رساند.

◆ نقد و بررسی

تقسیم خلافت به ظاهری و باطنی از سوی شاه ولی‌الله، با چند اشکال مهم مواجه است: یکی آنکه این دیدگاه در حقیقت ترویج نظریه جدایی دین از سیاست است که با اشکالات فراوانی مواجه است. از سوی دیگر با اعتقاد به این دیدگاه بیشتر حکومت‌های تاریخ اسلام، به‌عنوان حکومت اسلامی مشروعیت می‌یابد. براساس این

۱. *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۱.

۲. فیلسوف شیرازی در هند، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۳. *تفسیر سیاسی از اسلام*، ص ۴۳.

نظریه شایستگی افراد برجسته‌ای همانند خاندان پیامبر ﷺ نیز انکار نمی‌شود، اما کنار گذاشته شدن آنان از حکومت موجه جلوه داده می‌شود؛ زیرا مقام اهل‌بیت علیهم‌السلام را برتر از آن می‌داند که در امور دنیوی و اداری دخالت کنند، بلکه مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه آنان را آموزش دینی و هدایت معنوی مسلمانان است؛ حال آنکه عدم دخالت افراد آگاه به مسائل دینی در مسایل سیاسی و سپردن حکومت به جاهلان و فاسقان، با اسلامیت حکومت ناسازگار است؛ زیرا اجرای احکام اسلامی، نیازمند آگاهی گسترده در تمام ابعاد اسلامی است.

در باره تألیفات ضد شیعی شاه ولی‌الله و امثال وی نیز باید گفت که بسیاری از اموری که به عنوان عقاید شیعه در این آثار مورد نقد قرار گرفته است، خلاف واقع است و بر فرض پذیرش این عقاید، بیشتر اهل‌سنّت به خصوص جریان‌های موجود در شبه قاره نیز به آن ملتزم هستند. و اختصاص به شیعه نخواهد داشت. نسبت دادن چنین اموری به شیعیان، باعث شده که امروز ظلم‌های بسیاری به شیعیان شبه قاره و جاهای دیگر شود.

۷. دفاع از زیارت مشروع

یکی از مهم‌ترین ادله مخالفان زیارت، روایتی است با این مضمون: «بار سفر بستن به جز به سوی سه مسجد (مسجد الحرام، مسجد الأقصی و مسجد النبی ﷺ) جایز نیست».[1] بر همین اساس، برخی گفته‌اند زیارت حرم پیامبر و همچنین مطلق زیارت قبور بزرگان دین و اقارب، بر خلاف سنت و از مصادیق بدعت است و باید از آن پرهیز گردد. شاه ولی‌الله دهلوی نیز با استناد به روایت فوق، مدعی است چون مردم دوران جاهلیت به قصد تبرک و زیارت به اماکن مقدسه‌شان می‌رفتند و اعمال مشرکانه انجام می‌دادند، برای جلوگیری از خلط شدن شعائر اسلامی با رفتار مشرکانه جاهلی، هرگونه

۱. ر.ک: *صحیح مسلم*، ج ٤، ص ٣٧٦؛ *صحیح بخاری*، ج ٧، ص ١٥٨ و ١٥٩؛ *سنن أبی داود*، ج ٥، ص٤٠٨؛ *سنن ترمذی*، ج ٢، ص٤٨.

سفر زیارتی جز در سه مورد، در اسلام منع شده است.[1] در عین حال ایشان با توجه به حدیث «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها»، اظهار کرده است که نهی از زیارت قبور مربوط به صدر اسلام و تا زمانی بود که اصول و آموزه‌های اسلامی در اذهان مردم تثبیت نشده بود و در نتیجه احتمال انحراف و انجام دادن اعمال مشرکانه و خلط موازین شرعی با غیر آن وجود داشت، اما پس از آشنایی مردم با دستورهای اسلامی این نهی برداشته شد و حتی بر زیارت قبور تاکید گردید؛ زیرا رفتن به زیارت مایه یادآوری مرگ و در نتیجه اصلاح حال افراد است.[2]

خلیل احمد سهارنپوری حدیثی از عایشه نقل کرده است که از پیامبر ﷺ پرسیده شد: چگونه اهل قبور را زیارت کنم؟ حضرت فرمود: بگو: «السلام علی أهل الدیار، من المؤمنین و المسلمین، و یرحم الله المستقدمین و المستأخرین، و إنا إن شاء الله بکم للاحقون». سهارنپوری این روایت را دلیل جواز زیارت زن‌ها گرفته است.[3] شاه ولی‌الله نیز این‌گونه زیارت را برای تمام زائران اهل قبور سفارش کرده است.[4]

ممکن است از سخنان شاه ولی‌الله نتیجه گرفته شود که حرمت و جواز و حتی وجوب زیارت بسته به آن است که نوع مردم به خرافات گرفتار شوند و ممکن است رفتار بدعت‌آمیز و مشرکانه از آنان سربزند، اما اگر چنین احتمالی درنوع مردم وجود نداشته باشد، زیارت جایز است.

به اعتقاد شاه ولی‌الله، پیامبر ﷺ از گچ‌کاری و ساختن بنا روی قبرها، نشستن روی آنها، افراط در تعظیم اهل قبور و نماز خواندن به سوی آن مکان‌ها نهی کرده است؛ زیرا چنین کارهایی انسان را به رفتار مشرکانه و در نتیجه معبود قرار دادن اهل

---

۱. *حجّة الله البالغة*، ج ۲، ص ٦٣ و ۱۹۲؛ *المصفی*، ص ٥٤.

۲. *حجّة الله البالغة*، ج ۲، ص ۳۸؛ ر.ک: *الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات*، ج ۳، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۲۰۵.

٤. *حجّة الله البالغة*، ج ۲، ص ۳۸.

قبور نزدیک می‌کند. دستور آن حضرت به علی علیه‌السلام این‌گونه بود که هر تمثالی را نابود و هر قبر مرتفع را تسویه کند.[1]

◆ نقد و بررسی

هرچند شاه ولی‌الله با استناد به احادیث فوق سفر زیارتی را مقرون به شرک دانسته است، اما با توجه به سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، معتقد است که زیارت شرک‌آمیز و نرفتن اهانت‌آمیز هردو جایز نیست؛ یعنی اگر زیارت به زیاده‌روی در بزرگداشت اهل قبور انجامد و در نتیجه شخص را به شرک نزدیک کند، چنین زیارتی صحیح نیست، ولی ترک زیارت، چنانچه خالی از شائبه شرک و بدعت باشد نیز باعث اهانت به اهل قبور می‌گردد و مطلوب نیست، بلکه حتی گریستنی که به دور از هرگونه گفتار شرک‌آمیز و یا بر سر و صورت زدن باشد، جایز است و اشکالی ندارد.[2]

قائلان به جواز زیارت و توسل و عزاداری نیز دیدگاهی جز این ندارند. تأکید آنها بر زیارت و بزرگداشت‌ها به دلیل لزوم تعظیم بزرگان دین است؛ زیرا خداوند احترام آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده و بی‌احترامی به پیشوایان و بزرگان دین را حرام دانسته است. آنها نیز تأکید دارند که نباید در بزرگداشت‌ها و گرامی‌داشت‌ها حدود شرعی را نادیده گرفت، اما این سخن بدان معنا نیست که اگر در برخی موارد، افرادی ناآگاه رفتار نادرستی انجام دادند، گرامی‌داشت و زیارت و توسل و عزاداری به کلی تعطیل گردد و جان و مال آنان را به اتهام شرک و بدعت، حلال دانست.

◆ عقاید دیگر شاه ولی‌الله

برخی دیگر از اندیشه‌های او امور زیر است:

---

۱. *حجّة الله البالغة*، ج۲، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۳۸.

۱. تفکیک تاریخ اسلام با تاریخ مسلمانان، به این معنا که مشترکات و افتراقات مسلمانان با اسلام جداگانه بررسی گردد، تا آنچه ناشی از جهل و خودخواهی مسلمانان بوده است، به نام اسلام ثبت نگردد.

۲. تفاوت گذاشتن میان عصر خلافت اسلامی با دوران پادشاهی مسلمانان. به اعتقاد او عملکرد حاکمان با خلفا متفاوت است و نباید این دو دوران را با یکدیگر خلط کرد و حساب یکی را به پای دیگری نوشت.

۳. ترویج اجتهاد با ملاحظه شرایط زمانی و مکانی و مبارزه با تقلیدکورکورانه.[۱]

◆ جمع‌بندی

شاه ولی‌الله شخصیت مهم و تاثیرگذار در تاریخ هزاره دوم قمری شبه قاره هند به شمار می‌آید.

اهمیت وی تنها در نقش تأثیرگذار او در سیر فکری زمان خودش نیست، بلکه او توانست تحول جدیدی را در سیر فکری اهل‌سنّت شبه قاره به وجود آورد که هنوز بیشتر مسلمانان شبه قاره و جریان‌های فکری مهم آنها، به پیروی از مکتب فکری او افتخار می‌کنند.

مهم‌ترین ویژگی وی در تفکر اصلاحی او برای مبارزه با بیگانگان و احیای اسلام اصیل است و اندیشه او باعث شکل‌گیری چندین جنبش سیاسی شد و در نهایت به جریان‌های فکری فعال و پایداری تبدیل گردیدند.

شاه ولی‌الله نقش تأثیرگذاری در ترویج اهل‌حدیث و سلفیت در شبه قاره داشت؛ زیرا توجه او به سلفیت و حدیث‌گرایی، بی‌تأثیر در نزدیک شدن برخی جریان‌ها به وهابیت نبود.

او سعی کرد در فقه و کلام نوعی وحدت میان مذاهب فقهی و کلامی تصوف به وجود آورد.

---

۱. *تاریخ الدعوة الإسلامیة فی الهند*، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.

به اعتقاد او بسیاری از مردم از حقیقت توحید دور گردیده‌اند و اعتقادات اسلامی مردم با خرافات جاهلی مخلوط شده است. از همین‌رو وی بر ضرورت پیراستن عقاید اسلامی از بدعت‌ها تأکید داشت.

دهلوی موضوع اقامه دین را مترادف با تلاش در راه تأسیس حکومت الهی می‌دانست و معتقد بود اقامه فریضه جهاد و قضا و احیای علوم دین و... بدون نصب امام امکان‌پذیر نیست.

در بحث توحید افعالی و یا خالقی، از آنجا که شبهه اختیار و جبر به وجود می‌آید، شاه ولی‌الله دهلوی از راه کسب و همانند آن، از جبرگرایی دوری می‌گزیند و عقیدهٔ الامر بین الامرین را تایید کنند.

درباره اسماء و صفات الهی همانند: ید، استواء، معیت، رحمت و اوصافی از این قبیل، دهلوی به تأویل اسماء و صفات به معنای معقول و قابل قبول گرایش رد و با حمل آنها بر معانی ظاهری آنها مخالف است.

معیار کلی شاه ولی‌الله در باره عصمت این است که سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یا مستند به وحی و گفتار شارع مقدس و اجتهاد خودش بود که در این موارد هیچ خطایی نداشت و معصوم بود، و یا مربوط به امور عرفی بود که در چنین موردی آن حضرت عصمت نداشت.

به اعتقاد دهلوی از نظر نور تکوینی و علم باطنی، پس از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ کسی برتر از ائمه اثناعشر نیست؛ هم‌چنان‌که او سلسله عرفاء و تصوف را نیز به حضرت علی علیه‌السلام منتسب می‌کرد.

از نظر وی، زیارت کردن شرک‌آمیز و زیارت نکردن اهانت‌آمیز هردو ناروا و غیر جایز است.

◆ کتابنامه

۱. ***الإحتجاج على أهل اللّجاج***: أحمد بن علیّ بن أبی طالب طبرسی،مشهد: نشر المرتضی، بی‌تا.

۲. ***إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء***: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، بی‌جا، بی‌تا.

۳. ***أشرفعلی التهانوی حکیم الأمة و شیخ مشایخ العصر في الهند***: محمد رحمت الله ندوی، دمشق: دارالقلم، چاپ اول، ۱٤۲۷ق.

٤. ***الاعتقادات***: محمد بن بابویه صدوق، تهران: انتشارات اسلامیه، بی‌تا.

٥. ***الاعلام بمن في تاریخ الهند من الأعلام ـ المسمی نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر***:عبدالحی حسنی، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول،۱٤۲۰ق.

٦. ***الإنصاف في بیان اسباب الاختلاف***: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی ، هند: مهاکاشی، بی‌تا.

۷. ***اوجز المسالک إلی موطا مالک***: محمد زکریا الکاندهلوی، تحقیق: تقی الدین ندوی، دمشق: دار القلم، بی‌تا.

۸. ***تاریخ الإسلام في الهند***: عبدالمنعم نمر، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱٤۰۱ق.

۹. ***تاریخ الدعوة الإسلامیّة في الهند***: مسعود الندوی، بیروت: دار العربیة، بی‌تا.

۱۰. ***تاریخ تفکر اسلامی درهند***: عزیز احمد، ترجمة: نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳٦٦ش.

۱۱. ***التفسیر السیاسي للاسلام في مرآة کتابات الأستاذ أبي الأعلی المودودي و الشهید سید قطب***: أبو الحسن علی ندوی حسنی، مصر: دار آفاق الغد، بی‌تا.

۱۲. ***تفسیری سیاسی از اسلام براساس منابع و دیدگاه اهل سنت***: أبوالحسن علی ندوی حسنی، ترجمه: عبدالقادر دهقان، تهران: احسان، چاپ سوم، ۱۳۸۸ش.

۱۳. ***تکملة فتح الملهم شرح صحیح المسلم***: محمد تقی عثمانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱٤۲٦ق.

۱٤. ***التوحید***: محمد بن بابویه صدوق، قم: مؤسسه نشر اسلامی، بی‌تا.

۱٥. ***جنبش اسلامی پاکستان بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی***: محمد اکرم عارفی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.

۱٦. ***حجّة الله البالغة***: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، قاهره: دارالتراث، چاپ اول، ۱۳٥٥ق.

۱۷. ***حجّة الله البالغة***:همان، هند، بریلی، بی‌تا.

۱۸. *دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیها و معارضیها فی شبه القارة الهندیة*: أبوالمکرم بن عبدالجلیل، ریاض: دارالسلام للنشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱٤۲۱ق.
۱۹. *دلائل الصدق*: محمد حسین مظفر، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، بی‌تا.
۲۰. *دین و سیاست، مورد هند*: علیرضا عطار، تهران: مرکز چاپ و انتشارات امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۲۱. *الدیوبندیة؛ تعریفها، عقائدها*: طالب الرحمن ابی اسامة، پاکستان: دارالکتاب و السنة، چاپ اول، ۱٤۱۵ق.
۲۲. *روزنامه رسالت*، «نسخه هندی وهابیت»، ۲۲/ ۵/ ۸۷، ش ٦٤۹۹.
۲۳. *سایت دارالعلوم دیوبند*، «علماء دیوبند اتجاههم الدینی»، محمد طیب قاسمی.
۲٤. *سفرنامه پاکستان؛ نگرشی به تاریخ و فرهنگ*: قاسم صافی گلپایگانی، تهران: کلمه، چاپ اول، بهمن ۱۳٦٦ش.
۲۵. *سنن أبی داود*: ابو داوود سلیمان بن الاشعث السجستانی، بیروت: دار الکتاب العربی، بی‌تا.
۲٦. *سنن ترمذی*: محمد بن‌عیسی ابو عیسی الترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر و دیگران، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۷. *صحیح بخاری*: محمد بن‌اسماعیل ابو عبدالله البخاری، تحقیق: مصطفی دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، چاپ سوم، ۱٤۰۷ق.
۲۸. *صحیح مسلم*: ابو الحسین مسلم بن‌الحجاج النیسابوری، بیروت: دار الجیل – دار الآفاق الجدیدة، بی‌تا.
۲۹. *فتح الملهم شرح صحیح المسلم*: شبیر احمد عثمانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱٤۲٦ق.
۳۰. *فرق تسنن*: به کوشش مهدی فرمانیان، جمعی از نویسندگان، قم: دانشگاه ادیان، ۱۳۸٦ش.
۳۱. *الفلسفة العملیّة و النظریّة فی الهند و الصین*: علی زیعور، بیروت: دارالنهضة العربیة، چاپ اول، ۱٤۲٦ق.
۳۲. *الفوز الکبیر فی أصول التفسیر*: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی، ترجمه از فارسی به عربی: سلمان حسینی ندوی، چاپ دوم، قاهره: دارالصحوة، ۱٤۰۷ق.
۳۳. *فیلسوف شیرازی در هند*: اکبر ثبوت، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۳٤. *الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات*: شمس الدین سلفی افغانی، عربستان (طائف): مکتبة الصدیق، چاپ دوم، ۱٤۱۹ق.
۳۵. *مجله الکترونیکی الداعی*، «الجامعة الإسلامیة دارالعلوم/ دیوبند نشرت ولاتزال العدل والأمن والسلام»، فضل الرحمن، ش ٦ – ۷، سال ۳۰، جمادی الثانیة ورجب ۱٤۲۷ق.

٣٦. *المدارس الدينية الباكستانية من الجامعة الحقانية إلى المسجد الأحمر*: مصباح الله عبدالباقی، قاهره: مكتبة مدبولی، چاپ اول، بی‌تا.
٣٧. *مصفی و مسوّی شرح موطأ مالک (فارسی)*: شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی هند (دهلی): مطبع فاروقی، ١٢٩٣ق.
٣٨. *من أعلام المسلمين و مشاهيرهم*: أبوالحسن علی ندوی حسنی، تهیه کننده: سید عبدالماجد الغوری، بیروت: دار ابن‌کثیر، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٣٩. *المهند علی المفند*: خلیل احمد سهارنپوری، به اضافه *عقائد اهل السنة و الجماعة* از سید عبدالشکور ترمذی، پاکستان (لاهور): المطبعة العربية، ١٤٠٤ق.

اندیشمندان حنفی و کژاندیشی‌های ابن تیمیه

* محسن افضل‌آبادی

* دانش آموخته حوزه و کارشناس ارشد مؤسسه مذاهب اسلامی

◆ **چکیده**

انتشار افکار و اعتقادات انحرافی ابن‌تیمیه در جامعه اسلامی از دیر باز مورد انتقـاد و اعتراض گسترده اندیشوران مسلمان بوده و ایـن امـر باعـث شـده تـا تعـداد زیـادی از شخصیّت‌های بزرگ اهـل‌سـنّت از دوران حیـات وی تـا بـه امـروز، همـواره بـه نقـد اندیشه‌های او بپردازند و مسلمانان را از این فتنه شوم آگاه سازند. در این نوشتار دیدگاه عالمان و صاحب‌نظران حنفی درباره این شخصیت بررسی می‌شود.

کلیدواژگان: اهل‌سنّت، احناف، وهابیت، ابن‌تیمیه، تکفیر.

◆ مقدمه

از جمله تهدیدهای جدی برای اسلام، تفسیر به رأی‌هایی است که با موازین و مبانی متقن قرآن و سنّت مطابقت نداشته و همواره اعتقادات مسلمانان را دچار مشکل کرده است. یکی از کسانی‌که با این نوع نگرش زمینهٔ تبلیغات دشمنان را بر ضدّ امت اسلامی فراهم ساخته است، احمد بن‌عبدالحلیم (۶۶۱ــ ۷۲۸ق) معروف به ابن‌تیمه است. برداشت‌های متفاوت وی از موضوعاتی همچون توحید، شرک، زیارت، جهاد و... باعث شده پیروان وی امروزه با قرائتی تنگ‌نظرانه و خشن از دین، کژاندیشانه در آتش تفرقه بدمند و اختلاف میان مذاهب اسلامی را تشدید کنند. لذا ضروری است چهره واقعی این شخصیت از دیدگاه مذاهب اسلامی بررسی گردد تا صحت و سقم ادعاهای مربوط به «شیخ الاسلام وهابیت» بیشتر نمایان شود.

◆ دیدگاه عالمان حنفی

با مطرح شدن آرای ابن‌تیمیه در جامعه اسلامی، صاحب‌نظران حنفی مانند دیگر عالمان بیدار مسلمان، از زمان حیات وی تا به امروز به تبیین و نقد اندیشه‌های او پرداخته‌اند که به برخی از این شخصیت‌ها اشاره می‌شود.

۱. شمس الدین أبوالعباس احمد بن‌ابراهیم سَرُوجی حنفی

سروجی[1] از اولین اندیشمندان حنفی مذهبی است که در زمان حیات ابن‌تیمیه به

---

۱. أحمد بن‌إبراهيم بن‌عبدالغني بن أبي‌اسحاق العباسي، شمس الدين *سَرُوجِي* حنفي (۶۳۹- ۷۱۰ق) ابتدا از پیروان مکتب احمد بن‌حنبل بود و سپس به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد و شرح مفصلی در شش جلد بر کتاب *الهدایه* نوشت و در شمار بزرگان مذهب حنفی قرار گرفت. وی در سال ۶۹۱ق به سمت قاضی القضاة مصر انتخاب شد. ذهبی در ذیل کتاب *تاریخ الإسلام* وی را این‌گونه مورد ستایش قرار داده است: «الإمام الأوحد، القاضي وشيخ المذهب، أحمد بن‌إبراهيم بن‌عبدالغني السروجي الحنفي صاحب التصانيف المفيدة. كان أحد الفقهاء الأذكياء، وتواليفه دالّة على ذلك، عاش ثلاثاً وسبعين سنة،... وكان نبيلاً وقوراً فاضلاً، كثير المحاسن والبرّ». از وی تألیفات متعددی بر جای مانده است؛ از قبیل: *الغاية في شرح الهداية*، *تحفة الأصحاب ونزهة ذوي الألباب*، ←

نقد افکار التقاطی وی پرداخت و مقالاتی را در این زمینه منتشر ساخت. ابن‌حجر عسقلانی، سروجی را از جمله اندیشمندانی دانسته که منصفانه و مؤدّبانه به نقد دیدگاه‌های ابن‌تیمیه پرداخته است، وی در این‌باره نوشته است: «و من تصانیفه: الردّ علی ابن‌تیمیة، و هو فیه منصف متأدّب صحیح البحث. وبلغ ذلك ابن تیمیة فتصدی للرد علی ردِّه».[1] همو در جای دیگری می‌نویسد: «وله ردّ علی ابن تیمیة بأدب وسکینة وصحّة ذهن و ردّ ابن تیمیة علی ردّه».[2]

ابن‌تغری بردی نیز با اشاره به تخصّص و تبحّر سروجی در علوم مختلف، با اشاره به اعتراضات سروجی به ابن‌تیمیه می‌نویسد: «کان بارعاً في علوم شتّی و له اعتراضات علی ابن‌تیمیة في علم الکلام».[3]

سروجی در مورد زیارت قبر شریف نبوی، بر خلاف اعتقاد ابن‌تیمیه می‌نویسد:

> هنگامی که حاجیان مراسم حج را به پایان رساندند و از مکه برگشتند، باید متوجه شهر پاک رسول الله ﷺ و زیارت قبر شریف آن حضرت شوند؛ زیرا زیارت قبر پیامبر ﷺ از پیروزمندانه‌ترین تلاش‌هاست.[4]

➡ *نفحات النسمات في وصول إهداء الثواب للأموات، و اعتراضات علی الشیخ ابن‌تیمیه*. (*الدرر الکامنة*، ج۱، ص۳۱۰؛ *رفع الإصر عن قضاة مصر*، ج۱، ص۱۳؛ *المنهل الصافي والمستوفی بعد الوافي*، ج۱، ص۳۷؛ *طبقات الحنفیة*، ج۱، ص۵۳؛ *الطبقات السنیة في تراجم الحنفیة*، ج۱، ص ۷٦).

۱. *رفع الإصر عن قضاة مصر*، ص ٤۲ .

۲. *الدرر الکامنة*، ج۱، ص ۹۲.

۳. *النجوم الزاهرة*، ج ۹، ص ۲۱۳.

۴. «فإذا انصرف الحاج من مکة شرفها الله تعالی فلیتوجّهوا إلی طیبة مدینة رسول الله ﷺ وزیارة قبره الشریف فإنّها من أنجح المساعي». (*دفع شبه من شبه و تمرّد*، ص ۲٤؛ *شفاء السقام*، ص٦۵؛ *الفتاوی السهمیة في ابن تیمیة*، ص ۹، به نقل از *الغایة في شرح الهدایة*).

۲. أحمد بن‌عثمان ترکمانی جوزجانی حنفی[۱]

ابن‌ترکمانی که یکی از چهره‌های شاخص و بـه نـام احنـاف اسـت، بـا تـشخیص به‌موقع انحرافات اعتقادی ابن‌تیمیه، به منظور روشن‌سـازی افکـار عمـومی نـسبت بـه تفکرات التقاطی وی کتابی با عنوان *الأبحاث الجلیّة في الرّد علی ابن‌تیمیة* در نقـد و ردّ ابن تیمیه نگاشته است.[۲]

۳. محمد بن‌محمد علاءالدین بخاری حنفی[۳]

علاءالدین بخاری یکی دیگر از فقهای حنفی است که حکم به تکفیر و بدعت‌گـذار بودن ابن‌تیمیه کرده است؛ چنان‌که ابن‌حجر عسقلانی در این‌باره می‌نویسد: «وتعـصّب

---

۱. أحمد بن‌عثمان بن‌إبراهیم بن‌مصطفی بن‌سلیمان، معروف به ابن‌ترکماني، به سال ٦٨١ق در قاهره متولـد شـد. او یکی از اندیشمندان بزرگ حنفی عصر خود بـود. صِـفْدی در مـورد وی نوشـته اسـت: «کـان إمامـاً مجیداً وفقیهـاً مفیداً». برخی از آثار وی عبارت‌انداز: *الفرائض*، *أحکام الرمي والسبق والمحلل*، *شرح کتاب الجامع الکبیر*، *شرح کتاب الهدایة*، تعلیق بر دو کتاب اصولی *المحصل* و *المنتخب*، سه تعلیق بر کتاب *خلاصة الدلائل في تنقیح المسائل*، *شرح کتاب المقرب في النحو*، *شرح کتاب عروض ابن الحاجب*، *شرح الشمسیة* در منطق، *شرح التبصرة* در هیئت و نجوم، تعلیق بر کتاب *مختصر القدوری* در فروع حنفیه و کتاب *الأبحاث الجلیّة في الـردّ عـلی ابـن‌تیمیة*. وی در سال ٧٤٤ق در قاهره از دنیا رفت. (*تاج التراجم في طبقات الحنفیة*، ج١، ص ١١٦).

۲. *السلفیة الوهابیة*، ص١٣٦.

۳. محمد بن‌محمد بن‌محمد بخاری، معروف به علاءالـدین بخـاری، از بزرگـان فقهـای حنفـی و از شـاگردان سـعد تفتازانی است. او در سال ٧٧٩ق در ایران به دنیا آمد و سپس به هند، مکه و مصر مسافرت کرد و پس از مـدتی اقامت در مصر، در اواخر عمر خود به دمشق رفت، تا اینکه در همان‌جا در سال ٨٤١ق از دنیا رفـت. مهـم‌تـرین تألیفات وی عبارت‌انداز: *الملجمة للمجسمة*، *نزهة النظر في کـشف حقیقـة الإنـشاء والخـبر*، *فاضـحة الملحـدین ونـاصحة الموحـدین*. (*إنباء الغمر بأبناء العمر*، ج٢، ص ١٤٨؛ *الأعلام*، ج٧، ص٤٦).

الشيخ علاءالدين البخاري نزيل دمشق على الحنابلة و بالغ في الحطّ على ابن‌تيميه وصرّح بتكفيره».[1]

بخاری حنفی در روشن‌سازی افکار عمومی در مورد انحرافات ابن‌تیمیه فقط به تکفیر وی بسنده نکرده، بلکه تصریح کرد هر کس او را شیخ الاسلام بنامد، کافر است. شوکانی در این‌باره می‌نویسد:

> از علاءالدین حنفی درباره سخنان ابن‌تیمیه که منفرد به آن بوده، سؤال می‌شد و او جواب می‌داد که در آنها خطا و اشتباه کرده است. قلب او از ابن‌تیمیه متنفر بود، تا اینکه بر این امر استحکام یافت. لذا تصریح به بدعت‌گذاری او نمود و سپس او را تکفیر کرد و کار او به جایی رسید که در مجلسش تصریح کرد که هر کس عنوان «شیخ الاسلام» را بر ابن‌تیمیه اطلاق کند، کافر خواهد شد.[2]

۴. علی بن‌محمد قاری هروی حنفی[3]

ملا علی قاری که از فقهای به نام احناف در شبه قارّه‌ی هند محسوب می‌شود، مانند دیگر اندیشمندان مسلمان به نقد فتوای ابن‌تیمیه درباره منع از زیارت مرقد شریف پیامبر ﷺ می‌پردازد و می‌نویسد:

۱. *إنباء الغمر بأبناء العمر*، ج۲،ص ۸۶.

۲. *البدر الطالع*، ج ۲، ص۱۳۷.

۳. علی بن (سلطان) محمد نور الدین ملا هروی قاری، معروف به ملّا علی قاری، در هرات به دنیا آمد و در شمار فقهای بنام احناف در شبه قارّه‌ی هند محسوب می‌شود و یکی از کسانی است که کتب زیادی از وی بر جای مانده؛ مانند: *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*، *شرح كتاب فقه اكبر ابوحنيفه*، *الاثمار الجنية في أسماء الحنفية*، *الفصول المهمة*، *بداية السالك*، *المصنوع في معرفة الحديث الموضوع*، *تنبيه الغبي في تكفير ابن العربي*، *شرح الشفاء*، *شرح الحصن الحصين*، *شرح الشمائل*. وی به سال ۱۰۱۴ از دنیا رفت (*البدر الطالع*، ج۱، ص۴۲۴؛ *الأعلام*، ج۵، ص۱۶۶).

ابن‌تیمیه از حنابله در تحریم سفر به جهت زیارت پیامبر ﷺ تفریط کرده است؛ زیرا او سفر به قصد زیارت نبی مکرم اسلام ﷺ را حرام می‌داند؛ چنانکه برخی دیگر نیز راه افراط را در پیش گرفته و گفته‌اند: زیارت مرقد شریف رسول خدا ﷺ به یقین، یکی از موارد بارز تقرّب و نزدیکی به خداست و این امر به ضرورت دین ثابت است و کسی‌که به انکار آن برخیزد، محکوم به کفر است. شاید مورد دوم به صحت نزدیک‌تر باشد؛ زیرا حرام دانستن موردی که بر استحباب آن اتفاق نظر دارند، خود کفر است؛ چون این مورد بالاتر از تحریمِ عملِ مباح است که علما در این باب، اتفاق نظر دارند بر کفر بودن آن.[1]

۵. محمد عبدالحی لکنوی حنفی[2]

وی در شمار اندیشمندان مشهور حنفی است. محمد عبدالحی منع زیارت پیامبر ﷺ از جانب ابن‌تیمیه را یکی از زشت‌ترین سخنان وی دانسته و نوشته است:

۱. «و قد فرّط ابن‌تیمیة من الحنابلة حیث حرّم السفر لزیارة النبیّ کما أفرط غیره، حیث قال: کون الزیارة قربة معلوم من الدین بالضرورة، و جاحده محکوم علیه بالکفر، و لعلّ الثاني أقرب إلی الصواب؛ لأنّ تحریم ما أجمع العلماء فیه بالإستحباب یکون کفراً؛ لأنّه فوق تحریم المباح المتفق علیه في هذا الباب». (*شرح الشفا*، ج ۲، ص ۱۵۲؛ *شواهد الحق في الاستغاثة بسید الخلق*، ص ۱۷۷).

۲. محمد عبد الحیّ بن محمد عبدالحلیم أنصاری لکنوي هندی، معروف به عبدالحیّ لکنوی، به سال ۱۲٦٤ق در لَکنو، یکی از شهرهای هند، به دنیا آمد و در سال ۱۳۰٤ق از دنیا رفت. وی از فقهای حنفی مذهب و متبحّر در علوم حدیث بود که کتاب معروف *الرفع و التکمیل فی الجرح و التعدیل* یکی از بهترین کتبی است که از وی در این زمینه به چاپ رسیده و تعلیقات عبدالفتاح أبوغُدّة بر غنای این کتاب افزوده است. برخی دیگر از آثار وی عبارت‌انداز: *الآثار المرفوعة في الأخبار الموضوعة*، *الفوائد البهیة في تراجم الحنفیة*، *التعلیقات السنیة علی الفوائد البهیة*، *الإفادة الخطیرة*، *ظفر الأماني في شرح مختصر الجرجاني*، *مجموعة الفتاوي*، *نفع المفتي والسائل بجمع متفرقات المسائل*، *التعلیق المُمَجّد علی موطأ الإمام محمد الشیباني*، *فرحة المدرسین بأسماء المؤلفات والمؤلفین*، *طرب الأماثل بتراجم الأفاضل*، *إنباء الخلّان بأنباء علماء هندوستان*، *إبراز الغي الواقع في شفاء العيّ* (*الأعلام*، ج٦، ص۱۸۷؛ *الرفع و التکمیل*، ص۱۲، مقدّمه، با تحقیق عبد الفتّاح أبوغُدّة).

کلام ابن‌تیمیه در مسئله زیارت بهترین مردم (علیه الصلاة و السلام) از زشت‌ترین کلمات است؛ زیرا او سفر به جهت زیارت قبر پیامبر ﷺ را تحریم کرده و آن را معصیت دانسته و نفس زیارت قبر آن حضرت را نیز تحریم کرده است.[1]

وی همچنین با تصریح به خرق اجماع که ابن‌تیمیه در مسئله زیارت قبر شریف نبوی مرتکب شده، می‌نویسد:

هیچ‌یک از بزرگان و علمای اسلام تا عصر ابن‌تیمیه حکم به عدم مشروعیت زیارت قبر پیامبر ﷺ نکرده است، بلکه اتفاق نظر دارند که نفس زیارت آن حضرت پر فضیلت‌ترین عبادات و بالاترین طاعات است، (بلکه) اختلاف ایشان در استحباب و وجوب آن است که اکثر ایشان حکم به استحباب و بعضی دیگر از آنها مانند مالکیّه و ظاهریّه حکم به وجوب آن داده‌اند و اکثر اندیشمندان حنفی معتقدند زیارت پیامبر ﷺ نزدیک به واجب است و حکم نزدیک به واجب نزد علمای احناف در حکم واجب است و اولین کسی‌که خرق این اجماع را کرد و چیز جدیدی آورد که هیچ‌کس قبل از او نیاورد، ابن‌تیمیه بود.[2]

وی همچنین در کتاب *التعلیق المُمَجّد* با تصریح به اینکه هر کس در مشروعیت زیارت قبر شریف پیامبر ﷺ اظهار مخالفت کند، گمراه و گمراه‌کننده است، می‌نویسد:

مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه زیارت مرقد شریف پیامبر ﷺ از بزرگ‌ترین راه‌های قرب به خدا و با فضیلت‌ترین

---

۱. *سعادة الدارین في الردّ علی الفرقتین*، ج۱، ص ۱۷۳.

۲. *إبراز الغي الواقع في شفاء العيّ*، به نقل از *رفع المناره*، ص ٦٤.

مشروعات است و هر کس که در مشروع بودن این عمـل مخالفـت کند، هم خود گمراه شده و هم گمراه‌کننده است.[1]

۶. محمد بَخیت المُطیعی حنفی[2]

مطیعی که یکی از بزرگ‌ترین استادان الأزهر و مقامات قضایی مصر در عصر خود است، معتقد است ابن‌تیمیه با افکار فاسدش کتاب *الواسطیّه* را تألیف کرد که این کتاب

---

۱. «إتفقوا على أنّ زيارة قبره (صلى الله عليه وسلم) من أعظم القربات وأفضل المشروعات، ومن نازع في مشروعيّته فقد ضلّ وأضلّ» (*موطأ مالك*، روایة محمد بن‌حسن شیبانی، با شرح و تعلیق عبد الحيّ لكنوي معروف به *التعليق المُمَجّد*، ج۳، ص ٤٤٨).

۲. بَخیت مُطیعی حنفی، در ۱۰ محرم ۱۲۷۱ق در قریه مُطیعه استان أَسیُوط مصر متولد شد و در ۱۲۹۲ق، پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه الأزهر، همان‌جا به تدریس پرداخت، تا اینکه در ۱۲۹۷، به منصب قضا گماشته شد و در شهرهای گوناگونی چون اسکندریه و قاهره به قضاوت پرداخت. او همچنین به مقام‌های عالی دیگری از جمله مفتّشی و مفتی‌گری در وزارت دادگستری و عضویت در «الرابطة الشرقية» نیز رسید. پس از آن در اول ذیقعده ۱۳۳۲ق به مفتی‌گری مصر که بالاترین مقام قضایی بود، برگزیده شد. مُطیعی در دوران حیات خویش با حوادث و جریانات گوناگونی مواجه گردید که وی در آنها شرکت کرد و درگیری فکری فعالانه داشت؛ از جمله: الف) مسائلی که از برخورد اسلام با دستاورد علوم و فنون غرب پدید آمده بود؛ ب) جریان مخالفت با اصلاحاتی که تحت نظر محمد عَبْده در الازهر صورت می‌گرفت؛ ج) ماجراهایی که در سال ۱۳۰۰ق سرانجام به استقلال مصر انجامید. محمد بخیت در رجب ۱۳٥٤ق وفات یافت. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: *سلم الوصول في شرح نهاية السول*، *تطهير الفؤاد من دنس الإعتقاد*، *أحسن الكلام فيما يتعلق بالسنّة والبدعة من الأحكام*، *حقيقة الاسلام و أصول الحكم*، *المُرهِفات اليَمانية فی عُنُقِ مَن قال بِبُطلانِ الوَقف على الذُّرية*، *إرشاد القاری والسامع إلى أنَّ الطلاق إذا لم يُضَفْ الى المرأةِ غيرُ واقع*، *حُجّة الله على خَليقَته فی بيان حقيقة القرآن و حكم كتابته*، *تنبيه العقول الانسانية لما في آيات القرآن من العلوم الكونية والعمرانية*، *الجواب الشافي في إباحة التصوير الفوتوغرافي*، *رسالةٌ في أحكام قراءة الفونوغراف* (*مرآة العصر في تاريخ و رسوم اكابر الرجال بمصر*، ج ۲، ص ٤٦٧؛ *كنز الجوهر في تاريخ الازهر*، ص ۱۷۲؛ *صفوة العصر في تاريخ و رسوم مشاهير رجال مصر*، ص ٥٠١).

مشتمل بر بسیاری از بدعت‌ها در مخالفت با کتاب و سنّت پیامبر ﷺ است. وی در این‌باره می‌نویسد:

> ...گروهی در این عصر به تقلید از ابن‌تیمیه در عقایدشان تظاهر کرده و اقوال فاسدش را بین خاص و عام پراکنده ساخته و در این راه به طبع و نشر کتابش به نام *واسطیه* کمک کرده‌اند؛ کتابی که مشتمل بر بسیاری از بدعت‌های ابن‌تیمیه است که در آنها با قرآن و سنّت و جماعت مسلمانان به مخالفت پرداخته است. آنان فتنه‌هایی برپا کردند.[1]

وی همچنین با برحذر داشتن از کتبی که در مخالفت با کتاب و سنّت نوشته شده، به کتاب *الواسطیّه* اشاره کرده و نوشته:

> از جمله کسانی که در مخالفت قرآن و سنّت کتاب نوشته، ابن‌تیمیه است که کتابی به نام *الواسطیه* تألیف کرده است. او در این کتاب بدعت‌هایی گذاشت که با آن اجماع مسلمانان را برهم زد و در آن با کتاب و سنّت صریح و سلف صالح به مخالفت پرداخت و با عقل فاسد خود همراهی کرد. لذا خداوند او را با علمی که داشت، گمراه کرد. پس خدای او هوای نفسش بود؛ زیرا گمان می‌کرد آنچه گفته، بر حق است؛ درحالی‌که چنین نبود، بلکه به‌طور حتم قول منکر و زور به حساب می‌آمد.[2]

المطیعی درباره روش ابن‌تیمیه و پیروان وی می‌نویسد:

> پیروان ابن‌تیمیه هیچ‌گونه سخنی را نمی‌فهمند. آنان را گروهی می‌بینی که روش خود را بر مذمت علمای پیشین و پسین استوار ساخته و در این‌باره بین زنده و مرده ایشان و طعن بر آنها و القای شبهات فرقی نگذاشته‌اند. این مطالب را در میان انسان‌های ضعیف

---

۱. *تطهیر الفؤاد من دنس الإعتقاد*، ص ۱۳.

۲. همان، ص۹.

و عامی ترویج داده‌اند تا نتوانند عیوب ایشان را ببینند. قصد آنها از این امر القای کینه و بغض بین مردم عادی و علماست، تا روزگار به نفع باشد تا بدین‌سان بتوانند در زمین فساد کنند و به خدا دروغ ببندند؛ در حالی‌که (نادرستی اندیشه‌های خود را) می‌دانند. پیروان ابن‌تیمیه می‌پندارند فقط آنها هستند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. مردم را به پیروی از شرع و اجتناب از بدعت‌ها وامی‌دارند و خداوند شهادت می‌دهد که ایشان دروغ می‌گویند و این‌گونه رفتار همان منش ابن‌تیمیه در دوران خودش و روش پیروان منهج او در هر زمانی است. آنها می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند. می‌خواهند خداوند و اهل ایمان را بفریبند و حال آنکه فریب ندهند، مگر خود را، و این را نمی‌دانند.[1]

وی همچنین در نقد دیدگاه ابن‌تیمیه درباره زیارت مرقد شریف پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌نویسد:

قسم دوم تبرک به قبر پیامبر ﷺ و دعای زیارت کننده نزد مرقد آن حضرت است. چنان‌که از فحوای کلام ابن‌تیمیه ظاهر می‌شود، او این قسم را ملحق به قسم سوم کرده که هیچ دلیلی بر این کار وجود ندارد، بلکه ما یقین داریم به باطل بودن سخنان وی در این‌باره، و از دین و سیره‌ی پیشینیان بر می‌آید که در نزد آنان تبرّک به بعضی از مردگان صالح جایز بوده، تا چه رسد به انبیا و فرستادگان خداوند، و هر کس ادعا کند که قبور انبیا با دیگران مساوی است؛ به راستی که ادعای بزرگی کرده است و ما به باطل و اشتباه بودن این ادعا قطع داریم، و این ادعا متضمّن پایین آوردن مقام پیامبر ﷺ از آن مرتبه‌ای است که لایق او است و آن

۱. همان، ص۱۷.

حضرت را با دیگر مسلمانان در یک درجه قرار داده است و این مطلب کفر یقینی است؛ زیرا کسی که مقام پیامبر ﷺ را از آنچه برای او ثابت است، پایین بیاورد، به تحقیق کافر شده است.

اگر (اشکال کننده) بگوید: منع از تبرک جستن و دعا نزد مرقد شریف پیامبر ﷺ تنزّل دادن مقام آن حضرت نیست، بلکه منع از تعظیم بیشتر از حد وجوب است، به آنها می‌گویم: این مطلب جهل و سوء ادب به مقام و مرتبه پیامبر ﷺ است و ما یقین داریم پیامبر ﷺ بیشتر از این مقدار استحقاق تعظیم را دارد، چه در زمان حیاتش و چه بعد از آن، و کسی که ذرّه‌ای ایمان در قلبش باشد، در این مطلب شک نمی‌کند.[1]

این استاد دانشگاه الأزهر همچنین معتقد است هیچ عالم مسلمانی سخنان ابن‌تیمیه درباره توسل و استغاثه را بر زبان نرانده است. وی در این‌باره می‌نویسد:

همانا کمک خواستن و توسل (به پیامبر ﷺ) که ابن‌تیمیه انکار کرده، سخنی است که قبل از وی هیچ عالمی آن را نگفته... و من می‌گویم در هر حال توسل به پیامبر ﷺ جایز است چه قبل از خلقت آن حضرت و چه بعد از خلقتش، و چه در زمان حیاتش در این دنیا و بعد از وفاتش، و چه در عالم برزخ باشد یا بعد از برانگیختن یا در عرصه‌های قیامت و بهشت باشد.[2]

۷. شیخ محمد عبدالرحمان سلهتی هندی حنفی[3]

وی که از عالمان بیدار دیار هند است، ابن‌تیمیه را نه شیخ الاسلام، که شیخ بدعت و گمراهی نامیده و نوشته:

---

۱. *تطهیر الفؤاد من دنس الإعتقاد*، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۳۳ – ۱۳٤.

۳. متأسفانه به زندگینامه وی دسترسی نداشتیم.

ابن‌تیمیه، بزرگ وهابیان است و او شیخ الاسلام نیست، بلکه شیخ بدعت و گناهان است. او اولین کسی است که تمام عقاید فاسد وهابیت را بیان کرد و در حقیقت او ایجادکننده این فرقه گمراه است. پس عقاید او بین مردم تا سال ۷۴۶ از میلاد پیامبر ﷺ بین مردم رواج داشت. پس از آن سال، در عصر سلطان محمود خان دوم در سرزمین‌های عرب مردی به نام محمد بن‌عبدالوهاب، از اهل یمن ظهور، کرد و عقاید فاسدی را که مرده بود و با مرگ ابن‌تیمیه (در حالت زندانی و غل و زنجیر در قلعه‌ی دمشق) فراموش شده بوده، ظاهر کرد و شرع جدید پدید آورد... وهابیت را به اسم بزرگشان محمد بن‌عبدالوهاب نامیدند. ابن‌سعود، از بزرگان وهابی، شخصی ملحد بود که نفسش او را فریب داد و بر حجاج راه می‌بست و بندگان خدا را آزار و اذیت می‌نمود و به راهزنی می‌پرداخت... (بعد از حمله محمد علی پاشا) جمعیت آنان متفرق و اجتماعشان پراکنده شد و در شهرها پخش شدند. آنان خود را اهل‌حدیث نامیدند؛ در حالی‌که لایق به این اسم نبودند، بلکه آنان اهل بدعت و گمراهی‌اند و پیامبر گرامی اسلام ﷺ از این فرقه‌ی گمراه خبر داده بود، آنجا که فرمود: از میان شما قومی پدید می‌آیند که نماز خود را در مقایسه با نماز آنها و روزه خود را در مقایسه با روزه آنها و اعمال خود را در مقایسه با اعمال آنها خوار می‌شمارید.[1]

۱. *سیف الأبرار المسلول علی الفجار*، ص۱۱.

۸. احمد رضا بریلوی حنفی[۱]

وی که بنیان‌گذار فرقه‌ی بریلویّه هند و از شاگردان احمد زینی دحلان نویسنده شافعی مذهب کتب *الدرر السنّیّة في الردّ علی الوهابیّة* و *فتنة الوهابیه* است، با فاسد دانستن مذهب ابن‌تیمیه می‌نویسد: «ابن‌تیمیة کان فاسد المذهب».[۲] وی همچنین سخنان ابن‌تیمیه را «هذیان‌گویی بی‌محابا» دانسته و نوشته است: «إنّ ابن‌تیمیة کان یهذی جزافاً».[۳]

۹. محمد زاهد کوثری حنفی

محمد بن‌زاهد بن‌حسن بن‌علی حلمی کوثری، محدّث، فقیه و مورخ منتقد، در ۲۷ شوال ۱۲۹۶ در روستایی به نام «دوزجه»[۴] به دنیا آمد. نام کوثری به دلیل انتساب او به قبیله‌ای از «چرکس» به نام کوثر است. وی بعد از وفات پدر در سال ۱۳۱۱ق به شهر «آستانه» آمد. او در سن ۲۹ سالگی دانش‌آموختهٔ دارالحدیث شد و در دانشگاه

---

۱. احمدرضا بَریلَوی، ملقب به عبدالمصطفی، از عرفا و دانشمندان شبه قاره و بنیان‌گذار مکتب بریلوی و پیرو مذهب حنفی و طریقه قادری بود. به سال ۱۲۷۲ق در بریلی، ایالت اُتراپرادش در شمال هند به دنیا آمد و در سال ۱۳٤۰ق در همان‌جا درگذشت. احمد رضا دروس خود را نزد پدرش تقی علی خان و حدیث را نزد احمد زینی دحلان مفتی شافعیان که هر دو از مخالفان سرسخت وهابیون بودند، فرا گرفت. وی مخالفت شدیدی با تفکرات مکتب دیوبند و وهابیت داشت و آنها را دست نشانده استعمار و انگلیس می‌دانست. به همین جهت دولت عربستان از ورود کتب بریلویان به کشورش به شدت ممانعت کرد. احمدرضا به تفسیر، حدیث، فقه، کلام، عرفان، حکمت و ریاضیات پرداخته بود و گفته شده بیش از هزار کتاب و رساله کوچک و بزرگ به زبان‌های عربی و فارسی و اردو از او باقی مانده است. مجموعه فتاوای او به نام *العطایا النبویّه في الفتاوي الرضویه* در دوازده مجلد بزرگ گرد آمده است. میلیون‌ها نفر در هند و پاکستان خود را پیرو مکتب او می‌دانند و او را تجدید کننده دین در آغاز سده چهاردهم می‌انگارند. آرامگاه وی در بریلی زیارتگاه پیروان وی است. (*مدارس اسلامی هند در طول تاریخ و جایگاه فرهنگ ایران در آنها*، ج۱، ص۹٦؛ *جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند*، ج۱، ص۳٦۹).

۲. *الفتاوی الرضویه*، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

۳. همان.

۴. در حال حاضر در ترکیه استان دوزجه به مرکزیت شهر دوزجه است.

فاتح به تدریس پرداخت. فعالیت‌های علمی وی ادامه یافت و در اوایل جنگ اول جهانی توانست به‌عنوان نماینده مجلس بزرگان عثمانی (وکیل المشیخة العثمانیة) انتخاب شود. با نفوذ یهودیان در ارتش اسلامی ترکیه و نیز در حوزه‌های تربیتی و مطبوعات و همچنین خرید عناصر ترک که سرانجام به فروپاشی حکومت عثمانی منجر شد، محمد زاهد کوثری در برابر این جریان به دفاع از اسلام پرداخت و به همین دلیل او را از سمت خود برکنار کردند و حکم به اعدام وی دادند. در نتیجه وی این سرزمین را ترک کرد و در سال ۱۳۴۱ وارد مصر شد. وی همچنین برای استفاده از نسخه‌های خطّی کتابخانه «ظاهریّه» دو بار به شام رفت و در نهایت به مصر بازگشت و تا پایان عمر در این کشور زیست. زاهد کوثری در نوزدهم ذیقعده سال ۱۳۷۱ در سن ۷۵ سالگی درگذشت. شیخ محمد ابوزهره در ستایش از کوثری می‌نویسد:

> من در سال‌های اخیر جز امام کوثری، دانشمندی نمی‌شناسم. با مرگ او، جای خالی‌اش پر نشود. وی ذخیره پیشینیان صالح و شایسته‌ای بود که علم را وسیله‌ای برای کسب روزی و رسیدن به هدف قرار ندادند، بلکه دانش، هدف نهایی و بلندترین افق دید این دانشمندان بوده؛ چرا که برای مؤمن هدفی فراتر از دانش دین وجود ندارد و قلّه بالاتری از آن نیست که دانشمند بخواهد خود را به آن برساند. ایشان مصداق روایت «اَلعُلَماءُ وَرَثَةُ الأنبِیاء» بود.[1]

کوثری تألیفات و آثار خود را در موضوعات مختلف و بر حسب نیاز نگاشته است؛ به‌گونه‌ای‌که برخی در پاسخ به یک نویسنده و برخی در نقد یک ادعا تألیف شده است. به‌عنوان مثال زمانی که شیخ محمود شلتوت گمان کرد حضرت عیسی علیه‌السلام مرده و

۱. «لا أَعرفُ أَنَّ عالماً مات فخَلاَ مكانُه في هذه السنين، كما خلا مكانُ الإمام الكوثري؛ لأَنه بَقِيَّةُ السلفِ الصالح الذين لم يجعلوا العِلْمَ مُرتَزَقاً ولا سُلَّماً لغاية، بل كان هو منتَهَى الغاياتِ عندهم، وأَسمَى مَطارح أَنظارِهم. فليس وراءَ علم الدين غايةٌ يتغيَّاها مؤمن ولا مُرْتَقىً يَصِلُ إِليه عالم. لقد كان رحمه‌الله عالماً يَتحقَّقُ فيه القولُ المأثورُ "العلماءُ وَرَثَةُ الأَنبياءِ"» (برگرفته از مقدمه *مقالات الکوثري*).

روحش به آسمان عروج کرده، وی در پاسخ به این باور که قادیانیه آن را بـاور داشـتند، کتاب *نظرة عابرة في مزاعم من ينكر نزول عيسى* عليه السلام را نگاشت. زمانی که قاضی احمد شاکر کتابی با عنوان *نظام الطلاق* نگاشت، کوثری کتاب *الإشفاق على أحكام الطلاق* را نوشت. ابن‌قیّم کتابی را به نـام *نونيّة* تـألیف کـرد و در آن مطـالبی بـه دور از شـأن خداوند نوشت و خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کرد که کوثری کتاب *السيف الصقيل* سبکی را به همراه تعلیقه‌ای از خود با نام *تبديد الظلام المُخَيِّم* منتشر ساخت. همچنـین کتـاب *التعقب الحثيث لما ينفيه ابن تيمية من الحديث* و *البحوث الوفيه في مفـردات ابن تيمية* را در نقد افکار ابن‌تیمیه نوشت.

گفتنی است کوثری تعلق خاصی به ابوحنیفه و مذهب وی داشت و به هر گونه تعریض و نسبت دادن کاستی به وی به شدت پاسخ می‌گفت. به‌عنوان مثال ابن‌ابی‌شیبه در کتاب *المصنف* در صدد مخالفت با ابوحنیفه در نقل حدیث بر آمد و کوثری در پاسخ به این ادعا کتابی با عنوان *النكت الطريفة في التحدث عن ردود ابن ابي شيبة على ابي حنيفة* را تألیف کرد. همچنین زمانی که قرار شد کتاب *تاريخ بغداد* منتشر شود، الأزهر کوثری را مکلف کرد که بر این اثر تعلیقه بزند؛ چرا که در این کتاب خطیب بغدادی مطالب تندی علیه ابوحنیفه نگاشته بود و کوثری تعلیق بر آن را با عنوان *السهم المصيب في كبد الخطيب* نوشت. وی پس از آن، کتاب مستقلی با عنوان *تأنيب الخطيب على ما ساقه في ترجمة أبي حنيفة من الأكاذيب* در همین موضوع منتشر ساخت. گفتنی است معلّمی‌کتابی با عنوان *طليعة التنكيل* نوشت و در این کتاب تلاش کرد تا برخی مطالب کتاب *تأنيب الخطيب على ما ساقه في ترجمة ابي حنيفة من الأكاذيب* را اصلاح کند که کوثری در پاسخ به آن، رساله‌ای با عنوان *الترحيب بنقد التأنيب* را نگاشت.

۹ـ۱. کوثری و ابن‌تیمیه

کوثری دو کتاب مستقل و چندین مقاله و تعلیقه در نقد افکار ابن‌تیمیه تألیف کـرد. در آثار وی کمتر جایی را می‌توان یافت که نامی از ابـن‌تیمیـه نیامـده آمـده و کـوثری تعریضی به وی نداشته باشد. منافرت وی با ابن‌تیمیه به حدّی است که از ذکر مستقیم نام او مـی‌پرهیـزد و او را بـا القـابی همچـون «شـیخ حرّانـی»، «الزائـغ»، «الهالـک»، «وارث علوم صابئة حرّان»، «المستلف من السلف» و... یاد می‌کند.

کوثری با انتقاد شدید به «شـیخ الإسـلام» نامیـدن ابـن‌تیمیـه مـی‌نویـسد: «اگـر ابن‌تیمیه را تاکنون شیخ الاسلام می‌دانند، پس فاتحه اسلام خوانده شده است».[۱]

او همچنین در این‌باره می‌نویسد:

> هر کس احاطه علمی‌به آنچه در این کتاب (*الـسیف الـصقیل*) و غیر آن از نصوص نقل کردیم، پیدا کند و باز هم بـر پیـروی از او و نام‌گذاری او به «شـیخ الاسـلام» اصـرار ورزد، پـس ناخـشنودی و غضب خدا بر او باد![۲]

کوثری درباره اعتقادات تفرقه انگیزانه ابن‌تیمیه و خصومت وی با فرقه‌های اسلامی مخصوصاً شیعه می‌نویسد:

> اگر بگوییم که اسلام در دوران‌های اخیر به کسی مبـتلا نـشده که ضررش از ابن‌تیمیه در تفرقه‌ی بین مسلمانان بیشتر باشد، هرگز در این امر مبالغه نکرده‌ایم. او کسی بود کـه بـه آسـانی بـا یهـود و نصارا مسامحه داشت و درباره کتاب‌های آنها می‌گفت کـه تحریـف لفظی نشده اسـت و بـدین‌وسـیله مـورد سـتایش مستـشرقان قـرار

۱. «إن کان ابن‌تیمیة لا یزال یعدّ شیخ الإسلام، فعلی الإسلام السلام» (*الإشفاق علی أحکام الطلاق*، ص ۸۹).

۲. «ومن أحاط علماً بما نقلناه في هذا الکتاب وغیره من نصوص عباراته وتأکّد من الأصول صدق النقل واستمر علی مشایعته وعلی عدّه شیخ الإسلام فعلیه مقت الله و غضبه» (*العقیدة و علم الکلام من أعمال الإمام محمد زاهد الکوثری*، پاورقی ص۵۰۵).

گرفت. او مردی تند مزاج بود و سرسختانه بـر فرقـه‌هـای اسـلامی مخصوصاً شیعه حمله می‌کرد.[1]

۹ـ۲. ابن‌تیمیه بدتر از خوارج

زاهد کوثری معتقد است اعتراضات و توهین‌های ابن‌تیمیه به حضرت علی علیه‌السلام، به حدی است که خوارج با آن همه دشمنی‌شان با حضرت علی علیه‌السلام، جرئت ابراز آن را نداشته و از آن ابا می‌کردند. وی در این‌باره می‌نویسد:

> و اگر نبود شدت ابن‌تیمیه در ردش بر ابن‌مطهّر در *منهاج السنة*، بـه حدّی‌که کار را به جایی رسانده که به علی بن‌ابـی‌طالـب علیه‌السلام اعتـراض کرده است؛ همان‌گونه کـه در اوایـل جـزء سـوم از آن کتـاب مـشاهده می‌کنی، (دشمنی او) به حدّی اسـت کـه خـوارج نـاب از آن ابـا دارنـد، همراه با تضعیف احادیث خوبی که در این زمینه وارد شده است.[2]

۹ـ۳. توبه‌نامه ابن‌تیمیه

زاهد کوثری یکی از کسانی است که صورت توبـه‌نامـه ابـن‌تیمیـه را ذکـر مـی‌کنـد و می‌نویسد: «در برخی از امور مهم چندین بار ابن‌تیمیه را توبه دادند، ولی وی هر بـار عهـد و پیمان‌های خود را نقض می‌کرد».[3]

---

۱. «و لو قلنا لم يُبَلْ الإسلام في الأدوار الأخيرة بمن هو أضرّ من ابن‌تيمية في تفريق كلمة المسلمين لَمَا كنّا مبالغين في ذلک، و هو سهل متسامح مع اليهود و النصارى يقول عن كتبهم انّها لم تحرّف تحريفاً لفظيّاً فاكتسب بذلک إطراء المستشرقين له، شديد غليظ الحملات على فرق المسلمين لا سيّما الشيعة» (*الإشفاق على أحكام الطلاق*، ص۸٦).

۲. «و لولا شدّة ابن‌تيمية في ردّه على ابن المطهّر في منهاجه إلى أن بلغ به الأمر إلى أن يتعرّض لعلي بن‌أبي‌طالب (كرم الله وجهه) الذي تراه في اوائل الجزء الثالث منه بطريق يأباه كثير من أقحاح الخوارج مع توهين الأحاديث الجيّدة في هذا السبيل...». همان.

۳. «وقد استتيب مرّات في أمور خطرة وهو ينقض مواثيقه وعهوده في كلّ مرّة وأوردت هنا صورة من صيغ استتابته كما هي مسجلة في نجم المهتدي لتكون عبرة للمعتبر وهي هذه: الحمد لله الذي أعتقده أنّ القرآن...» (*العقيدة و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثري*، پاورقی ص٤٧٩).

کوثری بعد از ذکر توبه‌نامه ابن‌تیمیه و تأییـد آن از سـوی برخـی از عالمـان ماننـد بدرالدین بن‌جماعه، محمد بن‌ابراهیم شافعی، عبدالغنی بن‌محمد حنبلی، احمد بن‌رافعه، عبدالعزیز النمراوی، علی بن‌محمد بن‌خطاب الباجی شافعی و... می‌نویسد:

وكلّ هؤلاء من كبار أهل العلم في ذلك العصر، وابن الرفعة وحده له *المطلب العالي في شرح وسيط الغزالي* في أربعين مجلداً وفي ذلك عبر. ولولا أنّ ابن تيمية كان يدعو العامة إلى اعتقاد ضد ما في صيغة الاستتابة هذه بكلّ ما أوتي من حول وحيلة لما استتابه أهل العلم بتلك الصيغة وما اقترحوا عليه أن يكتب بخطه ما يؤاخذ به إن لم يقف عند شرطه، و بعد أن كتب تلك الصيغة بخطه توج خطه قاضي القضاة البدر ابن جماعة بالعلامة الشريفة وشهد على ذلك جماعة من العلماء كما ذكرنا، وحفظت تلك الوثيقة بالخزانة الملكية الناصرية، لكن لم تمض مدّة على ذلك حتى نقض ابن تيمية عهوده ومواثيقه، كما هي عادة أئمة الضلال، وعاد إلى دعوته الضالة و رجع إلى عادته القديمة في الإضلال وكم له من فتن في مختلف التواريخ في سني ٦٩٨، ٧٠٥، ٧١٨، ٧٢١،٧٢٢، ٧٢٦ وهي مدونة في كتب التواريخ وفي كتب خاصة، ومجرد تصوّر شواذه التي ألمنا ببعضها في هذا الكتاب يدلّ المسترشد المنصف على ما ينطوي عليه من الزيغ وإضلال الأمة، والله سبحانه ينتقم منه. والغريب أنّ أتباع هذا الرجل يسيرون وراءه ويتشبهون به في إثارة القلاقل والفتن بين الأمة بمواجهتها بالحكم على أفرادها بالشرك والزيغ والكفر وعبادة الأوثان والطواغيت، يعنون أحباب الله الأنبياء والأولياء يقولون: إنّ

من يزورهم يكون عابد الأوثان والطواغيت، ومن هذا الطراز في زمننا كثير نراهم بأعيننا ونسمعهم بآذاننا، طهر الله الأرض منهم وأراح العباد من شرهم.[1]

اعتراضات کوثری تنها به آثار ابن‌تیمیه خلاصه نشده، بلکه او تقریباً به اکثر کتبی که پیش از او نوشته شده است و سلفیان و افراطیون حنابله به آنها نیز استناد می‌جویند، انتقاد کرده است؛ چنان‌که راجع به کتاب *التوحید* ابن‌خزیمه که از آثار مهم استنادی سلفیان است، نوشته است: «إنّه کتاب الشرک» و از شخص ابن‌خزیمه نیز با تعابیری همچون «مجسمٌ، جاهلٌ بأصول الدین» و «حملة أسفار» یاد کرده است.

وی همچنین پا را از این هم فراتر گذاشته و درباره *مسند احمد بن‌حنبل* می‌نویسد:

مسند أحمد على انفراد من انفرد به ليس من دواوين الصحة أصلاً،... و مثل *مسند أحمد* لا يسلم من إقامة السماع والتحديث مقام العنعنة، لقلة ضبط من انفرد برواية مثل هذا المسند الضخم.[2]

گفتنی است به دلیل مواضع نقّادانه و علمی زاهد کوثری در مقابل انحرافات ابن‌تیمیه و کسانی که ادعای پیروی از سلف را دارند، وی همیشه مورد بی‌مهری و تعرّض آنان بوده است؛ چنان‌که ناصرالدین البانی، از سلفیان معاصر، در باره وی می‌نویسد:

الكوثري الذي كان -والحق يقال- على حظ وافر من العلم بالحديث ورجاله، ولكنّه مع الأسف كان علمه حجّة عليه و وبالاً؛ لأنّه لم يزدد به هدى ونوراً، لا في الفروع ولا في الأصول، فهو جهميٌّ

۱. *العقیده و علم الکلام من أعمال الإمام محمد زاهد الکوثری*، پاورقی ص ٤٧٨.

۲. *الإشفاق علی أحکام الطلاق*، ص۲۳.

معطّلٌ، حنفيٌ هالكٌ في التعصّب، شديد الطعن والتحامل على أهل الحديث قاطبة، المتقدمين منهم والمتأخرين.[1]

۱۰. نعیم‌الدین مراد آبادی حنفی[2]

او که یکی از بزرگان بریلویان و جانشین احمد رضا بریلوی است، مانند استاد خویش مکتب و مذهب ابن‌تیمیه را فاسد دانسته است. وی معتقد است ابن‌تیمیه شریعت را به فساد کشانده است و می‌نویسد: «إنّ ابن‌تیمیه أفسد نظم الشریعة».[3]

◆ تألیفاتی دیگر در ردّ دیدگاه‌های ابن‌تیمیه

اندیشمندان حنفی کتاب‌های دیگری نیز در ردّ دیدگاه‌های ابن‌تیمیه نوشته‌اند که برای اختصار فقط نام آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. *إعتراضات على ابن تيمية في علم الكلام* نوشته‌ی أحمد بن‌إبراهیم سروطی حنفی؛

۲. *البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر* نوشته‌ی حمدالله داجوی حنفی هندی؛

۳. *الردّ على ابن تيمية في الاعتقادات* نوشته‌ی محمد حمیدالدین حنفی دمشقی فرغانی.

---

۱. *شرح العقيدة الطحاوية*، مقدمه ص ۵۰.

۲. نعیم الدین مراد آبادی (۱۳۰۰ـ ۱۳۶۷ق) ملقب به صدر الأفاضل، از جانشینان احمد رضا بریلوی و یکی از بزرگان مکتب بریلویه به شمار می‌رود. او مؤسّس مدرسه‌ای به نام «الجامعة النعيمية» است که شاگردان این مدرسه به نعیمیون معروف‌اند. وی چهار سال پس از مرگ احمد رضا بریلوی سازمانی سیاسی ـ مذهبی به نام «کنفرانس سراسر هند» را در مرادآباد تشکیل داد. این سازمان در سال ۱۳۲۶ق و پس از تشکیل کشور پاکستان، جای خود را به «جمعیت العلمای پاکستان» داد. کتب *الكلمة العليا في عقيدة علم الغيب و اطيب البيان* که ردّیه‌ای بر کتاب *تقوية الايمان* شاه اسماعیل دهلوی است، از جمله تألیفات مراد آبادی است (*الكوكبة لشهابية في كفريات الوهابية*، احمد رضاخان، عظیم آباد هند، ۱۳۱۶ق)

۳. *دعوة شيخ الاسلام ابن تيمية*، ج ۲، ص ۶۱۱.

◆ کتابنامه

١. ***الأعلام***: زركلی، بی‌جا، دارالعلم للملايين، ٢٠٠٢ م.

٢. ***الإشفاق على أحكام الطلاق***: محمد زاهد كوثری، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٢٥ق.

٣. ***إنباء الغمر بأبناء العمر في التاريخ***، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ق.

٤. ***البداية و النهاية***: ابن كثير، بی‌جا، بيت الافكار الدولية، بی‌تا.

٥. ***البدر الطالع بمحاسن القرن السابع***: شوكانی، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٨ق.

٦. ***التوفيق الرَّباني في الردِّ على ابن تيمية الحَرَّاني***: جماعة من العلماء، بی‌جا، بی‌تا.

٧. ***تاج التراجم في طبقات الحنفية***: قاسم بن قُطلُوبغا، تحقيق: محمد خير، رمضان يوسف، دمشق: دار القلم، ١٤١٣ق.

٨. ***تطهير الفؤاد من دنس الإعتقاد***: المطيعی، تركيه: ١٣٩٧ق.

٩. ***جنبش اسلامی و گرایش های قومی در مستعمره هند***: مشيرالحسن، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: ١٣٦٧ش.

١٠. ***الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة***: ابن حجر عسقلانی، بيروت: دار الجيل، ١٤١٤ق.

١١. ***دفع شبه من شبه و تمرد و نسب ذلک إلى الإمام أحمد***: ابوبكر الحصنی، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩١ق.

١٢. ***دعوة شيخ الإسلام ابن تيمية***: صلاح الدين مقبول، مجمع البحوث العلمية الإسلامية، ١٤١٢ق.

١٣. ***ذيل تاريخ الإسلام***: ذهبی، بيروت: دار الكتاب العربی، ١٤٢٤ق.

١٤. ***الرفع و التكميل فی الجرح و التعديل***: عبدالحی لكنوی، حلب، بی تا.

١٥. ***رفع الإصر عن قضاة مصر***: ابن حجر عسقلانی، مصر: مكتبة الخانجی، ١٤١٨ق.

١٦. ***رفع المنارة لتخريج أحاديث التوسل و الزيارة***: محمود سعيد ممدوح، اردن: دارالإمام النووی، ١٤١٦ق.

١٧. ***سعادة الدارين فی الردّ على الفرقتين***: ابراهيم سمنودی، موريتانيا: مكتبة الإمام مالک، ١٤٢٦ق.

١٨. ***سيف الأبرار المسلول على الفجار***: محمد عبدالرحمن حنفی، استانبول: ١٩٨٦م.

١٩. ***السلفية الوهابية أفكارها الأساسية و جذورها التاريخية***: حسن السقاف، اردن: دارالإمام النووی، ١٤٢٣ق.

٢٠. ***شرح العقيدة الطحاوية***: محمد بن علاء الدين ابن أبي العز الحنفي، تخريج: ناصر الدين الألباني، مصر: دار السلام، ١٤٢٦ق.

٢١. ***شفاء السقام في زيارة خير الأنام***: تقی الدين سبكی، حيدر آباد: دائرة المعارف العثمانية، چاپ سوم، ١٤٠٢ق.

٢٢. ***شرح الشفا***: على بن سلطان محمد القاری، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.

٢٣. ***شواهد الحق في الاستغاثة بسيد الخلق***: يوسف النبهانی، مصر: المكتبة التوفيقية، بی‌تا.

٢٤. *صفوة العصر في تاريخ و رسوم مشاهير رجال مصر*: زكى فهمى، قاهره: ١٣٢٦ق.
٢٥. *الطبقات السنية في تراجم الحنفية*: تقي الدين بن عبد القادر التميمي الغزي، رياض: دار الرفاعي، ١٤٠٣ق.
٢٦. *الفتاوى السهمية في ابن تيمية، تقي الدين الحصني الشافعي الدمشقي*: نجم‌الدين أبوالفتوح عمر بن‌حجي، برهان‌الدين ابن‌خطيب عذراء، بی‌جا، بی‌تا.
٢٧. *العقيده و علم الكلام من أعمال الإمام محمد زاهد الكوثرى*: زاهد كوثرى و آخرون، چاپ دوم، بيروت: ٢٠٠٩م.
٢٨. *طبقات الحنفية*: عبد القادر بن أبي الوفاء محمد بن أبي الوفاء القرشي، كراچى، بی‌تا.
٢٩. *كنزالجوهر فى تاريخ الأزهر*: سليمان زياتى، قاهره، بى تا.
٣٠. *موطأ مالك*: رواية محمد بن‌حسن شيبانى، با شرح و تعليق عبدالحيّ لكنوي معروف به *التعليق المُمَجّد*، تحقيق: تقي‌الدين ندوي، دمشق: دارالقلم، ١٤١٣ق.
٣١. *مرآة العصر في تاريخ و رسوم اكابر الرجال بمصر*: الياس زخورا، قاهره: ١٩١٦م.
٣٢. *مقالات الكوثري*: زاهد كوثرى، مصر: المكتبة التوفيقية، بی‌تا.
٣٣. *مدارس اسلامی هند در طول تاريخ و جايگاه فرهنگ ايران در آن‌ها*: اكبر ثبوت، دهلى نو: ١٣٧٤ش.
٣٤. *المنهل الصافي والمستوفى بعد الوافي*: ابن تغري بردي، بی‌جا، بی‌تا.
٣٥. *النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة*: ابن تغرى بردى، مصر: وزارة الثقافه، بی‌تا.

بررسی حدیث «قرن الشیطان»

از دیدگاه علمای اهل سنت

* حسن حسینعلی

---

* دانش آموخته حوزه و موسسه در راه حق.

◆ **چکیده**

مقاله‌ای که پیش رو دارید نوشته‌ای است در بررسی حدیث قرن الشیطان به‌نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در کتب معتبر اهل‌سنت مانند صحاح و مسانید و تبیین موضوع این حدیث از دیدگاه علمای اهل‌سنت. از حاصل نظر علمای اهل‌سنت به‌دست می‌آید که مصداق بارز و اصلی حدیث قرن الشیطان، محمد بن‌عبدالوهاب مؤسس فرقه وهابیت است و علامتشان تراشیدن سر می‌باشد؛ چون از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به‌سمت مشرق یعنی سرزمین نجد اشاره کردند و فرمودند که فتنه از آنجا آغاز می‌شود و حزب شیطان از آنجا خروج می‌کند. ابن‌تیمیه امام و مقتدای محمد بن‌عبدالوهاب می‌گوید: شرق مدینه همان نجد و درعیه است؛ جایی که مسیلمه کذاب از آنجا خروج و ادعای نبوت کرد[1] و محل پیمان نامبارک محمد بن‌عبدالوهاب و محمد بن‌سعود است و فتنه‌ها از آنجا آغاز شد. از طرف دیگر با توجه به جنایات زیاد وهابیت از قتل و غارت و تخریب و... معلوم می‌شود که مراد بارز حضرت از این پیشگویی، محمد بن‌عبدالوهاب و پیروان او می‌باشد.

کلیدواژگان: نجد، فتنه، قرن الشیطان، محمد بن‌عبدالوهاب، وهابیت، تحلیق.

۱. *الجواب الصحیح*، ص ۱۲۸، به نقل از نرم افزار مکتبة الشاملة.

◆ مقدمه

امروز جهان اسلام بیش از پیش نیاز به وحدت اسلامی دارد. وحدت اسلامی به‌معنای تقریب بین مذاهب و ید واحد شدن در برابر استکبار جهانی است که نفع آن به‌تمام مسلمانان خواهد رسید. البته معنای وحدت این نیست که شیعه، سنی یا سنی، شیعه گردد، بلکه مذاهب مختلف در محیطی آرام دور هم جمع شوند و با حفظ مبانی اعتقادی خود و احترام به معتقدات یکدیگر، مسائل اختلافی را مطرح سازند تا با مبانی یکدیگر آشنا گردند و در همین محیط آرام به هدف اصلی یعنی مسیر حق هدایت شوند و همان‌گونه که قرآن مبین فرموده است: به ریسمان الهی چنگ بزنند: ﴿وَٱعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾[1] و اجازه دخالت در امور اسلامی و هتک حرمت به مقدسات و شعائر اسلامی را به بیگانگان و مستکبران جهان ندهند.

اما صد افسوس که وحدت اسلامی با مانعی بزرگ همچون فتنه‌های فرقه وهابیت روبه‌رو است که این فرقه مانع پیشرفت اسلام و مسلمین و وحدت میان آنها شده است. محمد بن‌عبدالوهاب با درخواست کمک نظامی از امیر درعیه محمد بن‌سعود در سال ۱۱۶۰ق این فرقه را تأسیس کرد و هرآنچه را که مسلمانان برای اعتلای پرچم اسلام و وحدت اسلامی رشته کرده‌اند، این فرقه پنبه کرد.

◆ حدیث قرن الشیطان در منابع معتبر اهل‌سنت

حدیث قرن الشیطان یکی از احادیثی است که در اکثر کتب صحیح و معتبر اهل‌سنت آمده است. البته طرق مختلفی دارد و بخاری که از علمای بزرگ اهل‌سنت است و وهابیت تعصب شدیدی در مورد او دارند، با هشت سند صحیح[2] و مسلم نیز با

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. هشت سند صحیح از کتاب *صحیح بخاری* عبارت‌اند از: ۱. کتاب الاستسقاء(۱۵)، باب مَا قِيلَ فِي الزَّلاَزِلِ وَالآيَاتِ(۲۵)، جزء۲، ص۴۱؛ ۲. الفتن باب قَوْلِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و سلم) «الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ»، ج ۹، ص۶۷ ، حدیث۱؛ ۳. سند دیگر در ادامه حدیث قبل؛ ٤. الفتن باب قَوْلِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وسلم)←

پنج سند صحیح،[1] احمد بن‌حنبل با چهارده سند،[2] ترمذی سه حدیث،[3] مالک بن‌انس (امام مذهب مالکی) یک حدیث[4] و همچنین ذهبی (از علمای حنفی و رجالی اهل‌سنت) یک حدیث[5] درباره موضوع قرن الشیطان ذکر کرده‌اند.

➡ «الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ»، ج۹، ص٦٧، حدیث۲؛ ٥. فرض الخمس باب مَا جَاءَ فِی بُیُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وسلم)، باب٤، جزء٤، ص١٠٠؛ ٦. کتاب بدء الخلق باب صِفَةِ إِبْلِیسَ وَ جُنُودِهِ، باب١١، جزء٤، ص١٥٠؛ ٧. کتاب المناقب، باب حدثنا ابو معمر، باب٦، جزء٤، ص٢٢٠؛ ٨. کتاب المغازی، باب قُدُومُ الأَشْعَرِیِّینَ وَأَهْلِ الْیَمَنِ، جزء٥، ص٢٢٠، حدیث٤.

١. پنج سند صحیح از کتاب *صحیح مسلم* عبارتند از: ١. کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب الفتنة من المشرق، جزء٨ (ج٢)، ص١٨٠؛ ٢. کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب الفتنة من المشرق، جزء٨ (ج٢)، ص١٨١؛ ٣. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل؛ ٤. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل؛ ٥. حدیث دیگری در ادامه حدیث قبل.

٢. چهارده سند از *مسند أحمدبن حنبل*: ١. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٦١٣٠، ج٣، ص٣٩٥؛ ٢. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٥٧٧٥، ج٣، ص٣١٠؛ ٣. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٤٧٨٢، ج٣، ص٦٥؛ ٤. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٥٢٢٧، ج٣، ص١٧٢؛ ٥. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٤٨٥٤، ج٣، ص٨٢؛ ٦. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٤٩٠٦، ج٣، ص٩٣؛ ٧. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٥٥٣٧، ج٣، ص٢٥٠؛ ٨. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٥٥٥٧، ج٣، ص٢٥٤؛ ٩. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٥٧٩٢، ج٣، ص٣١٤؛ ١٠. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٦٠٤٦، ج٣، ص٣٧٥؛ ١١. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٦١٧٤، ج٣، ص٤٠٧؛ ١٢. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث، ٦٢٠٧، ج٣، ص٤١٦؛ ١٣. مسند عبدالله بن‌عمر، حدیث٦٣٩٥، ج٣، ص٤٦٥؛ ١٤. مسند ابومسعود انصاری، حدیث١٧٥٣٠، ج٧، ص١١٢.

٣. سه حدیث ترمذی در *سنن ترمذی* عبارت‌اند از: ١. کتاب الفتن، ج٣، ص٣٥٠، باب ٥١، ح٢٣٤٤؛ ٢. کتاب الفتن، باب٦٥، ص٣٦٢، ح٢٣٧٠؛ ٣. کتاب الْمَنَاقِبِ بَاب فِی فَضْلِ الشَّامِ وَ الْیَمَنِ، جزء٥، ص٣٨٩، ح٤٠٤٧.

٤. *تنویر الحوالک شرح موطأ مالک*، ج٣، ص١٤١-١٤٢؛ *موطأ مالک*، کتاب الاستئذان، کتاب٥٤، ح٢٩، به نقل از *مفتاح کنوز السنة*، ص٤٠٤.

٥. *سیرأعلام النبلاء*، ذیل سالم بن عبدالله، ج٥، ص٣٨٣.

از جمله آنها روایت ذیل است:

عَن ابن‌عُمر قَالَ ذَكَرَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وسلم): «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا». قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شامِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا». قَالُوا: يَا رَسُولَ الله وَفِي نَجْدِنَا. فَأَظُنُّه قَالَ فِي الثَّالِثَة: «هُنَاكَ الزَّلاَزِلُ وَالْفِتَنُ، وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»؛[1]

عبد الله بن‌عمر می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: خدایا، منطقه شام ما و یمن ما را مبارک گردان. در این حین اصحاب به حضرت عرض کردند در مورد منطقه نجد دعا نمی‌فرمایید؟ حضرت دوباره همان دعای قبلی را تکرار فرمودند. باز اصحاب تقاضای دعا برای منطقه نجد کردند و این‌بار پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در منطقه نجد سرگردانی‌ها و فتنه‌ها وجود دارد و گروه و قدرت شیطانی از همان‌جا طلوع خواهد کرد.

۱. *صحیح بخاری*، کتاب الفتن، باب قَوْلِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و سلم) «الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ»، ج۹، ص۶۷، حدیث یك، و ج۹، ص۶۸، حدیث یك؛ *سنن ترمذی*، کتاب الْمَنَاقِبِ بَاب فِي فَضْلِ الشَّامِ وَالْيَمَنِ، جزء۵، ص ۳۸۹، ح ۴۰۴۷؛ *مسند احمد*، ج۳، ص۳۹۵، ح۶۱۳۰. شبیه به این حدیث، حدیث دیگری در *مسند احمد* وجود دارد: «عن بن عمر أن رسول الله (صلی الله علیه و سلم) قال: اللهم بارك لنا في شامنا ويمننا مرتين. فقال رجل: و في مشرقنا يا رسول الله. فقال رسول الله (صلی الله علیه و سلم): من هنالك يطلع قرن الشيطان ولها تسعة عشار الشر» (همان، ص۳۱۰، ح۵۷۷۵).

◆ مفهوم‌شناسی حدیث

◆ فتنه از نظر لغت

فتنه به‌معنای قتل و کفر و عذاب است.[1] فتنه بر هر شر و فسادی اطلاق می‌شود[2] و از منظر قرآن، از قتل هم بدتر است: ﴿وَٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلْقَتْلِ﴾[3] بنابراین فتنه به هر شرّ اعم از کفر و قتل و غارت گفته می‌شود.

◆ مفهوم کلمه قرن

کلمه قرن الشیطان که در روایت آمده، بر اساس کتب لغوی و شارحین *صحیح بخاری*، به‌معنای شاخ،[4] حزب و گروه،[5] امت، قدرت شیطانی که انسان را به سجده خود و برای گمراهی فرا می‌خواند،[6] معنا شده است و به نظر می‌رسد منظور، گروه یا دسته‌ای خاص باشد که در بین مردم فتنه‌گری می‌کند و آنها را از دین منحرف می‌سازد.

◆ نجد از نظر جغرافیایی

مراد از نجد و شرق مدینه در روایت قرن الشیطان کدام منطقه است؟

بعضی از وهابیون می‌گویند مراد از منطقه نجد و شرق مدینه در روایت قرن الشیطان، منطقه عراق است، نه منطقهٔ ظهور محمد بن‌عبدالوهاب و پیروانش.[7] حال

---

۱. *لسان العرب*، ج۱۳، ص۳۱۹.

۲. *مجمع البحرین*، ج٦، ص۲۹۲.

۳. سوره بقره، آیه۱۹۱.

۴. *المنجد*، ماده قرن، ج۲، ص۱۳۰٤.

۵. *عمدة القاري*، ج۷، ص۵۹؛ *ارشاد الساري*، ج۱۰، ص۱۸۸.

۶. *لسان العرب*، ج۱۳، ص۳۳۱؛ *فتح الباري*، ج٤، ص۳۹.

۷. *دعاوی المناوئین*، ص۲۳۹.

باید دید این سخن با کلام جغرافی‌دانان، علمای لغت، صاحبان دایرة المعارف و شارحان صحیح *بخاری* مطابقت دارد یا خیر؟

مطابق بیان آنان، البته با کمی تفاوت در تعبیر، نجد به مکانی مرتفع و بلند گفته می‌شود[1] که مخالف زمین غور (گود و شیب‌دار) است[2] و محدوده آن را از تهامه تا سیاهی‌های سرزمین عراق[3] تعیین کرده‌اند. نجد اسم خاصی است برای شهرهای عرب، و شامل منطقه‌ای می‌شود که محدوده آن از حجاز تا سرزمین عراق است.[4] ابن‌اثیر جزری و زبیدی می‌گویند: نجد زمینی است که اعراب در آن سکونت دارند که محدوده آن ما بین سرزمین عراق و حجاز می‌باشد.[5] ناجد و نجد و نُجید و مناجده و نَجده اسم هستند و نجدات به قومی از خوارج گویند که منسوب به نجدة بن‌عامر حروری حنفی می‌باشند.[6]

---

۱. *تاریخ نجد*، ص۷؛ *معجم البلدان*، ج۵، ص۲٦۵؛ *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱۳؛ *العین*، ص۹٤۰؛ *جمهرة اللغة*، ج۱، ص۲٦٦، ج۳، ص۳۹۹ (چاپ قدیم، ج۱، ص٤۵۱)؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۸؛ *منتهي الارب*، ج٤، ص۱۲۲۷؛ *القاموس المحیط*، ص۳۰۳؛ *مفردات*، ص۷۹۱؛ *معجم مقاییس اللغة*، ص۹۷۵؛ *مجمع البحرین*، ج۳، ص۱٤۸؛ *مصباح المنیر*، ج۲، ص۵۹۳؛ *معجم الوسیط*، ص۹۰۲.

۲. *تاریخ نجد*، ص۷؛ *إرشاد الساري*، ج۲، ص۲٤۷؛ *فتح الباري*، ج۱۳، ص۳۹؛ *العین*، ص۹٤۰؛ *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱۳؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۹؛ *منتهي الارب*، ج٤، ص۱۲۲۷؛ *مجمع البحرین*، ج۳، ص۱٤۹.

۳. *إرشاد الساري*، ج۲، ص۲٤۷؛ *عمدة القاري*، ج۷، ص۵۹ و ج۱۷، ص۳۱۲؛ *معجم البلدان*، ج۵، ص۲٦۵؛ *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱٤؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۹؛ *مجمع البحرین*، ج۳، ص۱٤۹؛ *مصباح المنیر*، ج۲، ص۵۹۳.

۴. *تاریخ نجد*، ص۷؛ *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱۵؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۹؛ *مجمع البحرین*، ج۳، ص۱٤۹؛ *منتهي الارب*، ج٤، ص۱۲۲۷؛ *جمهرة اللغة*، ج۳، ص۳۹۹ (چاپ قدیم، ج۱، ص٤۵۱)؛ *مصباح المنیر*، ج۲، ص۵۹۳.

۵. *اللباب في تهذیب الانساب*، ج۳، ص۲۹۹؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۹.

۶. *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱۹؛ *اللباب في تهذیب الانساب*، ج۳، ص۲۹۹.

حجاز در غرب جزیرة العرب واقع است که اهم شهرهای آن مکه مکرمه و مدینة الرسول است و از شمال به شام و اردن، از غرب به دریای احمر، از شرق به نجد و از جنوب به شهرهای عسیر متصل می‌شود.[1] بنابراین منطقه نجد در شرق حجاز قرار دارد[2] و از همین منطقه، قرامطه و مسیلمه کذاب و وهابیون خروج کردند و از دین منحرف شدند. امروز پایتخت وهابیان (ریاض) است.[3]

نجد اقالیمی دارد و اقلیم عارض، اقلیم وسط نجد می‌باشد و مهم‌ترین شهرهای عارض عبارت‌انداز: ۱. العیَینه، ۲. الجُبَیله، ۳. الدرعیّه، ۴.الریاض.[4]

حافظ وهبه از سفرای قدیم عربستان در لندن و از مدافعان وهابیت است. او در ابتدای کتابش نقشه‌ای را آورده و محدوده نجد را ما بین عراق و حجاز که در شرق مدینه قرار می‌گیرد، ترسیم کرده است.[5] او می‌گوید: نجد بزرگ‌ترین قسمت از شهرهای عربی است که از شمال به قُرَیات الملح و از جنوب به وادی الدواسر و از شرق به أحساء و از غرب به حجاز محدود می‌شود.[6] ذکر این نکته لازم است که وقتی حجاز در غرب نجد باشد، یعنی نجد در شرق حجاز قرار دارد. وی در ادامه می‌گوید ریاض پایتخت نجد و مقر آل شیخ محمد بن‌عبدالوهاب یا نوادگان او می‌باشد.[7] آلوسی هم نجد را ناحیه‌بندی کرده و از جمله ناحیه‌های آن را ناحیه عارض ذکر کرده که مرکز این ناحیه در ابتدا درعیه (اماره ابن‌سعود) بوده و بعداً به ریاض منتقل شده است.[8]

---

۱. *موسوعة العتبات المقدسة*، ج۳، ص۷.

۲. *دائرة المعارف القرن العشرین*، ج۱۰، ص٥٤؛ *آثار اسلامی مکه و مدینه*، ص۲۹.

۳. *دائرة المعارف القرن العشرین*، ج۱۰، ص٥٤.

۴. *دائرة المعارف الاسلامیة*، ص٤٧٧ ـ ٤٧٨؛ *جزیرة العرب في قرن العشرین*، ص٤٥؛ *تاریخ نجد*، ص۲۸؛ *آثار اسلامی مکه و مدینه*، ص۳۲.

۵. *جزیرة العرب في قرن العشرین*، ابتداء کتاب در چاپ پنجم.

۶. همان، ص٤١.

۷. همان، ص٤٦.

۸. *تاریخ نجد*، ص۲٦.

بنابراین نجد منطقه‌ای است با جغرافیا و محدوده مشخص که در شرق مدینه واقع شده است و از جمله شهرهای آن ریاض و عیینه (زادگاه محمد بن‌عبدالوهاب) و درعیه (زادگاه محمد بن‌سعود) است؛ چنان‌که تقی‌الدین ابن‌تیمیه امام و مقتدای محمد بن‌عبدالوهاب، می‌گوید شرق مدینه همان‌جایی است که مسیلمه کذاب خروج و ادعای نبوت کرد.[1] بنابراین ادعای اینکه منطقه نجد همان منطقه عراق است، خیالی باطل و مخالف نظر صاحب‌نظران است.

◆ سند روایت

این حدیث را شش عالم بزرگ اهل‌سنت (بخاری، مسلم، احمد بن‌حنبل، ترمذی، مالک بن‌انس و ذهبی) با عبارت‌های مختلف از سه صحابی (عبد الله بن‌عمر، ابوهریره، ابومسعود انصاری) نقل کرده‌اند که جمعاً ۳۲ حدیث می‌باشد و طبق مبنای اهل‌سنت احادیثی که بخاری و مسلم نقل می‌کنند، صحیح‌اند؛ زیرا طبق تحقیق رجالی بر مبنای اهل‌سنت اسناد هشت‌گانه بخاری صحیح می‌باشند و خود ترمذی در ذیل روایاتش تصریح به صحت سند روایت دارد. بنابراین شکی در صحت اسناد حدیث قرن الشیطان وجود ندارد و صدور این حدیث از ساحت مقدس پیامبر اسلام ﷺ قطعی است.

◆ تبیین دلالت حدیث

این روایت با عبارت‌های مختلف بیان شده است که می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. در برخی روایات حضرت رسول اکرم ﷺ اهل شام و یمن را دعا کرده‌اند، ولی در مورد اهل نجد می‌فرمایند فتنه از آنجاست و شاخ شیطان نیز در آنجا طلوع می‌کند و این صورت در احادیث مذکور پنج مورد می‌باشد. در برخی دیگر آن حضرت اشاره به سمت مشرق کرده و فرموده‌اند فتنه از آنجاست و شاخ شیطان در آنجا پدید می‌آید، که این صورت شانزده مورد آمده است و در برخی دیگر حضرت رسول اکرم ﷺ اشاره

---

۱. *فصل الخطاب*، ص۱۰۰؛ *الجواب الصحیح*، ج۶، ص۱۲۸، به نقل از نرم افزار مکتبة الشاملة

به مکان خاصی نکرده و فرموده‌اند فتنـه از آنجاسـت و شـاخ شـیطان در آنجـا طلـوع می‌کند، که این صورت سه بار آمده است.

برای فهم بهتر روایت لازم است به چند سؤال پاسخ دهیم:

۱. چرا حضرت اهل نجد را مانند اهل یمن و شام مشمول دعـای خیـر خـود قـرار نداده و پس از سه بار اصرار اصحاب برای دعا، نه تنها دعا نفرمودند بلکه خبری دادنـد که صددرصد مغایر درخواست اصحاب بود؟

با تأمل به این نحو از پاسخ پیامبر خدا ﷺ درمی‌یابیم گروهی از اهل نجد که در شرق مدینه می‌باشند، ریشه فتنه‌های آینده‌اند و پیـامبر خـدا ﷺ ایـن مطلـب را بـه خوبی می‌دانستند و می‌خواستند با این نحوه پاسخ، اصحاب و امـت اسـلامی را متوجـه آن خطر بزرگ که موجب شکاف در امت اسلام است، بازگو کنند.

۲. چرا حضرت اهل نجد را به شاخ شیطان تشبیه کردند؟

به نظر می‌رسد برای فهم ایـن قـسمت از روایـت لازم اسـت نقـش شـیطان را در فتنه‌گری بیان کنیم و آن اینکه شیطان رانده‌شده از درگاه الهـی، اولـین و بـزرگ‌تـرین فتنه‌گر است که انسان‌ها را از مسیر حق منحرف می‌کند و به‌سوی باطل می‌کشاند. لذا خداوند به انسان‌ها این‌گونـه هـشدار مـی‌دهـد: ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا﴾؛[1] «همانا شیطان همیشه دشمن آشکار انسان است». بنابراین ما باید از شیطان که دشمن قسم‌خورده ماست، دوری جوییم و از او تبعیت نکنیم و چون گروهی از اهـل نجد فتنه‌گر و اهل قتل و غارت هستند، جزء پیروان شیطان می‌باشند. بنابرین می‌تـوان گفت مراد حضرت این بوده که آنها مثل شاخ که کارش ضربه زدن به دیگـران اسـت، از روی هواهای نفسانی به دین و مسلمانان ضربه می‌زنند و بـا نـام اسـلام، اسـلام را نابود می‌کنند.

۳. مراد از اهل نجد (پیروان شیطان) چه کسانی هستند؟

---

۱. سوره اسراء، آیه ۵۳.

همان‌طور که در ابتدای مقاله گفته شد، نجد بزرگ‌ترین منطقه عربستان سعودی است و محدوده آن از عرض تهامه تا سرزمین عراق[1] است و در شرق مدینه منوره واقع شده است[2] و از جمله شهرهای آن، ریاض و عیینه و درعیه می‌باشد[3] و با توجه به اینکه محمد بن‌عبدالوهاب در عیینه به دنیا آمده[4] و در شهر درعیه با محمد بن‌سعود پیمان بست که مخالفان خودشان را با بهانه تکفیر سرکوب کنند و جان و مال و ناموسشان را حلال شمرند و به غارت ببرند، پس مصداق روایت قرن الشیطان و این آیه شریفه می‌باشند: ﴿مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛[5] «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، گویی همه انسان‌ها را کشته است».

بنابراین وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل نجد را دعا نمی‌کنند و بیان می‌کنند که اهل آن انسان‌های گمراه‌اند، در واقع ذهن مخاطبان را متوجه مسئله مهم یعنی فتنه‌های آینده این منطقه می‌کنند و ما را از آن برحذر می‌دارند تا گرفتار آنها نگردیم و به جای مسیر الی الله، به‌سوی شیطان نرویم.

---

۱. *إرشاد الساري*، ج۲، ص۲٤۷؛ *عمدة القاري*، ج۷، ص۵۹ و ج ۱۷، ص۳۱۲؛ *معجم البلدان*، ج۵، ص۲٦۵؛ *لسان العرب*، ج۳، ص٤۱٤؛ *تاج العروس*، ج۲، ص۵۰۹؛ *مجمع البحرین*، ج۳، ص۱٤۹؛ *مصباح المنیر*، ج۲، ص۵۹۳.

۲. *موسوعة العتبات المقدسة*، ج۳، ص۷؛ *دائرة المعارف القرن العشرین*، ج۱۰، ص٥٤؛ *آثار اسلامی مکه و مدینه*، ص۲۹.

۳. *دائرة المعارف الاسلامیة*، ص٤۷۷ـ ٤۷۸؛ *جزیرة العرب في قرن العشرین*، ص٤٥؛ *تاریخ نجد*، ص۲۸؛ *آثار اسلامی مکه و مدینه*، ص۳۲.

۴. *تاریخ نجد*، ص۱۱۱؛ *عنوان المجد فی تاریخ نجد*، ص۳۳؛ *علماء نجد*، ج۱، ص ۱۲۹؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۱؛ *دعوة الشیخ محمد بن عبد الوهاب*، ص۷؛ *الاعلام* (*قاموس تراجم الرجال و النساء*)، ج٦، ص۲۵۷؛ *جزیرة العرب في قرن العشرین*، ص۳۱۹؛ *تاریخ نجد*، ص۳۱.

۵. سوره مائده، آیه ۳۲.

◆ رابطه محمد بن‌عبدالوهاب با روایت قرن الشیطان

محمد بن‌عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ق در شهر عیینه واقع در شمال شهر ریاض از توابع اقلیم بزرگ نجد به دنیا آمد.[۱] وی منکر عقاید مسلمین بود و به حدی افراط کرد که مورد توبیخ و انکار استادان و پدرش و برادرش واقع شد؛ به‌حدی‌که آنها می‌گفتند به‌زودی گمراه خواهد شد و انسان‌های جاهل را به گمراهی می‌کشاند و همین‌طور هم شد.[۲] او در ابتدا علاقه زیادی به مطالعه تاریخ مدعیان دروغین نبوت مثل مسیلمه کذاب و سجاح تمیمی و اسود عنسی و طلیحه اسدی داشت. در واقع در درون ادعای نبوت داشت، ولی قدرت ابرازش را نداشت.[۳] در سال ۱۱۶۰ق محمد بن‌عبدالوهاب در شهر درعیه با محمد بن‌سعود[۴] هم پیمان شد[۵] که مخالفان را از میان بردارند و فرقه خود را گسترش دهند.[۶]

محمد بن‌عبدالوهاب معتقد به کفر جمیع مردم زمین مگر معتقدین به اعتقاد خودش بود. لذا خون و مال مسلمین را مباح می‌دانست و در پی آن غارت کردند و کشتند و تخریب کردند و سوزاندند.[۷]

---

۱. *تاریخ نجد*، ص۱۱۱؛ *عنوان المجد في تاریخ نجد*، ص۳۳؛ *علماء نجد*، ج۱، ص۱۲۹؛ *مشاهیر علماء نجد*، ص۲۱؛ *دعوة الشیخ محمد بن عبد الوهاب*، ص۷؛ *الاعلام (قاموس تراجم الرجال و النساء)*، ج٦، ص۲۵۷؛ *جزیرة العرب في قرن العشرین*، ص۳۱۹؛ *تاریخ نجد*، ص۳۱؛ *اعلام الاسلام*، ص۳۷، (عبد الوهاب سکر سال تولد او را ۱۱۱۱ق می‌داند)؛ *کشف الإرتیاب*، ص۹؛ *الملل و النحل*، ج٤، ص۳۳٤.

۲. *الدرر السنیة في الرد علی الوهابیة*، ص٤٦؛ *فتنة الوهابیة*، ص۱؛ *الفجر الصادق*، ص۱۷؛ *تاریخ نجد*، ص۱۲۰؛ *اعلام الاسلام*، ص۳۸.

۳. *الفجر الصادق*، ص۱۷.

۴. *تاریخ آل سعود*، ص۲۱.

۵. *تاریخ نجد*، ص۱۱۵؛ *کشف الارتیاب*، ص۹؛ *اعلام الاسلام*، ص۳۹.

۶. *في منزل الوحی*، ص ۱۱٤ (کان الشیخ عبد الله بن بلیهد عالم نجد یسعی ممتطاً جواداً ... و هذا الرجل خلیفة محمد بن عبد الوهاب الحنبلي مجدد المذهب في نجد، و الذي خلع اسمه علی الوهابیین الذین اقتدوا به في اتباع ابن حنبل).

۷. *اعلام الاسلام*، ص۳۹.

عثمان بن‌سند البصری می‌گوید: او دو اشکال بزرگ دارد:

۱. تکفیر اهل زمین بدون دلیل.

۲. جسارت در ریختن خون مظلوم بدون دلیل.[۱]

وهّابی‌ها از درود فرستان به پیامبر گرامی ﷺ بر روی منابر و پس از اذان ممانعت می‌کردند. مرد صالح نابینایی را که اذان می‌گفت و پس از اذان به رسول اکرم ﷺ صلوات فرستاد نزد محمد بن‌عبدالوهاب آوردند و به دستور او مؤذن نابینا را به جرم درود فرستادن بر آن حضرت کشتند.[۲] بدین ترتیب ابن‌عبدالوهاب به کمک ابن‌سعود فتنه بزرگی را در میان مسلمانان ایجاد کردند و در این فتنه هزاران مسلمان بی‌گناه به جرم کفر، شرک و بدعت به خاک و خون کشیده شدند.[۳]

◆ نظر علما درباره روایت «قرن الشیطان»

تا وقتی‌که محمد بن‌عبدالوهاب و پیروانش خروج نکرده بودند، شارحان کتب حدیثی مصداق روایت را اهل شرق آن زمان می‌دانستند که اهل کفر و تفرقه میان مسلمین بودند،[۴] و یا گمان می‌کردند فتنه در این روایت، قتل عثمان،[۵] خروج دجال،[۶]

---

۱. همان، ص۴۲ـ ۴۳.

۲. *التوسل بالنبي و جهله الوهابيون*، ص۲۴۴؛ *فتنة الوهابية*، ص ۱۴؛ *الدرر السنية في الرد على الوهابية*، ص۴۴.

۳. برای نمونه مراجعه شود به: *عنوان المجد في تاريخ نجد*، ج۱، ص۳۴ـ ۶۸؛ *تاريخ نجد*، ص ۱۱۶ـ۱۱۹؛ *كشف الارتياب*، ص ۱۳ـ۳۶ و ۵۰ـ۸۱ و ترجمه آن با عنوان *تاريخ و نقد وهابيت*؛ *نصيحة لإخواننا علماء نجد*، ص۲۸ـ۸۶؛ *تاريخ آل سعود*، ص۲۰ـ۲۵؛ *مسير طالبی*، ص۴۰۸؛ *في منزل الوحي*، ص۱۵۳ـ۲۴۱.

۴. *فتح الباري*، ج۱۳، ص۳۹؛ *إرشاد الساري*، ج۱۰، ص۱۸۹؛ *عمدة القاري*، ج۲۴، ص۱۹۹؛ *حاشيه صحيح مسلم*، جزء۸، ج۲، ص۱۸۰.

۵. *إرشاد الساري*، ج۱۰، ص۱۸۸؛ *عمدة القاري*، ج۲۴، ص۱۹۹.

۶. *إرشاد الساري*، ج۱۰، ص۱۸۸.

فتنه‌های قوم مضر و ربیعه[1] و فتنه‌های جنگ جمل و صفین است و یا مراد ظهور خوارج است که در منطقه نجد و عراق بودند.[2]

ابن‌حجر عسقلانی و قسطلانی می‌گویند: اینکه مراد از نجد را بادیه عراق دانسته‌اند، توهمی بیش نیست.[3]

اما بعد از خروج و فتنه‌های محمد بن‌عبدالوهاب و پیروانش، بعضی از علما مصداق فتنه‌گر و شاخ و پیرو شیطان را در حدیث به او و پیروانش تطبیق کرده‌اند که ذیلاً سخن برخی از علما را ذکر می‌کنیم:

۱. شیخ سلیمان بن‌عبدالوهاب نجدی

شیخ سلیمان برادر محمد بن‌عبدالوهاب می‌گوید:

> از چیزهایی که مذهب وهابیت را باطل می‌کند، حدیث‌هایی است که در *صحیح بخاری* و *مسلم* از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که آن حضرت فرمود: رأس کفر از طرف مشرق است[4] و در روایت دیگر فرموده: ایمان از سمت یمن است و فتنه از این سمت از جایی که تابعان شیطان پدید آیند.[5]

شیخ سلیمان پس از نقل این احادیث می‌گوید:

> گواهی می‌دهم رسول الله راست‌گو بود و ادای امانت و تبلیغ رسالت کرد. بنابراین وهابی‌ها مصداق این روایت‌اند؛ زیرا که به سبب اموری از قبیل زیارت قبور و استغاثه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مانند اینها، مسلمانان را کافر می‌دانند و از طرفی شهر نجد اول

---

۱. *فتح الباري*، ج٦، ص٤٢٣.

۲. *عمدة القاري*، ج٢٤، ص١٩٩؛ *حاشیه صحیح مسلم*، جزء٨، ج٢، ص١٨٠.

۳. *فتح الباري*، ج١٣، ص٣٩؛ *ارشاد الساري*، ج١٠، ص١٨٩.

۴. *الصواعق الإلهیه في الرد علی الوهابیة*، ص٤٤ (چاپ بیروت، ص١٣٧)

۵. همان (چاپ بیروت، ص١٣٨)

شهری بود که فتنه از آن برخاست و در بین شهرهای مسلمین هیچ شهری فتنه و فساد آن از زمان گذشته تا حال به زیادی شـهر نجـد نبوده است و وهابیت از این شهر ظهور کردند.[1]

۲. احمد بن‌زینی دحلان، مفتی مکه مکرمه

زینی دحلان می‌گوید:

فتنه وهابیـان از مـصائب بـزرگ اهـل اسـلام اسـت؛ چـرا کـه خـون‌هـای زیـادی را ریختنـد و امـوال کثیـری بـه غـارت بردنـد؛ به‌طوری‌که ضرر و شرّشان عالم‌گیر شد. بنابراین بسیاری از احادیـث پیامبر خدا در باب فتنه، تصریح به همـین فتنـه‌هـا دارد؛ماننـد ایـن فرمایش او که فرمود: مردمی از سمت مشرق برمی‌خیزند که قـرآن می‌خوانند، ولی قرائتشان لقلقه زبان است و به آن عمل نمـی‌کننـد؛ لذا از دین بیرون می‌روند، همان‌طور که تیر از کمان بیرون مـی‌رود، و نشانه آنها تراشیدن سر می‌باشد.[2]

۳. جمیل افندی صدقی زهاوی

این دانشمند عراقی محمد بن‌عبدالوهاب را مصداق قرن الشیطان می‌داند و با استناد بـه سخنان استادان و پدر و برادرش، محمد بن‌عبدالوهاب را ملحد و کافر معرفی می‌کند.[3]

۴. قاضی عبدالرحمن قوتی

در مقدمه *سبیل النجاة عن بدعة أهل الزیغ و الضلالة* می‌گوید:

---

۱. *همان*، ص٤٥، (چاپ بیروت، ص١٤٠ـ١٤١).

۲. *فتنة الوهابیة*، ص١٨ـ١٩.

۳. *الفجر الصادق*، ص٢٠ـ٢٢.

پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند: «سیظهر من نجد شیطان تتزلزل جزیرة العرب من فتنة... فالمراد من هذا الشّیطان محمد بن‌عبدالوهاب؛ به‌زودی از نجد شیطانی ظهور خواهد کرد که فتنه‌اش جزیرة العرب را مضطرب و متزلزل خواهد کرد... مراد از شیطان در این روایت، محمد بن‌عبدالوهاب است».[1]

◆ شباهت وهابیان به خوارج

همان‌طورکه محمد ابوزهره می‌گوید: «فکانوا یشتبهون الخوارج الذین کانوا یکفرون مرتکب الذنب».[2] فرقه وهابیت شباهت‌هایی به فرقه منحرف خوارج دارد و از باب نمونه یک مورد را ذکر می‌کنیم که بخاری و مسلم و ابن‌ماجه با الفاظ مختلف از هفت صحابی نقل کرده‌اند[3] و مفهوم آنها خروج وهابیت از دین است. ابوسعید خدری نقل می‌کند:

عَنِ النَّبِیِّ (صلّی الله علیه وسلّمَ): «یَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَیَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ یُجَاوِزُ تَرَاقِیَهُمْ، یَمْرُقُونَ مِنَ الدِّینِ کَمَا یَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِیَّةِ، ثُمَّ لاَ یَعُودُونَ فِیهِ حَتَّی یَعُودَ السَّهْمُ إِلَی فُوقِهِ». قِیلَ مَا سِیمَاهُمْ؟ قَالَ: «سِیمَاهُمُ التَّحْلِیقُ»؛[4]

پیامبر خدا می‌فرماید: مردمی از شرق (خوارج) خروج می‌کنند که قرآن می‌خوانند؛ درحالی‌که قرآن فقط لقلقه زبان آنها است و از دین

---

۱. *صفحة عن آل سعود الوهابیین*، ص ۱۳۰.

۲. *تاریخ المذاهب الإسلامیة في سیاسه و العقائد*، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. *صحیح بخاری*، ج ٤، ص ۱٦۷ و ۲۱۷؛ ج ٦، ص ۲۹۱؛ ج ۹، ص ۱۵۵؛ *صحیح مسلم*، ج ۳، ص ۱۱۰ـ۱۱۷؛ *شرح سنن ابن ماجه*، ج ۱، ص ۷۲ـ۷٤؛ *تاریخ اسلام*، ج ۱، ص ۷۱۹؛ شروح بخاری.

۴. *صحیح بخاری*، ج ٦، ص ۲٤٤.

خارج می‌شوند مثل خارج شدن تیـر از کمـان، و سـیما و شعارشـان تراشیدن سر است.

زینی دحلان درباره این شباهت می‌گوید:

کلام پیامبر اکـرم ﷺ کـه فرمـود سیمایـشان تراشـیدن سـر است، نصی بر همین فرقه (وهابیت) است که از سمت مشرق خروج می‌کنند. (وی در ادامه می‌گوید:) محمد بن‌عبدالوهاب دستور مـی‌داد که زنان نیز مانند مردان تحلیق کنند، تا جایی‌که به زنی گفت: سـر خودر را بتراش، آن زن در جواب گفت: موی زن به منزلـه محاسـن مرد است، و با این جواب، محمد بن‌عبـدالوهاب را بـه سـکوت وادار کرد.[1]

◆ جمع‌بندی

با بررسی حدیث یاد شده از سوی علمای اهل‌سنت روشن گردید که مـراد از شـرق مدینه، منطقه نجد است که در عربستان سـعودی قـرار دارد؛ همچنـان‌کـه ابـن‌تیمیـه می‌گوید شرق مدینه همان محل خروج مسیلمه کذاب است.[2] آن منطقه زادگاه محمـد بن‌عبدالوهاب است و محل پیمان نامبـارک او بـا محمـد بـن‌سـعود و آغـاز فتنـه‌هـا و انحراف‌ها بوده است و نیز روشن شد که مصداق بارز این حدیث محمد بـن‌عبـدالوهاب و پیروان او می‌باشد.

---

۱. *الفجر الصادق*، ص۲۱. با این مضمون ر.ک: *فتنة الوهابیة*، ص۱۳؛ *کشف الارتیاب*، ص۱۲٤ـ ۱۲۵.

۲. *فصل الخطاب*، ص۱۰۰؛ *الجواب الصحیح*، ج٦، ص۱۲۸، (برگرفته از نرم افزار مکتبة الشاملة).

◆ کتابنامه

۱. *ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري*: شهاب الدين احمد بن محمد قسطلانی، مصر: مطبعة الكبرى الاميريه، ۱۳۰٤ق.

۲. *اعلام الاسلام*: محمد بن عبدالوهاب، حلب: المكتبة العربية، بی‌تا.

۳. *الاعلام؛ قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين*: خيرالدين زركلی، بيروت: دارالعلم للملايين، چاپ ششم، بی‌تا.

٤. *آثار اسلامی مکه و مدينه*: رسول جعفريان، تهران: مشعر، ۱۳۸۷ش.

٥. *تاج العروس من جواهر القاموس*: محمد مرتضی زبيدی حنفی، بيروت: دار مكتبة الحياة، ۱۱۹۳م.

٦. *تاريخ اسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*: شمس‌الدين ذهبی، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الاسلامی، بی‌تا.

۷. *تاريخ المذاهب الاسلاميه في السياسة والعقائد*: محمد ابوزهره، دارالفكر العربی، بی‌تا.

۸. *تاريخ آل سعود*: ناصر سعيد، مكة المكرمة: منشورات دار مكة المكرمة، ۱٤۰٤ق.

۹. *تاريخ نجد*: جون فيلبی، بيروت: المكتبة الاهلية، بی‌تا.

۱۰. *تاريخ نجد*: سيد محمود شكری آلوسی، قاهره: المطبعة السلفية، ۱۳٤۷ق.

۱۱. *تاريخچه نقد و بررسی وهابی‌ها*: سيد محسن امين، ترجمه: سيد ابراهيم علوی، تهران: امير كبير، ۱۳۸۷ش.

۱۲. *تنويرالحوالک شرح موطأ مالک*: جلال‌الدين سيوطی، بيروت: مكتبة الثقافيه، ۱۹۷۳م.

۱۳. *التوسل بالنبي و جهالة الوهابيون*: ابوحامد بن مرزوق، استانبول: مكتبة ايشيق، ۱۳۹٦ق.

۱٤. *تهذيب التهذيب*: شهاب‌الدين احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقيق: صدقي جميل العطار، بيروت: دارالفكر، بی‌تا.

۱٥. *تهذيب الكمال في أسماء الرجال للحافظ المتقن*: جمال‌الدين ابی‌الحجاج يوسف مزّی، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱٤۱۸ق.

۱٦. *جزيرة العرب في القرن العشرين*: حافظ وهبه (سفير المملكه العربيه السعوديه بلندن)، مطبعة لجنة التأليف و الترجمة و النشر، چاپ پنجم، ۱۳۸۷ق.

۱۷. *جمهرة اللغة*: ابوبكر محمد بن حسن بن‌دريد ازدی، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ قديم، بی‌تا.

۱۸. *الجواب الصحيح*: أحمد بن عبد الحليم ابن‌تيميه، (نرم افزار مكتبة الشاملة).

۱۹. *دائرة المعارف الاسلامية أصدر بالالمانية و الإنجليزية و الفرنسية*: محمد ثابت قندی، احمد شنتاوی، ابراهیم زکی خورشید، عبد الحمید یونسی، تهران: انتشارات جهان.
۲۰. *دائرة المعارف القرن العشرين*: محمد فرید وجدی، بیروت: دار المعرفه، چاپ سوم.
۲۱. *الدرر السنيه في الرد علي الوهابيه*: احمد بن‌زيني دحلان، مصر: مطبعه مصطفی البانی، چاپ سوم، ۱۳۸٦ق.
۲۲. *دعاوى المناوئين لدعوة الشيخ محمد بن‌عبدالوهاب عرض و نقد*: عبدالعزیز بن‌محمد بن‌علي العبداللطیف، ریاض: مکتبة الرشد - ناشرون، ۱٤۲۷ق.
۲۳. *دعوة الشيخ محمد بن‌عبدالوهاب بين المعارضين و المنصفين و المويدين*: محمد بن‌جمیل زینو، مکة مکرمة: دار الحدیث الخیریه.
۲٤. *سنن ترمذي*: محمد بن‌عیسی بن‌سوره ترمذی، قاهره: المکتبه السلفیه بالمدینه (مطبعه الفجاله الجدیده القاهره)، ۱۳۸۷ق.
۲۵. *سير أعلام النبلاء*: شمس‌الدین ذهبی، بیروت: دارالفکر، ۱٤۱۷ق.
۲٦. *صحيح بخاري*: محمد بن‌اسماعیل بخاری جعفی، قاهره: مطبعة مصطفی بانی حلبی، ۱۳۷۸ق.
۲۷. *صحيح مسلم*: مسلم بن‌حجاج قشیری نیشابوری، چاپ الازهر مصر مطبعه محمد علی، ۱۳۳٤ق.
۲۸. *صفحة عن آل سعود الوهابيين و آراء علماء السنة في الوهابية*: سید مرتضی رضوی، قاهره.
۲۹. *الصواعق الإلهيّة في الرّد على الوهابيّة*: شیخ سلیمان بن‌عبدالوهاب نجدی، مصر: مکتبه تهذیب الازهر (چاپ دیگر چاپ دار ذوالفقار بیروت لبنان با تحقیق السراوی، چاپ اول، ۱۹۹۸م).
۳۰. *علماء نجد خلال ثمانية قرون*: عبدالله بن‌عبد الرحمن بن‌صالح آل بسام، ریاض: دار العاصمه، چاپ دوم، ۱٤۱۹ق.
۳۱. *عمدة القاري شرح صحيح البخاري*: بدرالدین محمود بن‌احمد عینی، بیروت: داراحیاء التراث العربي.
۳۲. *عنوان المجد في تاريخ نجد*: ابن‌بشر عثمان بن‌عبدالله، تحقیق: عبدالرحمن بن‌عبدالطیف، ریاض: چاپ چهارم، ۱٤۰۲ق.
۳۳. *العين*: خلیل بن‌احمد فراهید، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱٤۲٦ق.
۳٤. *فتح الباری بشرح صحيح البخاری*: شهاب‌الدین احمد بن‌علي بن‌حجر عسقلانی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربیه، ۱٤۰۲ق.
۳۵. *فتنة الوهابيّة*: احمد بن‌زینی دحلان، چاپ افست استانبول، ۱٤۰۷ق.
۳٦. *الفجر الصادق في الرد على منكري التوسل و الكرامات و الخوارق*: جمیل افندی صدقی زهاوی، چاپ افست، استانبول: ۱۳۲۳ق.

۳۷. *فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها*: علامه سید محمد حسن قزوینی، ترجمه: علی دوانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، چاپ سوم، ۱۳٦۸ش.
۳۸. *فرهنگ بزرگ جامع نوین؛ ترجمه المنجد*: احمد سیاح، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳٦۵ش.
۳۹. *فصل الخطاب من کتاب الله و حدیث الرسول و کلام العلماء فی مذهب ابن‌عبدالوهاب*: سلیمان بن‌عبدالوهاب، مصر: قاهره، بی‌تا.
٤۰. *فی منزل الوحی*: محمد حسین هیکل، مصر: مکتبه النهضة المصریه، چاپ سوم، ۱۹۵۷م.
٤۱. *القاموس المحیط*: فیروزآبادی، بیروت: دار احیاء التراث العربیه، چاپ دوم، ۱٤۲٤ق.
٤۲. *کشف الارتیاب فی أتباع محمد بن‌عبدالوهاب*: سید محسن امین، کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ سوم، بی‌تا.
٤۳. *اللباب فی تهذیب الانساب*: عزالدین بن‌اثیر جزری، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
٤٤. *لسان العرب*: جمال‌الدین محمد بن‌مکرم ابن‌منظور افریقی مصری، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
٤۵. *مجمع البحرین*: شیخ فخرالدین طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: المکتبة المرتضویة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
٤٦. *مجمع البلدان*: شهاب الدین یاقوت بن‌عبدالله حموی، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۸ق.
٤۷. *مسائل الجاهلیة*: محمد بن‌عبدالوهاب، مدینه منوره: مطبوعات الجامعة الاسلامیة، ۱۳۹٦ق.
٤۸. *مسند احمد بن‌حنبل*: احمد بن‌حنبل، تحقیق: محمد عبد القادر، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۸م.
٤۹. *مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان*: ابوطالب‌بن‌محمد اصفهانی، تهران، ۱۳۸۳ش.
۵۰. *مشاهیر علماء نجد و غیرهم*: عبد الرحمن بن‌عبد اللطیف بن‌عبدالله آل شیخ، دار الیمامة، چاپ دوم، ۱۳۹٤ق.
۵۱. *مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*: احمد بن‌محمد بن‌علی مقری فیومی، قم: دار الهجرة، ۱٤۰۵ق.
۵۲. *معجم الوسیط*: ابراهیم مصطفی، احمد حسن الزیات، حامد عبد القادر، محمد علی نجار، استانبول: دار الدعوة، بی‌تا.
۵۳. *معجم قبائل العرب القدیمه والحدیثه*: عمر رضا کحّاله، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۳۸۸ق.
۵٤. *معجم مقایس اللغة*: ابوالحسن احمد بن‌فارس بن‌ذکریا، بیروت: دارالاحیاء التراث العربیة، ۱٤۲۹ق.
۵۵. *مفتاح کنوز السنة*: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار احیاء التراث العربیة، ۲۰۰۱م.
۵٦. *مفردات*: راغب اصفهانی، قم: طلیعه نور، چاپ چهارم، ۱٤۲۹ق.
۵۷. *الملل و النحل دراسة موضوعیة مقارنة للمذاهب الإسلامیه*: جعفر سبحانی، قم: مؤسسة النشر الإسلامیه، ۱٤۱٤ق.

۵۸. *منتهي الارب في لغة العرب*: عبد الرحيم بن‌عبد الكريم صفی پوری، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۵۹. *موسوعة العتبات المقدسة*: جعفر خلیلی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۷ق.
۶۰. *الموسوعة العربية الميسرة*: ابراهيم مدكور، سهير قلماوی، زكی نجيب محمود، قاهره: دار الشعب رئيس المكتب سيد حسن جلال.
۶۱. *نصيحة لإخواننا علماء نجد*: يوسف بن‌سيّد هاشم رفاعی، مقدمه: دكتر محمد سعيد رمضان البوطی، مكتبة الرشيد، ۱۴۲۰ق.
۶۲. *هل نجد أرض الشيطان*: نجاح طائی، دار الهدی لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.

تحقیقی درباره رابطه ذهبی و ابن تیمیه

* حامد محمدیان خراسانی

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکترای تاریخ اسلام.

◆ **چکیده**

ذهبی، یکی از علمای پرآوازه اهل‌سنت و علمای معاصر ابن‌تیمیه و صاحب کتاب *زغل العلم* و نامه *النصیحة الذهبّیة* است. ذهبی در این دو تألیف خود، به‌ویژه در *النصیحة الذهبّیة* انتقادات تندی از ابن‌تیمیه و پیروان فکری او کرده و آنها را گمراه نامیده است. از آنجا که این رساله با عقاید علمای سلفی وهابی سازگاری ندارد، آنها به‌شدت تألیف این دو کتاب از سوی ذهبی را انکار کرده‌اند. در برابر آنها علمای اهل‌سنت آن دو کتاب را از آثار ذهبی می‌نامند. در این مقاله رابطه ذهبی با ابن‌تیمیه بررسی و صحت انتساب این دو تألیف به ذهبی با بهره‌گیری از کتب تاریخی و رجالی اهل‌سنت اثبات می‌شود. در ادامه زندگی دو عالم دیگر به نام‌های ابوحیان و ابن‌زملکانی را که در ابتدا از حامیان ابن‌تیمیه بودند و سپس از مخالفین وی گردیدند، بررسی می‌کنیم که شاهدی بر دوری ذهبی از ابن‌تیمیه در اواخر عمر وی است.

کلیدواژگان: ذهبی، ابن‌تیمیه، *زغل العلم*، *النصیحة الذهبیة*، حافظ سخاوی، ابن‌قاضی شهبه، ابوحیان، ابن‌زملکانی، ابن‌عبدالهادی.

◆ مقدمه

یکی از مباحث مهم و کلیدی در شناخت ابن‌تیمیه و آشنایی با افکـار و عقایـد او در میان علمای معاصرش و نوع نگرش آنان به ابن‌تیمیه است. اهمیت نگرش و نظر آنها درباره ابن‌تیمیه بسیار مهم است؛ چراکه آنها از نزدیک او را دیـده و بـدون واسـطه و از نزدیک با نظرهای وی آشنا بوده‌اند. لذا سخن آنها برای شناخت افکار ابن‌تیمیـه بـسیار راه‌گشاست. یکی از علمای معاصر ابـن‌تیمیـه، ذهبـی اسـت کـه از شـاگردان وی نیـز به‌شمار می‌آید. ذهبی در میان اهل‌سنت جایگاه برجسته‌ای دارد و بـرای آرای رجـالی و حدیثی وی ارزش فوق العاده‌ای قائـل هـستند. لـذا چگـونگی رابطـه ایـن دو، تـصویر روشن‌تری از زندگی و شخصیت ابن‌تیمیه به ما ارائه خواهد داد. علمای سلفی و وهابی معاصر مدعی هستند که ذهبی از ابتدا از طرف‌داران و حامیان ابن‌تیمیه بوده و تـا آخـر عمر بر این عقیده استوار مانده و انتساب دو کتاب *زغـل العلـم* و *النـصیحة الذهبیة* بـه ذهبی از سوی مخالفین ابن‌تیمیه صورت پذیرفته و ذهبی هرگز با ابـن‌تیمیـه مخالفـت نکرده است. در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا با بررسی کتاب‌هـای ذهبـی و بررسـی ادله سلفی‌ها و مخالفین صحت و سقم این ادعا را ارزیابی کنیم.

◆ آشنایی با ذهبی

مورخ و رجالی مشهور اهل‌سنت، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن‌احمـد بـن‌عثمـان بن‌قایماز بن‌عبدالله ذهبی، در ربیع الثانی سال ۶۷۳ ق در دمشق بـه دنیـا آمـد.[۱] دلیـل انتساب او به ذهبی، اشتغال پدرش به صـنعت طـلا سـازی بـود و بـدین سـبب بـه او ابن‌ذهبی گفته‌اند و بعضی گفته‌اند او در ابتـدای امـر بـه شـغل پـدرش یعنـی صـنعت طلاسازی اشتغال داشت.[۲]

۱. *الوافي بالوفيات*، ج۱، ص۲۱۷.

۲. *أنباء الغمر بأنباء العمر*، ج۱، ص۲۰۲.

او در دمشق به تحصیل پرداخت و استادان برجسته او ابن‌عساکر و ابن‌غدیر بودند.[1] ذهبی قبل از هجده سالگی به دنبال حدیث رفت[2] و سپس برای تکمیل تحصیلات راهی قاهره شد. کتاب *تاریخ الإسلام* را تألیف کرد و کتاب‌های دیگر همچون *العبر*، *سیر أعلام النبلاء*، *ملخص التاریخ*، *طبقات الحفاظ* و *طبقات القراء*، تلخیص این کتاب هستند. *تلخیص سنن کبیر بیهقی*، *تلخیص مستدرک حاکم*، *المیزان في نقد الرجال*، *مختصر تهذیب الکمال مزی*، *المعجم الکبیر*، *المعجم الصغیر* و *المعجم المختص بالمحدثین* از دیگر تألیفات او است.[3] دکتر بشار عواد معروف در کتاب *الذهبی و منهجه في کتاب تاریخ الإسلام*، ۲۱۳ کتاب از ذهبی نام می‌برد. او در سال ۷۴۸ق در دمشق درگذشت. اهمیت و جایگاه او در علم رجال اهل‌سنت آن‌چنان باارزش است که سبکی او را یکی از چهار حافظ زمان خود می‌داند که نظیر ندارد.[4]

◆ رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه

برای بررسی دقیق رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه، باید رابطه آنها را به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله اول شامل دوران جوانی و میان‌سالی است. مرحله دوم از اواخر زندگی ابن‌تیمیه شروع می‌شود و تا وفات ذهبی ادامه پیدا می‌کند. هم موافقان و هم مخالفان ابن‌تیمیه بر این نکته اتفاق نظر دارند که ذهبی در جوانی و میان‌سالی از جمله حامیان و طرف‌داران متعصب ابن‌تیمیه و به میزان زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های او بود و این تأثیرپذیری نیز تا شروع مرحله دوم رابطه این دو ادامه پیدا کرد. ذهبی در این مرحله پیوسته از او تمجید می‌کند و می‌بینیم تألیفات ذهبی در این دوران، اندیشه‌های ابن‌تیمیه را تأیید می‌کند. ذهبی در کتاب *تاریخ الإسلام* بارها از ابن‌تیمیه با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند.

---

۱. *الدرر الکامنة*، ج۵، ص٦٦.

۲. مقدمه کتاب *العلو*، ص۳.

۳. *الدرر الکامنة*، ج۵، ص٦٦.

۴. *الطبقات الشافعیة الکبری*، ج۹، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

در این دوران تأثیرپذیری ذهبی از ابن‌تیمیه بسیار زیاد است و می‌بینیم که ذهبی علی‌رغم اینکه ادعای رعایت انصاف و دوری از تعصب در تألیفات خود را دارد، در هنگام سخن گفتن از احادیث صفات و فضایل پیامبر و اهل‌بیت ﷺ از صواب و حقیقت دور می‌شود. احادیث زیادی در *مستدرک* حاکم وجود دارد که حاکم از یک سو آنها را طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح می‌داند و از سوی دیگر به‌دلیل آنکه با عقاید و افکار ذهبی در این دوران هماهنگی ندارد، ذهبی بدون ذکر دلیلی به تضعیف این احادیث می‌پردازد.[1]

سبکی(م۷۵۶) درباره کتاب‌های ذهبی که اکثر آنها در این دوران منتشر شده‌اند چنین می‌گوید:

> کتاب تاریخ استاد ما ذهبی، به‌رغم برخورداری از حسن و جامعیت، مملو از تعصب مفرط است که امیدوارم خدا او را به‌سبب این تعصب مؤاخذه نکند. بسیار به غیبت اهل دین پرداخته و در انتقاد از بسیاری از امامان شافعی و حنفی زیاده‌روی کرده است.[2] از حافظ صلاح‌الدین خلیل بن‌کیکلدی علائی نقل شده که گفته است: در دین و ورع ذهبی و شایستگی او در آنچه مردم در حق او می‌گویند، شک ندارم، و لکن مذهب تجسیم بر او غالب شده و از تأویل و مذهب تنزیه دور شده و این امر موجب دوری شدید او از اهل تنزیه و گرایش شدید او به اهل تجسیم شده است. هرگاه به شرح زندگی یکی از اهل تجسیم می‌پردازد، در اتصاف او به جمیع خصایص نیکو زیاده‌روی و از خطاهای او غفلت و حتی‌الامکان خطاهایش را توجیه می‌کند. هرگاه از شخصیت‌های گروه دیگر

۱. برای نمونه مي‌توان به حدیث ٤٣١٩ کتاب *مغازی و سرایا*، حدیث ٤٦٣٢ باب ذکر اسلام علی، حدیث ٤٧٢٦ باب ذکر مناقب فاطمه، حدیث ٤٨١٨ فضائل ابی عبدالله الحسین بن علی و بسیاری از احادیث دیگر در *مستدرک* حاکم اشاره کرد.

۲. *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۲، ص۲۲.

مثل امام الحرمین، غزالی و مانند این دو سخن به میان آید، درباره‌شان چندان سخن نمی‌گوید و سخن افرادی را که از او بدگویی کرده‌اند، زیاد نقل و آن را تکرار و آشکار می‌کند و آن را حجت می‌داند و بی‌اختیار از خصائص نیکوی فراوان آنها روی برمی‌گرداند و تمام آنها را بیان نمی‌کند.

هرگاه به اشتباهی درباره آنان دست یابد، آن را ذکر می‌کند. همچنین درباره اهل زمان ما این کار را انجام می‌دهد و اگر نتواند تصریح کند، هنگام بیان شرح زندگی او می‌گوید خدا او را اصلاح کند و مانند آن. علت این امر مخالفت آنها با عقاید او است.

شرح حال استاد ما ذهبی، بیشتر از آن است که بیان شود. [بیان این مطالب] در حالی است که او استاد و معلم ماست، ولکن سزاوار است که به دنبال حقیقت باشیم. تعصب زیاد او موجب ریشخند شدن او شده بود و من در روز قیامت بر او می‌ترسم. چه بسا کسی‌که در نظر او حقیر باشد، [نزد خدا] آبرومندتر از او باشد، از خدا می‌خواهیم که از بار گناهان او بکاهد و به کسانی که ذهبی از آنان بدگویی کرده است، گذشت از او را الهام کند و استادان از توجه به کلام او نهی کرده و گفتار او را معتبر ندانسته‌اند.[1]

این فراز از کلام سبکی به وضوح شباهت گفتار، رفتار و آرای ذهبی به ابن‌تیمیه در این دوران را نشان می‌دهد، اما بعدها و در مرحله دوم رابطه ذهبی و ابن‌تیمیه، شاهد دگرگونی زیادی در آرای ذهبی هستیم و آرای او در این دوره بسیار متفاوت با آرای قبلی او و حتی متناقض با آرای ابن‌تیمیه است. برای مثال ذهبی درباره زیارت در بخش مربوط به زندگی امام حسن علیه‌السلام در رد ابن‌تیمیه چنین می‌گوید: «هر کس که

۱. *طبقات الشافعیة الکبری*، ج۲، ص۱۳.

نزد حجره مقدسه با حالت ذلت و تسلیم بایستد و بر پیامبر صلوات فرستد، خوشا به حال او که چه زیارت نیکویی به‌جا آورده و این حالت تذلیل و محبت او چه زیباست!»[1]

◆ بررسی کتاب «زغل العلم» و رساله «النصیحة الذهبیة»

از جمله تألیفات ذهبی که ادعای تغییر در آرا و نظرهای ابن‌تیمیه را تأیید می‌کند، کتاب *زغل العلم* و رساله *النصیحة الذهبیة* است که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) *زغل العلم*

در انتساب کتاب *زغل العلم* به ذهبی در میان علما و مورخان هیچ اختلافی وجود ندارد. نسخه خطی این کتاب در دارالکتب المصریّة موجود است.[2] ابن‌حجر عسقلانی (م۸۵۲)[3] در *أنباء الغمر* در زندگی عبدالله بن‌محمد بن‌ابی‌بکر، ابن‌الوزیر(م۸۴۰) در *العواصم و القواصم في الذب عن سنة ابي‌القاسم* و عبدالحی بن‌احمد بن‌محمد عکری حنبلی (م۱۰۸۹)[4] از کتاب *زغل العلم* یاد کرده‌اند.

در این میان برخی از علمای سلفی و وهابی منکر تألیف این کتاب از سوی ذهبی شده‌اند. دلیل انکارشان، عبارات ذهبی در این کتاب علیه ابن‌تیمیه است. ذهبی در این کتاب عجب و تکبر را علت عمده انحطاط ابن‌تیمیه دانسته و می‌نویسد:

> سال‌های بسیار در بررسی احوال او کوشیدم تا درباره او به این نتیجه رسیدم که علت کناره‌گیری اهل مصر و شام و دلیل تنفّر آنها

---

۱. *سیر أعلام النبلاء*، ج٤، ص ٤٨٤.

۲. *العقیدة و علم الکلام*، ص٥٥٥.

۳. *انباء الغمر بأبناء العمر*، ج۱، ص۱٦۹.

۴. *شذرات الذهب*، ج٦، ص۲٥۲.

از او و سرزنش و تکذیب و تکفیر او، تکبّر و خودخواهی و شدت علاقه‌اش به رهبری در میان علما و توهین به بزرگان بوده است.[1]

ذهبی در جای دیگر درباره سرنوشت ابن‌تیمیه و مقایسه آن با دوران قبلی چنین می‌گوید: «و سرانجام امر او را که پستی، انزوا، گمراهی، تکفیر و تکذیب او با حق و باطل بود، دیدم...».[2]

از آنجا که منابع زیادی به این کتاب اشاره کرده‌اند و کسانی که از زندگی ذهبی سخن گفته‌اند نیز به این کتاب اشاره کرده‌اند، ادعای آن دسته از سلفیون که به انکار انتساب این کتاب به ذهبی پرداخته‌اند، بی‌مورد و بدون دلیل است.

ب) *النصیحة الذهبیة*

مهم‌ترین اثر ذهبی که اوج انتقاد او به ابن‌تیمیه به‌شمار می‌آید، نامه معروف به *النصیحة الذهبیة* است. ذهبی در این نامه، ابن‌تیمیه را مغرور، منافق، تحریف‌کننده حقایق معرفی و در ایمان او تشکیک می‌کند و پیروان او را گمراهانی می‌داند که از روی جهل و نادانی از او تبعیت کرده‌اند.

قدیمی‌ترین کتابی که به وجود این نامه اشاره کرده، کتاب *الإعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ* تألیف حافظ سخاوی (م۹۰۲) است. او می‌گوید:

> از جمله کسانی که بعضی از مردم از آنها نفرت دارند و به‌رغم علم زیاد و ورع و زهد آنها از علمشان بهره نمی‌برند، ابن‌حزم و ابن‌تیمیه هستند که مورد آزار و اذیت نیز قرار گرفتند. دلیل این امر، هرزگی زبان آنها و عدم کنترل آن است؛ به‌گونه‌ای‌که علیه علما به گزافه سخن می‌گویند و در جرح آنها مبالغه می‌کنند.[3] برای ذهبی

---

۱. *زغل العلم*، ص۳۸.

۲. همان، ص۴۳.

۳. *الإعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ*، ص۱۱۱.

عقیده نیکو و رساله‌ای دیدم که خطاب به ابن‌تیمیه برای دفع نسبت تعصب زیاد او به ابن‌تیمیه نوشته است.[1]

علامه کوثری این رساله را همان *النصیحة الذهبیة* می‌داند و چنین می‌گوید:

وعده دادیم که در آخر کتاب تصویر رساله‌ای را که ذهبی به ابن‌تیمیه فرستاده و در آن او را از عواقب اصرار بر آرای شاذ فقهی و مخالفت با علما در مسائل اصلی و فرعی بر حذر داشته، بیاوریم. ما به این نامه به خط تقی ابن‌قاضی شهبه (م۸۵۱) دست یافتیم که او آن را از خط برهان بن‌جماعه و او از دستخط حافظ ابوسعید صلاح علائی (م۸۶۱) و او آن را از اصل نامه ذهبی استنساخ کرده است. خط تقی بن‌قاضی شهبه، مشهور و معروف است و کتاب‌هایی به خط او در دار الکتب المصریه و الخزانة الظاهریة دمشق موجود است؛ از جمله این کتاب‌ها بخشی از *طبقات الشافعیه* است که در دارالکتب المصریه نگهداری می‌شود و گزیده‌ای از *التاریخ الکبیر* ذهبی درباره زندگی علمای شافعی که در الخزانة الظاهریة موجود است. محققی که با دستخط ابن‌قاضی شهبه آشنا نیست، می‌تواند با مقایسه دستخط او در اینجا که تصویر *النصیحة الذهبیه* از نسخه دارالکتب المصریه است و بین دستخط محفوظ او در دارالکتب المصریه و الخزانة الظاهریه، از دستخط او اطمینان یابد.

حافظ سخاوی به این رساله در *الإعلان بالتوبیخ* اشاره کرده است: «و رساله ای از ذهبی به ابن‌تیمیه دیدم که برای دفع انتساب خودش به تعصب زیاد درباره ابن‌تیمیه نوشته است».

۱. همان، ص۱۳۶.

سخاوی در اینجا در صدد دفاع از ذهبی است و نسبت تعصب فراوان او به ابن‌تیمیه را رد می‌کند و می‌گوید: «به این نکته در ابتدای رساله که همراه *زغل العلم* در دو سال قبل منتشر شد، اشاره کردم». ذهبی از دوستان او بود و به استثنای مسائل اندکی، پیرو او بود، اما هنگامی‌که دریافت این فتنه فراگیر شده و جز پیروان حشویه‌ای او و جوانان فریب خورده کسی همراه او باقی نمانده است، تلاش کرد تا فتنه را آرام کند. از یک سو به مخالفین ابن‌تیمیه نامه نوشت تا آرام‌تر سخن بگویند؛ همان‌طورکه طبق گفته ابن‌رجب این کار را با تقی‌الدین سُبکی انجام داد و از سوی دیگر، این رساله را به خود ابن‌تیمیه می‌نویسد.[1]

دکتر بشار عواد معروف، استاد و رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد، نیز در مقدمه کتاب *سیر اعلام النبلاء* ذهبی به وجود این نامه و همچنین کتاب *زغل العلم* اشاره می‌کند و آنها را از تألیفات ذهبی می‌داند.[2]

ایشان در کتاب *الذهبي و منهجه في كتابه تاريخ الإسلام* می‌گوید:

این نامه‌ای است که ذهبی آن را برای استاد و دوست خود ابوالعباس ابن‌تیمیه حرانی(م۷۲۸) فرستاده و در نامه‌اش او را نصیحت و در بعضی از امورش سرزنش کرده است. حافظ سخاوی از این نامه در کتاب *الإعلان* سخن به میان آورده است. لذا به قول گروهی که در این نامه تشکیک کرده‌اند و گفته‌اند جعلی است، اعتنایی نمی‌شود.[3]

دکتر صلاح الدین المنجد در کتاب *شیخ الإسلام ابن‌تیمیه سیرته وأخباره عند المورخین* می‌گوید:

---

۱. *العقیدة و علم الکلام*، ص۵۵۵.

۲. *سیر أعلام النبلاء*، ص۳۸.

۳. *الذهبي و منهجه في كتاب تاريخ الإسلام*، ص۱٤٦.

گروهی در انتساب این نامه به ذهبی تشکیک کرده‌اند و ما تردیدی نداریم که این نامه از او است. نسخه خطی آن را از ذهبی نقل کردم . احدی از علمایی که آن را نقل کرده‌اند، مثل تقی‌الدین بن‌قاضی شهبه و دیگران، منکر آن نشده‌اند. این همان شیوه ذهبی است در هنگامی که انتقاد می‌کند و به نظر می‌رسد این نامه را در آخر زندگی ابن‌تیمیه نوشته است. کسی مثل ذهبی او را نستوده است، و لکن به‌سبب دوستی و ترحم بر او، در بعضی از امور از وی انتقاد کرده است.[1]

سلفی‌ها به‌شدت به انکار تألیف این رساله پرداخته‌اند و حتی بعضی از آنها از آن با عنوان *الفضیحة الذهبیّه* یاد می‌کنند.

◆ شبهات مطرح درباره رساله «النصیحة الذهبیّه»

۱. مرثیه ذهبی در مرگ ابن‌تیمیه

یکی از مسائلی که در رد این نامه ذکر می‌کنند، مرثیه ذهبی بعد از وفات ابن‌تیمیه است که ذهبی در فرازی از مرثیه‌اش می‌گوید:

ای مرگ، از این به بعد، هر که را خواهی بگیر یا رها کن، تو نشانه علوم و ورع را از بین بردی... شیخ الاسلام را از ما گرفتی و ریسمان تقوا بریده شد و صاحبان بدعت به آرزوی خود رسیدند... .[2]

اگر این مرثیه را در منابع جستجو کنیم، به این حقیقت می‌رسیم که ناقل آن فقط ابن‌عبدالهادی است و تمام منابع بعدی، از او نقل کرده اند. شمس‌الدین عبدالله محمد بن‌عبدالهادی بن‌قدامه مَقْدسی این مرثیه را در کتاب *العقود الدریه* ذکر کرده است. او حنبلی مذهب است و اگر چه در کتاب‌های رجالی به نکته خاصی درباره وی اشاره

۱. *أضواء علی الرسالة المنسوبة إلی الحافظ الذهبي*، ص۸.

۲. *العقود الدریة*، ص ٤١٠

نشده است، اما نکته برجسته در زندگی این شاگرد ابن‌تیمیه، تعصب، شیفتگی و دلدادگی او به ابن‌تیمیه است که در این زمینه گوی سبقت را از دیگران ربوده است.[1]

مطلبی که حکایت از تعصب او دارد، برخورد تند و شدید وی با مخالفین ابن‌تیمیه است. او در کتاب *العقود الدریه* همچون استادش ابن‌تیمیه، نسبت‌های ناروایی به مخالفان خود می‌دهد. تقی‌الدین سُبکی به سبب مخالفت ورزیدن با افکار ابن‌تیمیه، در این کتاب مورد اتهام‌های ناروای ابن‌عبدالهادی قرار می‌گیرد. ابن‌عبدالهادی در معرفی او و کتابش چنین می‌گوید:

> دیدم که او در کتابش به دنبال تصحیح احادیث ضعیف و جعلی، تقویت روایات موهوم و دروغین، و تضعیف احادیث صحیح و ثابت و روایات قوی و مقبول است. او در صدد است که برای این روایات صحیح تأویلات منکر و مردود ذکر کند.[2]

او در ادامه، سُبکی را مردی ریاکار، دنباله‌رو هوای نفس و معتقد به اقوال شاذ و آرای منکر، کسی‌که بر خلاف اجماع علما حرکت می‌کند و هیچ‌یک از علما موافق گفتارش نیست، معرفی می‌کند. این شیوه سخن گفتن که همانند ابن‌تیمیه همراه با جزمیت و قاطعیت است، مخاطب را به قبول آن نزدیک می‌کند و فهم حقیقت را برای آنها دشوار می‌سازد.

نادرستی این نسبت‌ها با مراجعه به کتاب‌هایی که به شرح حال سُبکی پرداخته‌اند، آشکار می‌شود و این‌گونه نسبت‌ها نشان می‌دهد که او چگونه برای دفاع از استادش دیگران را به مطالب بی‌پایه و دروغین متهم می‌کند. این اتهامات بی‌پایه که دیگران آن را نفی کرده و از سبکی به نیکی یاد کرده‌اند، تا حدودی شخصیت در سایه و ناشناخته ابن‌عبدالهادی را آشکار می‌سازد.

---

۱. ر.ک: *العقود الدریة*: ص۱۰.

۲. *همان*، ص۱۳.

ذهبی در *معجم محدثی*، سبکی را امام، فقیه، علامه، محدث، حافظ و فخر الحفـاظ وصف می‌کند.[1]

ابن‌حجر در *الدرر الکامنه* گفتاری از دیگران درباره سُبکی نقل می‌کند که حکایت از جایگاه بالای او در علم و تقوا و عبادت دارد.[2]

۲. دشمنی ناشران آن با ابن‌تیمیه

این نامه به خط ابن‌قاضی شهبه است که ناسازگاری خط فکری او بـا ابـن‌تیمیـه و مخالفت این دو با یکـدیگر آشـکار اسـت. در ایـن زمـان ناشـر آن کـوثری اسـت کـه حنفی‌مذهب، و در عقاید، اشعری مسلک است و شهادت این دو از نظر شـرعی مـردود است.[3]

کسانی‌که قائل شده‌اند گفتار و شهادت تقی‌الدین ابن‌قاضی شـهبه از نظـر شـرعی مردود است و در وثاقت وی تردید کرده‌اند، تنها سـلفیون و وهـابیون معاصـر هـستند. شخصیت و وثاقت او مورد قبول علما است و از او به نیکی یاد کرده‌اند و تنهـا جـرم او این است که مقابل انحرافات ابن‌تیمیه ایستاده است. حنبلی‌ها نیز همانند دیگـران او را قبول دارند. ابن‌مفلح (م۸۸۴ق) در کتاب خود *المقصد الأرشد فی ذکـر اصـحاب الامـام احمد*، بارها از ابن‌قاضی شهبه با عنوان «شیخنا» یاد می‌کند.[4]

در وثاقت علامه محمد زاهد کوثری در بین اهل‌سنت نیز کلامی نیست. دکتر سـید محمد حسن علوی، مدرس مسجد الحرام و مـدرس دانـشکده «الـشریعة و الدراسـات الإسـلامیه» در دانشگاه ملک عبد العزیز مکه مکرمه، او را به امانت در علم، بـصیرت و

۱. *معجم محدثی الذهبی*، ص۱۱٦.

۲. *الدرر الکامنة*، ج٤، ص٨٤.

۳. این شبهات، عمده شبهات وهابیون معاصر است که از جزواتی همچون *التوضیح الجلي في الرد علی النصیحة الذهبیة المنحولة علی الامام الذهبي* و یا کتاب *مذهب حنبلی و ابن تیمیه* نوشته عبدالحکیم مطرودی نقل شده است.

۴. به عنوان نمونه بنگرید: *المقصد الأرشد في ذکر اصحاب الامام احمد*، ج۱، ص۱٤۸، ۲۰٤، ۲۸٦ و....

تلاش فراوان در نشر علم و امور خیر وصف می‌کند.[1] برای اطلاع از جایگاه علمی و شخصیت علامه کوثری گفتار ابوزهره کافی است؛ ابوزهره وی را مجدِّد واقعی و کسی می‌داند که برای عبادت خداوند به علم روی آورده است و می‌گوید: «عالمی نمی‌شناسم که جای خالی او را پر کرده باشد... او بقیه سلف صالح است که علم را وسیله رزق و نردبانی برای هدف دیگر قرار نداده‌اند».[2]

تنها سلفیون هستند که به جرح کوثری پرداخته‌اند؛ چنان‌که بِن‌باز ایشان را «أفاك أثیم» وصف می‌کند.[3] اگرچه سلفیون از روی بی‌اطلاعی و یا به اشتباه علامه کوثری را در اعتقادات اشعری می‌دانند، اما باید توجه داشت که ایشان در اعتقادات ماتریدی‌مذهب است. به‌هرحال حنفی بودن در فقه و در اعتقادات اشعری و یا ماتریدی بودن، تنها از نظر سلفیون جرح محسوب می‌شود؛ چرا که پیروان مذهب حنفی در جهان اسلام فراوان‌اند و بسیاری از اهل‌سنت در عقاید پیروی اشاعره و ماتریدیه‌اند و اگر حنفی و اشعری و یا ماتریدی بودن موجب جرح شود، وثاقت بسیاری از اهل‌سنت محل سؤال و تردید خواهد بود.

◆ دو شاهد دیگر برای اختلاف ذهبی و ابن‌تیمیه

نکته دیگری که بر صحت انتساب این نامه به ذهبی و همچنین دوری او از ابن‌تیمیه در اواخر عمر وی گواهی می‌دهد، رابطه سایر علما و تغییر نظر آنان به سبب عقاید انحرافی ابن‌تیمیه است. در ادامه مقاله به بررسی رابطه دو تن دیگر از علمای معاصر ابن‌تیمیه می‌پردازیم که ابتدا از حامیان ابن‌تیمیه بودند و به حمایت و تأیید از او پرداختند، اما بعد جزء مخالفان او شدند.

---

۱. *المجلة الجامعة الاسلامیة*، ش۱، ص۲۰۸.

۲. *العقیدة و علم الکلام*، ص ۱۰.

۳. همان.

۱. ابوحیان

محمد بن‌یوسف بن‌علی بن‌حیان، ابوحیان اندلسی، نحوی، مفسر، محدث، قاری، مورخ و ادیب مشهور در سال ۶۵۴ به دنیا آمد. تفسیر *البحر المحیط* مهم‌ترین اثر او است. مورخان و رجالیون از ابوحیان به نیکی یاد کرده‌اند. صفدی در وصف او می‌گوید: «او را یا در حال تسبیح گفتن یا در حال مطالعه کتاب دیدم. مورد وثوق بود و با لغت آشنایی کامل داشت و در نحو امام مطلق بود». ابن‌حجر او را بسیار موثق، حجت و دارای عقاید سالم معرفی می‌کند.[۱]

او در ابتدا اشعاری در مدح و ستایش ابن‌تیمیه سرود؛ از جمله در ابیاتی ابن‌تیمیه را احیاگر دین، ظاهرکننده حق در هنگامی‌که نشانه‌های آن از بین رفته و امامی معرفی می‌کند که همه در انتظارش بودند.[۲] بعدها ابوحیان از مخالفان ابن‌تیمیه شد و اشعاری را که در مدح وی سروده بود، از دیوان خود حذف نمود و دیگر از ابن‌تیمیه به خوبی یاد نکرد.[۳] این تغییر رفتار عجیب و شگرف، بنا به تصریح خود ابوحیان در تفسیرش *البحر المحیط*، به سبب عقاید انحرافی ابن‌تیمیه بود. او بیان می‌کند که نشستن خداوند بر کرسی را در کتاب ابن‌تیمیه خوانده است و گویا به‌سبب همین عقیده و عقاید انحرافی دیگر ابن‌تیمیه، از وی برگشته است.[۴] سبکی در *السیف الصقیل* نیز بر این نکته اشاره می‌کند که وقتی ابوحیان کتاب *العرش* ابن‌تیمیه را دید، تا آخر عمر او را لعنت می‌کرد.[۵]

سلفی‌ها تلاش کرده‌اند تا به استناد کلام ابن‌حجر علت دوری ابوحیان از ابن‌تیمیه را به نقد تند ابن‌تیمیه از سیبویه و کتاب نحوی او *الکتاب*، مرتبط بدانند. آنها این کلام را از منابع متعددی نقل می‌کنند، اما با دقت در منابع در می‌یابیم که منابع بعدی

---

۱. *الدرر الکامنة*، ج ٦، ص۵۸.

۲. همان، ج۱، ص۱۷۷.

۳. همان.

۴. ابن تیمیه، ج۳، ص۲۵.

۵. *العقیدة و علم الکلام*، ص٤٧٨.

همچون *شذرات* این مطلب را از ابن‌حجر نقل کرده‌اند. ما در اینجا برای آشکار شدن حقیقت عین عبارت ابن‌حجر را نقل می‌کنیم:

> ابوحیان، ابن‌تیمیه را تکریم می‌کرد و قصیده‌ای در مدح او سرود و سپس از او روی برگرداند و در تفسیرش از او به بدی یاد کرد و به او نسبت تجسیم داد. گفته شده سبب امر این بود که ابن‌تیمیه و ابوحیان با یکدیگر درباره علم عربی بحث می‌کردند که ابن‌تیمیه به سیبویه توهین کرد و این امر موجب دوری ابوحیان از او شد و گفته شده علتش این بود که ابوحیان به کتاب *العرش* ابن‌تیمیه دست یافت و دریافت که او قائل به تجسیم است.[1]

همان‌طور که دیدیم، ابن‌حجر مسئله نقد سیبویه را به‌عنوان یک قول مطرح می‌کند و از آنجایی که خود ابوحیان به مسئله تجسیم تصریح کرده است، این قول درباره علت دوری ابوحیان پذیرفتنی نیست.

۲. زملکانی

عالم دیگر، محمد بن علی بن‌زملکانی است که در سال ۶۶۷ متولد شد و یکی از پیشتازان در زمینه‌های فتوا و تدریس بود و هوش سرشاری داشت و ذهبی او را عالم عصر و بزرگ شافعیه خطاب کرد و درباره او گفت: «به مذهب و اصول آن آگاه بود و در علوم عربی قوی بود... بیشتر علمای عصر شاگرد او بودند و در کرامت و بزرگی نفس کسی هم پایه او نبود».[2]

ابن‌زملکانی هنگامی که از حامیان ابن‌تیمیه بود، درباره او این چنین گفته است:

> هرگاه کسی از ابن‌تیمیه در زمینه‌ای سؤال می‌کرد، به‌دلیل تبحر و آگاهی وی در این رشته گمان می‌کرد که او تنها در این علم تخصص دارد و می‌گفت که هیچ‌کس همانند او نمی‌داند. فقهای

۱. *الدرر الکامنة*، ج۶، ص۵۸.

۲. *البدر الطالع*، ج۲، ص۲۰۵.

سایر مذاهب هرگاه نزد او مـی‌آمدنـد، از او دربـاره مذهبـشان بهـره می‌بردند و او با احدی مناظره نکرد، مگر اینکه حقانیت او ثابت شد، و در دانشی (علوم شرعی و غیر آن) سخن نگفت، مگر اینکه سرآمد اهل آن علم بود و تمام شرایط اجتهاد در او جمع شده بود.[1]

زملکانی آن‌چنان به حمایت از ابن‌تیمیه پرداخت که شغلش را هم به سبب حمایـت و طرف‌داری از او از دست داد.[2] ابن‌وردی نقل می‌کند ابن‌زملکانی بر بعضی از تألیفـات ابیاتی نوشته که ترجمه آن چنین است: «وصف‌کنندگان در حق او چـه مـی‌گوینـد؛ در حالی که صفات او را نمی‌توان شمرد؟ او یک حجت کامل خداسـت، او اعجوبـه دوران ماست».[3]

بعدها زملکانی نظرش درباره ابن‌تیمیه تغییر یافت و در مسائل زیادی با او مخالفـت کرد و دو کتاب علیه آرا و نظریات ابن‌تیمیه به نام های *الرد علی ابن‌تیمیة في مسألتي الطلاق والزیارة* و *في تفضیل البشر علی الملك* تألیف کرد. درباره علت مخالفت زملکـانی با ابن‌تیمیه در منابع چیزی ذکر نشده، اما بـه نظـر مـی‌رسـد علتـی جـز آشـنایی او بـا انحرافات ابن‌تیمیه ندارد و کتاب‌هایی که زملکانی در رد نظـر ابـن‌تیمیـه تـألیف کـرد، برای اثبات این ادعا کافی است.

◆ جمع‌بندی

از مطالب فوق آشکار شد که در انتساب کتاب *زغل العلم* و رساله *النصیحة الذهبّیة* به ذهبی هیچ تردیدی نیست و انکار آن از سوی سلفیون بی‌مورد است. سـلفیون نامـه ذهبی به ابن‌تیمیه را با تشکیک در وثاقت ابـن‌قاضـی شـهبه و علامـه کـوثری انکـار می‌کنند؛ در حالی که اهل‌سنت و حتی حنبلی‌ها ابن‌قاضی شـهبه را عـادل مـی‌داننـد و

---

۱. *المقصد الرشد*، ج۱، ص۱۳۵.

۲. *البدایة و النهایة*، ج۱٤، ص٤۹.

۳. *تاریخ ابن الوردی*، ج۲، ص۲۷۸.

حنفی و اشعری و ماتریدی بودن شخص موجب جرح او نمی‌شود و با وجود تصریح دیگران به وثاقت علامه کوثری، با این گونه نسبت‌ها، نمی‌توان وثاقت او در نقل این نامه را مورد تردید قرار داد. شبهه عمده سلفیون در انکار تألیف نامه از سوی ذهبی، ناسازگاری آن با گفتار و ستایش‌های قبلی ذهبی است و مشخص شد که ذهبی پس از پی‌بردن به انحرافات ابن‌تیمیه، از وی روی برگردانده است؛ همچنان‌که این جریان درباره ابوحیان و ابن‌زملکانی روی داد و این دو به‌رغم حمایت اولیه از ابن‌تیمیه، پس از آگاهی از انحرافات او به مخالفت با وی پرداختند.

◆ کتابنامه

۱. *ابن تیمیه*: حبیب الطاهر الشمری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۹۰.

۲. *أضواء على الرسالة المنسوبة إلى الحافظ الذهبي النصيحة الذهبية لابن تيمية*: ابوالفضل قونوي، برگرفته از سایت www.frqan.com.

۳. *الأعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ*: حافظ سخاوی، محقق فرانز روزنثال، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی‌تا.

٤. *أنباء الغمر بأبناء العمر في التاريخ*: ابن‌حجر عسقلاني، محقق: محمد عبد المعيد خان، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.

٥. *البداية و النهاية*: ابن‌کثیر، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ سوم، ۲۰۰۹م.

٦. *تاريخ ابن الوردي*: زين الدين عمر ابن‌الوردي، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤١٧ق.

۷. *تذكرة الحفاظ*: ذهبی، محقق: زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٩ق.

۸. *الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة*: ابن‌حجر عسقلانی، محقق: محمد عبد المعید ضان، صیدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۹۲ق.

۹. *دول الإسلام*: ذهبی، بیروت: اعلمی، ١٤٠٥ق.

۱۰. *الذهبي و منهجه في كتاب تاريخ الإسلام*: بشار عواد معروف، قاهره: مطبعة عیسی البابی، چاپ اول، ۱۹۷٦م.

۱۱. *زغل العلم*: ذهبي، محقق: محمد بن ناصر العجمي، مكتبة الصحوة الإسلامية، بی‌جا، بی‌تا.

۱۲. *سیر أعلام النبلاء*: ذهبی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ١٤١٧ق.

۱۳. *شذرات الذهب في أخبار من ذهب*: عبد الحي بن احمد عكري حنبلي، محقق :عبد القادر ارنؤوط، محمود ارناؤوط، دمشق: دار ابن کثیر، ١٤٠٦ق.

١٤. *طبقات الحنابلة*: ابن‌رجب حنبلي، بی‌جا، بی‌تا.

١٥. *طبقات الشافعية الكبرى*: تاج الدين سبكي، محقق: محمود محمد الطناحي، بیروت: هجر، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

١٦. *العقود الدرية من مناقب شيخ الاسلام احمد بن تيمية*: ابن‌عبد الهادي، محقق: محمد حامد الفقي، بیروت: دار الكتاب العربي، بی‌تا.

۱۷. ***العقود الدرية من مناقب شيخ الإسلام احمد بن تيميه***: ابن‌عبد الهادي، محمد بن احمد، بيروت: دار الكتاب العربي، بی تا.
۱۸. ***العقيده و علم الكلام***: محمد زاهد كوثری، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ دوم، ۲۰۰۹م.
۱۹. ***العلو للعلي الغفار***: ذهبي محقق: ابو محمد أشرف بن عبدالمقصود، رياض: مكتبة أضواء السلف، چاپ اول، ۱۹۹۵م.
۲۰. ***مجلة الجامعة الاسلامية بالمدينة المنورة، القاء الضوء القرآني على كتابة الدكتور علوي حول النبهاني***: عبد القادر حبيب السندي، شماره۳۱.
۲۱. ***المستدرك على الصحيحين مع تعليقات الذهبي في التلخيص***: حاكم نيشابوری، محقق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱٤۱۱ق.
۲۲. ***معجم محدثي الذهبي***: ذهبي، محقق: روحيه عبد الرحمن سويفي، بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ۱٤۱۳ق.
۲۳. ***المقصد الأرشد في ذكر أصحاب الإمام أحمد***: ابن‌مفلح، محقق: الرحمن بن سليمان عثيمين، رياض: مكتبة الرشد، ۱٤۱۰ق.
۲٤. ***الوافي بالوفيات***: صفدي، بی جا، بی تا.

نقد کتاب

- ✓ نقد و بررسی کتاب «مجموعة التوحید»
- ✓ نقدی بر کتاب «التبرك المشروع و التبرك الممنوع»
- ✓ نقد و بررسی کتاب «زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور»

نقد و بررسی کتاب «مجموعة التوحید»

* حسین رجبی

* عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب

◆ **چکیده**

در این نوشته بخشی دیگر از گفتار محمد بن‌عبدالوهاب را از کتاب *مجموعة التوحید* بررسی می‌کنیم. وی ادعا می‌کند علم ضروری داریم که پیامبر اکرم خواندن غیر خدا را برای احدی تشریع نفرموده است. او بدون بیان معیار و دلیل، اموری چون محبت، توکل، استغاثه، خوف و غیر آن را جزء عبادتات می‌داند و از این رو معتقد است انجام این اعمال برای غیر خدا عبادت او به شمار می‌رود و در نتیجه موجب شرک است. در این مقاله بررسی می‌شود که آیا در این زمینه ادعای علم ضروری که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود نداشته باشد، صحیح است؟ آیا در بین خود علمای حنبلی این ادعا پذیرفتنی است؟ سپس به بررسی ادعای دوم او می‌پردازیم که گفته است انجام انواع عبادت برای غیر خدا به صورت مطلق شرک است. سپس معیار و ملاک عبادت و شرک در مورد انواع اعمال یادشده را بیان می‌کنیم تا خوانندگان محترم به داوری بپردازند.

کلیدواژگان: انواع عبادات، تشریع، محمد بن‌عبدالوهاب، دعا، استغاثه، محبت، رجا و خوف.

◆ مقدمه

محمد بن‌عبدالوهاب در *مجموعة التوحید* دو ادعا درباره خواندن غیر خدا و ارکان عبادت کرده است. وی می‌گوید مسلمانان حقیقت توحید را نفهمیده‌اند و از این رو به بدعت و شرک مبتلا شده‌اند. پیروان محمد بن‌عبدالوهاب گفتار او را حق و بدون دلیل می‌پذیرند؛ درحالی‌که اگر کسی اندک آگاهی از مبانی و معیار توحید و شرک داشته باشد، ضعف‌های سخن ابن‌عبدالوهاب را درک می‌کند. در این نوشتار به نقد و بررسی ارکان عبادت از نگاه ابن‌عبدالوهاب می‌پردازیم. امیدواریم با عنایات الهی حقیقت توحید را در پرتو قرآن و سنت برای خوانندگان محترم تبیین کنیم.

◆ دیدگاه ابن‌عبدالوهاب درباره عدم تشریع خواندن غیر خدا و پاسخ به اشکال او

محمد بن‌عبدالوهاب می‌گوید:

> و نحن نعلم بالضرورة أن النّبي ﷺ لم یشرع لأحد أن یدعو أحداً من الأموات والأنبیاء ولا الصالحین، ولا غیرهم بلفظ الاستغاثه و لابغیرها...؛
>
> برای ما بسیار روشن است که پیامبراکرم به کسی اجازه نداده است تا به اموات، پیامبران، افراد صالح و غیر آنان استغاثه و توسل جوید و آنان را بخواند.[1]

وی این ادعای خود را مانند نماز و روزه ضروری دین و امری قطعی می‌داند که هیچ مسلمانی در آن هیچ تردیدی ندارد، ولی اولاً، اگر این مسئله ضروری و قطعی است، نباید در آن اختلافی وجود داشته باشد؛ درحالی‌که سخن او مورد اختلاف است؛ زیرا بسیاری از علما حتی احمد بن‌حنبل توسل به پیامبر اکرم را جایز دانسته‌اند؛

---

۱. *مجموعة التوحید*، ص ۳۱.

چنان‌که شوکانی،[1] سبکی در *شفاءالسقام*،[2] علمای دیوبند هند در *المهند علی المفند*،[3] علمای ترکیه و علمای شیعه به اتفاق توسل را جایز می‌دانند. بنابراین نخستین اشکال این است که محمد بن‌عبدالوهاب بدون دلیل ادعای بزرگی کرده است که عدم دقت او را در مسائل مهم اعتقادی می‌رساند.

ثانیاً، از محمد بن‌عبدالوهاب می‌پرسیم که چگونه وی توسل و خواندن زنده‌ها، خواه نبی یا وصی یا غیر آنها، را در کتاب *کشف الشبهات* مشروع دانسته و گفته بر اساس روایت موجود در صحاح، در روز قیامت از انبیای اولوالعزم درخواست شفاعت می‌شود و این استغاثه یا توسل مانعی ندارد.[4] پس شما از ادعای خود صرف نظر کردید و در برخی از موارد، توسل و استغاثه را مشروع دانسته‌اید. اگر بگویید ما از عمومات آیات و روایات استفاده می‌کنیم که خواندن زنده‌ها اشکال ندارد و تنها خواندن اموات مورد اشکال است، در پاسخ گفته می‌شود کسانی‌که قائل به جواز استغاثه به اموات هستند، می‌گویند ما نیز از عمومات آیات و روایات مشروعیت خواندن ارواح پیامبران و اولیای الهی را استفاده می‌کنیم؛ زیرا صرف خواندن و توسل عبادت نیست تا شرک لازم آید، بلکه در عبادت نگاه و قصد گوینده دخالت دارد. اگر او را معبود، مستقل و نگاه خدایی داشته باشد، عبادت است، وگرنه عبادت به‌شمار نمی‌آید؛ چنان‌که درباره زنده‌ها نیز این معیار وجود دارد؛ زیرا اگر به افراد زنده نیز نگاه خدایی باشد و یا آنها را معبود و مستقل بشمارد، او را عبادت کرده است و کار او شرک است.

ثالثاً، دلایلی از قرآن و روایات می‌توان ارائه کرد که دلالت بر مشروعیت استغاثه و توسل می‌کنند. این دلایل را در ادامه بیان خواهیم کرد.

---

۱. *التوسل أنواعه و احکامه*، ص۴۲.

۲. *شفاء السقام*، ص۱۶۰.

۳. *المهند علی المفند*، ص۳۶ـ۳۷.

۴. *کشف الشبهات*، همراه *مجموعة التوحید*، ص۶۹.

◆ دلایل مشروعیت استغاثه و توسل براساس قرآن و روایات

الف) دلایل قرآنی

دلایل قطعی بر مشروعیت و جواز توسل وجود دارد که دلالت بر بطلان ادعای ابن‌عبدالوهاب می‌کند. درباره جواز توسل، آیات و روایات فراوانی وجود دارد که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. آیه توسل و وسیله

خدا می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾؛[1]

ای مؤمنان، تقوای الهی پیشه کنید و با وسیله، به خدا متوسل شوید.

این آیه شریفه عمومیت دارد و هر دو وسیله (اعمال صالح و ذات پیامبراکرم صلی الله علیه و آله) را در بر می‌گیرد؛ ازاین‌رو منحصر دانستن آیه در اعمال صالح، مخالف ظاهر آیه است، به‌ویژه که «الوسیلة» با الف و لام است و مفرد نکره با الف و لام بر عموم دلالت دارد و هیچ دلیلی بر تخصیص آیه وجود ندارد تا گفته شود این آیه، شخص پیامبران و اولیای الهی را در برنمی‌گیرد.

باید یادآوری کرد که عموم این آیه به‌جهت وجود دلیل قطعی (آیات و روایات) بر پرهیز از وسیله قرار دادن بت‌ها و طاغوت و کسانی که مورد تأیید الهی نیستند، تخصیص خورده است و هیچ‌کسی اجازه ندارد آنها را وسیله قرار دهد، اما وسیله قرار گرفتن پیامبران و اولیای الهی، نه فقط مورد نهی آیه نیست، بلکه دلیل بر مشروعیت و رجحان آن وجود دارد که در بحث مشروعیت استغاثه و توسل خواهد آمد.

ثانیاً، اگر وسیله، فقط اعمال صالح باشد، مضمون آیه تکراری است؛ زیرا اعمال صالح همان تقواست و مراعات تقوا در اول آیه ذکر شده است؛ بنابراین سخن کسانی که می‌گویند مقصود از وسیله فقط اعمال صالح است، ناتمام می‌باشد.[1]

---

۱. سوره مائده، آیه۳۵.

از آنچه بیان شد، باطل بودن سخن ابن‌تیمیه، از پایه‌گذاران فرقه وهابیت، و ناصر آلبانی، از نویسندگان معاصر این فرقه، روشن می‌شود که درباره آیه مذکور می‌گویند این آیه فقط اعمال صالح را شامل می‌شود؛ زیرا عمل صالح دارای دو ویژگی است: ۱. قصد اخلاص و انجام آن برای خدا؛ ۲. موافق شریعت بودن.[۲]

تعجب است از البانی که چگونه و به چه دلیل توسل را از آیه خارج می‌کند؛ در صورتی‌که هر دو ملاک یادشده در توسل وجود دارد؛ زیرا کسانی که توسل را جایز می‌دانند، قصد اخلاص و موافق بودن با شریعت را لازم می‌دانند و هیچ‌یک از مذاهب اسلامی توسلی را که دلیل شرعی نداشته باشد، مشروع نمی‌داند.

بنابراین اختلاف در دلیل و قبول نداشتن دلیل مخالف، مجوز برای مشرک دانستن دیگران نیست. پس توسل بر اساس نظریه کسانی‌که آن را مشروع می‌دانند، از آیه مذکور بیرون نیست.

البانی می‌گوید: ملاک مشروعیت توسل این است که موافق قرآن و سنت باشد.[۳]

آیا کسانی که توسل را جایز می‌دانند، موافقت آن را با قرآن و سنت با استدلال ثابت نمی‌کنند؟ بنابراین آیه فوق توسل به پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و صالحین را شامل می‌شود.

۲. آیه استغفار پیامبر

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾؛[۴]

---

۱. *التوسل أنواعه و أحکامه*، ص ٦.

۲. همان.

۳. همان.

٤. سوره نساء، آیه٦٤.

اگر آنان که به خودشان ظلم کردند، نزد تو آمدند و سپس درخواست آمرزش کردند و پس از آن رسول برای آنان در پیشگاه خدا طلب مغفرت کرد، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت.

این آیات به روشنی دلالت بر توسل جستن به پیامبران و وسیله قرار دادن آنها دارد. اگر وسیله قرار دادن غیر خدا شرک باشد، هرگز قرآن کریم کسانی را که به خود ظلم کردند، به توسل و چنگ زدن به دامن غیر خدا توصیه نمی‌کرد. ازاین‌رو ملاک و معیار شرک فقط وسیله قرار دادن موجودی غیر از خدا نیست.

ب) دلایل روایی

روایاتی هم دلالت برمشروعیت توسل دارند که ما روایات محدثان اهل‌سنت را در اینجا می‌آوریم:

روایت اول: ابن‌ابی‌شیبه از محدثان اهل‌سنت در کتاب روایی خود به نام *المصنف* از مالک‌الدار روایت می‌کند:

أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبرالنبي ﷺ [1] فقال يا رسول الله! استسق لأمّتك فإنّهم قد هلكوا...؛[2]

در زمان خلیفه دوم، قحطی و خشکسالی پیش آمد. شخصی به نام بلال بن‌حارث که از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ بود، کنار قبر مبارک آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، برای امت خود دعای باران کنید، همانا آنان از قحطی هلاک شدند.

هیچ‌یک از صحابه حتی خلیفه دوم پس از نقل این روایت و نقل خواب، به او اعتراض نکرد که این کار شرک است. دلالت این روایت بر مشروعیت توسل به پیامبراکرم ﷺ بسیار روشن است و سند آن را نیز برخی مثل ابن‌حبان،[3]

۱. «هو بلال بن الحارث المزنی احد من الصحابه»؛ کما قال ابن حجر فی *الفتح الباری*، ج ۲، ص ٥٦٨

۲. *المصنف*، ج ۷، ص ٤٨٢؛ *دلائل النبوة*، ج ۷، ص ٤٧، باب ما جاء فی رؤیه النبی فی المنام.

۳. *الثقات*، ج٥، ص٣٨٤.

ابن‌حجر[1] و ابن‌کثیر[2] صحیح دانسته‌اند؛ گرچه، آلبانی، از علمای مورد اعتماد وهابیت، روایت را مجهول دانسته است.[3]

روایت دوم: احمد بن‌حنبل در کتاب *المسند* و ترمذی در کتاب *السنن* خود از عثمان بن‌حنیف روایت کرده‌اند: مرد نابینایی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و به آن حضرت گفت: از خداوند بخواهید تا عافیت و بینایی به من بدهد. حضرت فرمود: اگر خواسته باشی دعا می‌کنم و اگر بخواهی، به تأخیر اندازم و دعا نکنم که برای تو خیر خواهد بود. او گفت: دعا کنید. آن‌گاه حضرت دستور داد که وضوی خوبی بگیر و دو رکعت نماز بخوان، پس از آن این‌گونه دعا کن:

اللهم انّي أسالك و أتوجّه إليك بنبيّك محمّد نبيّ الرّحمه يا محمّد

انّی توجّهت بك إلى ربّي في حاجتي هذه فتقضي لي اللّهم شفّعه فيّ؛

بار خدایا، از تو می‌خواهم و به وسیله پیامبرت به تو توجه می‌کنم. ای محمد، من برای برآورده شدن حاجتم، به وسیله تو به پروردگارم رو می‌آورم. پروردگارا، شفاعت او را درباره من بپذیر.

از این روایت استفاده می‌شود که استعانت و کمک‌خواهی از پیامبر با نام «یا رسول الله» و «یا محمد» در سیره صحابه بوده است.[4] بدین جهت این روایت دو نوع توسل را ثابت می‌کند:

۱. درخواست از خدا و واسطه قرار دادن پیامبر رحمت ﷺ (خدایا، به عظمت پیامبر نیاز مرا برآورده ساز)؛

---

۱. *الفتح الباری*، ج۲، ص۴۹۵.

۲. *البدایة و النهایة*، ج۷، ص۱۰۱.

۳. *رفع المناره*، ص۲۱۰؛ *الفتح الباري*، ج ۲، ص ۳۷۹.

٤. *مسند احمد*، ج ٦، ص ۱۰۷؛ *سنن ترمذی*، ج ٥، ص ۳۳٦؛ *مستدرك*، ج ۱، ص ٦۲۱؛ *صحیح*، ج۲، ص۲۲۵.

۲. درخواست از پیامبر ﷺ برای رسیدن به خدا و دستیابی به حاجت و نیاز (یا رسول اللّه از خدا بخواه که نیاز مرا برآورده سازد).

در این روایت پیامبراکرم ﷺ نحوه توسل را که با حرف نداست (یا محمد) می‌آموزند. لذا ابن‌تیمیه و وهابیون نمی‌توانند برای توجیه افکار خود از این دلیل قوی فرار کنند. این روایت از نظر سند نیز قوی است؛ زیرا ترمذی آن را صحیح می‌داند و حاکم در *مستدرک* بر طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح دانسته است. همچنین بیهقی در دو کتاب *الدلایل* و *الدعوات*، با سند صحیح روایت کرده است.[1] دلالت روایت بر مشروعیت توسل به شخص پیامبراکرم ﷺ بسیار روشن است. این‌گونه توسل پس از آن حضرت انجام می‌شد و اصحاب جلوگیری نمی‌کردند. نمونه آن را در روایت بعدی ببینید.

در روایت دیگر بیان شده است که در زمان خلافت عثمان نیز از پیامبراکرم ﷺ با عبارت «یا رسول الله» و «یا محمد» استمداد می‌کردند و صحابه نه فقط از آن جلوگیری نمی‌کردند، بلکه او را برای استمداد از رسول خدا کمک می‌کردند:

> إنّ رجلاً كان يختلف إلى عثمان بن‌عفان في حاجة له فكان عثمان لايلتفت إليه و لا ينظر في حاجته. فلقى عثمان بن‌حنيف فشكى ذلك إليه. فقال له عثمان بن‌حنيف: ائت الميضاه فتوضأ ثمّ ائت المسجد فصل فيه ركعتين، ثمّ قل: اللهم إنّي أسئلك و أتوجه إليك بنبينا محمّد ﷺ نبي الرحمه، يا محمّد إنّى أتوجه بك إلى ربّي فتقضى حاجتي و تذكر حاجتك؛
>
> فردی برای رفع نیاز خود نزد عثمان بن‌عفان رفت و آمد می‌کرد، ولی به او توجه نمی‌شد تا نزد عثمان بن‌حنیف رفت و شکایت کرد. عثمان بن‌حنیف پیشنهاد کرد وضو بگیرد و دو رکعت

۱. *أصول الأربعه في تردید الوهابیّه*، ص ۳۳.

نماز بخواند و از خدا چنین بخواهد: «الهی از تو می‌خواهم و بـه تـو به وسیله پیامبر رحمتت حـضرت محمـد روی مـی‌آورم. ای محمـد، من با وسیله قرار دادن تـو، بـه پروردگـارم رو مـی‌آورم تـا نیـازم را برآورده کنی. آنگاه نیاز خود را بیان کن.

آن مرد نیازمند به این دستور عمل کرد و نزد خلیفه آمد. هنگـامی‌کـه بـه در خانـه خلیفه رسید، مأموران دست او را گرفتند و نزد عثمان بردند، او را بـا احتـرام بـر مـسند نشاندند. خلیفه از او پرسید نیـاز تـو چیـست؟ حاجـت خـودش را بیـان کـرد و خلیفـه بلافاصله حاجتش را برآورد و به او گفت: چرا تاکنون حاجت خود را از ما نخواسـته‌ای؟ هرگاه نیازی داشتی، نزد ما بیان کن. آن‌گاه این فرد با خوشحالی نزد عثمان بن‌حنیـف آمد و برای او طلب خیر کرد و گفت: به سفارش تو کار من درست شد. عثمان‌بن‌حنیف گفت: والله من هیچ سفارشی نکردم، ولی در حضور پیامبر اکرم ﷺ بـودم کـه یـک نفر نابینا آمد و شکایت کرد. آن حضرت این دستور را به او داد و او عمل کـرد. عثمـان بن‌حنیف گفت: به‌خدا قسم من همان‌جا نشسته بودم و دیـری نگذشـت فـرد نابینـا بـا بینایی کامل وارد شد. گویا هرگز نابینا نبوده است. طبرانی و منذری درباره این حـدیث گفته‌اند: صحیح است.[1]

روایت سوم: داود بـن‌ابـی‌صـالح مـی‌گویـد: روزی مـروان شخـصی را دیـد کـه پیشانی‌اش را بر قبر مطهر گذاشته است. مروان گفت: آیا مـی‌دانـی چـه مـی‌کنـی؟ او سرش را بلند کرد. مروان با تحیّر دید که ایـن شـخص صـحابه بـزرگ و جلیـل‌القـدر ابوایّوب انصاری است و در جواب او فرمود: بلی، می‌دانم:

جئت رسول الله ﷺ و لم آت الحجر. سمعت رسول الله ﷺ يقول: لاتبكوا على الدين إذا وليه أهله ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله؛

۱. *معجم کبیر طبرانی*، باب من اسمه عثمان، ج ۹، ص ۳۹، رقم۸۳۱۱.

من نزد رسول خدا ﷺ آمده‌ام، نه نزد سنگ؛ زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: هر گاه اهل دین، والی و حاکم دین بود، بر دین گریه مکنید اما زمانی که نااهلان والی دین شدند، بر دین خود گریه کنید.[1]

ذهبی در *تلخیص*، حاکم نیشابوری در *مستدرک* و هیثمی در *مجمع الزوائد* نیز سند این حدیث را صحیح می‌دانند. دلالت این روایت بر جواز توسل از عمل ابوایوب و سخن گفتن با حضرت رسول ﷺ در پاسخ مروان به‌خوبی استفاده می‌شود.

◆ بررسی ارکان عبادت

محمد بن‌عبدالوهاب در رساله دیگر این کتاب می‌نویسد:

تضمنت ثلاث آیات و ثلاث مسائل:

الآیة الأولی: فیها المحبّة أنّ الله منعم والمنعم یجب علی قدر إنعامه، والمحبّة تنقسم إلی أربعة أنواع: محبّة شرکیة، و هم الذین قال الله فیهم: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ إلی قوله: ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ﴾ المحبة الثانیة حبّ الباطل أهله، وبغض الحق وأهله وهذه هي صفة المنافقین. المحبّة الثالثة، طبیعیة، وهي محبّة المال و الولد إذا لم تشغل عن طاعة الله ولا تعین عن محارم الله، فهي مباحة، والمحبّة الرابعة حب أهل التوحید، وبغض أهل الشرک.

۱. *مسند*، ج ۹، ص ۱٤۸، رقم ۲۳٦٤٦؛ *مستدرک حاکم*، ج ۵، ص ٤۱۸، کتاب الفتن و الملاحم. در سند روایت، کثیر بن‌زید است که احمد و غیر او توثیق کرده‌اند، ولی نسائی تضعیف کرده است (*مجمع الزوائد*، ج ۵، ص ۲٤۵).

الآية الثانية فيها الرجاء؛ و الآية الثالثة فيها الخوف (إيّاک نعبد) أي أعبدک يا ربّ بما مضى بهذه الثلاث بمحبّتک و رجائک و خوفک فهذه الثلاث أركان العبادة وصرفها لغير الله شرک... و فيها من الفوائد الرد على الثلاث الطوائف التي كلّ طائفة تتعلّق بواحدة منها كمن عبد الله تعالى بالمحبّة وحدها و كذلک من عبدالله بالرجاء وحده كالمرجئة و كذلک من عبدالله بالخوف وحده كالخوارج.[1]

در این گفتار، ارکان عبادت را سه چیز دانسته است: محبت، رجا و خوف، و هرکس یکی از این سه را برای غیر خدا به‌کار گیرد، مشرک می‌شود. از این رو فرقه خوارج که تنها خوف داشتند و فرقه مرجئه که از رجا و امید برخوردار بودند، مشرک می‌باشند؛ زیرا فقط یک رکن عبادت را داشتند.

محمد بن‌عبدالوهاب معیار مشخصی برای عبادت، شرک یا توحید عبادی ارائه نمی‌دهد. مطالب را به صورت کلی بیان می‌کند که بر ابهام مطلب می‌افزاید و موجب برداشت‌های غیر صحیح می‌شود؛ زیرا مشرک دانستن کسانی که یکی از این سه رکن را برای غیر خدا به‌کار گیرند، با محبت انسان‌های کامل، انبیا و اولیای الهی منافات دارد. آیا محبّت غیرخدا به‌معنای این است که در این عالم هیچ‌گونه محبتی غیر از محبت خدا نباید وجود داشته باشد؟ آیا چنین محبتی امکان دارد؟ آیا خوف از خدا به‌معنای این است که در این عالم نباید کسی خوفی از غیر خدا داشته باشد. آیا ترس از ظالم و ستمگر یا از درنده موجب شرک می‌شود؟ آیا رجا و امید به مؤمنان یا انسان کامل و یا هرکس دیگر، با خوف خدا منافات دارد؟ آیا کسی که به مال دنیا و زن و فرزند محبت دارد و این محبت او را از طاعت خدا بازداشت، می‌توانید او را مشرک یا کافر بدانید؟ چه نوع محبتی، چه نوع رجا و امیدی و کدام خوف و استغاثه‌ای شرک است؟ چرا در نوشته‌های پایه‌گذار وهابیت این نکات بیان نشده است؟ اگر مقصود از

۱. *مجموعة التوحید*، ص۱۸.

خوف و رجای عبادی این است که چنانچه خوف و رجا و توکل در جهت رضای خـدا و بندگی او نباشد، عبادت به‌شمار نمی‌آید، درست است؛ امّا اگر کسی از غیر خدا بترسد یا از واسطه‌ها کمک بگیرد، بدون آنکه برای آنها شأن الهی قائل باشد، کار او نـه عبـادت است و نه شرک.

وی ابتدا می‌نویسد که مطالب ما مشتمل بر سه آیه و سه مسئله است. آیه و مـسئله نخست را محبت دانسته و محبت را چهار قسم کرده و یکی را شـرک دانـسته. و فقـط آیه ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾[1] را نقل کرده است.

سپس می‌نویسد: «الآیة الثانیة: فیها الرجاء، والآیة الثالثة فیها الخوف»، و درباره این دو رکن آیه‌ای در کلامش وجود ندارد و از این رو ما متن سـخن او را نقـل کـردیم تـا خوانندگان حقیقت را بهتر بیابند. وی فقط برای محبـت آیـه‌ای ذکـر مـی‌کنـد. ظـاهراً محمد بن‌عبدالوهاب یادش رفته که آیات مربوط به رجاء و خوف را ذکر کند که گفتـار وی ناهماهنگ گردیده است. درعین حال ما به بررسی گفتار او می‌پردازیم:

چگونه وی ادعا می‌کند که ارکان عبادت سه چیز است؟ هرکسی که سواد نـاچیزی داشته باشد، می‌تواند به وی اشکال کند که به چه دلیل این‌گونه ادعا مـی‌کنـد؟ چـرا از بین تمام صفات نفسانی انسان که مرتبط با غیر خودش است، فقط این سـه صـفت را ذکر می‌کند؟ آیا این گونه تفسیر قرآن و منطبق کردن با ذهنیات و برداشت‌های غلـط، تفسیر به رأی نیست؟ آیا نمی‌توان ویژگی توکّل، یقین و غیر آن را مانند رجا و محبـت از ارکان عبادت دانست؟ رجا، محبت و خوف از آثار یقین است و یقین ما به خدایی کـه کامل مطلق است و از هرگونه نقصی پـاک مـی‌باشـد، موجـب محبـت، خـوف و رجـا می‌شود؛ چنان‌که موجب توکل، استغاثه، استقامت و توسل می‌شـود. روشـن اسـت کـه یقین به موجودی غیر از خدا که موجب خوف، رجاء، توکـل و اسـتعانت گـردد، موجـب شرک نمی‌شود، مگر آنکه آن موجود را به تعبیر قرآن مثل (أنـداداً) و یـا همطـراز خـدا

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

قرار دهند. مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عشق می‌ورزند، از روح ایشان استمداد می‌کنند و ولایت ایشان را پذیرفته‌اند، امّا چون او را مثل یا همطراز خدا نمی‌دانند، شرک نیست. اما همین رفتارها با سلطان جائر یا فرعون، موجب شرک می‌شود؛ زیرا به آنها شأن خدایی می‌دهد و همچنین بدون اذن الهی است. از محمد بن‌عبدالوهاب می‌پرسیم که آیا حاکمیت غیر خدا شرک است یا خیر؟ آیا ولایت غیر خدا شرک و طاغوت است یاخیر؟ اگر شرک باشد، آیا اعتقاد به حاکمیت و ولایت پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم شرک است؟ در حالی‌که احدی از مسلمانان آن را شرک نمی‌داند؛ همچنین سایر ویژگی‌ها نظیر طلب شفاعت، توسل و غیر آن. از این رو در قرآن، محبت، خوف، حاکمیت ولایت، شفاعت، توسل و مانند آن به غیر خدا نسبت داده شده و موجب شرک به شمار نرفته است. برای نمونه چند آیه را ذکر می‌کنیم:

◆ ولایت و حاکمیت غیرخدا

درقرآن کریم آیات متعددی در زمینه ولایت و حاکمیت غیر خدا وجود دارد که این آیات به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی آیات حاکمیت را منحصر به خدا می‌دانند و برخی دیگر آن را به واسطه نسبت می‌دهند. آیات دسته اول، مثل ﴿إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾،[1] ﴿أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا...﴾،[2] ﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾.[3] در آیات دیگر از حاکمیت غیر خدا یعنی پیامبراکرم یاد شده است؛ مانند: ﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ﴾،[4] ﴿وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.
۲. سوره انعام، آیه ۱۱۴.
۳. سوره مائده، آیه ۵۰.
۴. سوره مائده، آیه ۴۳.

ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ...﴾،[1] ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآ﴾.[2]

از آیات دسته دوم استفاده می‌شود که حاکمیت پیامبر اکرم و کسانی‌که از طرف خدا مأذون می‌باشند، در جهت حاکمیت خدا و همسو با آن است؛ زیرا غیر خدا جدا و مستقل از خدا نیست.

در ولایت نیز دوگونه آیات وجود دارد: برخی ولایت را منحصر در خدا می‌دانند و برخی دیگر غیر خدا را نیز دارای ولایت می‌دانند؛ مثلاً از یک سو می‌فرماید: ﴿قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾[3] و از سوی دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾.[4]

درباره توکل به خدا و مؤمنین نیز دو نوع آیه وجود دارد: در یک آیه می‌فرماید: ﴿حَسْبَكَ ٱللَّهُ﴾ و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾.[5] در کنار کفایت خدا، کفایت مؤمنان نیز ذکر شده است. آیا این معیّت شرک است؟

درباره شفاعت می‌فرماید: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا﴾،[6] در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ﴾.[1]

---

۱. سوره مائده، آیه ٤٩.
۲. سوره نساء، آیه۳۵.
۳. سوره انعام، آیه ١٤.
۴. سوره مائده، آیه ٥٥.
۵. سوره انفال، آیه ٦٤.
۶. سوره زمر، آیه ٤٤.

درباره علم غیب می‌فرماید: ﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾،[2] ﴿وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُ﴾[3] و در آیات دیگر می‌فرماید: ﴿عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا ۝ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾،[4] ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ٱلْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾.[5]

درباره توسل و دعا می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا﴾،[6] ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾[7] و در آیات دیگر می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾.[8] در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا.﴾[9]

درباره خوف، محبت، دعا، شفاعت، توسل، استعانت، استغاثه و غیر اینها نیز دوگونه آیه وجود دارد. که یک دسته در جهت توحید و یک دسته در جهت شرک قرار دارد.

محمد بن‌عبدالوهاب در کتاب *أربع قواعد*، قاعده چهارم می‌نویسد:

فإن قيل فما أنواع العبادة التي لا تصلح إلّا الله؟ قلت من أنواعها الدعاء و الاستغاثه وذبح القربان والنذر والخوف والرجاء والتوكل

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۲. سوره نمل، آیه ٦۵.
۳. سوره اعراف، آیه۱۸۸.
۴. سوره جن، آیه ۲٦-۲۷.
۵. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.
۶. سوره جن، آیه ۱۸.
۷. سوره نمل، آیه ٦۲.
۸. سوره مائده، آیه ۳۵.
۹. سوره نساء، آیه ٦٤.

والإنابة والمحبّة والخشية والرغبة والرهبة والتأله والركوع والسجود والخشوع والتذلل والتعظيم الذي هو من الخصائص الإلهيّة.[1]

و سپس این موارد را بر آیاتی تطبیق کرده است: ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا...﴾،[2] دلیل استعانت: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾،[3] دلیل استغاثه: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ﴾،[4] دلیل ذبح: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا﴾،[5] دلیل خوف: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾،[6] دلیل رجاء: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا﴾.[7]

در پایان می‌نویسد: هرکس یکی از این انواع عبادت را برای غیرخدا انجام دهد، او را خدا قرار داده و غیر خدا را با خدا شریک دانسته است؛ درحالی‌که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا﴾.[8]

آنچه رئیس وهابیان بیان کرده است، عناوین کلی است که در آیات آمده است، اما انطباق موارد عبادی بر آیات مذکور تمام نیست؛ زیرا عبادت‌های یاد شده نمی‌توانند

۱. *مجموعة التوحید*، ص۱۶.
۲. سوره جن، آیه ۱۸.
۳. سوره فاتحه، آیه ۵.
۴. سوره انفال، آیه ۹.
۵. سوره انسان، آیه ۷.
۶. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵.
۷. سوره کهف، آیه ۱۱۰.
۸. سوره نساء آیه ۱۱۶. *مجموعة التوحید*، ص۱۶ـ۱۷.

به‌صورت مطلق عبادت غیرخدا به‌شمار آیند، به‌طور مثال احترام و تعظیم غیرخدا، کمک گرفتن از بندگان صالح، خواندن و به کمک طلبیدن افراد، محبّت انسان‌های کامل، خوف و غیر آن به صورت مطلق عبادت به‌شمار نمی‌آید، مگر آنکه غیر خدا را معبود و رب بداند، اما اگر انسان آنان را موجوداتی بداند که رحمت خدا شامل حال آنان گردیده است و به کمالات مادی یا معنوی دست یافته‌اند و می‌توانند دست او را بگیرند و به او کمک کنند، آیا این‌گونه توکل، محبت و رجا عبادت است و موجب شرک می‌شود یا خیر؟

بنابراین اگر غیرخدا را در حدّ خدا بداند و به او شأن الهی بدهد، شرک می‌شود، اما اگر برای آنها شأن خدایی قائل نباشد، نه تنها شرک نیست، بلکه در جهت عقیده توحیدی است؛ زیرا عقیده توحیدی به‌معنای نفی واسطه‌ها و محبت و رجا و استعانت از آنها نیست. شأن خدایی وقتی صدق می‌کند که آنان را بدون اذن و اجازه الهی صاحب اثر بداند. بنابراین اعمالی که به‌عنوان عبادت ذکر شده، این حقیقت را روشن می‌سازد که انسان موحد باید این امور را فقط برای خدا انجام دهد؛ زیرا او شایسته این مقام است و نباید غیر او را دراین اعمال شریک دانست، اما به این معنا نیست که اگر این اعمال را برای پیامبر اکرم و یا اهل بیت یا صحابه انجام دادید، مشرک می‌شوید؛ زیرا خداوند این اجازه را به مسلمانان داده است؛ نظیر طلب شفاعت، توسل و... . افزون بر این اعمال عبادی چنانکه در مقالات پیشین بیان شد، بر دو قسم است: اعمالی که برای عبادت قرارداده شده نظیر سجده، رکوع، طواف، نذر که این اعمال برای غیر خدا جایز نیست؛ گرچه برخی در مورد سجده گفته‌اند که سجده حضرت آدم و حضرت یعقوب دلیل بر این است که صرف سجده عبادت به‌شمار نمی‌آید، ولی در اسلام سجده بر غیر خدا جایز نیست. اما در اعمالی نظیر استعانت و توسل که صِرف انجام آنها عبادت به‌شمار نمی‌آید، بلکه در صورتی موجب شرک می‌شود که موجودی همطراز خدا قرار داده و از او کمک گرفته شود. این حقیقت از آیاتی که ذکر شد، به‌خوبی روشن می‌شود. متأسفانه محمد بن‌عبدالوهاب بر برخی آیات استدلال کرده و آیاتی را که مخالف ادعای او بوده، ذکر نکرده است.

بنابراین نمی‌توان فقط اعتقاد یا انتساب اوصاف قلبی یا اعمال انسان را به غیر خدا شرک دانست. شرک ملاک مشخصی دارد که در قرآن و روایات بیان شده است و متأسفانه محمد بن‌عبدالوهاب از آن غافل بوده است. پس فقط محبت غیر خدا را نمی‌توان رکن عبادت دانست، بلکه باید یک رکن دیگری به آن اضافه کرد. خوف، امید و محبت را در صورتی می‌توان عبادت غیر خدا دانست که غیر خدا را مانند خدا و او را کفو و هم‌شأنِ خدا بدانیم و به عبارت دیگر او را درعرض خدا نه در طول او بدانیم. از این رو محبّت پیامبر اکرم هرچند زیاد باشد، با محبت خدا منافات ندارد. محبت قرآن و محبّت اهل‌بیت علیهم‌السلام که مسلمانان توصیه به آن شده‌اند، شرک نیست. آیا محبت صحابه موجب شرک می‌شود؟ بنابراین ادعای اینکه هرگونه رجا، محبت غیر خدا و خوف از غیر شرک است، صحیح نیست؛ چنانکه در افعال و اعمال نیز چنین است.

◆ جمع‌بندی

روشن شد که ادعای محمد بن‌عبدالوهاب بر ضروری بودن عدم تشریع خواندن غیر خدا، صحیح نیست؛ زیرا خواندن غیرخدا در صورتی که او را واسطه فیض و مجرای کمالات معنوی روحانی بدانیم، هرگز موجب شرک نمی‌شود. این‌گونه خواندن‌ها مانند کمک‌گیری و استمداد از ادویه و طبیب برای رفع گرفتاری‌های جسمی است.

همچنین روشن شد که ارکان عبادت آن‌گونه که محمد بن‌عبدالوهاب بیان می‌کند، نیست؛ زیرا خوف، محبت و رجا از آثار ایمان به خداست و باید انسان موحد این اوصاف را در برابر خدای متعال داشته باشد اما اگر برخی انسان‌ها بر اثر علل و عواملی از غیر خدا بترسند و یا به غیر خدا محبت بورزند، موجب شرک نمی‌شود.

◆ کتابنامه

١. *أصول الأربعة في تردید الوهابّیه*: احمد حسن جان صاحب سرهندی مجدد، استانبول: مکتبة ایشیق، بی‌تا.

٢. *البدایة و النهایة*: ابن کثیر، بیروت: داراحیاء التراث، ١٤٠٨ق.

٣. *التوسل انواعه و احکامه*: محمد ناصرالدین الباني، ریاض: مکتبة المعارف، بی‌تا.

٤. *الثقات*: ابن حبان، حیدرآباد هند: الکتب الثقافیه، چاپ اول، ١٣٩٣ق.

٥. *دلائل النبوة*: ابوبکر احمد بیهقی، بیروت: دارالفکر، ١٤١٨ق.

٦. *رفع المناره*: محمود سعید ممدوح عمان: دارالامام نووي، ١٤١٦ق.

٧. *سنن ترمذی*: محمد بن عیسی، بیروت: مکتبة العصریّة، بی‌تا.

٨. *شفاء السقام*: تقی الدین سبکی شافعی، حیدرآباد هند: دائرة المعارف العثمانیة، ١٤١٣ق.

٩. *الفتح الباري*: ابن حجر عسقلانی، بیروت: احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ١٤١٨ق.

١٠. *کشف الشبهات*، همراه مجموعة التوحید، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر، بی‌تا.

١١. *مجمع الزوائد*: علی بن ابوبکر هیثمی، بیروت: دارالکتاب العلمیة، ١٩٦٧م.

١٢. *مجموعة التوحید*: ابن تیمیه، محمد بن‌عبدالوهاب، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

١٣. *مستدرك علی الصحیحین*: حافظ ابوعبدالله الحاکم، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا.

١٤. *مسند احمد*: احمد بن حنبل، بیروت: دارصادر، بی‌تا.

١٥. *المصنف*: ابن أبی شبیه، بیروت: دارالفکر، ١٤١٤ق.

١٦. *معجم کبیر*: طبرانی، بیروت: داراحیاء التراث، ١٤٠٥ق.

١٧. *المهند علی المفند*: خلیل سهانپوری، لاهور: اداره اسلامیان، ١٩٨٣م.

نقدی بر کتاب
«التبرک المشروع و التبرک الممنوع»

* روح الله فروغی

* استاد حوزه و دانشجوی دکترای فلسفه

◆ **چکیده**

تبرک نه تنها در دین اسلام بلکه در ادیان دیگر نیز سابقه دارد. روایات فراوانی درباره تبرک مسلمانان به پیامبر و آثار و غذای ایشان وجود دارد. تبرک به آب وضوی پیامبر در زمان فتح مکه تأثیر روانی فراوانی بر ابوسفیان گذاشت. پس از پیامبر نیز این تبرک به آثار آن حضرت در میان مسلمانان ادامه داشت. در این میان برخی از جریانات خاص حدیث‌گرا بر این عمل خرده گرفته و ادعا کرده‌اند که تنها تبرک‌هایی که در زمان پیامبر در میان مسلمانان معهود بوده است، توجیه شرعی دارد و می‌بایست به همان‌ها بسنده کرد و پس از رحلت پیامبر تبرک به آثار ایشان ممنوع است و در حد شرک به خداوند است. به نظر می‌رسد این دیدگاه دارای اشکالات و کاستی‌های گوناگون است که در این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد.

کلیدواژگان: تبرک، بدعت، شریعت، نقل، شرک.

◆ **مقدمه**

تبرک که در صدر اسلام مورد توجه مسلمانان بود و با نگاه آنان به پیامبر کـه او را منشأ خیر و رحمت و برکت خداوند می‌دانستند، تبرک و طلـب خیـر از ایـشان رفتـاری دینی و پذیرفته‌شده در میان مسلمانان و پیامبر بود؛ از این جملـه مـی‌تـوان بـه تبـرک مردم مدینه به باقی‌مانده غذای پیامبر یا آب وضوی پیامبر اشاره کرد. پیـامبر کـه ایـن رفتار مسلمانان را مشاهده می‌کرد، بر آنان خرده نگرفت و به اصطلاح این عمـل آنـان را تقریر کرد که حاکی از جواز و حتی رجحان این عمل است. پس از رحلت پیامبر نیـز مسلمانان به تبرک جستن از پیامبر ادامه دادند و چون او در قید حیات مادی نبـود، بـه آثار باقی‌مانده‌اش مانند قبـر، لبـاس، کفـش، جایگـاه نشـستن او و مـساجدی کـه آن حضرت درآن نماز به پا می‌داشت، تبرک می‌کردند و هیچ‌گاه کسی از فقهای مدینه یـا اصحاب پیامبر که ایشان را درک کرده بود، به این کار مسلمانان خرده نمی‌گرفت بلکه برخی بزرگان اصحاب در این کار پیش‌قدم بودند و بـر آن مـداومت داشـتند، لکـن بـا ظهور وهابیان و برداشت بی‌بنیانی که از دین صورت گرفت، برخی بر اساس فرضـیات یا برداشت‌های نادرست خویش این عمل را شرک شـمردند و مـسلمانان را از ارتکـاب آن نهی کردند و بر کسانی‌که به این رفتار دینی ملتزم بودند، سخت‌گیری‌های فراوانـی اعمال کردند. واضح است اکثر این مسلمانان اهل سنتی بودند که براساس آمـوزه‌هـای دین اسلام تبرک را امری مشروع و مستحب می‌دانستند و اکنون باظهور ایـن اندیـشه خاص و تسلط آنان بر مقدس‌ترین مکـان‌هـای مـسلمین در تنگناهـای شـدیدی قـرار گرفته‌اند.

این اندیشه به سبب مخالفت با سابقه دیرینه تبرک در میان مـسلمانان، مـورد نقـد مسلمانان قرار گرفت و مخالفان تبرک را به دفـاع از خـود واداشـت. در همـین زمینـه ریاست عامه هیئت امر به معروف و نهی از منکر جـزوه‌ای صـد صـفحه‌ای بـا عنـوان *التبرك المشروع و التبرك الممنوع* نگاشته اسـت کـه در میـان زائـران توزیـع مـی‌گـردد. نویسنده این جزوه شخصی به نام علی بن‌نفیع علیانی است. این جزوه دو بخش اصـلی دارد: بخش اول درباره تبرکی است که مورد رضایت شـرع اسـت و انجـام آن اشـکال

ندارد و بخش دوم تبرکی است که به زعم نویسنده مورد نهی شارع قرار گرفته است و نباید انجام شود. نویسنده بخش عمده تبرکات مسلمانان را در قسم دوم قرار داده است. شیوه نویسنده در این کتاب بیان ادله نقلی متعدد درباره منع از تبرک به آثار پیامبر می‌باشد و از این روایات این‌گونه استفاده می‌کند که تبرک به این آثار ممنوع است، علاوه بر اینکه تبرک‌کنندگان به موارد ممنوع، دچار شرک نیز گشته‌اند؛ زیرا تبرک نوعی عبادت است. پس اگر کسی تبرک می‌کند، متبرکٌ به را عبادت کرده است و این شرک و حرام است. مؤلف پس از نقل روایات به بحث از دلالت این روایات بر مدعای خویش پرداخته است. بخش دوم این کتاب به نقل روایاتی می‌پردازد که حاکی از تبرک‌های مشروع است. در این روایات مواردی همچون عسل، زیتون، شیر و اماکنی همچون خوابگاه گوسفندان را از موارد مجاز برای تبرک می‌شمارد.

بخش اصلی نوشتار حاضر به بررسی ادعای نخست مؤلف درباره ممنوعیت برخی تبرکات می‌پردازد. به نظر می‌رسد روایات مورد استدلال و ادله دیگری که طرح گردیده است، دلالتی بر مدعای مذکور ندارد و با این ادله نمی‌توان تبرک‌های کنونی را از مصادیق تبرک‌های ممنوع شمرد.

◆ استدلال اول: روایات

مؤلف در ابتدای استدلال خویش به روایات می‌گوید: روایاتی وجود دارد که دلالت می‌کند تبرک عبادت است و در کیفیت آن می‌باید به شارع مراجعه کرد تا فهمید که کدام‌یک از این تبرک‌ها نامشروع است تا از آن پرهیز کرد: «و ممّا یدلّ علی أنّ التبرکَ عبادة و أنّ کیفیّتها تتلقی عن صاحب الشریعة و لما یجاوز له المشروع ما یلي».[1]

◆ نقد استدلال اول

واضح است که مؤلف در این عبارت به نادرستی و با مغالطه، دو ادعا را در یک جمله جمع کرده است؛ در حالی‌که این دو ارتباطی با یکدیگر ندارند. ادعای اول این

۱. *التبرک المشروع و التبرک الممنوع*، ص ٦٣.

است که تبرک عبادت است؛ یعنی هر گاه کسی به شیئی از اشیای عالم تبرک جست، آن شيء را پرستیده است و ادعای دوم این است که کیفیت تبرک از صاحب شریعت اخذ می‌شود و نباید از آن تعدی کرد.

روشن است که ادعای دوم هیچ ارتباطی به ادعای نخست ندارد. به دیگر سخن ممکن است کسی معتقد شود در تبرک می‌باید توقیفی بود، اما اگر از آن گذر شود و به اشیای دیگر تبرک شود، به معنای پرستش آن نیست، بلکه حداکثر گناهی انجام شده است؛ زیرا به امرِ توصیه‌نشده تبرک کرده است.

دلیل این مطلب این است که حتی در موارد مجازِ تبرک مانند تبرک به جسم پیامبر و اعضای بدن و باقی‌مانده آب و غذای ایشان که وهابیان نیز آن را قبول دارند، اگر شخص تبرک‌کننده معتقد به عبودیت برای تبرک‌شونده باشد، این نیز شرک و حرام است؛ زیرا عبادت مختص به خداوند است؛ یعنی در موارد تبرک مشروع نیز عبادت غیر خداوند وجود ندارد، مگر نادانی بگوید که خداوند شرک را در چنین مواردی تجویز کرده و باقی شرک‌ها را غیر مجاز دانسته که بطلان آن آشکار است؛ زیرا معنا ندارد خداوند در برخی موارد دستور به شرک دهد.

با صرف نظر از این ایراد، هیچ‌یک از روایاتی که در این باره آمده است، دلالت ندارد که تبرک عبادت است؛ گرچه شاید برخی از آنها بر توقیفی بودن مورد تبرک دلالت کند. نکته مهم و اساسی در این بحث که وهابی‌ها با آن دیگران را تکفیر می‌کنند، این است که تبرک نوعی عبادت است، در حالی‌که تجاوز از موارد معین‌شده در شرع گناه است و هیچ‌کس انجام آن را موجب کفر نمی‌داند.

مؤلف برای اثبات مدعای خویش در مجموع شش روایت را آورده است:

روایت اول: «ما رواه البخاري في صحيحه عن عمر بن خطاب أنّه جاء إلى الحجر الأسود فقبّله فقال: إنّي أعلم أنّكَ حجر لا تضر ولا تنفع و لولا أنّي رأيت رسول الله يقبّلك ما قبلتك».[1]

۱. *صحيح بخاري*، كتاب الحج، رقم ١٦٠٥.

مضمون این حدیث این است که عمر می‌گوید: اگر پیامبر حجر الاسود را نمی‌بوسید، من نیز تو را نمی‌بوسیدم؛ زیرا تو سنگی هستی که ضرر و نفع نمی‌رسانی.

این روایت بر این دلالت می‌کند که می‌باید در تبرک از شارع تبعیت کرد، لکن دلالتی بر این نمی‌کند که تبرک، عبادت است، علاوه بر اینکه این جملهٔ عمر بر نکته‌ای دلالت می‌کند که واضح است؛ زیرا همواره اعمالی که در شرع آمده است، تابع مصالحی است و برای رسیدن به آن، این افعال واجب یا مستحب شده است.

روایت دوم:

ما رواه ابن وضاح عن مروان بن سويد الأسدي قال: خرجت مع أميرالمومنين عمر بن‌خطاب من مكة إلى المدينة فلمّا أصبحنا صلّى بذار الخداه ثمّ رأى الناس يذهبون مذهباً. فقال: أين يذهب هؤلاء؟ قيل: يا اميرالمومنين مسجد صلّى فيه رسول الله هم يأتون يصلّون فيه. فقال: إنما هلكَ من كان قبلكم بمثل هذا يتبعون آثار أنبياءهم فيتخذونها كنائس و بيعاً، و من أدركته الصلاة في هذا المسجد فليصلّ، و من لا، فليمض و لا يعتمدها.

در این روایت خلیفه ثانی از رفتن به مساجد دیگر نهی کرده است، لکن این نهی از چند جهت مورد اشکال است: اول اینکه سیره برخی صحابه مانند عبدالله بن‌عمر و غیره این بوده است که برای تبعیت از سنت پیامبر در همه اماکنی که پیامبر نماز خوانده بود، نماز می‌خواندند و بالاتر از آن بسیاری از کارهایی را که مباح بوده و پیامبر آنها را انجام داده است، آن‌ها را نیز انجام می‌داده‌اند.[1] ثانیاً، این سخن مخالف مطالبی است که در بخش اول آمده است که تمسک به افعال خیری همچون صلات و صوم و تمسک به خود پیامبر مشروع شمرده شده است.

۱. ر.ک: *صحیح بخاری*، ج۱، ص۴۷۰.

روایت سوم:

ما رواه أحمد بن‌حنبل في *المسند* عن عمر بن‌عبدالرحمن بن‌الحرث بن‌هشام أنّه قال: لقي أبوبصره الغفاري أبا هريرة و هو جاء من الطور فقال: من أين أقبلت؟ قال: من الطور صلّيت فيه. قال: أمّا لو أدركتك قبل أن ترحل إليه ما رحلت إنّي سمعت رسول الله يقول: لا تشدّ الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد المسجد الحرام و مسجدي هذا و المسجد الأقصى.[1]

مفاد این روایت، نهی از سفر کردن به مساجدی غیر از مساجد ثلاث است. این حدیث نیز هیچ ارتباطی به بحث تبرک ندارد؛ چون ظاهر روایت این است که ابوهریره برای خواندن نماز به طور رفته است و قصد او تبرک به نماز در طور بوده است، علاوه براینکه این روایت بر عبادت بودن تبرک هیچ دلالتی ندارد. ثانیاً، مفاد این حدیث از اثبات مدعای وهابیت درباره عدم جواز سفر در غیر این سه مسجد نیز ناتوان است.[2]

روایت چهارم:

ما رواه ابن سعد في *الطبقات* عن نافع قال: كانوا الناس يأتون الشجرة التي يقال لها شجرة الرضوان فيصلّون عندها. فبلغ ذلک عمر بن الخطاب ما وعدهم فيها و أمر بقطعها فقطعت.

این روایت نیز دلالت بر فعلی از عمر می‌کند که یکی از مهم‌ترین آثار مربوط به مسلمانان را از میان برده است، لکن باز هم بر مقصود مؤلف دلالت ندارد؛ زیرا کسانی‌که کنار درخت مذکور می‌رفته‌اند، به درخت مذکور تبرک نمی‌کرده‌اند، بلکه درکنار آن نماز می‌خوانده‌اند که در حقیقت تبرک و استعانت به نماز است؛ گرچه این

۱. *مسند احمد*، ج ٦، ص ٧.

۲. *شفاء الفؤاد بزیارة خیر العباد*، ص١٢.

نماز را در این مکان انجام می‌داده‌اند و اگر قصد اصلی آنان نماز نبود، بلکه تنها به خاطر درخت مذکور به آنجا می‌رفتند، خواندن نماز در آنجا خصوصیتی نداشت.

روایت پنجم: «قال ابن وضاح و کان مالک بن‌أنس و غیره من علماء المدینه یکرهون إتیان تلک المساجد و تلک الآثار للنبي عدا قباء و احد».

روایت ششم: «ما رواه ابوداود في سننه قال: لا تجعلوا بیوتکم قبوراً و لا تجعلوا قبري عیداً و صلّوا علی فإنّ صلاتکم تبلغني حیث کنتم».[1]

در نقل پنجم تصریح شده است که برخی علمای مدینه رفتن به مساجد دیگر را مکروه می‌دانند و این از اجتهاد فقهای مدینه است که حجیت برای دیگران ندارد، علاوه بر اینکه ارتباطی به بحث مورد نظر ندارد.

در روایت ششم نیز از قرار دادن قبور در خانه‌ها و رفت و آمد فراوان به قبر پیامبر نهی شده است و سخنی از تبرک در آن وجود ندارد.

مؤلف پس از این، عباراتی را از ابن تیمیه نقل می‌کند که جای تأمل فراوان دارد:

> اما اگر شخصی قصد کند که نزد قبور پیامبران یا برخی از نیکان نماز بخواند و بدین وسیله به نماز در این مکان‌ها تبرک جوید، این همانند مبارزه و مخالفت با خداوند و پیامبر او است و این کار مخالفت با دین خداوند و بدعتی در دین است که خداوند بدان اجازه نداده است.

در این تعبیرِ ابن‌تیمیه، از تبرک به نماز در این امکنه نیز نهی شده است؛ در حالی‌که همگان بر تبرک و استعانت به واجباتی همچون نماز اتفاق دارند.

نویسنده کتاب *التبرک المشروع و التبرک الممنوع* پس از این و به تبعیت از این کلام تأمل برانگیز ابن‌تیمیه، ادعای دیگری را مطرح می‌کند و می‌گوید:

> به همین دلیل ثابت شد در مکان‌هایی که پیامبر در سفر یا غیر آن در آن‌ها نماز خوانده است، اما قصد او اختصاص آنجا به نماز

---

۱. *سنن ابی داود*، ج ۲، ص ٦٥.

خواندن نبوده است، جایز نیست انسان نماز بخواند؛ چون این مکان‌ها مقصود بالذات نبوده‌اند و همین‌طور اماکنی که به نبوت پیامبر ارتباط داشته‌اند؛ مانند غاری که در آن وحی نازل گردید یا غاری که پیامبر در آن پنهان شد.[1]

◆ استدلال دوم: دلیل تاریخی

مؤلف در ادامه، برخی قصه‌های تاریخی را از دوران جاهلیت نقل می‌کند که اعراب بادیه‌نشین سنگ‌هایی را به‌عنوان بت می‌پرستیده و در مقابل آن خضوع و قربانی می‌کرده‌اند و چون برخی از آنان هیچ خاصیتی از این سنگ‌ها ندیدند، اشعاری را در مذمت این خدایان سرودند.[2] مؤلف از نقل این وقایع تاریخی نتیجه می‌گیرد که تبرک به سنگ‌های مکه و تعظیم این سنگ‌ها به صورت غیرمشروع باعث گردید که این افراد به عبادت بت‌ها روی آورند و آن‌ها را بپرستند، تا جایی‌که برای آنان قربانی و نذر هم کنند.

◆ نقد دلیل دوم

آشکار است که هیچ مسلمانی در بطلان عقاید مشرکان مکه تردید ندارد. پرستیدن سنگ و چوب و اشیای دیگر عملی بیهوده است که اسلام آن را منع کرد و با آوردن شعار لا اله الا الله مردم را به سوی خالق همه این بت‌ها که خداوند متعال است، راهنمایی کرد. پس کسی نیست که پرستیدن این بت‌ها را حق بداند و بالطبع تبرک به این بت‌ها نیز ممنوع بوده است؛ زیرا اصل این پرستش امر باطلی است و تبرک به آنچه با قصد عبادت پرستیده شده است نیز باطل خواهد بود، لکن آنچه مؤلف زحمت اثبات آن را کشیده است، هیچ ربطی به بحث کنونی ندارد؛ زیرا کسانی‌که به لباس و آثار و بناهای مربوط به پیامبر و ائمه تبرک می‌کنند، قصد عبادت آنها را ندارند.

---

۱. *التبرك المشروع و التبرک الممنوع*، ص ٦٨.

۲. *همان*، ص ٥٣-٦١.

پس قصد عبادت مهم‌ترین وجه تمایز میان مشرکان مکه و متبرکان به آثار انبیا و اولیا است. سؤال اصلی از نویسنده و هم‌فکران او این است که اگر مکان‌هایی وجود داشته باشد که به خداوند متعال منسوب باشد، آیا تبرک به آن مکان‌ها نیز شرک است؟ اگر جایی همانند کعبه که به خداوند متعال منسوب است و خانه خدا معرفی شده است، مورد تبرک قرار گیرد، آیا این شرک می‌باشد؟ کعبه چیزی جز سنگ‌های بزرگی که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند، نمی‌باشد و در این جهت مانند همان سنگ‌هایی است که اعراب برای تبرک بدان تلاش می‌کردند، لکن آنچه در این سنگ‌ها وجود دارد و در آن سنگ‌های اعراب بت‌پرست نیست، دو نکته است: اولاً، این سنگ‌ها انتساب به خداوند متعال دارد و نه به بت‌های ساخته شده به دست انسان‌ها. ثانیاً، سنگ‌های کعبه پرستیده نمی‌شوند؛ درحالی‌که مشرکان مکه سنگ‌ها را می‌پرستیدند. لذا تبرک به این سنگ‌ها شایسته است و تبرک به آن احجار مذمت شده است. اکنون سؤال این است که اگر ثابت شود موارد دیگری نیز وجود دارد که به انگیزه الهی به آنها تبرک می‌شود و تبرک‌کننده مسلمانی است که در وحدانیت خداوند هیچ شکی ندارد و بدان ملتزم است، آیا می‌توان او را مشرک دانست؟ در این صورت کسی که به سنگ‌های کعبه نیز تبرک می‌جوید، مشرک است؛ زیرا از این سنگ‌ها طلب خیر و برکت کرده است.

◆ استدلال سوم

مؤلف پیش از بیان روایات و استدلال به آنها بیانی دارد که ظاهراً در پی استدلال بر ادعای خویش است. وی در ضمن چند سطر مطالبی را توضیح می‌دهد.

اول: برکت از آنِ خداوند است؛ همانگونه که رزق و نصرت نیز از سوی خداست و حال که این‌گونه است، طلب برکت از غیر خداوند شرک است؛ همان‌گونه که درخواست رزق و جلب منفعت نیز از غیر خداوند شرک است.

دوم: مسائلی که در روایات به‌عنوان متبرکٌ‌به آمده است، سبب برکت است، نه اینکه برکت به‌وسیله آنها به وجود آید؛ همان‌گونه که دوا سبب شفای بیماران است و نه اینکه خود دوا به شافی بودن متصف شود؛ زیرا شافی خداوند است.

سوم: طلب برکت از هریک از اشیای عالم امری شرعی است، نه دنیوی و به همین دلیل هر تبرکی به امر شرعی نیازمند است؛ زیرا امور شرعی محتاج دلیل شرعی‌اند، به خلاف امور دنیوی که با عقل یا تجربه شناخته می‌شوند.

چهارم: تبرک به اشیایی که به‌عنوان متبرکٌ‌به معرفی شده‌اند، معمولاً از اشیایی است که نزد مردم معهود نبوده است.

نتیجه این چهار مقدمه این است که تبرک به‌معنای طلب برکت است و شارع هر چه را که دارای برکت است، بیان کرده است و حق تجاوز از آن و تبرک به امور دیگر وجود ندارد.[1]

◆ نقد استدلال سوم

به نظر می‌رسد این ادعا اصلی‌ترین ادعاست که به اختصار می‌توان آن را این‌گونه بیان کرد: تبرک به اشیا اولاً و بالذات شرک است؛ زیرا درخواست از غیر خداست و اگر در اموری در سنت پیامبر چنین مسئله آمده است، به همان مورد نص اکتفا می‌شود و بیش از آن نیز جایز نخواهد بود.

به این ادعا که شاید مهم‌ترین ادعای وهابیت است، چند پاسخ می‌توان داد:

۱. عمده ادله‌ای که درباره تبرک به پیامبر و آثار ایشان آمده است، امر به تبرک ندارد تا بتوان با تمسک به آن، جواز شرعی تبرک را استفاده کرد.[2] آنچه دراین‌باره است، عمدتاً تقریر پیامبر است؛ زیرا مسلمانان به ایشان و آثار ایشان تبرک می‌نمودند و پیامبر نیز این کار را منع نمی‌کرد و از عدم منع پیامبر، مشروعیت این عمل استفاده می‌گردد. طبعاً اطرافیان و صحابه پیامبر این کار را انجام می‌دادند. پس اگر در موارد دیگری نیز چنین تبرکی وجود داشته باشد مانند تبرک بعد از حیات پیامبر، کسانی که ادعای پیروی از صحابه پیامبر را دارند، می‌باید فعل آنان را دراین‌باره قبول و از آن

---

۱. *التبرک المشروع و التبرک الممنوع*، ص۱۷-۲۲.

۲. البته برخی از روایات وجود دارد که پس از آنکه ابوطلحه موی پیامبر را تراشید، ایشان امر فرمود تا موی ایشان درمیان مردم تقسیم شود.

تبعیت کنند. دراین‌باره می‌توان به برخی از روایات در این زمینه تمسک نمود. نکته مهم در این روایات یا برخی نقل‌های تاریخی مستند این است که این تبرک‌ها پس از وفات پیامبر انجام می‌شد و دلیلی علیه این عقیده باطل است که هرگونه تبرک پس از مرگ را شرک می‌شمارند:

۱. بخاری از انس بن‌مالک نقل می‌کند: انس از ظرفی که پیامبر در آن آب می‌خورد، به منظور برکت آن استفاده می‌کرد و به قدری این ظرف مورد احترام بود که هنگامی‌که انس می‌خواست به جای حلقه موجود در ظرف حلقه دیگری را جایگزین آن کند، ابوطلحه او را از این کار منع کرد و از او خواست که آن را به همان شکل نخستین نگاه دارد.[۱] قرطبی نقل کرده است که در برخی نسخه‌های قدیم بخاری دیده است که بخاری گفته من این ظرف پیامبر را در بصره مشاهده کردم و از آن آب نوشیدم و این ظرف را به هشتاد هزار دینار خریده بودند و این ظرف درمیان صحابه و تابعین نگاهداری می‌شد و در آن آب می‌نوشیدند و از هیچ‌یک از صحابه و تابعین نشنیده است که بر این کار خرده بگیرند و آن را شرک بدانند یا حتی چنین عملی را کوچک شمارند.[۲]

۲. بخاری در کتاب لباس در باب «ما یذکر في الشیب» نقل می‌کند در ظرفی نقره‌ای تعدادی از موهای پیامبر وجود داشت و ام‌سلمه از این ظرف محافظت می‌کرد و هرگاه کسی به چشم زخم یا مشکل دیگری از این قبیل دچار می‌گشت، با تبرک به این ظرف رهایی می‌یافت.[۳] قسطلانی نیز تصریح می‌کند این کار ام‌سلمه برای تبرک اصحاب به موی پیامبر بود.

۳. خالد بن‌ولید تعدادی از موهای پیامبر را در کلاه‌خود خویش قرار داده بود و اعتقاد داشت که به برکت این موها نصرت و فتح نصیب لشکر اسلام می‌شود و

---

۱. *صحیح بخاري*، کتاب الأشربة، رقم۵٦۳۸.

۲. *تبرك الصحابه بآثار رسول الله و بیان فضله*، ص۲۰.

۳. *صحیح بخاري*، رقم۵۸۹٦.

صحابه پیامبر نه تنها او را از این کار نهی نکردند، بلکه او را مورد تحسین نیز قرار دادند.[1]

۴. محمد بن‌عبدالله انصاری نقل می‌کند: ام‌سلیم هنگامی‌که پیامبر به خواب می‌رود، مقداری از عرق و موی پیامبر را جمع آوری می‌کند و سپس آن را با مقداری عطر مخلوط و در ظرفی نگهداری می‌کند. بخاری می‌گوید هنگامی‌که زمان مرگ انس بن‌مالک رسید، وصیت کرد در حنوط او مقداری از این عطر را که حاوی موی پیامبر بود، بگذارند و بستگان او نیز این کار را کردند.[2]

۵. سهل بن‌سعد از اصحاب پیامبر نقل می‌کند: پیامبر با اصحاب خویش در سقیفه بنی‌ساعده نشسته بود و از سهل خواست که او را سیراب سازد و سهل در قدحی به پیامبر آب داد و بعدها این قدح را به درخواست عمر بن‌عبدالعزیز به او هدیه کرد.[3]

۶. عبدالله بن‌عمر پس از رحلت پیامبر به منبر پیامبر تبرک می‌جست و در محل‌هایی‌که پیامبر نماز اقامه کرده بود، نماز می‌خواند و گاهی برای رسیدن به این مکان‌ها مسافرت می‌کرد.

این ادله حاکی از توجه مسلمانان و خصوصاً صحابه و فقهای امت به حفظ آثار پیامبر وتبرک به این آثار است، تا جایی‌که کسی مانند انس بن‌مالک یا ام‌سلمه نیز به این مسئله اهتمام داشته‌اند و هرگز مخالفت صحابه پیامبر با این رفتار ایشان نقل نگردیده است. بنابراین جای تعجب است که عده‌ای با نادیده گرفتن این روایات به سراغ روایاتی می‌روند که کمترین ظهوری در نهی از تبرک به آثار پیامبر ندارد.

البته کسانی که همواره از تبعیت از سیره صحابه پیامبر دم می‌زنند، در این موارد به تخطئه صحابه می‌پردازند. برای نمونه بِن‌باز درباره این عمل عبدالله بن‌عمر می‌گوید: آنچه از ابن‌عمر نقل شده است، مورد رضایت پدرش و دیگر صحابه نمی‌باشد. آنان به رفتار پیامبر آگاه‌تر بودند و این رفتار آنان با احادیث معتبر نیز موافق است:

---

۱. *تبرك الصحابه بآثار رسول الله و بيان فضله*، ص۱٤.

۲. *صحيح بخاري*، كتاب الاستئذان، باب ٤١، رقم٦٢٨١.

۳. همان، باب الشرب من قدح النبي، رقم٥٦٣٧.

و أمّـا مانقـل عـن ابـن عمـر لم يوافقـه عليـه أبـوه ولا غـيره مـن اصحاب النبي ﷺ و هم أعلم منه بهـذا الأمـر و علمهـم موافـق لما دلّت عليه الأحاديث الصحيحه.[1]

مولف کتاب نیز درباره فعل عبدالله بن‌عمر می‌گویـد: «و هـذا اجتهـاد منـه رضی الله عنه و أمّـا غيره من الصحابة فلم يبالغوا في ذلک خشية من الفتنه».[2]

این روایات و نقل‌های تاریخی نشان مـی‌دهـد صـحابه پیـامبر بـه میـراث پیـامبر اکرم ﷺ و آنچه به ایشان تعلق داشت، توجه خاص داشتند و همواره بـرای حفـظ آن می‌کوشیدند و تبرک به این آثار نیز امری پذیرفته‌شده درمیان صحابه بـود و هـیچ‌گـاه مسلمانان را از این کار به بهانه شرک منع نکردند.

۲. وهابیت به سبب جمود بیش از حد و البته فهم ناقص از روایات چنان به حفـظ و روایت احادیث مشغول گشته‌اند که از تفقه و درایت آن بازمانده‌اند. واضح اسـت اگـر در مورد یک واقعه، عمومات یا اطلاقاتی وجود داشته باشد، می‌تـوان بـه حکـم عمـوم یـا اطلاق مراجعه کرد و با تطبیق آن عموم یا اطلاق بر مـصداق مـورد نظـر حکـم آن را استفاده کرد و قطعاً این حکم شارع است؛ زیرا اگر شارع بـه تطبیـق بـر ایـن مـصداق راضی نبود، اطلاق یا عموم آیه یا روایت را تخصیص و تقیید می‌زد. اگـر کـسی منکـر این مطلب شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند احکامی را برای مکلفین اثبات کند؛ مثلاً اگر خداوند در آیه شریفه سخن از حلال کردن بیع می‌گوید و ربا را حرام می‌شـمارد، مقـصود او از بیع کدام بیع است؟ اگر تنها خرید و فروش‌های زمان خویش باشد، مکلفین زمان‌هـای آینده چه حکمی دارند؟ در اینجاست که فقها می‌گویند اطلاق بیع شامل همه بیع‌هـای آینده نیز می‌شود، مگر آنچه خود شارع استثناء کرده است؛ مانند بیع غرری یا ربـوی یـا اقسام دیگری از بیع‌ها که در میان اعراب آن زمان مرسوم بوده است و شارع بـه آن‌هـا رضایت نداده است.

---

۱. *رسالة فی التبرک و التوسل و القبور*، ص ۱۶.

۲. *التبرک المشروع و التبرک الممنوع*، ص۷.

در بحث مورد نظر نیز گرچه درباره تبرک به مورد خاص روایتی در خصوص آن مورد نیامده است، لکن عمومات یا اطلاقاتی آن را تشریع کرده است و برای تطبیق بر آن موارد می‌توان مشروع بودن آن تبرک‌ها را نیز استفاده کرد. اگر چنین نباشد، چگونه می‌توان جواز استسقای عمر به عباس عموی پیامبر را توجیه نمود؟ پیامبر در آن زمان از دنیا رحلت نموده بود و بر چه اساسی عمر و دیگر مسلمانان به عباس استسقا می‌کردند؟ این به همان جهت بود که عموماتی از آیات و روایات وجود داشت و با تمسک به آنها، جواز شرعی مواردی را که نصی بر آن وجود نداشت، اثبات می‌کردند. در غیر این صورت استسقا به عموی پیامبر هیچ وجه شرعی ندارد؛ زیرا چنین کاری در زمان پیامبر وجود نداشت و انجام آن بدعت است. برای نمونه از اطلاق آیه ﴿وَٱبْتَغُوٓاْ إِلَيْهِ ٱلْوَسِيلَةَ﴾[1] می‌توان اصل مشروعیت تبرک را اثبات کرد؛ زیرا در تبرک، متبرکٌ‌به در واقع وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است.

۳. برخی بر این عقیده‌اند که سبب آنکه پیامبر تبرک به خود را جایز شمرد، این بود که آن حضرت محبت مسلمانان به خود را نشان دهد تا به این وسیله در قلوب کفار و مشرکان رعب و هراس ایجاد کند و عظمت اسلام در چشم آنان بیشتر شود. البانی در این باره می‌گوید:

> لازم است مطلبی روشن شود که گرچه پیامبر تبرک یاران خویش به خود و آثارش را در صلح حدیبیه و غیر آن جایز شمرد، اما این به منظور غرض مهمی بود که همان ترساندن کفار قریش و نشان دادن مقدار تعلق خاطر مسلمانان به پیامبر و دوست داشته شدن آن حضرت بود؛ گرچه پس از این جنگ‌ها (و پس از استقرار مسلمانان و قدرت یافتن آنان) پیامبر با شیوه‌ای حکیمانه مردم را به انجام دادن اعمال صالح ترغیب می‌کرد تا از این کار صرف نظر کنند.

---

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

اگر این کلام البانی را بپذیریم، معنایش این است که مصلحتی در تبرک به پیـامبر و آثار پیامبر وجود دارد که باعث رضایت دادن پیامبر بر این کار گردیـد. اکنـون سـؤال این است که اگر بار دیگر موقعیتی پیش آید و لازم باشد مسلمانان بـا تبـرک بـه آثـار پیامبر و منبر و قبر و دیگر امور مربوط به ایشان عظمت اسلام و مسلمانان را در چـشم کفار نشان دهند، تبرک به این آثار جایز نیست؟

امروزه نیز همین موقعیت برای اسـلام و مـسلمانان پـیش آمـده اسـت و هـر قـدر مسلمانان در برابر عقاید و رسوم اسلامی خویش محکم‌تر و ثابـت قـدم‌تـر باشـند، بـه همان اندازه می‌توانند در مقابل کفر ایستادگی نمایند.

۴. علاوه بر اطلاق ادله مذکور، لااقل دو راه دیگر نیز در فقـه اسـلامی وجـود دارد که بسیاری از فقها بـه آن ملتـزم مـی‌باشـند و انکـار ایـن دو راه موجـب پدیـد آمـدن مشکلاتی خواهد شد که کمترین آن عدم حجیت احکام شرع در زمان‌های آینده است؛ در حالی‌که همگان به جهان‌شمولی و ابدی بودن دیـن اسـلام اعتـراف دارنـد: راه اول تنقیح مناط و راه دوم الغای خصوصیت است. البته این دو مطلب به تفـصیل در اصـول فقه مطرح گردیده است.

و خلاصه آن این است که گرچه مخاطب احکام شرع افراد خاصی بوده‌انـد کـه در زمان پیامبر وجود داشتند و ایشان را درک کردند، لکـن احکـام اسـلام بـه ایـن افـراد اختصاص ندارد، بلکه شامل همگان می‌شود؛ مثلاً هنگامی که سلمان یا مقداد یا دیگـر صحابه پیامبر حکمی را از ایشان می‌پرسیدند و پیامبر پاسخ آنان را بیان می‌فرمـود کـه حکم تو در این مسئله چنین است، این حکم اختصاص بـه سـلمان یـا مقـداد نداشـت، بلکه دیگران نیز در آن شریک می‌باشند.

اگر عقل وهابی ملاک باشد، می‌گوید در اینجا پیامبر به سلمان فرمـوده کـه لبـاس خویش را تطهیر کن و سرایت این حکم به دیگران جایز نیست؛ زیـرا بایـد بـر همـان مورد نصوص اکتفا کرد، لکن عقل سلیم می‌گوید سلمان و مقداد و دیگران خصوصیتی ندارند، بلکه لازم است الغای خصوصیت شود و تا ابد هرگاه مـورد مـشابه یافـت شـود، همین حکم را دارد.

این مسئله در اصول فقه به الغای خصوصیت مشهور است. با توجه به این نکتـه در مواردی که تبرک به پیامبر یا اشیای مربوط به ایشان شده است، این موارد خصوصیتی ندارد یا لااقل دلیلی بر مقید بودن جواز تبرک به آثار پیامبر در حال حیات وجود ندارد، بلکه همان‌گونه که به وجود پیامبر در حال حیات تبرک می‌شود، بـا الغـای خـصوصیت می‌توان جواز تبرک پس از رحلت ایشان را نیز اثبات کرد.

دومین راه نیز تنقیح مناط است، به این معنا که اگر حکمـی در شـریعت وارد شـد و ما توانستیم مناط قطعی آن حکم را درک کنیم، می‌تـوانیم در مـوارد مـشابه نیـز آن را سرایت دهیم؛ مثل اینکه می‌دانیم مناط حرمت خمر، سُکراوری آن است و لـذا مایعـات دیگری را که دارای خاصیت مست‌کنندگی‌اند نیز حرام مـی‌شـماریم. البتـه تنقـیح ایـن مناط باید به صورت قطعی باشد؛ یعنی یقین داشته باشیم که ملاک ایـن حکـم همـین نکته است، و گرنه مناط ظنّی فایده‌ایی ندارد.

در هر صورت اگر توانستیم مناط قطعی از تجویز تبرک را کشف نماییم کـه همانـا تمسک به وسیله برای رسیدن به رضایت خداوند است، می‌توان آن را در مـواردی کـه اولاً، نص خاصی درباره‌اش وجود ندارد و ثانیاً، از جهت دیگـر مـورد نهـی شـارع قـرار نگرفته است، جاری کنیم و حکم را به آن نیز سرایت بدهیم.

اگر از این نکته یعنی تمسک به اطلاق و تنقیح منـاط و الغـای خـصوصیت صـرف نظر کنیم و آن را در حیطه شریعت مجاز ندانیم، در مقابلِ بسیاری از فقها و مـسلمانان قرار گرفته‌ایم که این طریق را برای رسیدن به حکم شرعی مجاز می‌دانند و حتی اگـر دیدگاه این افراد را نپذیریم، در حقیقت اجتهاد عده زیادی را نپذیرفتـه‌ایـم کـه حـداکثر منجر به فسق آنان خواهد شد، لکن بر اساس چه مبنایی می‌توان حکم به کفر و جـواز قتل این افراد کرد؟

بسیاری از عبادت وهابیان بر همین نکته دلالت می‌کند که اگـر کـسی بـه غیـر از موارد منصوص تبرک کند، کافر است که باید توبه داده شود، وگرنه کشته خواهد شد.

این منطق بی‌بنیان در مقابل بسیاری از مسلمانان ایستاده اسـت کـه مجتهـد را در رأیی که با زحمت و کاوش در ادله به دست آورده است، تخطئه می‌کنـد و آن شـخص را جایز القتل می‌شمارد.

سخن آخر این است که این اندیشه نادرست منجر به ایـن مـی‌شـود کـه نویـسنده جزوه، پس از بر سر و سینه کوبیدن و اثبات اشتباه کسانی‌که به قبر پیامبر و آثار ایشان تبرک می‌جویند، چند مورد از مکان‌ها را به مسلمانان معرفی کرده که تبـرک بـه آنهـا جایز است. برای نمونه جایگاه خوابیدن گوسفندان دارای برکت است! و دلیلش روایتـی به نقل از پیامبر است که فرموده است در استراحتگاه گوسفندان نماز بخوانید که در آن برکت است![1] به نظر می‌رسد فاجعه‌ای از این بالاتر وجـود نـدارد کـه مـسلمانان بـرای تبرک به آثار اولیای خداوند و پیامبر او مورد ظلم و تعدی قرار می‌گیرند و همواره بـرای آنان مشکلات فراوانی ایجاد می‌شـود و آن‌گـاه از برکـت محـل خوابیـدن گوسـفندان تمجید می‌شود!

۱. *سنن ابی داوود*، ج ۱، ص ۳۷.

◆ کتابنامه

۱. *تبرك الصحابة بآثار رسول الله و بيان فضله*: محمد طاهر كردي، قاهره: مكتبة القاهره، ۱۹۹۷م.

۲. *التبرك المشروع و التبرك الممنوع*: علي بن نفيع يماني، بی‌جا: انتشارات هيئت امر به معروف و نهي از منكر، بی‌تا.

۳. *الجامع لسيرة شيخ الإسلام ابن تيمية*: ابوزيد بكر بن عبد الله، مكه مكرمه: دارعالم الفوائد، بی‌تا.

٤. *سنن ابی داوود*: ابی‌داود سجستانی، بيروت: دارالنشر، ۱۹۸۵م.

٥. *شفاء السقام في زيارة خير الأنام*: تقي‌الدين سبكی، بيروت: دار الكتب العلميه، ۲۰۰۸م.

٦. *شفاء الفؤاد بزيارة خير العباد*: محمد بن‌علوی مالكی، بيروت: دارالعالميه، ۲۰۰۲م.

۷. *صحيح بخاري*: محمد بن اسماعيل بخاری، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، رياض: نشر دارالسلام، بی‌تا.

۸. *المسند*: احمد بن‌محمد بن‌حنبل، بيروت: دارالفكر، بی‌تا.

نقد و بررسی کتاب

«زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور»

* قادر سعادتی

* دانش آموخته حوزه.

◆ **چکیده**

ابن‌تیمیه در کتاب‌های[1] خود، زیارت قبور، استغاثه و طلب دعا و شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صالحان را غیر مشروع می‌داند، ولی این برخلاف عمل صحابه و سیره مسلمین و ادله عقلی و قرآنی است و طلب دعا و حاجت، چنانچه بدون اعتقاد به ربوبیت و الوهیت برای ایشان و به این قصد باشد که ایشان بندگان مقرب خدا هستند، مانعی ندارد.

کلیدواژگان: ابن‌تیمیه، زیارت، استغاثه، زیارت قبور، شفاعت، ابن‌تیمیه، طلب دعا.

۱. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، احمد بن عبدالحلیم حرانی، ریاض: رئاسه العامة للبحوث العلمیة والافتاء، چاپ پنجم، ۱٤۲٦ق.

◆ مقدمه

اکثر فرق اسلامی و علمای اسلام، زیارت قبور اولیای الهی مخصوصاً قبر پیامبر گرامی اسلام ﷺ و استمداد از آن حضرت را جایز بلکه آن را رویکردی توحیدی می‌دانند؛ زیرا از دیدگاه مسلمین شخصی که به زیارت پیامبر ﷺ و اولیای الهی می‌رود و از آنها طلب دعا و شفاعت و حاجت می‌کند، به این جهت نیست که آنها را در برآوردن حاجات مستقل می‌داند، بلکه با اعتقاد به اینکه آنها بندگان مقرب الهی هستند و واسطه میان حق تعالی و خلق می‌باشند و همه کارشان به اذن خداست، آنها را زیارت می‌کنند. با این حال عده‌ای با رفتن به زیارت و استمداد از ایشان مخالفاند و هرگونه خطاب قرار دادن میّت را شرک می‌دانند.

ابن‌تیمیه در این زمینه دیدگاه‌هایی دارد که برخی از آنها را قبل از او هیچ عالمی نگفته است[1] و بعد از او علمای زیادی در رد او کتاب‌ها نوشته‌اند.[2]

ابن‌تیمیه معتقد است زیارت قبور و درخواست حاجت از اولیای الهی، از اعمال قوم حضرت نوح علیه‌السلام و برخی نصاراست و نوعی شرک به خدا به‌شمار می‌آید. او در کتب دیگرش ادعا می‌کند عمل قوم نوح این بود که ابتدا قبر عده‌ای از صالحان قوم خود را زیارت می‌کردند و بعدها مجسمه آنها را ساختند و به‌عنوان بت عبادت کردند: ﴿**وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا**﴾،[3] و اینها نام صالحانی بود که بعدها به بت تبدیل شدند.

در پاسخ باید گفت: اگر این ادعا بر فرض هم درست باشد، ربطی به جواز زیارت قبر پیامبر ﷺ و اولیای الهی ندارد؛ چون قوم نوح علیه‌السلام با اعتقاد به الوهیت بت‌ها، از

---

۱. *شفاء السقام*، ص ۱۶۰.

۲. ر.ک: *نقدی بر افکار ابن‌تیمیه*، ص ۲۷. در این اثر نام ۵۷ نفر از علمای اهل‌سنت که در رد ابن‌تیمیه کتاب نوشته‌اند، آمده است.

۳. سوره نوح، آیه ۲۳.

آنها طلب حاجت می‌کردند و به عبادت آنها می‌پرداختند و در مقابل آنها سجده می‌کردند و عبادت خدا را کنار می‌گذاشتند[1] و آنها را با پروردگار عالمیان یکسان می‌پنداشتند و مقام ربوبیت برای آنها قائل بودند: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ۝٩٧ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾،[2] ولی زائر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله این اعتقاد را ندارد و آن حضرت را عبادت نمی‌کند و صرف تعظیم و احترام، عبادت نیست، و الّا در زمان حیات نیز احترام به دیگری باید عبادت و شرک محسوب شود. عمل نصارا این بود که حضرت عیسی علیه السلام و مادر او را خدا می‌دانستند: ﴿لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا﴾[3] و ﴿وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّىَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ﴾؛[4] «و (یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به‌جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو،...». و یا احبار و بزرگان خود را (من دون الله)، رب خود می‌گرفتند: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾؛[5] در حالی‌که زائر قبر نبی صلی الله علیه و آله و طالب حاجت از او، چنین اعتقادی ندارد و مقایسه میان این دو صحیح نیست.

۱. *عمدة القاری*، ج۱۹، ص۲۶۱.
۲. سوره شعراء، آیات ۹۷-۹۸.
۳. سوره مائده، آیه ۱۷.
۴. سوره مائده، آیه ۱۱۶.
۵. سوره توبه، آیه ۳۱.

◆ دلیل ابن‌تیمیه و نقد او

دلیل ابن‌تیمیه برای مخالفت با طلب دعا و حاجت از پیامبر ﷺ و اولیای الهی چنین است:

کسی‌که از او طلب حاجت یا شفاعت می‌شود، یا خودش مستقلاً مالک همه چیز است، یا شریک خدا و یا معاون خداست و یا سائل است؛ مثل دیگران. سه صورت اولی منتفی است. پس او هم سائل است و از خدا می‌خواهد وکمک و برآوردن حاجت انجام نمی‌شود، مگر به اذن خدا؛ چنان‌که فرموده: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِی یَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ﴾[1] و خدا به هرکه بخواهد، اذن می‌دهد.[2]

نقد: اولاً، این مطلب در مورد زمان حیات پیامبر ﷺ هم صادق است؛ چون در زمان حیات هم پیامبر ﷺ و غیر او فقط سائل هستند و خدا به هر که بخواهد، اذن می‌دهد. پس در زمان حیات نیز نباید از او درخواست حاجت و دعا یا طلب شفاعت کرد، درحالی‌که این برخلاف اجماع مسلمین و عمل صحابه و حتی نظر ابن‌تیمیه است و آیات قرآن و روایاتی که توصیه به رجوع به پیامبر ﷺ می‌کنند، اختصاصی به حال حیات ایشان ندارند.

ثانیاً، با این دلیل، دعا و مناجات نیز کاری عبث و بی‌فایده خواهد بود؛ چون خدا خودش به هرکه هرچه بخواهد، می‌دهد؛ درحالی‌که حق تعالی فرموده است: ﴿ٱدۡعُونِیٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾، و دعا کردن طبق این آیات فایده دارد.

ثالثاً، معنای آیه نفی شفاعت اصنام و اوثان است، نه نفی شفاعت پیامبر ﷺ که خدا به شفاعت آنان اذن داده است و مقام محمود دارند. منظور از مقام محمود، مقام شفاعت است که خدا وعده داده است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۶ـ۸.

در روایتی پیامبر ﷺ در مورد شفاعت خودشان فرموده است: در قیامت خدا به من می‌فرماید: «ارفع محمّد وقُل یُسْمَع وَاشْفَع تُشْفَع وَسَل تُعْطَه...»؛ ای محمد، سرت را بلند کن و بگو، تا شنیده شود و شفاعت کن، تا قبول شود و بخواه، تا به تو عطا شود...». در ادامه پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا**﴾[1] و سپس فرمود: این شفاعت، همان مقام محمود است که به پیامبرتان وعده داده شده است.[2]

ابن‌تیمیه می‌گوید: «ملائکه و انبیا را ارباب دانستن در آیات قرآن شرک شمرده شده است، چه برسد به اینکه مشایخ و غیر آنها رب گرفته شوند».[3] این مطلب تعریض به مشابهت عمل زیارت‌کنندگان قبور و طلب حاجت‌کنندگان دارد و او در جای‌جای کتاب‌هایش به این نکته تصریح کرده است.

در پاسخ باید گفت: کافر شمردن قرآن از کسان یاد شده، ربطی به جواز یا عدم جواز طلب حاجت از نبی و غیر او ندارد؛ چون کافران، ملائکه و انبیاء علیهم‌السلام را رب و خدای عالم و آنها را در اجابت دعایشان مستقل می‌دانستند، ولی کسی که از پیامبر ﷺ طلب دعا یا شفاعت می‌کند، او را رب و مالک نمی‌داند، بلکه معتقد است او رحمة للعالمین است و خدا این مقام را به او داده است و آن حضرت برای همه عالمیان در هر زمان، موجب رحمت است.

◆ انواع طلب حاجت و حکم آنها نزد ابن‌تیمیه

ابن‌تیمیه در ادامه، به تفصیل سخن می‌گوید و به‌طور پراکنده انواع و احکام درخواست حاجت را بیان می‌کند که خلاصه کلامش چنین است: درخواست از غیر به چند صورت متصور است:

---

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲. *صحیح البخاری*، ج۸، ص۱۸٤.

۳. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۸.

۱. درخواست چیزی که فقط از خدا برمی‌آید

مثل شفای مریض و بخشیدن گناهان و ادای دین و...، «این شرک است، مثل شرک مشرکین و نصارا، درخواست‌شونده حیّ باشد یا میت»[۱]

اما برخلاف ادعای او، این کارها بلکه بالاتر از اینها در قرآن به مخلوقات اسناد داده شده است؛ مثل خلق و شفا دادن مریض به‌دست حضرت عیسی علیه‌السلام: ﴿أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾،[۲] که به اذن خدا بود. و درخواست این کارها از غیر خدا هم صحیح است، ولی باید دانست درخواست‌کننده اگر غیر خدا را در برآوردن حاجات مستقل شمارد و او را مثل خدا بداند، این شرک است، مثل شرک جاهلیت: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ۝٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾،[۳] ولی اگر او را مأذون از طرف خدا و دارای مقام بلندی نزد خدا و واسطه بین خدا و خودش در طلب استغفار و دعا بداند، این شرک نیست: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا﴾.[۴]

درادامه می‌گوید:

> درخواست این نوع حاجت‌ها، حتی اگر بگوید چون او از من نزد خدا مقرب‌تر است، او را واسطه می‌کنم، باز شرک است؛ چنان‌که در آیه ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا

۱. همان، ص۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ٤٩.

۳. سوره شعراء، آیات ۹۷-۹۸.

۴. سوره نساء، آیه ٦٤.

﴿لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ﴾[1] و امثال آن به ایـن مطلـب اشـاره شـده است.[2]

ولی باید دقت داشت که این آیه در مورد مشرکانی است که چیزهایی غیر از خدا را ولیّ خود قرار می‌دهند که خدا آنها را ولیشان قرار نداده اسـت (مـن دون الله)، و آنهـا را عبادت می‌کنند. ولی کسانی‌که پیامبر ﷺ را مقرب خدا و واسطه بـرای قـرب قـرار می‌دهند، اولاً، به امر خـدا آن حـضرت را ولـیّ خـود قـرار داده‌انـد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾؛[3] یعنی ولایت او «من الله» است، نه «مـن دون الله». ثانیاً، آن حضرت را عبادت نمی‌کنند، بلکـه از او طلب دعا و شفاعت می‌کنند.

۲. درخواستی که مقدور مخلوق است

این درخواست دو صورت دارد:

الف) این درخواست یا طلب حاجت است که اگر از شخص زنده، حاجتی را بخواهد، جایز است؛ اگرچه بهتر است، نخواهد،[4] و اگر از میت و غایب حاجتی بخواهد، شـرک و بدعت است؛ چون در زمان ممات، این کار منجر به شرک می‌شود، ولی در زمان حیـات نبی یا صالح، درخواست از او شرک نیست؛ چون او خودش از شرک نهی می‌کند؛ مثـل نهی پیامبر ﷺ از سجده بر او،[5] و هیچ‌یک از صحابه و تابعین و تابعین تـابعین، بعـد از ممات، از پیامبر ﷺ و غیر او، سؤال و طلبی نکرده‌اند.

---

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۱۷ـ۱۸.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۱۰.

۵. همان، ص۲۹ـ۳۲.

ولی این سخنان ابن‌تیمیه برخلاف واقعیات است؛ زیرا اولاً، شرک اعتقاد به ربوبیت و الوهیت غیر خداست و کسی‌که از پیامبر ﷺ یا دیگری در حال حیات یا ممات، طلب حاجتی می‌کند، ایشان را خدا و رب نمی‌داند، و اینکه ممکن است برخی از جهّال بر اثر جهالت این‌گونه فکر بکنند، باعث نمی‌شود که آن عمل از اصل شرک باشد، و الّا اکثر بلکه همه اعمال عبادی باید شرک باشد؛ چون ممکن است جاهلی خیالی دیگر بکند؛ مثلاً در مورد طواف، خیال کند که کعبه، مقصود است یا در نماز، جاهلی ممکن است خدا را درجلوی خود تصور کند و اینها باعث نمی‌شود که بگوییم این اعمال چون ممکن است منجر به شرک شود، پس شرک و بدعت است!

ثانیاً، این ادعا که هیچ‌یک از صحابه و تابعین بعد از ممات پیامبر ﷺ در رفع مشکلات و طلب حاجت به پیامبر رجوع نکرده‌اند، برخلاف نقل کتب حدیث و تاریخ است. در روایات صحیح زیادی وارد شده که صحابه از قبر پیامبر ﷺ طلب حاجت کرده‌اند؛ مثلاً ابن‌ابی‌شیبه نقل می‌کند: در زمان عمر قحطی بود، مردی به نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و گفت «یا رسول الله استسق لأمّتك فإنّهم قد هلكوا». پیامبر دعا کرد و بر اثر دعای او باران بارید.[1]

ابن‌حجرعسقلانی نقل کرده: آن مرد بلال بن‌حارث از صحابه بود و اسناد این حدیث صحیح است.[2]

بزرگانی که این روایت را در کتب خود نقل کرده‌اند، هیچ‌کدام نگفته‌اند آن صحابی که از پیامبر ﷺ بعد از مماتش طلب حاجت کرد، مشرک یا ضالّ شده است. امثال این روایت زیاد است که به برخی اشاره خواهد شد.

ب) یا درخواست او، طلب دعاست؛ که چند صورت دارد. اگر درخواست‌شونده زنده باشد، جایز است، چنان‌که رسم صحابه درخواست دعا و شفاعت از پیامبر ﷺ بود ولی اگر مرده باشد، بدعت است؛ چنان‌که صحابه بعد از پیامبر ﷺ از او طلب دعا

۱. *المصنف*، ج۷، ص۴۸۲.

۲. *فتح الباري*، ج ۲، ص ۴۱۲.

نمی‌کردند،[1] و علما استسقاء به اهل صلاح را مستحب می‌دانند، ولی هیچ‌یک از علما توسل و استسقاء به صالح بعد از وفاتش را مشروع نمی‌داند.[2]

درباره این قسمت از ادعای ابن‌تیمیه نیز باید گفت: مقام پیامبر ﷺ نزد خدا، در زمان حیات و ممات او یکی است و فرقی میان طلب دعا و شفاعت در حال حیات و ممات او ندارد، و گفتیم که جهل جهّال باعث حسن و قبح عمل نمی‌شود.

◆ نمونه‌هایی از طلب حاجت صحابه بعد از رحلت پیامبر ﷺ

ما نمونه‌هایی را از طلب دعای اصحاب ذکر کردیم، ولی چون این روایات با اعتقاد شخصی ابن‌تیمیه سازگار نیستند، اصلاً از آنها یاد نمی‌کند. برخی از این نمونه‌ها را نقل می‌کنیم:

۱. دارمی در *سنن* خود به سند صحیح نقل می‌کند:

> قحط أهل المدينةِ قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة فقالت انظروا قبر النبي (صلى الله عليه وسلم) فجعلوا منه كوى إلى السماء حتى لايكون بينه و بين السّماء سقف قال ففعلوا فمطرنا مطراً...؛ قحطی در مدینه پدید آمد. مردم از این وضع به عایشه شکایت کردند. او گفت: دریچه‌ای از قبر پیامبر ﷺ به‌سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان نباشد. چنین کردند، باران بارید.[3]

۲. وقتی که رگ پای عبدالله ابن‌عمر گرفته و بی‌حس شده بود، گفت: «یامحمد»، و رگش باز شد.[4]

---

۱. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۲۳ـ۲۵.

۲. همان، ص۳۹ـ ۴۰.

۳. *سنن الدارمی*، ج۱، ص۴۳.

۴. *الطبقات الکبری*، ج۴، ص۱۵۴.

۳. شخصی بعد از رحلت پیامبر ﷺ به مدینه آمد و خود را بر خاک قبر پیامبر ﷺ انداخت و می‌گفت: «ما گفته‌ات را شنیدیم که خدا بر تو نازل کرده و از جمله این بود: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾.[1] من به خودم ظلم کردم و آمده‌ام برایم استغفار کنی.[2]

پس ادعای ابن‌تیمیه مبنی بر عدم طلب حاجت صحابه از پیامبر ﷺ بعد از رحلت ایشان نمی‌تواند درست باشد.

◆ حکم درخواست از خدا، به‌جهت مقام مقبور

ابن‌تیمیه می‌گوید: صحابه درخواست از خدا به‌سبب جاه و مقام مقبور را صحابه انجام ندادند و چنین کاری جایز نیست، ولی طبق نظر ابی‌محمد بن‌عبدالسلام چنین کاری در مورد پیامبر ﷺ جایز است.[3]

پاسخ این است که برخی، این نوع توسل را به‌دلیل روایاتی از صحابه جایز دانسته‌اند؛ مثلاً پیامبر ﷺ به یکی از اصحابش دعایی را یاد داد که وقت دعا بگو: «اللهم إني أسألک وأتوسل إليک بنبيّک نبي الرحمه....».[4] این حدیث و مانند آن مطلق است و پیامبر ﷺ این‌گونه دعا کردن را به زمان حیاتش منحصر نساخته است.

◆ رابطه دعا و عبادت، و مغالطه در استدلال

ابن‌تیمیه در ادامه در رد جواز سؤال و درخواست از غیر خدا دلیلی می‌آورد و می‌گوید:

---

۱. سوره نساء، آیه ٦٤.

۲. *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی*، ج٤، ص١٨٦.

۳. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص٣٥-٣٦.

٤. *المستدرک علی الصحیحین*، ج١ ص٥٢٦.

الدعاء مُخّ العبادة والعبادة مبناها على السنة والاتباع، لا على الأهواء والابتداع؛

دعا مغز عبادت است و عبادت باید براساس سنت و تبعیت باشد، نه براساس سلایق و بدعت‌ها.[1]

این مطلب در حقیقت مغالطه است؛ چون معنای اینکه دعا مغز عبادت است، این نیست که «هر دعایی عبادت است و هردعایی باید برای خدا باشد، بلکه دعا و عبادت، عام و خاص من وجه هستند؛ یعنی برخی عبادت‌ها دعا هستند (مثل نماز یا دعا و تضرع در نماز)، برخی عبادت‌ها دعا نیستند (مثل روزه)، و برخی دعاها عبادت هستند (مثل دعا و تضرع به درگاه خدا در نماز) و برخی دعاها عبادت نیستند (مثل دعا و درخواست از غیر خدا)، و اگر هر دعایی عبادت باشد، چرا خود ابن‌تیمیه دعا و طلب حاجت از زنده را جایز می‌داند، با اینکه طبق دلیلش دعا عبادت است و فرقی میان عبادت زنده و مرده در شرک بودن نیست و قرآن از زبان حضرت نوح می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾.[2] لذا طبق بیان ابن‌تیمیه، باید بگوییم این دعوت حضرت نوح نیز برای آنها عبادت محسوب می‌شده است!

◆ مشروعیت زیارت قبور نزد ابن‌تیمیه

ابن‌تیمیه در یک صورت زیارت قبور را جایز می‌داند و می‌گوید: زیارتِ قبورِ مشروع این است که برای میت دعا کنی، نه اینکه از او طلب حاجت کنی.[3]

ولی باید بگوییم درست است که دعا برای میت مشروع است و هنگام زیارت مستحب است برای میت طلب مغفرت و دعا شود، ولی این معنایش این نیست که

---

۱. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۴۰.

۲. سوره نوح، آیه ۵.

۳. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۱۵.

مخاطب قرار دادن میت و طلب دعا از او شرک باشد، مخصوصاً اگر میت پیـامبر ﷺ و اولیای الهی باشند.

◆ حکم مسح و تقبیل نزد ابن‌تیمیه

درباره مسح و تقبیل می‌گوید:

> تقبیل و مسح قبر پیامبر ﷺ و منبر ایـشان مـشروع نیـست و در عالم، تقبیل و مسح هیچ جمادی غیر از حجرالاسود جایز نیـست، طبق روایت عمر که هنگام استلام حجر الاسود گفت: مـی‌دانـم تـو سنگی و ضرر و نفعی نـداری و اگـر اسـتلام رسـول خـدا ﷺ را نمی‌دیدم تو را استلام نمی‌کردم، و مسح و تقبیـل و دعـا نـزد قبـر، اصل شرک و بت‌پرستی است.[1]

البته در روایت عمر، حضرت علی علیه‌السلام به او پاسخ داد که در اکثر کتاب‌ها جواب آن حضرت را حذف کرده‌اند که فرموده:

> ولّما قَبَّلَه عُمَرُ قال: «إنّي لأعلَمُ أنّك حَجَرٌ لا تَضُرُّ ولا تَنْفَعُ، ولولا أنّي رأيتُ رسولَ الله صلى الله عليه و آله يُقَبِّلُك لَما قَبَّلْتُك». فقال له عليّ علیه‌السلام: «مَهْ ياعُمرُ، بَلْ يَضُرُّ ويَنْفَعُ؛ فإنّ الله سبحانه لّما أخَذَ المِيثاقَ على بني آدمَ حيث يقول: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِىءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ» - أَلْقَمَه هذا الحجرَ ليكونَ شاهداً عليهم بأداء أمانتهم. وذلك معنى قول الإنسانِ- في الدعاء المتقدِّم- عند استلامِه: أمانتي أدَّيْتُها، وميثاقي تعاهَدْتُه، لِتَشْهَدَ لي عندَ ربِّك بالموافاة»؛[2]

---

۱. همان، ص۲۸.

۲. *کنزالعمال*، ج۵، ص۱۷۷؛ *تاریخ مدینة دمشق*، ج۴۲، ص۴۰۶.

حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ عمر فرمودند: ساکت باش ای عمر، بلکه این سنگ نفع و ضرر می‌رساند، وقتی خدا از بنی‌آدم میثاق گرفت، این سنگ را آورد تا شاهد ادای امانت او باشد و این معنای دعایی است که زمان استلام می‌گویی: امانتم را ادا کردم و به میثاقم عمل کردم تا تو شاهد وفای به عهد من باشی در نزد پروردگارت.

و این سخن که گفته است «مسح و تقبیل هیچ چیزی از جمادات غیر از حجر الاسود مشروعیت ندارد»، درست نیست، بلکه در روایت صحیح وارد شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عصای خود را که به حجرالاسود مالیده بود، می‌بوسید: «ثنا أبو الطفیل، قال: رأیت النبي (صلی الله علیه وسلم) یطوف بالبیت علی راحلته یستلم الرکن بمحجنه، ثم یقبله».[1] محجن در لغت به‌معنای عصای سر خمیده است.[2] پس هرچیزی که به شیء مقدسی متبرک شود، بوسیدن آن جایز است، اگرچه عصا باشد، بلکه به تبعیت از فعل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مستحب است.

باز ابن‌تیمیه در جای دیگر می‌گوید: «مسح و تقبیل قبر، اگرچه قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، جایز نیست و هیچ‌یک از مسلمین آن را انجام نداده‌اند و این کار شرک است».[3]

این ادعا نیز برخلاف مدارک تاریخی و حدیث است، بلکه مسح و تقبیل قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و محراب ایشان در روایات و عمل صحابه و تابعین وارد شده است و بزرگان اهل‌سنت آن را جایز می‌دانند؛ مثلاً عبدالله بن‌احمد بن‌حنبل از پدرش در مورد کسی که دسته منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌گیرد و حجره او را لمس می‌کند، پرسید. گفت: اشکالی در آن نمی‌بینم، خدا ما را از رأی خوارج و از بدعت‌ها نجات دهد.[4] همچنین

---

۱. *سنن أبي داود*، ج۱، ص ٤٢٠؛ *سنن ابن ماجة*، ج۲، ص ۹۸۳.

۲. *لسان العرب*، ج۱۳ ص۱۰۸.

۳. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۵۰.

٤. *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۱، ص۲۱۲.

نقل شده عبدالله بن‌عمر هر وقت از سفر می‌آمد، دو رکعت نماز می‌خواند و دست بر روی قبر پیامبر ﷺ می‌گذاشت و رو به قبله دعا می‌کرد.[1]

◆ حکم استغاثه به شیخ و تعظیم او

ابن‌تیمیه به شدت با اعمال صوفیه مخالف است. لذا درباره برخی اعمال آنها می‌گوید: استغاثه به شیخ برای رفع مصیبت یا تثبیت قلب، شرک است. از جنس شرک نصارا؛ چون فقط خدا رفع بلیات و کشف ضرر می‌کند و در موقع خوف و ضرر، صحابه فقط دعا می‌کردند و از قبر پیامبر و غیر او استغاثه نمی‌کردند، بلکه دعاهایی را که در این زمینه وارد شده بود، می‌خواندند.[2]

درست است که شیوخ صوفیه قابلیت ندارند که از آنها طلب استغاثه بشود، ولی ابن‌تیمیه خودش طلب دعا و حاجت از شخص زنده را جایز می‌دانست. از طرفی مقایسه رسول خدا ﷺ با شیوخ، روش درستی نیست و صحابه در زمان حیات پیامبر ﷺ و بعد از رحلت ایشان، از ایشان طلب دعا و شفاعت و حاجت می‌کردند که قبلاً نمونه‌هایی را ذکر کردیم.

ابن‌تیمیه می‌گوید: قراردادن سر بر زمین در مقابل شیخ، و بوسیدن دست او و انحنا (و تواضع کردن) برای او جایز نیست و از هر نوع انحنا در مقابل غیر خدا، نهی شده است و قیام و قعود و رکوع و سجود فقط برای خداست؛ مثل قسم خوردن به او: «فالعبادة کلّها لله وحده لاشریک له»[3]

ولی این استدلال با ادعایش سازگار نیست؛ چون هر قیام و قعود و انحنایی عبادت نیست تا فقط مخصوص خدا باشد. قیام و قعود و انحنا برای نیّت‌ها و کارهای گوناگون انجام می‌گیرد که هیچ‌کدام عبادت محسوب نمی‌شوند؛ مثلاً اگر در مجلس برای کسی

---

۱. *فضل الصلاة علی النبی* ﷺ، ص۸۲.

۲. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۴۱ـ۴۲.

۳. همان، ص۵۲ـ۵۳.

برخیزیم و برای او جا باز کنیم، این عمل عبادت او محسوب نمی‌شود؛ چنان‌که در آیه قرآن نیز فرموده:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمۡ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلۡمَجَـٰلِسِ فَٱفۡسَحُواْ يَفۡسَحِ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ﴾؛[1]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، هرگاه به شما گفته شود در مجلس توسعه دهید، توسعه دهید و چون گفته شود به‌پاخیزید، برخیزید.

پس این کارها فقط زمانی عبادت است که با اعتقاد به الوهیت شخص و با نیت عبادت او به‌جا آورده شود.

◆ امام مهدی علیه‌السلام و حکم ابن‌تیمیه

ابن‌تیمیه می‌گوید: اعتقاد به باب در نُصیریّه، مهدی منتظر در رافضه و غوث در بین جهال، اصلی ندارد و مطالبی که در مورد خضر و زنده بودن او بیان شده، صحیح نیست و او مرده است.[2]

اینکه ابن‌تیمیه، مهدی منتظر علیه‌السلام را با باب و غوث مقایسه کرده، بسیار بی‌انصافی است؛ چون هرچند مقامات غوث و باب مورد مستند به ادله شرعی نیست، ولی اعتقاد به وجود مهدی علیه‌السلام، از اخبار صحیح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشئت گرفته است؛ مثلاً در روایتی که کتب صحاح آن را مکرراً نقل کرده‌اند، از جابر بن‌سمره نقل شده: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود:

لا یزال الدین قائماً حتّی تقوم الساعة أو یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلّهم من قریش؛[3]

---

۱. سوره مجادله، آیه۱۱.

۲. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*، ص۶۳-۶۵.

۳. *صحیح مسلم*، ج۶، ص۴.

دین تا زمان قیامت برپاست یا تا زمانی که برشما دوازده خلیفه هست و همه‌شان از قریش هستند دین برپا خواهد بود.

و مضمون همین روایت در *صحیح بخاری*،[1] و *سنن ابی‌داود*،[2] *سنن ترمذی*[3] و کتب حدیثی دیگر نیز آمده است.

طبق این روایت خلفای دوازده‌گانه‌ای که همه از قریش باشند و خلافتشان تا قیامت باقی باشد، فقط امامان دوازده‌گانه شیعه‌اند که با غیبت امام دوازدهم این معنا تحقق می‌یابد و اینکه او زمین را پر از عدل و قسط خواهد کرد و او از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان فاطمه علیها السلام است، در روایات معتبر آمده است؛ چنان‌که احمد بن‌حنبل در مسندش نقل می‌کند:

قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): أبشركم بالمهدي، يبعث في أمّتي على اختلاف من الناس وزلازل فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛[4] شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در زمان اختلاف و انحراف مردم مبعوث می‌شود و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند؛ همچنان‌که پر از ظلم و جور شده است.

و در *سنن ابی‌داود* نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «المهدي من عترتي من ولد فاطمه؛[5] مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است» و باز آن حضرت فرمود:

لو لم يبق من الدهر إلّا يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملأها عدلاً كما مُلئت جوراً؛ اگر از روزگار جز یک روز باقی نماند، در

۱. *صحیح بخاری*، ج۸، ص۱۲۷.
۲. *سنن ابی داود*، ج۲، ص۳۰۹.
۳. *سنن ترمذی*، ج۲، ص۳٤۰.
۴. *مسند احمد*، ج۳، ص۳۷.
۵. *سنن ابی داود*، ج۲، ص۳۱.

همان روز خدا مردی از اهل‌بیتم را مبعوث می‌کند تا زمین را پر از عدل کند؛ چنان‌که پر از ظلم شده است.

این روایات و مانند آن در کتب معتبر روایی فراوان است و ما فقط برای نمونه برخی را ذکر کردیم. شیعه طبق این روایات، منتظر تحقق وعده الهی و بشارت رسول خدا ﷺ می‌باشد و این قابل مقایسه با خرافات موجود در مورد غوث و باب نیست.

◆ جمع‌بندی

ابن‌تیمیه برای اثبات عقیده خود به چند روش عمل می‌کند که نمی‌تواند عقیده او را به اثبات برساند. گاهی عقیده خود را به همه مسلمین نسبت می‌دهد، درحالی‌که بسیاری از مسلمانان برخلاف آن عقیده دارند، و گاهی عقیده خود را مطابق با عمل صحابه و تابعین معرفی می‌کند، درحالی‌که در تاریخ و کتب حدیثی خلاف آن ثبت شده است، و گاهی در استدلال مغالطه می‌کند و ازحق دور می‌شود. وی روش‌های نادرست دیگری هم دارد که درجای خود بحث شده است. لذا برای یافتن عقیده حق نباید به گفته‌های او اکتفا کرد.

همچنین او زیارت قبور و استغاثه و طلب حاجت و دعا از پیامبر ﷺ و صالحین را غیر مشروع دانسته؛ درحالی‌که این اعمال در روایات منقول از صحابه و تابعین نقل شده و در سیره بزرگان اهل سنت آمده است.

◆ کتابنامه

۱. *تاریخ مدینة دمشق*: علی بن حسن ابن عساکر، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱٤۱۵ق.

۲. *تذکرة الحفاظ*: شمس الدین محمد ذهبی، بیروت: داراحیاءالتراث، بی‌تا.

۳. *زیارة القبور والإستنجاد بالمقبور*: احمد بن‌عبدالحلیم حرانی ابن‌تیمیه، ریاض: رئاسة العامة للبحوث العلمیة والافتاء، چاپ پنجم، ۱٤۲٦ق.

٤. *سنن ابن‌ماجة*: محمد بن یزید قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

۵. *سنن أبي داود*: ابن‌أشعث سجستانی، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۱۰ق.

٦. *سنن الترمذی*: محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، ۱٤۰۳ق.

۷. *سنن الدارمي*: عبدالله بن بهرام، دمشق: الاعتدال، چاپ دوم، بی‌تا.

۸. *سیراعلام النبلاء*: شمس الدین محمد ذهبی، بیروت: موسسة الرسالة، چاپ نهم، ۱٤۱۳ق.

۹. *شفاء السقام في زیارة خیرالأنام*: سبکی شافعی، حیدرآباد دکن، هند: نشر دائرة المعارف عثمانی، چاپ سوم، ۱٤۰۲ق.

۱۰. *صحیح البخاری*: محمد بن‌اسماعیل بخاری، بیروت: دارالفکر ، چاپ اول، ۱٤۰۱ق.

۱۱. *صحیح مسلم*: مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

۱۲. *الطبقات الکبری*: محمد بن‌سعد، بیروت: دارصادر، بی‌تا.

۱۳. *عمدة القاري*: محمود بن احمد عیني، بیروت: دار إحیاء التراث العربي، بی‌تا.

۱٤. *فتح الباري*: ابن‌حجر، بیروت: دارالمعرفه، چاپ دوم، بی‌تا.

۱۵. *فضل الصلاة علی النبي* ﷺ : جهضمی، تحقیق: ناصرالدین البانی، بیروت: مکتب الاسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۹ق.

۱٦. *کنزالعمال*: علی متقی هندی، بیروت: موسسة الرسالة، ۱٤۰۹ق.

۱۷. *کتاب الأمّ*: شافعي، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱٤۰۳ق.

۱۸. *المستدرک علی الصحیحین*: ابوعبدالله حاکم نیشابوری، بیروت: دارالمعرفة، بی‌تا.

۱۹. *مسند احمد*: احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

۲۰. *المصنف*: ابن‌ابی شیبه کوفی، تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱٤۰۹ق.

۲۱. *نقدی بر افکار ابن‌تیمیه*: علی اصغر رضوانی، تهران: مشعر، ۱۳۸٦ش.

۲۲. *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی*: علی بن عبدالله سمهودی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱٤۱۹ق.

بیانات

- ✓ اهمیت پرداختن به مسائل و شبهات وهابیان
- ✓ ترفندهای وهابیت در مناظره

آیت الله سید علی میلانی (دامت برکاته)

در دیدار با محققان مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البیت علیهم‌السلام

اهمیت پرداختن به مسائل و شبهات وهابیان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة و السلام علی خیر خلقه و أشرف بریّته محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین. قال الله عزّوجل: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾.[1]

این آیه مبارکه، مفیدِ توسّل است و خیلی ظرافت دارد. می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ﴾. اگر انسان به خودش ظلم بکند، باید استغفار کند، حتی کمترین معصیت ظلم است. گناهان صغیره نیز در حدّ خودشان ظلم‌اند. بنابراین حتّی در ظلم‌هایی که به نظر نمی‌آید، انسان باید استغفار کند. روایت هم وارد شده که انسان نباید ذنب را کوچک بشمارد. خود استصغار ذنب، شاید معصیت کبیره باشد. پس اگر انسان کمترین ظلم در حقّ خودش بکند، ولو کمترین گناه که برآن عنوان ظلم صدق کند، باید استغفار کند. آیه مبارکه می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ﴾. اگر گناه کردند، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروند. فاستغفروا الله، با «فاء» تفریع آمده است. استغفار و طلب مغفرت از باری‌تعالی در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد. این هم کافی نیست، بلکه ﴿وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ﴾، از رسول‌الله نیز درخواست کنند که او

۱. سوره نساء، آیه ٦٤.

هم برای آنها استغفار کند. آن‌وقت جواب می‌گیرند: ﴿لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ خوب این بیان قرآن است. و از آن طرف، باز هم از خود قرآن استفاده می‌کنیم که اساساً توسل یک اصل ارتکازی است. داستان اولاد یعقوب، کسی به اینها نگفته بود از پدرشان بخواهند که برایشان استغفار بکند، خودشان آمدند، و گفتند ﴿يَٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا﴾ این امر، امر ارتکازی است. چرا خودشان مستقیماً از خداوند متعال طلب آمرزش نکردند؟ از اینکه نزد پدر رفتند و تقاضای استغفار کردند، معلوم می‌شود که توسل به یک وجود شریف و عزیز و به سراغ انسان وجیه رفتن و او را واسطه قرار دادن، امری ارتکازی است.

قرآن نفرموده است که کسی به آنها گفته باشد نزد پدر بروید. بلکه می‌توانم ادّعا کنم که توسّل حتی در حیوانات وجود دارد و امری است غریزی. ما در روایات داریم که حیوانات به ائمه علیهم‌السلام متوسل شدند و بعضی از این روایات سنداً معتبرند. برای مثال امام رضا علیه‌السلام نشسته بودند، پرنده‌ای آمد و خیلی سروصدا کرد. کسی در آنجا نشسته بود. امام به آن شخص فرمود چوب یا چیز دیگری بردارد و برود ماری را که به لانه آن حیوان رفته، دفع کند؛ چون این پرنده به امام پناه آورده بود و از این حیوان شکایت می‌کرد. حالا باید در کتب دیگران هم تفحّص کنیم و ببینیم که آیا حیوانات به پیغمبر اکرم یا به اولیای خدا متوسل شده‌اند.

به هر حال توسّل، امری ارتکازی نزد عقلاست و من معتقدم وهّابی‌ها با توسّل مبارزه نمی‌کنند، بلکه فی‌الواقع با متوسلٌ‌به مبارزه می‌کنند. اینها نمی‌خواهند در جامعه مسلمین کسانی وجود داشته باشند که نزد مسلمین عندالله، شأنی داشته باشند. در واقع با خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و با ائمه اطهار و اولیای خدا دشمنی دارند، اینها صاحب مکتبی باشند؟ ابداً چنین نیست. کدام مکتب و کدام اعتقاد، در مقابل قرآن ارزش دارد؟ آنها اغراض دیگری دارند، والاّ قرآن مجید در موارد کثیر به استغفار امر کرده. این آیه

برای چه آمده؟ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ﴾ بنابراین در کوچک‌ترین گناهان باید به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متوسل بشویم و او را واسطه قرار دهیم و از آنجا که ادلّه کثیر داریم کتاباً و سنتاً، شیعتاً و سنّتاً که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امّت را بعد از خودشان به اهل‌بیتشان ارجاع دادند، پس در این جهت هم اهل‌بیت علیهم السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شریک‌اند و انسان باید نزد امامی از ائمه اهل‌بیت علیهم السلام برود و در آنجا حاجت بخواهد و متوسّل شود و به توسط سنّت، دایرهٔ آیه مبارکه را توسعه بدهیم؛ چون اهل‌بیت علیهم السلام بقائاً وجود رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. در اینجا یکی از مفسّرین بزرگ اهل‌سنت نکته‌ای دارد که انصافاً جالب است و خوب است تذکر داده شود و من این مطلب را از او استفاده کردم و انسان باید انصاف داشته باشد و اگر مطلبی را از کسی استفاده کرده، بگوید که از چه کسی استفاده کرده است. نظام الدین نیشابوری در ذیل آیهٔ مبارکهٔ ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ﴾.[1]

می‌گوید: طبق این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله حافظ امّت است از گمراهی: ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ ... وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ﴾ چگونه می‌شود با وجود قرآن مجید کافر شوید: ﴿عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ﴾، اگر مقصود از خود قرآن باشد. مسلمانان چگونه می‌شود کافر شوند و حال اینکه امان‌هایی دارید که آنان را از ضلالت و گمراهی و کفر حفظ می‌کند؟ این امان‌ها، یکی قرآن است و دیگری رسول الله. سؤال پیش می‌آید که اکنون رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفته‌اند و دیگر وجود فیزیکی ندارند. نظام الدین نیشابوری می‌گوید در اینجا باید به اهل‌بیت آن حضرت رجوع کرد و تا وقتی که اهل‌بیت ایشان هست و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

قرآن هست، مردم کافر نمی‌شوند.[1] این کلام نظام الدین نیشابوری مفسّر سنّی است. او می‌گوید: نور رسول الله و حقیقت پیغمبر اکرم، نزد اهل‌بیتش محفوظ است. کلمه «رسول» را در «فیکم رسوله» توسعه می‌دهیم؛ کما اینکه در اصول در بحث خبر واحد، به آیه مبارکه ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾.[2] در این آیه رسول را به معنای حجّت می‌گیرند، اعمّ از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و یا هر حجّت دیگری از ائمهٔ معصوم(علیهم الصّلوة و السلام). خوب اینها ظرایفی است. این نکته جالب در تفسیر نیشابوری آمده است.

وهابیون سنگ قرآن را به سینه می‌زنند و می‌گویند ما شیعیان اهل قرآن نیستیم و ما را متّهم می‌کنند که کاری با قرآن نداریم. می‌گویند ما شیعیان، نه قرآن می‌خوانیم، نه آن را حفظ می‌کنیم و نه تفسیرش را بلدیم! حتی قائلند که ما به تحریفِ قرآن اعتقاد داریم! همه این اتّهامات را به ما نسبت می‌دهند تا بگویند شیعه اهل قرآن نیست، آنها اهل قرآن‌اند. حالا این قرآن! پس مطلب چیز دیگری است. هدف آنان دشمنی با خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اینها پیرو معاویه‌اند. آیا معاویه نگفت کاری باید بکنم که اسم پیغمبر اکرم از اذان برداشته بشود: «لا والله إلّا دفناً دفناً».[3] معلوم می‌شود این وهابیان با خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و با خود اولیای خدا دشمنی دارند، حتی با اولیایی که نزد اهل‌سنت مورد قبول‌اند و نزد ما مورد قبول نیستند، با آنها هم بدند؛ حال اینکه همه فِرَق برای خودشان اولیایی دارند. وهابیت مکتب و مذهب نیست، یک

۱. *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*: نظام الدین نیشابوری، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱٤۱٦ق، ج۲، ص۲۲۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۳. *مروج الذّهب و معادن الجوهر*: مسعودی، قم: دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۳٦۳ش، ج۳، ص٤٥٤.

حزب و گروه است، یک جریـان اسـت کـه تأسـیس شـد و قطعـاً ایـن را مـی‌دانیـد و درباره‌اش مطالعه کرده‌اید. داستان چیزی دیگر است.

ما از حضرت آیت الله العظمی آقای مکارم(دامت برکاته) و از مسئولین این مؤسسه، از مدیران و استادان تشکر می‌کنیم که این کار (پرداختن به فرقـه وهابیـت و شـبهات آنان) را به عهده گرفتند. این کار در این زمان بسیار ضروری است. ضـرورت و اولویـت این کار قابل بحث نیست و یک تکلیف الهی است. نمی‌دانم به حج یـا عمـره مـشرف شدیده‌اید؟ اگر مشرف نشده باشید، از کسانی که مشرّف شده‌اند، شنیده‌اید کـه در بقیـع و در غیر بقیع و عمدتاً در بقیع، یک افغانی، بـا حجّـاج فارسـی‌زبـان، یـک هنـدی بـا هندی‌ها، یک آفریقایی به زبان خودشان، یک عرب با زبان عربی صحبت می‌کند. این افراد را آنجا تربیت می‌کنند، از کشورهای مختلف با برنامه.

آماری را دیدم کـه در ایـن دوره‌هـای گمراهـی و ضـلالت افـراد را از کـشورهای مختلف می‌برند و در آنجا به آنها آموزش می‌دهند و آنها را در بـلاد منتـشر مـی‌کننـد. آن‌وقت ما کار منسجمی نداریم که در مقابل آنها افرادی تربیت بشوند، حقایق گفتـه و شبهات دفع شود. این کار خیلی ضرورت دارد. تربیـت افـرادی بـرای وهابیـت‌شناسـی مرحله اول کار است و بایستی دوره‌های مکرر، با امکانات بیشتر و افراد بیشتر تـشکیل شود. الحمدلله در حوزه علمیه فضلای فراوانی هستند که می‌توانند در ایـن جهـت هـم تخصص پیدا بکنند و این موضوع به‌عنوان یک وظیفه باید به احسن وجه برگزار بشود.

مطلبی که بنده می‌خواهم در اینجا تذکر بدهم، این است که وهابی‌ها چنـد مـسئله بیشتر ندارند: مسئله توسّل، مسئله شفاعت، مـسئله زیـارت قبـور و بنـاء علـی القبـور و مسائلی مانند اینها، ولکن آنچه ما با آنها بحث داریم، در مباحثی است که بـه توحیـد و مبدأ و معاد برمی‌گردد و یا مباحث مربوط به امامت و ولایت است که بناست آقایـان در این قسمت نیز در این مؤسسه تخصص پیدا کنند بـه خـصوص مباحـث امامـت مرکـز اختلاف بین ما و آنهاست؛ چون وهابی‌ها قائل‌اند بـه امامـت شـیخین، بعـد از پیغمبـر

اکرم ﷺ . در آن جهت نیز باید کار شود و ادلّه و شبهات آنها بررسی گردد و ما هم به کیفیت بحث و استدلال با آنها باید بپردازیم. آن موضوع دیگری است که وسیع‌تر از این چند مسئله است. آن مسائل، مسائل خاص خود وهابیت است، ولی در مسئله امامت و ولایت و مبانی اعتقادی، آنان با جمهور اهل‌سنت توافق نظر دارند.

خداوند متعال شما را در این مسیر ثابت قدم بدارد و توفیق بیشتری عنایت کند. هر یک از شما به سهم خود در آینده می‌تواند دوره‌هایی را در این زمینه‌ها تشکیل بدهد. خداوند متعال همه ما را در مسیر حق، در مسیر قرآن و عترت، ثابت‌قدم و موفق بدارد تا بتوانیم به وظایف خود به احسن وجه قیام کنیم و مورد عنایت و لطف و دعای ائمه اطهار علیهم‌السلام و حضرت ولی‌عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده باشیم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ترفندهای وهابیت در مناظره

شیخ علی آل محسن

* مترجم: احمد ربیعی‌فر

* دانش آموخته حوزه.

آنچه پیش رو دارید ترجمه بیانات حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی آل‌محسن(زید عزه) با موضوع «شناخت ترفندهای وهابیت در مناظره» است که در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۵ش در مرکز امامت در شهر مقدس قم برگزار گردید و در انتها به سؤالات حاضرین پاسخ داده شد.

◆ چکیده

شیخ علی آل‌محسن در سال ۱۳۷۷ق در شهر سیهات از استان قطیف در عربستان به دنیا آمد و دروس کلاسیک را تا دانشگاه ادامه داد و در دانشگاه در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد. اما در سال ۱۳۹۸ق دانشگاه را برای تحصیل در علوم دینی ترک کرد و به شهر مقدس قم هجرت نمودند و پس از گذراندن سطوح علمی حوزه به قطیف بازگشت. وی برای فراگیری دروس خارج فقه و اصول در سال ۱۴۱۶ق به نجف هجرت کردند . ایشان علاوه بر تدریس و تربیت طلاب، تألیفاتی نیز در علوم دینی دارند. خوانندگان محترم می‌توانند با مراجعه به سامانه اینترنتی ایشان به‌طور مفصل با مقالات و مؤلفات ایشان آشنایی یابند.

همان‌طور که می‌دانید، مناظرات از زمان‌های قدیم برقرار بوده است و علمای شیعه(قدس الله اسرارهم) کتاب‌هایی در این زمینه جمع‌آوری و نگاشته‌اند که از مشهورترین أنها کتاب *احتجاج* است و همچنین مناظرات دیگری به‌طور متفرقه در کتب شیعه مانند کتاب‌های شیخ مفید(قدس الله نفسه)، کتاب *بحارالانوار* و کتاب‌های دیگر شیعه نقل شده است.

اما در عصر حاضر شاهد انقلابی رسانه‌ای در عرصه ارتباطات هستیم، به‌گونه‌ای‌که ارتباط شیعیان با وهابیان و غیر آنها به آسانی به وسیله اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای صورت می‌گیرد. این فناوری‌ها مناظرات را بیشتر و آسان‌تر ساخت و شیعیان و وهابیان را به مناظره با یکدیگر برانگیخت.

قبل از این انقلاب رسانه‌ای وهابیان به‌حسب معلوماتی که در دسترس آنان قرار داشت، گمان می‌کردند که مذهب شیعه مذهبی ضعیف است و دیدار و مناظره یک وهابی با یک شیعه بسیار آسان است و خیلی زود می‌توان او را شکست داد؛ زیرا وهابیان در محاسبات خود گمان می‌کردند شیعه معتقد به تحریف قرآن است و هرکس معتقد به تحریف باشد، دلیل و حجتش سست است. می‌پنداشتند شیعه به ألوهیت ائمه علیهم‌السلام اعتقاد دارد و هرکس معتقد به الوهیت ائمه علیهم‌السلام باشد، حجتش سست است. گمان می‌کردند شیعه کسی است که بر سر و سینه می‌زند و هرکس چنین کند، حجت و دلیلش سست است و از همین قبیل اطلاعات ساده در اختیار آنان بود که اغلب آن اطلاعات تحریف‌شده و ناقص بود و بنابر همین اطلاعات گمان می‌کردند به آسانی می‌توانند در مناظرات، شیعیان را شکست دهند و روسیاه کنند.

زمانی که اینترنت وارد عربستان سعودی شد، بحث‌ها و مناظرات بسیار زیادی بین شیعیان و وهابیان صورت گرفت، اما در آن زمان مناظرات به صورت مکتوب و در انجمن‌های گفتگوی اینترنتی انجام می‌شد. در واقع وهابیان غافل‌گیر شدند. با دیدن قدرت شیعیان غافل‌گیر شدند؛ زیرا معلومات آنان درباره شیعه، نادرست و تحریف‌شده بود. در مناظرات، این شیعیان بودند که بر وهابیان ضربه وارد می‌آوردند و آنان را روسیاه می‌کردند. وهابیان بعد از تحمل شکست‌های مکرر بر این شدند که روش خویش را در مناظره با شیعیان تغییر دهند.

◆ روش‌های وهابیان در مناظره

آنان روش‌هایی را اتخاذ کردند که بـه آن طریـق بتواننـد بـه مواجهـه بـا شـیعیان بپردازند و بر آنان فائق آیند. این روش‌ها بر چند امر استوار است:

۱. به‌کارگیری چهره‌های گمنام وهابی در مقابل بزرگان شیعه

وهابیان سعی می‌کنند که با مشاهیر از علما و فـضلای شـیعه منـاظره کننـد؛ زیـرا تضعیف کردن و شکست‌خـورده جلـوه دادن یکـی از علمـای مـشهور شـیعه، در واقـع شکست شیعیان محسوب می‌شود. به‌همین جهـت دائمـاً مـی‌گوینـد: مـا فلانـی را بـه مناظره دعوت می‌کنیم، ما فلان مرجع را به مبارزه می‌طلبـیم ـ بـه اصـطلاح، تحـدی می‌کنند ـ و اسامی بعضی از مراجـع شـیعه را مـی‌گوینـد. امـا در مقابـل اگـر یکـی از مناظره‌کنندگان مشهور و معروف شیعه بخواهد با آنان مناظره کند، چه کـسی را بـرای مناظره با او می‌فرستند؟ شخصی را که در میان مردم ناشـناخته و غیـر معـروف باشـد؛ مثلاً طرف مناظره من شخصی به نام دکتر محمد البرّاک بود که شـخص ناشـناخته‌ای نزد مردم بود. او چنان‌که خود را معرفی کـرد؛ یکـی از اسـتادان دانـشگاه امّ القـری در مکه مکرمه بود، اما منصبش چه بود؟ چیزی جز اینکه وی یک اسـتاد دانـشگاه اسـت، یافت نمی‌شد. مؤلفاتش چه بود؟ من هیچ کتابی از او ندیده بودم و از جایگاه مردمی در عربستان نیز برخوردار نبود تا شکست او اثری در محافل اهل‌سـنت و وهابیـان داشـته باشد. این روش اول بود.

بنابراین اگر خواستیم با وهابیت به مناظره بپردازیم، باید بـین دو طـرف منـاظره از لحاظ شهرت برابری باشد. اگر مناظره با شخص مشهوری را مـی‌خواهیـد، مـا نیـز در مقابل او شخصی مشهور را می‌طلبیم. من بعد از تجربه مناظره با شیخ محمـد البـرّاک، چند بار دعوت به مناظره شدم که گفتم من فقط با دو شخص مناظره می‌کنم یـا بایـد مشهور باشد که به دلیل شهرتش با او مناظره کنم یا عالم باشد که به جهت علمش بـا او مناظره کنم و اگر نه مشهور باشد و نه عالم، پس برای چه وقت خود را برای مناظره با او تلف کنم؟

۲. مناظره با شیعیان کم اطلاع

آنها تلاش می‌کنند با شیعه‌ای مناظره کنند که او یا از افراد جاهل و غیر متخصص باشد، یا از معمّم‌هایی که به روش‌های مناظره تسلط نداشته باشد. آنها در بسیاری از موارد با اشخاص غیرمشهور و غیرعالم مناظره می‌کنند، اما می‌گویند بنگرید این فرد یکی از علمای شیعه است. در حالی که فقط یک شخص معمّم است. شما اینجا در حوزه می‌دانید که هر معمّمی عالم نیست. آنها سعی می‌کنند افرادی را انتخاب کنند که معمّم باشند و غیر عالم؛ اما آنان را چگونه معرفی می‌کنند؟ می‌گویند این فلان بن فلان آیت الله یا فلان علّامه شیعه است؛ در حالی که او فقط یک طلبه معمّم است که شاید فقط مقدّمات را خوانده باشد. یا برخی اوقات با اشخاص معروفی مناظره می‌کنند که مهارتی در مناظره با وهابیان ندارد و در این حال او در موقعیت بد و ضعیفی قرار می‌گیرد. شخصی که می‌خواهد با وهابیان مناظره کند، باید با روش‌های آنان آشنایی داشته باشد و بداند که آنان بیش از اینکه بر مناظره و گفتگوی علمی تکیه داشته باشند، وابسته به حیله و فریب هستند.

۳. داشتن حالت تهاجمی در مناظره

وهابیان وقتی بخواهند مناظره کنند، موضوعاتی را انتخاب می‌کنند که طرف شیعی در آن موضوع مسئول و محکوم باشد، مورد محاکمه و حساب قرار گیرد و موضع تدافعی داشته باشد. آنها سؤال می‌کنند و شیعی باید پاسخ دهد، آنها هجوم می‌آورند و شیعه در مقابل این حملات باید از خود دفاع کند. یکی از این موضوعات، تحریف قرآن است. «شما شیعیان قائل به تحریف هستید. فلانی قائل است فلانی قائل است...، حالا دفاع کن». طرف شیعه در موضع دفاع قرار می‌گیرد. طرف شیعه از دو حالت خارج نیست، یا می‌تواند در مقابل این تهاجمات ایستادگی کند که در این حال پیروز نیست؛ زیرا فقط مانع از هجوم شده است، یا نمی‌تواند در مقابل هجوم این سؤالات بایستد که در این حال طرف شیعه شکست خورده است. پس انتخاب موضوعات به‌گونه‌ای است که طرف شیعی یا شکست می‌خورد و یا نه شکست می‌خورد و نه پیروز می‌شود؛ مثلاً در مورد ازدواج موقت می‌گویند: شما قائل به متعه

هستید، شما متعه می‌کنید، علمایتان متعه مـی‌کننـد. حـالا تـو بیـا و دفـاع کـن؛ مـثلاً عصمت أئمه علیهم‌السلام. ثابت کـن أئمـه علیهم‌السلام، معـصوم هـستند. طبیعتـاً آنهـا نیـز روایـاتی می‌آورند که ظاهرش بر خلاف عصمت أئمه علیهم‌السلام باشد. یا می‌توانی عصمت ائمـه علیهم‌السلام را اثبات کنی که پیروز نیستی، یا نمی‌توانی اثبات کنی و شکست مـی‌خـوری. حتـی در قضایای تاریخی مانند هجوم به خانه حضرت زهرا علیهاالسلام اثبـات کـن کـه پهلـوی زهـرا شکست. برای چه؟ برای اینکه آنها موضوعاتی را انتخاب می‌کنند که شیعه نمـی‌توانـد به‌آسانی در مورد آن سخن بگوید؛ مثلاً عقیده شیعه در مـورد ابـوبکر و عمـر چیـست؟ شیعه نمی‌تواند به‌آسانی و آزادانه سخن بگوید و اگر چیزی بگویـد، مـی‌گوینـد ببینیـد! شیعیان به خلفا ناسزا می‌گویند و موضوعاتی از این قبیل.

پس کسی که می‌خواهد با وهابیان مناظره کند، باید موضوعاتی را انتخاب کند کـه آنان را به سختی بیندازد و در موضع انفعال قرار دهد، نه موضوعی که شیعه در آن باید مدافع باشد. وقتی او می‌گوید در مورد متعه بحث کنیم، ما مـی‌گـوییم متعـه مـسئله‌ای فقهی است و قبل از اینکه بخواهیم وارد مسائل فقهـی شـویم، لازم اسـت بـه اصـول بپردازیم؛ مثلاً به توحید. آنان از بحـث در موضـوع توحیـد فـراری هـستند؛ زیـرا ایـن موضوع آنان را دچار مشکل می‌کند. مجـسمه بـودن و مـشبّهه بـودن آنـان را آشـکار می‌کند و این امری است که شیعه و اهل‌سنت در آن با وهابیت مخالف‌اند. همچنین ما در مورد عدالت صحابه بحث می‌کنیم. آیا تمام صحابه عادل بودند یا نه؟ اخیراً منـاظره حسن فرحان مالکی را با ابراهیم فارس در مورد صحابه شنیدید. چقدر مالکی قوی بـود و تا چه اندازه ضعف ابراهیم فارس آشکار گشت! عدالت صـحابه موضـوعی اسـت کـه آنها نمی‌توانند اثبات کنند. همچنین باید موضوعاتی را انتخاب کنیم کـه بـه مـصلحت ماست، نه موضوعاتی که به صلاح آنان است.

۴. برگزاری مناظره در شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای وهابی

وهابیان همواره تعمد دارند که مناظرات را در شـبکه‌هـای خودشـان برگـزار کننـد. ملاحظه کردید مناظره حسن الفرحان در شبکه وصال بود که متعلق به آنان اسـت. یـا

در شبکه‌هایی که همسو با آنان است مانند المستقلة، و مجری مناظره را شخصی قرار می‌دهند که از خود آنها باشد یا به آنان تمایل داشته باشد. بنابراین آنان با چند وسیله با مناظره‌کننده شیعه مقابله می‌کنند: اولاً، مناظره در شبکه خودشان صورت می‌گیرد و آنها هستند که وقت را مشخص می‌کنند؛ یعنی چه زمانی مناظره را قطع و به زمانی دیگر موکول کنند یا اصلاً آن را الغا کنند و این امری است که در دست آنهاست و به همین جهت مناظره شیخ حسن فرحان المالکی را الغا کردند؛ چون شبکه متعلق به آنان بود. ثانیاً، مجری مناظره از آنان است: مجری کسی است که می‌تواند کلام طرف شیعه را قطع کند و مثلاً بگوید الآن یک تماس داریم از فلان بن فلان. مجری است که قدرت دارد وقت مناظره را تنظیم کند و وقتی را که به طرف شیعه تعلق دارد، مدیریت کند؛ همچنان‌که اگر در شبکه المستقلة دیده باشید، هنگامی‌که طرف شیعه سخن می‌گوید، مجری کلام او را قطع می‌کند اما وقتی‌که طرف وهابی سخن می‌گوید، اجازه می‌دهد تا آخر سخن بگوید. هنگامی که طرف شیعه سخن می‌گوید، مجری مناظره به او ایراد می‌گیرد و می‌گوید نه، این صحیح نیست، این کلام خارج از موضوع است. چه کسی باید این جملات را بگوید؟ قاعدتاً باید طرف دیگر مناظره بگوید، اما این مجری مناظره است که اشکال می‌کند. در واقع طرف شیعه با دو نفر مناظره می‌کند، هم با شخص وهابی، و هم با مجری. بیشتر اوقات مجری مناظره بدتر و سخت‌تر از طرف وهابی است؛ زیرا وقت در اختیار او است و می‌تواند در هر زمانی شروع به سخن گفتن کند.

ثالثاً، اگر شخصی برای اظهار نظر درباره مناظره با آن شبکه تماس بگیرد، ابتدا از او می‌پرسند تو کدام طرف را تأیید می‌کنی؛ همچنان‌که در شبکه المستقلة اتفاق افتاد. زمانی که مناظره سید حسن بن علی سقّاف برگزار شد، سید حسن سقّاف گفت: عده‌ای از مردم با من تماس گرفتند و گفتند ما برای مشارکت و اظهار نظر با شبکه المستقله تماس گرفتیم، اما از ما می‌پرسیدند که شما با چه کسی هستی؟ چه کسی را تأیید می‌کنی؟ سقّاف را تأیید می‌کنی یا عرعور را؟ اگر می‌گفتیم، سقّاف را تأیید می‌کنیم، مکالمه را قطع می‌کردند. فقط به کسی که طرف وهابی را تأیید می‌کرد،

مجال می‌دادند. از این رو اگر خواستیم با وهابیان مناظره کنیم، نباید در شبکه‌های آنان باشد و مجری مناظره نیز باید شخصی بی‌طرف باشد.

۵. فرار از اصول مناظره

وهابیان از قرار دادن مبانی، چهاچوب‌ها و قواعدی برای مناظره فرار می‌کنند. هنگامی که می‌خواهی ضوابطی را برای مناظره قرار دهی، قبول نمی‌کنند؛ زیرا به مصلحت آنان نیست. آنان مناظره‌ای همراه با هرج و مرج و هوچی‌گری می‌خواهند که در هر موضوعی سخن بگویند، از موضوع اصلی خارج شوند، به هر چیزی استناد کنند و هر کلام و سخنی را حجّت قرار دهند؛ اگرچه آن سخن از یک فرد معمّم ناشناخته از شیعه باشد. از این رو قواعدی که برای مناظره وضع می‌کنیم، آنان را دچار مشکل می‌کند. هنگامی که مناظره با آقای محمد البرّاک برگزار شد، من قواعدی را برای مناظره قرار دادم؛ مثلاً از اموری که بر آن توافق کردیم، این بود که احتجاج نکنیم، مگر با حدیث صحیح. لکن طبیعتاً او در عمل این شرط را زیر پا می‌نهاد و به احادیث غیر صحیح استناد می‌کرد و من می‌توانستم به او بگویم این حدیث صحیح نیست و یا صحتش را اثبات کن. ضابطه دیگر این بود که اگر حدیثی تصحیح شده بود، مورد قبول باشد؛ یعنی اگر حدیثی را یکی از علمای شیعه تصحیح کرده بود، من قبول کنم و اگر روایتی را یکی از علمای اهل سنت تصحیح کرده بود، او باید بپذیرد. لکن این قاعده را نیز زیر پا گذاشت؛ زیرا من روایاتی آوردم که بعضی از علمایشان تصحیح کرده بودند، اما او آن روایات را رد کرد. قاعده دیگر این بود که به گفته‌های اشخاص استناد نشود؛ زیرا به قول او «أقوال الرجال یُحتَجُّ لها و لا یُحتَجُّ بها»؛ یعنی گفته‌های اشخاص نیاز به دلیلی دارند که صحتشان را اثبات کند، نه اینکه به‌عنوان دلیل أخذ شوند؛ زیرا تنها قول یک شخص عالم است و حجیّتی ندارد. لکن او در این قاعده نیز عملاً مخالفت کرد و در مقابل من با اقوال علما دلیل می‌آورد که کاشف الغطاء در کتاب *أصل الشیعه و أصولها* این‌گونه گفته است، یا فلانی آن‌گونه گفته است. من به او گفتم اینها گفته‌های اشخاص است و تو گفتی: أقوالُ الرِّجالِ یُحتَجُّ لَها وَ لایُحتَجُّ بِها.

پس چگونه با گفته‌های اشخاص با من احتجاج می‌کنی؛ بنابراین من نیز می‌توانم با اقوال علمایتان با تو احتجاج کنم.

پس ناچاریم قواعدی برای مناظره قرار دهیم؛ ضوابطی که بتوانیم در هنگام اختلاف به آنها رجوع کنیم و آنها معمولاً از پذیرفتن چنین قواعدی امتناع می‌کنند.

۶. جوّسازی علیه شیعه

وهابیان از مناظرات برای جوّسازی علیه شیعیان بهره‌برداری می‌کنند. آنها در هر مناظره‌ای سعی می‌کنند خشم مردم را علیه شیعه برانگیزند؛ مثلاً هنگامی که مناظره را شروع می‌کنیم، می‌گویند: شما شیعیان صحابه را تکفیر می‌کنید، شما شیعیان اصحاب پیامبر را مورد سبّ و ناسزا قرار می‌دهید، شما شیعیان، اهل‌سنت را تکفیر می‌کنید. حتی بحث تحریف قرآن را برای این مطرح می‌سازند که احساسات مسلمانان دیگر را علیه شیعه برانگیزند. همچنین می‌گویند شما شیعیان دشمنان اهل‌سنت هستید، شما برای کشتار اهل‌سنت تلاش می‌کنید و امثال اینها. در این حالت باید طرف شیعی نیز همین‌گونه از مناظرات بهره‌برداری کند، اما ما نمی‌خواهیم که احساسات را علیه آنان برانگیخته سازیم، بلکه قصد داریم واقعیت را آشکار کنیم؛ یعنی زمانی که او می‌گوید شما مسلمانان و اهل‌سنت را می‌کشید، شما به او بگویید برعکس ما نه‌تنها دست به کشتار اهل‌سنت نمی‌زنیم، بلکه علما و مراجع ما نیز ما را از این مسائل نهی می‌کنند. اما چه کسی است که اهل‌سنت را در عراق ترور می‌کند؟ چه کسی است که در بازارهای عراق بمب‌گذاری می‌کند؟ شما تکفیری‌ها هستید. شمایید که خون مسلمانان را در هر مکان حلال می‌شمارید؛ یعنی ما در قدم اول، خود را از اتهامات وهابیت مبرّا می‌سازیم و سپس واقعیت را آشکار می‌کنیم؛ چون در واقع این آنها هستند که کشتار می‌کنند و متأسفانه انگشت اتهام را به سمت شیعیان می‌گیرند.

۷. تمسک به سخنان شاذّ

همان‌طورکه گفته شد، وهابیان در مناظرات از مبانی و اساس علمی پیروی نمی‌کنند. به هر گفتار یا نوشتاری از علما و فضلا و نویسندگان شیعه احتجاج می‌کنند.

چه بسا برای شما کتابی از شخصی می‌آورند که اصلاً او را نمی‌شناسید. بعضی از نویسندگان شیعه از طریق وهابیان کسب شهرت کردند. قبل از مناظرات با وهابیان ما این نویسندگان را نمی‌شناختیم، مثلاً خطیبی که در میان شیعیان گمنام بود، در بعضی از کتاب‌هایش بعضی مقولات اشتباه را آورده است. وهابیان به همان تمسک می‌کنند و می‌گویند فلانی این‌گونه گفته است... تا آن شخص به شهرت می‌رسد. باید توجه داشته باشیم و بگوییم که هر گفتاری از هر شخص شیعه سندیت و قابلیت احتجاج ندارد. باید به آنان گوشزد کرد شما با سخنان مراجع عظام ما احتجاج کنید یا با آنچه بین شیعه مشهور است، با ما احتجاج کنید؛ ما قبول می‌کنیم. اما اگر با گفتارهای شاذ و نادر که مخالف نظر علمای شیعه است، احتجاج کنید، چگونه می‌توانیم بپذیریم؟

۸. طرح اشکالات تکراری

وهابیان اشکالاتی را که قبلاً از جانب شیعیان پاسخ آن را دریافت کرده‌اند، تکرار می‌کنند. الآن وقتی مناظراتی صورت می‌گیرد، چه اشکالاتی را مطرح می‌کنند؟ اشکالات معروفی مانند: تحریف قرآن، متعه، سبّ صحابه و تکفیر صحابه (ارتدّ الناس بعد رسول الله إلّا ثلاثة أو أربعة) که علما پاسخ اینها را داده‌اند. آنان کتابی در پاسخ به شیعیان ندارند، مگر بسیار کم. به اغلب کتاب‌هایی که از جانب آنان منتشر می‌شود، شیعیان به آنها پاسخ داده و رد کرده‌اند، اما بسیاری از کتاب‌های مهم شیعه که باعث استبصار و شیعه شدن عده زیادی از اهل‌سنت شده است، هنوز از جانب آنها رد نشده است و نتوانسته‌اند پاسخی در مقابلش بیاورند؛ مانند *المراجعات*. آیا تا به‌حال ردّی علمی برای *المراجعات* یافته‌اید؟ نه. این در حالی است که کتاب *المراجعات* حدود هشتاد سال پیش منتشر شده است. آیا ردّی بر کتاب *الغدیر* نوشته‌اند؟ پاسخی از جانب آنها یافت نشده است؛ زیرا توانایی پاسخ‌گویی ندارند. اما علمای شیعه به هر مسئله‌ای که مخالفین بر آن اشکال گرفته‌اند، پاسخ داده‌اند. آنان جواب شیعه را نقض نمی‌کنند، بلکه همان اشکال را تکرار می‌کنند؛ مثلاً ما را متهم به تحریف قرآن می‌کنند، جوابشان را می‌دهیم. دوباره شخص دیگرشان همین اشکال را می‌گیرد.

برادران من! هدف، توهین به شیعیان و بی‌اعتبار جلوه دادن شیعیان است. هدف این نیست که به پاسخ دست یابند؛ زیرا جواب‌ها موجود است. هدف آنان بد و زشت است، هدفشان خوب و نیکو نیست، هدفشان علمی نیست؛ بنابراین باید متوجه هدف آنان باشیم.

۹. تعصب ولجبازی

یکی از روش‌های آنان در مناظره، تعصب و لجبازی است. اگر خواستی با یک وهابی مناظره کنی، بدان که او متعصّب و معاند است و هدفت قانع کردن او نباشد؛ چرا که هر دلیلی برای او بیاوری، قانع نخواهد شد. پس هدفت چه باشد؟ هدفت ضعفای شیعه باشد که با شبهات او فریب نخورند. همچنین هدفت مخالف‌های معتدل باشد؛ مخالفان منصفی که وقتی سخنان و دلایل تو را می‌شنوند، آن را قبول می‌کنند. این باید هدف تو باشد؛ زیرا کسی که تو با او مناظره می‌کنی، هیچ دلیل و حجتی را قبول نمی‌کند و تسلیم تو نمی‌شود. من در تمام مناظراتم کسی از آنان را ندیدم که تسلیم شود، با اینکه من ده‌ها مناظره نوشتاری و صوتی داشته‌ام. فقط توانستم یک نفر را در یک مسئله تسلیم کنم، آن هم به این طریق بود که ابتدا او را قانع کردم که پذیرفتن قول من در این مطلب، ضرری به مذهب تو نمی‌رساند. او می‌گفت: نزد شیعه هیچ حدیث متواتری در فضایل امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام وجود ندارد. از شیعه می‌خواهم یک حدیث متواتر در فضایل علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام از طرق خودشان ارائه کنند. من بیست فضیلت را که نزد شیعه و سنی متواتر بود، برایش آوردم. گفت: نه، من می‌خواهم حدیثی با اسانید بیاوری و با سند ثابت کنی که متواتر است، آن‌هم از طرق شیعه. من حدیث «من کنت مولاه» را برایش با سندهایش آوردم که هم از طرق اهل‌سنت متواتر است و هم از طرق شیعه. گفت: نه این حدیث‌ها متواتر نیست؛ چون سند تمام آن به امام صادق علیه‌السلام منتهی می‌شود و اگر به یک نفر منتهی شود، متواتر نیست. گفتم: تو می‌گویی از طرق شیعه؛ پس باید به یکی از امامان شیعه منتهی شود. گفت: نه، من می‌خواهم سندش به پیامبر برسد. روایاتی را بدین ترتیب برایش آوردم که: عن أبی‌عبدالله عن آبائه عن أمیرالمؤمنین عن رسول الله. گفت: نه، اینها نیز همه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ختم می‌شود و وقتی به یک نفر ختم شود، غیر متواتر است.

برایش روایاتی آوردم از صحابه. تقریباً ده نفر از صحابه از رسول خدا روایت کرده بودند. از فلان صحابی از رسول خدا. گفت: نه، قبول نمی‌کنم. گفتم اینها که متواتر هستند. گفت: تو در این روایات از ابوهریره و ابوسعید خدری نیز روایت کردی، در حالی که شما این دو را قبول ندارید. گفتم: بفهم که در تواتر وثاقت شرط نیست، بلکه تنها شرط در تواتر این است که یقین کنی این عده راویان مجتمع بر دروغ نمی‌شوند. می‌گفت: نه، شما این‌گونه قائل نیستید. تا اینکه به او گفتم: ببین اگر تو در این مسئله، تسلیم دلایل من شوی، ضرری به مذهبت نمی‌رسد؛ یعنی شیعه که فلان حدیث را به طور متواتر نقل کرده، ضرری به مذهب اهل‌سنت نمی‌زند. آن‌گاه بعد از کمی گفتگو قبول کرد و تسلیم شد.

۱۰. عوام فریبی

آنان برای طرف خودشان جشن می‌گیرند و هیاهو می‌کنند، اگرچه شکست خورده باشد؛ دائماً این‌گونه است. طرف آنها ضعیف است و در بدترین حالت قرار دارد، اما بعد از مناظره همه‌جا اعلام می‌کنند: الحمدلله فلانی پیروز شد و رافضی را شکست داد؛ برای اینکه به عوام این‌گونه القا شود که طرف وهابی پیروز شده است. یک فرد عامی پیش خودش می‌گوید: آن‌طور که من دیدم، طرف ما ضعیف بود، اما شاید من مناظره را نفهمیده‌ام. این‌چنین مردم را فریب می‌دهند. اما بدانید که این ضرری به ما نمی‌رساند. انسان نباید به آنچه آنان می‌گویند، اعتنا کند؛ زیرا آنان در حقیقت، نزد خودشان می‌دانند که شکست خورده‌اند.

۱۱. نیمه‌کاره رها کردن مناظره

آنان هنگامی که ببینند در مناظره موقعیت بدی دارند و مناظره به نفع آنها نیست، از راه‌های مختلف سعی می‌کنند مناظره را متوقف کنند. همان‌طور که اخیراً برای شیخ حسن الفرحان پیش آمد؛ صاحب شبکه تلویزیونی، ادامه یافتن مناظره را رد کرد و گفت ادامه این مناظره با سیاست‌های این شبکه سازگاری ندارد. من در یکی از مناظرات دیدم که یک شیخ سنی در دفاع از شیعه مناظره می‌کرد و خوب دفاع

می‌کرد، اما در خلال مناظره طرف مقابل او گفت: پیامی از مدیر شبکه بـه مـن رسـید که مناظره باید متوقف شود و این مناظره با سیاست‌ها و اهداف شبکه در تناقض است؛ زیرا این شبکه برای دفاع از شیعه ساخته نشده.

راه دیگرشان این است که درخواست مباهله می‌کنند؛ آن‌چنان کـه در منـاظره‌ام بـا شیخ برّاک پیش آمد. مباهله برای چه منظور؟ قطع مناظره. یا اینکـه عمـداً شـروطی را وضع می‌کنند که شیعه آنها را نپذیرد و مناظره قطع شود. پس هنگامی کـه در منـاظره خودشان را در موضع ضعف ببینند، از هر راهی که بتوانند، مناظره را متوقف می‌کنند.

۱۲. سوءاستفاده از آیات قرآن

وهابیان همواره سعی می‌کنند که با کثـرت نقـل آیـات قـرآن، ضـعف خودشـان را بپوشانند؛ قال الله کذا، قال الله کذا ... . و آیات بسیاری را می‌آورند تا همه خیـال کننـد دلیل او محکم است و بیشتر بـه قـرآن اسـتناد دارد؛ مـثلاً در منـاظره بـا شـیخ بـرّاک می‌گفتند ببینید! شیخ برّاک همواره به قرآن استناد و احتجاج می‌کند، اما شیخ علـی آل محسن حتی یک آیه هم نیاورد. ما چون می‌خواهیم دلیل واضح باشد، به قـرآن کمتـر احتجاج می‌کنیم، زیرا قرآن وجوه مختلف دارد؛ مثلاً اگر من در موضوع خلافت به آیـه ولایـت احتجـاج کـنم کـه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾[1] طبیعی است که کلام در این باب طولانی می‌شود باید بررسی شود که که «الذین آمنـوا» چـه کـسانی هـستند؟ معنـای «و هـم راکعون» چیست؟ با این اوصاف چرا به قرآن احتجاج کنم؟ بـه سـفارش امیرالمـومنین علی علیه‌السلام عمل می‌کنم که به ابن‌عباس که می‌خواسـت بـه منـاظره بـا خـوارج بـرود، فرمودند: «با سنّت بر آنان دلیل بیاور و به‌وسیله قرآن با آنان احتجاج نکن؛ زیـرا قـرآن حامل وجوه مختلفی است». خوارج نیز به قرآن احتجاج می‌کردند و می‌گفتند: لا حکـم الّا لله. قدری‌ها با قرآن دلیل می‌آورند. قائلین به جسمیت برای خدا و خود وهابیـان بـا

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

قرآن دلیل می‌آورند. قرآن شامل محکم و متشابه است. به هر حال آنان با توسل به نقل آیات سعی می‌کنند تا ضعف خویش را بپوشانند و به مردم القا کنند من به قرآن استناد می‌کنم، اما طرف مقابل من به قرآن استناد نمی‌کند.

◆ پاسخ به سؤالات

سؤال: آیا صلاح است که وهابیان را به مناظره بخوانیم و به اصطلاح با آنان تحدّی کنیم، یا بهتر این است که خودشان ما را به مناظره بخوانند؟

جواب: بنا بر آنچه من از روش اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌فهمم، آنان هیچ‌گاه دشمنانشان را به مبارزه دعوت نمی‌کردند، بلکه وقتی مخالف و دشمن می‌آمد و آنان را به مبارزه می‌طلبید، به مصاف او می‌رفتند، مناظره می‌کردند و پاسخش را می‌دادند. اما اگر کسی تحدّی نمی‌کرد، دعوت‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام دائماً در مسیر تقریب، الفت و دوستی بوده است، نه قرار دادن راهی برای تشنج، هیاهو و تقابل. از طرفی در بعضی روایات آمده است اگر کسی به دیگری تجاوز کند و شروع کننده باشد، خداوند او را یاری نمی‌کند. از این رو در جنگ‌ها نیز هیچ‌کدام از ائمه و حتی هیچ شخصی از جانب امام و رسول خدا به میدان نمی‌آمد تا مبارزه‌طلبی کند و هل من مبارز بگوید. آنان این‌گونه با دشمن برخورد نمی‌کردند، بلکه او را به مسالمت و برگشت دعوت می‌کردند، اما اگر کسی آنان را به مبارزه می‌طلبید، به مصاف او می‌رفتند.

سؤال: شما فرمودید که در مناظره از موضوعاتی استفاده کنیم که آنها را به چالش بکشانیم؛ مانند موضوع توحید. اگر امکان دارد موضوعات دیگری را در این باب نام ببرید.

جواب: مثلاً عدالت صحابه موضوع مهمی است. در مورد تجسیم به‌ویژه در مسائل توحید مانند اینکه آیا خدا دو دست و دو پا دارد؟ مثلاً تمسّک به اهل‌بیت علیهم‌السلام موضوعی است که آنان را به چالش می‌کشاند. زمانی که ما حدیث ثقلین را می‌آوریم، دیگر جوابی ندارند. یا مثلاً تبعیت از عموم صحابه. آیا دلیلی وجود دارد که تبعیت از صحابه واجب است یا نه؟ یکی دیگر از موضوعات مناظرات این است که با قطع نظر از اینکه آیا تبعیت از صحابه درست است یا تبعیت از اهل‌بیت علیهم‌السلام آیا اهل سنت و

وهابیان از صحابه تبعیت می‌کنند یا این صرف ادعاست و در واقع چنین چیزی نیست؟ یا مثلاً بگوییم دلیل لزوم تبعیت از مذاهب چهارگانه چیست؟ یا اینکه امام عصر کیست؟ روایتی در اینجا داریم که هر کس بمیرد در حالی که بیعتی ـ با امام زمانش ـ بر گردنش نباشد، در حال جاهلیت مرده است. ما در این عصر با چه کسی باید بیعت کنیم؟ طبیعتاً عربستانی‌ها می‌گویند با پادشاه عربستان و اهل مصر می‌گویند با رئیس مصر باید بیعت کرد. حالا سؤال این است که مسلمانانی که در آمریکا به دنیا می‌آیند، با چه کسی بیعت کنند؟ با اوباما؟ مسلمانانی که از بدو تولد در انگلستان هستند با چه کسی بیعت کنند؟

سؤال: آیا هم اکنون در عربستان یا خارج از آن جمعیت‌ها یا اشخاص و علمای اهل‌سنت و غیر شیعه وجود دارند که در مقابل وهابیت باشند؟

جواب: بله، در عربستان علمایی هستند که از اهل‌سنت‌اند، ولی وهابی نیستند. شافعی‌ها در مکه حضور دارند. شخصی به نام محمد علوی مالکی بود که چند سال قبل درگذشت و الآن شخصی با نام عبدالله فدعق هست که اینها وهابی نیستند. همچنین در حجاز، برخی از علمای مالکی و شافعی هستند که ضد وهابیت‌اند و وهابی‌ها هم ضدشان هستند؛ درحالی‌که رسانه‌های وهابیت اینها را مخفی کرده است. اگر کسی به حجاز برود، خواهد دید که اینها در میلاد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مراسم جشن برگزار می‌کنند. بعضی از طلاب قطیفی که به آنجا رفته‌اند، نقل می‌کنند که در یکی از مجالسشان حاضر شدم و دیدم که اشعاری در مدح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حضرت زهرا علیهاالسلام، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می‌خوانند. دوازده امام علیهم‌السلام را مدح می‌کنند و به اهل بیت علیهم‌السلام عشق می‌ورزند. در آنجا حتی حنبلی‌هایی هستند که با روش وهابیت مخالف‌اند؛ زیرا وهابی‌ها خیلی خشن هستند و هرکس غیر خودشان را قلع و قمع می‌کنند. به همین جهت در سال‌های اخیر عده زیادی از جوانان تحصیل‌کرده در عربستان گروه بزرگی را تشکیل داده‌اند که به آنان اصطلاحاً «علمانیین» گفته می‌شود؛ یعنی کسانی که لائیک و بی‌دین هستند؛ زیرا آنان دیدند دینی که وهابیت داعیه‌دار آن است، دینی است سخت، خشک، جفاکار و بدخلق. آن را قبول نکردند. با دین دیگری نیز آشنایی ندارند. چهره تشیع را نیز رسانه‌های عربستان

به‌شدت تخریب کرده‌اند. البته در کشورهای دیگر نیـز از غیـر شـیعیان هـستند کـه در مقابل وهابیت قرار دارند؛ مانند شیخ الازهر که ضد وهابیت اسـت. مفتـی مـصر دکتـر علی جمعه، صدیق غماری در مغرب، سید حسن سـقّاف در اردن و در عربـستان شـیخ حسن فرحان مالکی، عبدالله فدعق و غیر آنان و در یمن حبیب جفری، اینها همه ضـد وهابیت‌اند.

ترجمه‌ها

- ✓ انگلستان و ظهور وهابیت و آل‌سعود

انگلستان و ظهور وهابیت و آل سعود

عبدالله محمد سندی

* مترجم: رضا طاهری

* دانشجوی IELTS.

◆ معرفی نویسنده

دکتر عبدالله محمد سندی یکی از استادان برجسته در حوزه روابط بین الملل در دانشگاه کالیفرنیاست. وی به‌عنوان یکی از ده دانش آموز برتر کشور عربستان فارغ‌التحصیل شد. بورسیه های تحصیلی مختلفی از دولت عربستان برای تحصیل در اروپا و ایالات متحده دریافت کرد. او در دو دانشگاه گرونوبل و پویترز فرانسه در ۱۹۶۴-۱۹۶۳ به تحصیل پرداخت. وی در سال ۱۹۶۵-۱۹۶۴ در دانشگاه لیژ بلژیک و در سال ۱۹۶۵-۱۹۶۶ در دانشگاه ایندیانا در بلومینگتون حضور یافت. وی مدرک BA (۱۹۷۰) و MA (۱۹۷۱) خود در روابط بین‌الملل را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در ساکرامنتو دریافت کرد. در سال ۱۹۷۱-۱۹۷۲ مدیر گروه بورس تحصیلی دانشگاه ملک عبدالعزیز جده شد و دکترای خود در رشته روابط بین‌الملل را از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در سال ۱۹۷۸ دریافت کرد.

دکتر سندی استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل (در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۸۴) در دانشگاه ملک عبدالعزیز در جده و استادیار مؤسسه مطالعاتی دیپلماتیک در جدّه بود. وی در ۱۹۸۴-۱۹۸۶، به‌عنوان محقق در مؤسسه آموزش و تحقیقات (UNITAR) مشغول به کار شد و در دانشگاه‌ها و کالج‌های مختلف آمریکا تدریس کرد.

تا به حال از ایشان مقالات متعددی به زبان انگلیسی و عربی در عربستان و ایالات متحده آمریکا منتشر شده است. از جمله نوشته‌های مهم او عبارت‌اند از: «ناسیونالیسم: مطالعات انجام شده در مفاهیم سیاسی معاصر»، مجلات *الدراسات الدیپلماسیه*، مؤسسه مطالعاتی دیپلماتیک (وزارت امور خارجه عربستان)، آوریل سال ۱۹۸۴؛

«سیاست‌های دیوان‌سالاری و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا»، مجله *اقتصاد و مدیریت*، دانشگاه ملک عبدالعزیز، سپتامبر ۱۹۸۳؛ «مفهوم ملی متحدانه در حوزه امنیت گروهی: یک ارزیابی انتقادی»، *مجله اقتصاد و مدیریت*، آگوست ۱۹۸۲؛ «ملک فیصل و پان اسلامیسم»، ویرایش شدهٔ ویلارد آبیلینگ، (بولدر، کلرادو: نشریه *وست ویو*[1] ۱۹۸۰)؛ و «چگونه جنبش یهودی ـ صهیونیستی آمریکا تعصب علیه اعراب و مسلمانان را در فیلم و تلویزیون آن ترویج می‌کند»،[2] مجله *بررسی‌های تاریخی*، سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۸، و مقاله‌ای تحت عنوان «انگلستان و ظهور وهابیت و آل سعود» دارد که به زبان انگلیسی در سایت نشریه پژوهشی کنعان آنلاین[3] منتشر شده است. این مقاله درباره پیوند وهابیت و انگلیس با نگاهی بر کتاب خاطرات مستفر همفر، تأیید و تأکید بر این پیوند نوشته شده است. اینک ترجمه این مقاله را تقدیم خوانندگان گرامی مجله سراج منیر می‌کنیم:

◆ پیش‌گفتار

امروزه یکی از فرقه‌های متعصب و استبدادی جهان اسلام، وهابیت است. این مذهب رسمی و غالب در عربستان شکل گرفت که مدعی بود تنها قانون اساسی آن قرآن کریم است.

وهابیت و آل‌سعود، حاکم پادشاهی عربستان، از دیرباز و از زمان شکل‌گیری‌شان تاکنون در هم تنیده شده‌اند. وهابیت، سلطنت عربستان را ایجاد کرد و آل‌سعود وهابیت را گسترش داد. یکی از آنان نمی‌تواند بدون دیگری به حیات خود ادامه دهد. وهابیت به کاخ سعود مشروعیت داد و آل‌سعود نیز از وهابیت محافظت کرد و آنرا

---

۱. Westview Press.

۲. How the Jewish-Zionist Grip on American Film and Television Promotes Bias Against Arabs and Muslims

۳. این مقاله در سایت‌های ebookcenter.co.uk، scibid.com، wikipedia.org نیز به همین سایت استناد شده است:

www.kanaanonline.org/articles/۰۰۳۶۱.pdf

گسترش داد. این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند؛ چراکه هر کدام از سوی دیگر برای بقا به دیگری وابسته است.

با این حال، بر خلاف دیدگاه اسلامی دیگر کشورهای اسلامی، رفتار وهابیت با زنان همانند کشورهای جهان سوم است؛ آنها را از حقوق اساسی انسان مانند رانندگی، آزادی مسافرت در داخل کشور و یا خروج از آن بدون کسب اجازه از محرم و یا بدون همراه محرم (بدون همراهی مرد نسبی با دختران جوان)، تعامل با مردان غیرمرتبط با آنها به‌منظور حفظ یک جداسازی کامل جنسیت‌ها، و تا چند دهه پیش از آموزش عمومی و حضور در رادیو و تلویزیون را منع می‌کند.

علاوه بر این، برخلاف دیگر فرقه‌های اسلامی، وهابیت جشن المولد (تولد حضرت محمد ﷺ) را بدعت و قانون‌شکنی می‌داند، آزادی مذهبی، آزادی بیان سیاسی، تئاتر و سینما را منع می‌کند، صاحبان کسب و کار را به برپایی نماز وامی‌دارد، توده مردم را با اتکا به وحشتناک‌ترین مجازات اسلامی مانند سربریدن قاتلان و قطع دست دزد (عمدتاً برای فقیران نیز این‌گونه مجازات می‌شود) می‌ترساند، تابعیت عربستان را برای غیرمسلمانان رد می‌کند و تا سال ۱۹۶۰برده‌داری را جایز می‌دانست. همچنین وهابیت از سیگار کشیدن، آواز خواندن و رقص انزجار دارد. وهابیت برای اطمینان از انطباق کامل احکام سخت‌گیرانه‌اش، «کمیته‌ای برای اشاعه عفت و پیشگیری از گناه و فساد» با سیاست مذهبی خود بنا نهاده است که نظارتی مراقبت‌گونه بر عموم مردم عربستان دارد.

وهابیت بسیار خودمحور و در مواجهه با ایدئولوژی‌های مترقی و مذاهب دیگر و فرقه‌های اسلامی دیگر مانند تشیع و تصوف شدیداً متعصب است. از ملت‌گرایی عرب با تعصب زیاد بیزار است و با این حال ملت‌گرایی «عربستان» را ترویج می‌کند؛ با وجود این واقعیت که هرگونه ملت‌گرایی نقض کلام اسلامی قرآن با توجه به مفهوم اسلامی امت در نظر گرفته شده است. وهابیت خود را تنها راه صحیح در اسلام و هر مسلمان مخالف را به عنوان مرتد یا غیر مؤمن می‌داند.

◆ تأثیر مستر همفر در انحراف فکری ابن‌عبدالوهاب

وهابیت در اواسط قرن ۱۸م در صحرای کم‌فروغ و خواب‌آلود روستای درعیه واقع در نجد در منطقه مرکزی شبه جزیره عربستان به‌وجود آمد. فرقه وهابی نام خود را از نام مؤسس آن محمد بن‌عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۲) گرفته است. ابن‌عبدالوهاب در صحرایی دورافتاده در روستای عیینه در نجد متولد شد. او واعظی نسبتاً متعصب بود که در مجموع با بیست زن (بیش از چهار همسر در یک برهه) ازدواج کرد و نتیجه آن هیجده فرزند بود.[۱] ابن‌عبدالوهاب قبل از تبدیل شدن به یک واعظ، برای کسب و کار، تفریح و تحصیل به حجاز، مصر، سوریه، عراق، ایران و هند سفر کرد.

اگرچه ابن‌عبدالوهاب پدر وهابیت شناخته شده است، اما در واقع در ابتدا این بریتانیا بود که او را با اندیشه‌های وهابیت آغشته کرد و او را رهبر دست‌نشانده خود برای مقاصد شومش در نابودی اسلام و مسلمانان امپراتوری عثمانی قرار داد. جزئیات پیچیده این توطئه جالب انگلیسی، فراتر از محدوده این مقاله است که در خاطرات جاسوس استاد او، با عنوان *اعترافات یک جاسوس انگلیسی* یافت می‌شود و قسمتی از آن در دو پاراگراف زیر آمده است:[۲]

ابن عبدالوهاب در بصره تحت نفوذ و کنترل یک انگلیسی با نام مستعار «همفر»[۳] قرار گرفت. او از جمله جاسوسان زیادی بود که از لندن برای بی‌ثبات کردن امپراتوری عثمانی و ایجاد درگیری در میان مسلمانان، به سرزمین‌های اسلامی فرستاده شده بود. همفر که وانمود به مسلمان بودن می‌کرد، با نام «محمد» ظاهر شد و با حیله‌گری یک دوستی صمیمی طولانی مدت با ابن‌عبدالوهاب ایجاد کرد. همفر که ابن‌عبدالوهاب را با پول و هدیه زیاد، کاملاً شستشوی مغزی کرده بود، او را متقاعد کرد که اکثر

---

۱. الکسی واسیلیو، *التاریخ العربیه السعودیه*، ترجمه این کتاب از روسی به عربی از سوی خیری الضامن و جلال الماشتا انجام شده است (مسکو: Attagaddom در ۱۹۸۶)، ص. ۱۰۸.

۲. برای جزئیات بیشتر به «اعترافات یک جاسوس انگلیسی» به وب سایت http://www.ummah.net/Al_adaab/spy۱-۷.html مراجعه کنید.

۳. Hempher

مسلمانان باید کشته شوند؛ چرا که آنها به طرز خطرناکی «مشرک» و «مرتد» گردیده و از اصول اساسی اسلام تخطی کرده‌اند. همفر نیز این رؤیای کاذب را برای ابن‌عبدالوهاب جعل کرد که در خواب ظاهراً حضرت محمد ﷺ را دیده است که میان چشم‌های ابن‌عبدالوهاب را می‌بوسد و می‌گوید: شما «بزرگ‌ترین» هستید، و از ابن‌عبدالوهاب درخواست می‌کند تا برای نجات اسلام از «بدعت» و «خرافات» جانشین پیامبر باشد. ابن‌عبدالوهاب پس از شنیدن رؤیای همفر، شادتر و مصمم‌تر از همیشه، مسئولیت ایجاد فرقه جدید اسلامی برای «خالص ساختن» و «اصلاحات» اسلام را بر عهده گرفت.

همفر در خاطرات خود ابن‌عبدالوهاب را با عناوین بسیار متزلزل، بسیار خشن، از نظر اخلاقی فاسد، عصبی، متکبر، و نادان معرفی کرده است. حکومت بریتانیا نیز به ابن‌عبدالوهاب به‌عنوان یک نمونه بارز «احمق و دلقک» می‌نگریست و نیز ترتیب نکاح متعه او را با دو زن جاسوس بریتانیا دادند. جاسوس اول زنی مسیحی با نام مستعار صفیه بود که با او در بصره و نیز در اصفهان زندگی می‌کرد و دیگری نیز زنی یهودی با نام مستعار «آسیه» بود که در شیراز با او ازدواج کرد.

اولین حکومت سعودی وهابی (۱۷۴۴ـ ۱۸۱۸م)

ابن‌عبدالوهاب پس از بازگشت از سفر خود به نجد، شروع به تبلیغ و موعظه ایده‌های خود در عیینه کرد. از آنجا که موعظه‌های او خشن و سخت بود، او را از زادگاه خود راندند. سپس او برای موعظه به نزدیکی درعیه رفت که دوست عزیز خود همفر و سایر جاسوسان مخفی بریتانیا به او پیوستند. ابن‌عبدالوهاب به زنان دستور داد موهای سرشان را به منظور جلوگیری از «انحراف» مردان اصلاح کنند.[1] او همچنین بی‌رحمانه در یک میدان شلوغ عمومی به طرز کاملاً وحشیانه سر یک زن زناکار بومی

۱. «آغاز و گسترش وهابیت»، http://www.ummah.net/Al_adaab/wah-۳٦.html

را با یک تخته سنگ بزرگ خرد کرد و او را کشت؛[1] درحالی‌که مجازات اسلامی بـرای زنای محصنه سنگسار است، اما تنها با سـنگ‌هـای کوچـک. دانـشمندان مـسلمان بـا مجازاتی که عملاً به قصد کشتن در نظر گرفته شده باشد، مخالف‌اند.[2]

هرچند بسیاری از مردم مخالف تعالیم سخت ابن‌عبدالوهاب بودنـد، از جملـه پـدر و برادر او سلیمان که هر دو از علمای دینی بودند، امـا جاسـوس مخفـی انگلـیس شـیخ گمنام درعیه، محمد بن‌سعود را برای پـشتیبانی از عبـدالوهاب بـا پـول فریـب داد.[3] در سال ۱۷۴۴م خاندان آل‌سعود بـا جعـل ایجـاد یـک سیاسـی، مـذهبی و خـانوادگی بـا ابن‌عبدالوهاب به‌هم‌پیوستند. از اتحاد بین آنها و خانواده‌هایشان که هنوز هم در دنیـای امروز وجود دارند، وهابیت به عنوان یک جنـبش سیاسـی و مـذهبی متولـد شـد. ایـن حرکت بدین‌گونه است که بر هر حاکمی از آل‌سعود یک امـام وهـابی (رهبـر مـذهبی) گماشته شد و نیز از طرف وهابی نیز کنترل تفسیر دینی تضمین شده بود.

مردم نادان دنباله‌رو این فرقه نه با توسل به دانش و آگـاهی و یـا اجبـار، بلکـه بـا خشونت تمام و با خون‌ریزی و ترور، وهابیت را در شبه جزیره عربستان گسترش دادند. در نتیجه اتحاد ۱۷۴۴م سعودی ـ وهابی، یک ارتش کوچک بدوی با کمـک جاسـوس مخفی بریتانیا و با پول و سلاح تأسیس شد.[4] در آن زمان این ارتش عظیم به تهدیـدی بزرگ تبدیل شد که در نهایت ترس و وحشت کل شبه جزیره عربستان را فراگرفـت و به دمشق نیز سرایت کرد و یکی از بدترین فتنه‌ها (درگیری‌های خشونت‌آمیز مدنی) در تاریخ اسلام را در پی آورد. در این روند، این ارتش قادر بود کـه بـه طـرز وحـشیانه‌ای شبه جزیره عربستان را تسخیر و حکومت عربستان وهابی را ایجاد کند. برای مثـال در سال ۱۸۰۱م برای مبارزه با «مـشرک» و «ارتـداد»ی کـه آنهـا بـه مـسلمانان نـسبت

۱. ویلیام پاول (William Powell)، عربستان سعودی و خانواده سلطنتی (Secaucus، NJ: شرکت لایل استوارت، ۱۹۸۲)، ص. ۲۰۵.

۲. مترجم: این دیدگاه نویسنده از سوی بسیاری از اندیشمندان مسلمان مورد نقد قرار گرفته است.

۳. «اعترافات یک جاسوس انگلیسی».

۴. همان

می‌دانستند، ارتش سعودی ـ وهابی کل جهان اسلام را مبهوت حرکت وحشیانه خود کرد و حرم مقدس شهید حسین بن‌علی(نوه حضرت محمد ﷺ) در کربلا (عراق) را خراب کرد؛ حرمی که جایگاه مقدسی برای مسلمانان شیعه است. همچنین بی‌رحمانه بیش از چهار هزار نفر را در کربلا قتل عام کردند و هر چیزی را که به دست می‌آوردند، به سرقت می‌بردند. بیش از چهارهزار شتر برای حمل در آن زمان غارت کردند.[1] مجدداً در سال ۱۸۱۰م آنها با بی‌رحمی، بسیاری از مردم بی‌گناه سراسر شبه جزیره عربستان را کشتند، به بسیاری از کاروان‌های حج و چند شهر بزرگ حجاز از جمله دو شهر مقدس مکه و مدینه یورش بردند و اموالشان را به غارت بردند، در مکه زائران را محاصره کردند، در مدینه به مسجد حضرت محمد ﷺ حمله کردند و با بی‌حرمتی، قبر او را گشودند و آثار ارزشمند و جواهرات گران‌قیمت را فروختند و توزیع کردند.

این اعمال تروریستی و جنایات کفرآمیز عربستان وهابی، خشم عمیق مسلمانان را در سراسر جهان از جمله خشم خلیفه عثمانی را در استانبول تحریک کرد. خلیفه عبدالحمید دوم به‌عنوان حاکم رسمی جزیرة العرب و خادم مقدس ترین مساجد اسلام، دستور داد نیروهای مصری برای مجازات خاندان سعودی ـ وهابی به جزیرة العرب فرستاده شوند. در سال ۱۸۱۸م ارتش مصر به رهبری ابراهیم پاشا (پسر حاکم مصر) حکومت سعودی ـ وهابی را نابود و درعیه پایتخت صحرایی آنها را با خاک یکسان کرد. پیشوای وهابی‌ها عبدالله آل‌سعود و دو نفر از پیروان او در غل و زنجیر به مصر فرستاده شدند و بقیه خاندان سعودی ـ وهابی به قاهره تبعید گردیدند.

حکومت دوم سعودی وهابی (۱۸۴۳ـ۱۸۹۱م)

اگر چه وهابیت خشونت‌طلب متعصب در سال ۱۸۱۸م نابود شد، اما خیلی زود با کمک استعمار انگلیس احیا شد. بعد از اعدام عبدالله امام وهابی سعودی در ترکیه،

---

۱. *تاریخ واسیلیو*، ص ۱۱۷.

باقیمانده خاندان سعودی وهابی، به برادران عرب و مسلمان خود به‌عنوان دشمنان واقعی خود، و به انگلیس و غرب به‌عنوان دوستان واقعی خود می‌نگریستند. بر این اساس، در سال ۱۸۲۰م بریتانیا مبادرت به استعمار بحرین ورزید و شروع به گسترش استعمار خود در منطقه کرد و حرکت استعماری این بار برای پادشاهی وهابی سعودی بخت بزرگ حمایت و کمک بریتانیا را در پی داشت.

در سال ۱۸۴۳م امام وهابی فیصل بن‌ترکی آل‌سعود از اسارت در قاهره فرار کرد و به شهر نجدی ریاض بازگشت. امام فیصل شروع به برقراری ارتباط با انگلیس کرد. در سال ۱۸۴۸م و به اقامتگاه سیاسی بریتانیا در شهر ایرانی بوشهر «به منظور حمایت از نماینده خود در امارات عمان»، توسل جست. در سال ۱۸۵۱م فیصل دوباره کمک و حمایت از بریتانیا را تقاضا کرد.[۱] در نتیجه در سال ۱۸۶۵م بریتانیا برای ایجاد پیمان رسمی بریتانیا با کاخ سعودی ـ وهابی سرهنگ لوئیس پلی را به ریاض فرستاد. ملک فیصل برای تحت تأثیر قرار دادن پلی با تعصب و خشونت وهابیتی خود گفت: تفاوت عمده‌ای بین استراتژی وهابییت در جنگ‌های سیاسی و مذهبی نیست پس هیچ مصالحه‌ای برای اینکه «ما همه را بکشیم» وجود ندارد.[۲]

در سال ۱۸۶۶م کاخ وهابی سعودی به طرز خائنانه پیمان «دوستی» با بریتانیا، قدرتی که به‌دلیل جنایات استعماری‌اش مورد نفرت همه مسلمانان بود، امضا کرد. این پیمان مانند بسیاری از عهدنامه‌های نابرابر ننگینی بود که بریتانیا بر دست‌نشانده‌های عرب در خلیج فارس تحمیل کرد. در ازای کمک بریتانیا، پول و سلاح، کاخ وهابی سعودی موافقت کرد که با مقامات استعماری انگلستان در منطقه همکاری کند.

با این اقدامات خائنانه برای بدترین دشمن اعراب و اسلام، کاخ وهابی سعودی خشم شدید اعراب و مسلمانان در داخل و خارج از شبه جزیره عربستان را تحریک

۱. *تولد عربستان سعودی: انگلستان و رشد کاخ سعود* (لندن: فرانک کاس، ۱۹۷۶)، گری ترولر، ص ۱۵ - ۱۶.

۲. به نقل از رابرت لیسی، انگلستان: *سعودی و کاخ سعود* (نیویورک: جوانیچ هارکورت بریس، ۱۹۸۱)، ص ۱۴۵.

کرد. در میان کسانی که در کاخ سعودی وهابی به شدت عصبانی شدند، خاندان وطن‌پرست الرشید از الحیل (Hail) در مرکز عربستان سعودی بود. در سال ۱۸۹۱م امپراتوری عثمانی در حمایت از الرشید به ریاض حمله و خاندان سعودی وهابی را نابود کرد. برخی از اعضای نماینده سعودی وهابی موفق به فرار شدند که در میان آنها امام عبدالرحمان آل‌سعود و فرزند نوجوان او به نام عبدالعزیز بود. هر دو بلافاصله برای جلب حمایت و کمک بریتانیا به کویت که تحت کنترل بریتانیا بود، فرار کردند.

سومین حکومت سعودی وهابی (۱۹۰۲م)

فرار آنان به کویت در حالی صورت می‌گرفت که در کویت نیز امام وهابی عبدالرحمان و پسرش عبدالعزیز وقت خود را صرف التماس کردن به استادان بریتانیایی خود برای پول، سلاح، و کمک برای تصرف ریاض می‌کردند. در پایان سده ۱۸۰۰م عبدالرحمان به‌علت پیری و بیماری مجبور شد نمایندگی پادشاهی وهابی ـ سعودی را به پسرش عبدالعزیز واگذار کند.

در آغاز قرن بیستم استراتژی استعماری بریتانیا در جزیرة العرب با چرخش و تغییر روش سریعی همراه بود و به سمت تخریب نهایی و کامل امپراتوری مسلمان عثمانی و متحدان او در نجد یعنی خاندان الرشید پیش می‌رفت و در این حال بریتانیا تصمیم گرفت به سرعت از امام عبدالعزیز وهابی حمایت تازه‌ای کند که با پشتیبانی بریتانیا از پول و سلاح بی‌نیاز شده بود. در سال ۱۹۰۲م امام جدید وهابی قادر بود کل ریاض را تصرف کند. یکی از اولین اقدامات وحشیانه آنها پس از تصرف ریاض، ایجاد رعب و وحشت در ساکنان آنجا با خون‌ریزی و سر بریدن رؤسای در حال سقوط آل رشید در میدان شهر بود. او و پیروان متعصب وهابی او نیز ۱۲۰۰ نفر از مردم آنجا را سوزاندند و کشتند.[۱]

نام «ابن‌سعود» در غرب شناخته شده بود، ملک عبدالعزیز وهابی شدیداً در میان اربابان انگلیسی‌اش محبوب گردید. بسیاری از مقامات بریتانیا و فرستادگان آن در

۱. *ظهور، فساد و سقوط کاخ آل سعود*، سعید ک، ابوریش، (نیویورک: سنت مارتین پرس، ۱۹۹۵)، ص. ۱٤.

منطقه عربی خلیج فارس، اغلب ملاقات یا تعاملاتی با وی داشتند و به‌طور سخاوتمندانه پول و سلاح در اختیار او قرار می‌دادند و با او مشاوره فکری می‌کردند. از این میان سر پرسی کاکس، کاپیتان پریداکس، کاپیتان شکسپیر، گرترود بل و هری سنت جان فیلبی (به اصطلاح «عبدالله») از مقامات بریتانیا و مشاورانی بودند که برای استقرار و توسعه حکومت عبدالعزیز دائماً هر کمکی نیاز بود، می‌کردند. با استفاده از سلاح‌های بریتانیا، پول و مشاوران، عبدالعزیز به تدریج قادر به غلبه بر بخش زیادی از شبه جزیره عربستان به شیوه‌ای بی‌رحمانه تحت پرچم کاخ سوم سعودی وهابی شد که امروزه با عنوان عربستان شناخته شده است.

برای ایجاد عربستان، امام وهابی عبدالعزیز و سربازان متعصب وهابی او قتل عام وحشتناکی به‌ویژه در سرزمین مقدس اسلامی حجاز مرتکب شدند که قشر شریف و محترم آنجا را که نوادگان مستقیم حضرت محمد ﷺ بودند، را از آنجا بیرون راندند. در ماه مه ۱۹۱۹م در توراباه(Turabah) آنها حمله شبانه وحشتناکی علیه مردم حجاز کردند و وحشیانه بیش از شش هزار نفر از مردان آنجا را قتل عام کردند. مجدداً در ماه اوت ۱۹۲۴م، گروه متعصب سعودی وهابی به طرز وحشیانه درِ خانه‌های مردم شهر طائف حجاز را شکستند، آنها را تهدید کردند و پول‌های آنها را به زور سلاح به سرقت بردند. آنها پسران و مردان پیر را گردن زدند و به زنان وحشت‌زده که جیغ می‌زدند و گریه می‌کردند، تجاوز کردند. بسیاری از زنان طائف برای فرار از تجاوزها و قتل‌های خاندان سعودی وهابی، خود را در چاه‌های آب می‌انداختند. خاندان سعودی وهابی بدوی نیز امامان بسیاری را در حالی‌که آنها در مساجدشان در حال برگزاری نماز بودند، به قتل رساندند، بسیاری از خانه‌های طائفی را سوزاندند، بسیاری از مردانی را که در خیابان‌ها می‌یافتند، یکسره قتل عام کردند و هر چیزی را که می‌توانستند حمل کنند، به سرقت بردند. بیش از چهارصد نفر از مردم بی‌گناه طائف به سرعت به قتل رسیدند.[1]

۱. *عربستان سعودی*، پاول، ص ٦٨.

هنگامی که خاندان شرور سعودی وهابی وارد مقدس‌ترین شهر اسلام شدند، ساکنان مکه در خانه‌های خود پنهان شدند، خیابان‌ها کاملاً خلوت گردید، و درب خانه‌ها و پنجره‌ها به روی آنها محکم بسته شد. خاندان سعودی وهابی به طرز وحشیانه‌ای وارد خانه‌های مردم مکه شدند و همه وسائل منزل آنها مانند: رادیوها، ضبط‌ها، قاب‌عکس‌ها و... را شکستند، همه این ابزارآلات در آن زمان برای آنها وسایل شیطانی تلقی می‌شدند. مهاجمان بدوی برای تهیه هیزم پخت و پزشان از قسمت‌های چوبی درب خانه‌های مکه استفاده می‌کردند. سربازان وهابی به ساکنان مکه که عینک، لباس‌های غربی، طلا، عطر یا ابریشم داشتند، شلاق می‌زدند. آنها به قدیمی‌ترین گورستان‌ها بی‌احترامی کردند و بسیاری از مقبره‌های زیبای مکه، مساجد زیبا و زیارتگاه‌هایی را که قرن‌ها منعکس‌کننده گذشته با شکوه اسلامی و تاریخ بزرگ شهر مقدس بودند، تخریب کردند. به‌علاوه، مهاجمان نادان وحشیانه هرگونه آثار فیزیکی آثار تاریخی حضرت محمد ﷺ و جاهای دیدنی شهر مقدس را نیز همانند تمام ساختمان‌های دیگر تاریخی یا ساختارهای فیزیکی دیگر را که به نوعی می‌توانستند نمایانگر پیروان پیامبر باشند، به این بهانه که «به‌عنوان نقاط مقدس پرستش نشوند»، نابود کردند.[1]

علاوه بر این، سربازان وهابی عبدالعزیز، مدینه دومین شهر مقدس اسلام را بمباران کردند. برای ایجاد وحشت در مسلمانان سراسر جهان، توپ‌ها و بمب‌های بریتانیا را بر حرم مطهر حضرت محمد ﷺ انداختند و به‌شدت به آن آسیب رساندند.

سپس ارتش متعصب سعودی وهابی یک سال شهر بندر جده را محاصره کردند و گرسنگی سختی بر آنها تحمیل کرد. در نتیجه آن، یافتن آب آشامیدنی عملاً ناممکن شد و مردم فقیر جده روز خود را صرف جستجوی غذا در خیابان‌ها و در میان زباله‌ها می‌کردند. بسیاری از آنها حتی ذرت هضم‌نشده در سرگین شتر را بر می‌داشتند و می‌خوردند. پس از بمباران شدید شهر برای برهه‌ای از زمان، مبارزان نادان سعودی

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب من، *اعراب و غرب: مشارکت و تحمیل* مراجعه کنید:
http://www.amazon.com/exec/obidos/ASIN/۰۹۶۷٤۳۱٦۰۳/۱۰٤-۹۷۵۷۲۱۸-٥۹۸۹٥۲٥

وهابی در نهایت وارد جده شدند و بلافاصله شروع به از بین بردن خطوط تلفن، ایستگاه رادیویی و سایر وسایل زندگی مدرن کردند؛ زیرا آنها (در آن زمان) این وسایل را بی‌احترامی به مقدسات و شیطانی می‌دانستند.

در طول سی سال از ایجاد عربستان (۱۹۰۲-۱۹۳۲م)، خاندان متعصب سعودی وهابی به‌طرز وحشیانه‌ای بیش از چهل هزار تن از اعراب در شبه جزیره عربستان را کشتند و مجروح ساختند و بالغ بر چهل‌هزار نفر را اعدام و ۳۵ هزار نفر را در ملأعام قطع عضو کردند، که این تعداد به ترتیب یک درصد و هفت‌دهم درصد از کل جمعیت چهار میلیونی آنجا تخمین زده می‌شد.[۱] علاوه بر این، ترورهای سعودی وهابی بیش از یک میلیون نفر از شبه جزیره عربستان را مجبور به فرار و ترک زندگی به‌سوی سایر نقاط جهان عرب کرد که دیگر هرگز به وطن خود بازنگشتند.[۲]

بر خلاف یک قرن پیش که ابراهیم پاشا پادشاه مصر تحت فرمان عثمانی، سربازان سعودی وهابی را به‌دلیل ارتکاب جنایات در شهرهای مقدس حجاز و ساکنان آنجا مجازات کرد، در این زمان جهان عرب و مسلمان تحت کنترل بی‌رحمانه قدرت‌های استعماری غرب بودند و برخی سربازان متعصب سعودی وهابی تحت حفاظت قدرت بریتانیا و به سبب دوستی با آن، از مجازات فرار کردند.

پس از ایجاد حکومت وهابی سعودیِ دست نشاندهٔ بریتانیا، عبدالعزیز دیکتاتوری بی‌رحم گردید و در آن زمان کنترل همه چیز را شخصاً به دست گرفت. او مطبوعات آزاد حجاز، احزاب سیاسی، قانون اساسی و همه دستگاه‌های دولتی آن را نابود کرد و سپس امام وهابی با گستاخی، تمام کشور را به نام خانواده‌اش، «سرزمین پادشاهی عربستان سعودی» نامید.

علاوه بر این، ملک عبدالعزیز به اشتهای سیری‌ناپذیر جنسی‌اش شناخته شده بود. این امام «دیندار!» وهابی علاوه بر داشتن تعداد بی‌حد و اندازه همسران متعه، با سیصد زن ازدواج کرد که برخی از آنها تنها برای یک شب همسرش بودند. تعداد

---

۱. *ظهور، فساد و سقوط کاخ آل سعود*، سعید ک، ابوریش، (نیویورک: سنت مارتین پرس، ۱۹۹۵)، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲٤.

پسران او را حدود ۱۲۵نفر تخمین زده‌اند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند اطمینان حاصل کند که او پدر چند دختر بوده است. علاوه بر این، ملک عبدالعزیز برده‌داری را با داشتن صدها برده برای خود و اعضای خانواده‌اش، ترغیب کرد. خاندان وهابی سعودی برای جلوگیری از رسوایی بین‌المللی، در نهایت مجبور شدند برده‌داری را در سال ۱۹۶۲م لغو کنند.

همه پسران ملک عبدالعزیز پس از مرگ او در سال ۱۹۵۳م (سعود، فیصل، خالد و فهد) قدرت را به عهده گرفتند و دیکتاتورهایی بی‌رحم مثل او شدند و باز با تکیه شدید بر غرب که دشمن اسلام و اعراب است، به موجودیت خود ادامه دادند و از زمانی که در طول جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت غالب بر جهان عرب جایگزین بریتانیا شد، بی‌شرمانه عربستان (سرزمین مقدس اسلام) را مستعمره مجازی آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین دشمن اسلام در آورد.

فرزندان عبدالعزیز بر خلاف پدر خود، با ترجیح دادن نام «ملک»، عنوان «امام» را از نام خود انداختند، اما در اواخر ۱۹۸۶م شاه عربستان فهد ـ یک عیاش در روزهای اوج پادشاهی‌اش ـ به‌معنای متفاوتی از «امام» بازگشت و عنوان «ملک» را حذف کرد. و عنوان «خادم الحرمین» مکه و مدینه را به خود گرفت؛ عنوانی که در اصل برای پادشاه مسلمان ترکیه سلطان سلیم اول (سلطنت: ۱۵۱۲–۱۵۲۰) ابداع شده بود.

با وجود ثروت نفتی عظیم عربستان در دهه‌های اخیر، وهابیت نه تنها توانسته است بسیاری از منتقدان خود را نادیده بگیرد، بلکه به‌طور چشمگیری به بهبود تصویر خود در سراسر جهان اسلام مبادرت ورزیده است. از این رو وهابیت در حال حاضر خود را «جنبش اصلاح گرایانه»ای که در پی خلوص اسلام است، معرفی کرده است، حتی نام «وهابیت» را به نام جدیدتر و مناسب‌تر مانند «جنبش سلفی» (سنت اصیل) و «یکتاپرستان» و «موحدان» تغییر داده است. علاوه بر این، بنیان‌گذار وهابیت، محمد بن‌عبدالوهاب، به‌عنوان «مرد بزرگ»، شخصیت عظیم و عالم و مردی که به تنهایی اسلام را از «خرافات» نجات داد، معرفی شده است. در سال‌های اخیر، وهابیت غنی‌شده با دلارهای نفتی شروع به خزیدن در سرزمین‌های عرب و میان مردم

مسلمان عربستان کردند و با تلاش بیهوده‌ای کوشیدند ننگ در اقلیت بودن خـود را در دنیای اسلام پاک کنند.

پادشاهی وهابی سعودی در دفاع از مـسجد الاقـصی در بیـت المقـدس و در برابـر اشغال و خشونت غیر قانونی در فلسطین بـه‌دسـت اسـرائیل، شکـست مـلال انگیـزی خورد. آنان در خیانت شرم‌آور خویش همکاری آزاد با غرب ـ دشمن اسلام و اعـراب ــ نه تنها از کشتار مسلمانان و اشغال سرزمین‌های افغانستان و عراق دفاع نکردند، بلکـه خودش نیز به دشمن اجازه داد تا برای اشغال سرزمین مقدس اسلام حمله نظامی کند. این عملکرد تمام تلاش وهابیـت را بـرای بهبـود بخـشیدن تـصویرخود را بـی‌ارزش و بی‌ثمر ساخت.

بر خلاف تبلیغات رسانه‌های آمریکا بعد از حملات تروریستی ۱۱ سـپتامبر، ایـالات متحده هنوز هم به شدت از کاخ وهابی آل‌سعود (که آن هم به اندازه ایالات متحـده از تروریسم می‌ترسد) حمایت می‌کند. در واقع وهابیت در اجرای دستورهای آمریکا بـرای تغییر مفاهیم اسلامی مانند جهاد (جنگ مقدس) به نفع واشـنگتن اسـت. مـسلمانان از پادشاهی آل‌سعود و رهبران وهابی انزجار دارنـد، چنـان‌کـه از آمریکـایی‌هـا منزجرنـد. حملات تروریستی بنیادگرایان مسلمان عربستان در داخل عربستان با هـدف بـی‌ثبـات کردن کاخ وهابی آل‌سعود که برخی از آنها به حزب القاعده اسامه بن‌لادن مرتبط است در ده سال گذشته افزایش یافته است.

حقیقت این است که دشمنان اسلام و اعراب، اسرائیل و ایالات متحده، از شـیعه ــ برای مثال از ایران و حزب الله ـ بیش از هر فرقه دیگر اسلامی مـی‌ترسـند و بیزارنـد. این برای بسیاری از مسلمانان افتخاری برای شیعه شمرده شده است و وهابیت نیـز بـا سرافکندگی تمام در رسیدن به هدف خود شکست خورده است.

◆ فرمایش پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ

هر دو خانواده طبقه حاکم (کاخ سیاسی سعود و کاخ مذهبی وهابی)، از منطقه نجد در مرکز عربستان به‌پا خاستند و عمیقاً مورد نفرت میلیون‌ها مسلمان در داخل و خـارج از عربستان به‌ویژه در منطقه حجاز قرار گرفتند. آن با وجود وهابیت، بـسیاری از مـردم

این کشور به صورت خصوصی تولد حضرت محمد ﷺ را جشن می‌گیرند. به روایت ابن‌عمر، حضرت محمد ﷺ در حدیثی معروف فرموده است:

> پروردگارا، اسباب نعمت را برای شام ما [سوریه بزرگ] فراهم فرما! پروردگارا، اسباب نعمت خود را در یمن ما فراهم فرما! مردم گفتند و نیز در نجد؛ اما پیامبر همچنان فرمود: «پروردگارا، سبب نعمت خود را در شام ما (در شمال) فراهم فرما! پروردگارا، اسباب نعمت خود را در یمن ما فراهم فرما! مردم گفتند: ای رسول خدا، و همچنین در نجد ما. من فکر می‌کنم بار سوم رسول خدا ﷺ فرمودند: «... (در نجد) زلزله و بیماری شایع می‌شود و در آن سمت شاخ شیطان بیرون خواهد آمد.»[1]

بسیاری از مسلمانان در سراسر جهان واقعاً باور دارند که منظور از «شاخ شیطان» در حدیث حضرت محمد ﷺ، چیزی جز دو تبار شرور پادشاهی آل‌سعود، پیشوایی مذهبی وهابی و سینه‌اش کاخ استبدادی وهابی نیست.

همچنین در حدیث معروف دیگر حضرت محمد ﷺ فرمود که یکی از نشانه‌های نزدیکی پایان جهان این است: «... که پابرهنگان بی‌بضاعت، در رقابت با یکدیگر در ساخت و ساز ساختمان‌های با شکوه خواهند بود.»[2]

باز هم بسیاری از مسلمانان معتقدند حضرت محمد ﷺ در این حدیث دوم به این دو خانواده طبقه حاکم عربستان اشاره کرده است. در واقع تنها چند دهه قبل بود که نفت در عربستان کشف شد و هر دوی این خانواده‌ها در واقع بی‌بضاعت و پا برهنه و دامداران بز بودند که در روستاهای بیابان‌های عربستان و واحه‌های چادری ساخته‌شده از پوست گوسفند زندگی می‌کردند. آنها در حال حاضر با شکوه‌ترین

---

۱. صحیح *بخاری*: محمد محسن خان، عربی، انگلیسی (دانشگاه اسلامی دارالفکر مدینه منوره ND)، ج۹، ص۱٦٦.

۲. صحیح *مسلم*، ترجمه عبدالحمید صدیقی، جلد. ۱، (لاهور: شیخ محمد اشرف، ۱۹۷٦)، ص ۲.

آسمان‌خراش‌ها را در کـل جهـان اسـلام دارنـد و ثـروت عظـیم عربـستان را کنتـرل می‌کنند.

◆ جمع‌بندی

با این سابقه تاریخی، بسیار روشن است که بدون کمک بریتانیا، نـه وهابیـت و نـه آل‌سعود در دنیای امروز وجود نداشتند. این وهابیـت، رشـدیافته بـه‌دسـت انگلـستان و الهام‌گرفته از جنبش بنیادگرای اسلامی است. ایالات متحده از طریق دفاع از آل‌سـعود، از وهابیت نیز به‌طور مستقیم و غیر مستقیم، با صـرف‌نظـر از حمـلات تروریـستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م پشتیبانی کرده است.

وهابیت، خشن، بیش از حـد محافظـه‌کـار، سـفت و سـخت، افراطـی، اسـتبدادی، پراشتهاترین فرقه در امور جنسی و بی‌گذشت‌ترین فرقه است. رکـورد خـونین تـاریخی آن به‌خوبی مستند است و پاک‌شدنی نیـست و کـسی نمـی‌توانـد آن را رد کنـد. همـه تغییراتی که می‌تواند وهابیت را زیبا جلوه دهد و یا بتواند تصویر خود را بهبـود بخـشد، هرگز اعراب و مسلمانان تعلیم دیده و آگاه را فریب نخواهد داد.

اگرچه در سال‌های اخیر برخی از رهبران مذهبی وهابی سـعی کـرده‌انـد خـود را از کاخ خشن سعودی به دور سازند و با جدا شدن از سیاست‌های غیر اسلامی، برای حفظ تصویری مثبت از وهابیت، تلاشی بیهوده کـرده‌انـد، امـا بـسیاری از رهبـران مـذهبی سطوح بالای وهابی هنوز هم به‌صورتی پایدار و محکم صددرصد پشتیبان آل‌سـعودند. بسیاری از رهبران وهابی آشکارا از کاخ منفور سعودی و سیاست‌های داخلی و خـارجی آن از جمله اجازه دادن به آمریکا برای اشغال سرزمین‌های اسـلامی و عربـی و از بـین بردن اعراب و مسلمانان در عراق و افغانستان، حمایت و دفاع کرده‌اند.

دو خانواده آل‌سعود و وهابی را نمی‌توان جدا از هم دانست؛ چرا کـه آنهـا از طریـق نسب و ازدواج از سال ۱۷۴۴م درهم‌آمیخته شده‌اند. اتحاد پویای آنها امـروز در ترکیـب طبقه حاکم در عربستان به وضوح دیده می‌شود. وحدت میـان آنهـا قـوی‌تـر از اتحـاد قدیمی کلیسا و دولت در قرون وسطا در اروپاست.

ارتباط صمیمی وهابیت با حمایت از کاخ سعودی که به‌طور گسترده‌ای بـه یکـی از خشن‌ترین، فاسدترین، غیردموکرات‌ترین و فئودالی‌ترین طبقه حاکم در سراسـر جهـان شناخته شده است، باعث می‌شود وقتی لاف بزرگی می‌زنند که «بهترین شکل اسلام» را بازنمایی کرده‌اند، مورد تمسخر مسلمانان واقـع شـوند. امـروزه بـسیاری از اعـراب و مسلمانان تحصیل‌کرده احساس می‌کنند وهابیت اسلام را بدنام می‌کند و نـشان‌دهنـده زنجیری استبدادی است که مانع از پیشرفت اعـراب و مـسلمانان اسـت. بـدیهی اسـت بسیاری از علمای اهل‌سنت اسلام در ۲۵۰ سال گذشته، چه محافظه‌کار و چـه لیبـرال در سراسر جهان اسلام، از مراکش گرفته تا اندونزی، و نیز فرقـه‌هـای مـسلمان دیگـر مانند شیعه و صوفی، همگی وهابیـت را رد کـرده‌انـد و آن را تغییـر شـکل وحـشتناک اسلام دانسته‌اند.

گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل‌سنّت در نقد افکار وهابیت(۵)
- ✓ معرفی آثار منتشر شده علمای اهل سنت در سده ۱۲ و ۱۳ قمری در نقد فرقه وهابیت
- ✓ گزارشی از کتاب «پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان»
- ✓ گزارشی از سایت

سلسله گزارش هایی از آثار اهل سنّت در نقد افکار وهابیت (۵)

گزارشی از کتاب

«الجوهر المنظم فی زیارة قبر الشریف النبوی المکرم»

* پیام عبدالملکی

* دانش آموخته حوزه و موسسه کلام

◆ مقدمه

مسئله زیارت قبور از صدر اسلام مطرح بوده است. در قرآن به‌صراحت، دستوری برای رفتن به زیارت قبور یا منع از آن وجود ندارد. با دقت در روایاتی که از پیامبر اکرم ﷺ در مجامع حدیثی شیعه و سنی نقل شده است، برمی‌آید که زیارت قبور مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان در زمان رسول الله ﷺ امری رایج بوده است و نه‌تنها خود آن بزرگوار به زیارت مقابر می‌رفته است،[1] بلکه دیگر مسلمانان و پیروان

۱. *صحیح مسلم*، مسلم بن حجاج نیشابوری، بیروت: دارالفکر، ج ۳، ص ٦٣؛ *السنن الکبری*، احمد بن شعیب نسائی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١١ق، ج٤، ص ٩٣؛ *سنن کبری*، احمد بن حسین بیهقی، ج٤، ص٧٩؛ *مسند ابویعلی*، احمد بن علی بن المثنی التمیمی، تحقیق و تخریج احادیث: سلیم اسد، دمشق: دارالمأمون للتراث، بی‌تا، ج ٨، ص١٩٩.

خود را نیز بدین کار ترغیب می‌کرده است.[1] علمای اسلام نیز همواره با اتکا به نصوص فراوانی که وجود دارد، زیارت قبور امامان و اهل بیت را جایز و بلکه مستحب می‌دانند و آن را موجب ثواب و برکت دنیا و آخرت می‌شمارند.

ابن‌تیمیه و شاگردانش و به تبع آنها وهابیت، با طرح ایراداتی راجع به این موضوع، دنیای اسلام را در مقابل خود قرار دادند. اولین واکنش‌ها در برابر این جریان، از سوی خود اهل‌سنت صورت گرفت و آثار زیادی در این‌باره نوشته شد؛ از جمله *شفاء السقام* سبکی، *وفاء الوفاء* سمهودی، *جوهر المنظم* ابن‌حجر مکی که در اینجا ما بر آنیم تا گزارشی از کتاب *الجوهر المنظم* ارائه دهیم.

این کتاب در یک جلد (۱۴۹ صفحه) و به تصحیح دکتر محمد زینهم در مکتبه مدبولی در مصر در سال ۱۹۹۹م به چاپ رسیده است. ظاهراً این کتاب بیشتر برای استفاده زائران و به منظور بیان سنن و آداب زیارت نوشته شده است.

◆ ابن‌حجر مکی

ابوالعباس احمد بن‌محمد بن‌حجر هیتمی مکی درسال ۹۰۹ق درمحله ابی‌الهیتم (محله‌ای در ایالت غربی مصر) به دنیا آمد. او القاب زیادی مثل العلامة الشافعي، المحدث الفقيه، الصوفي المحقق و... داشت. در وجه تسمیه او گفته‌اند که جد او بسیار ساکت بود و فقط در مقام ضرورت سخن می‌گفت و لذا به او حجر می‌گفتند.

ابن‌حجر در کودکی، پدر و جدش را از دست داد و سرپرستی او را دو تن از استادان پدرش به عهده گرفتند. وی پس از فراگفتن مقدمات در اوایل سال ۹۲۴ق که حدود چهارده سال داشت، به دانشگاه الازهر مصر رفت و با وجود خردسالی با علمای مصر همنشین شد. استادان او از بزرگان فقها و علمایی چون شاگردان ابن‌حجر عسقلانی

۱. *سنن ترمذی*، محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق و تصحیح: عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق، ج۲، ص۲۵۹، *المصنف*، ابن أبی شیبه کوفی، تعلیق و تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۴؛ *نیل الأوطار*، محمد بن علی، شوکانی، بیروت: انتشارات دارالجیل، ۱۹۷۳م، ج۴، ص۱۶۴.

مثل زکریا انصاری، ناصرالدین طبلاوی، و... بودند. هنوز بیست سالش تمام نشده بود که از رملی و طبلاوی اجازه افتا و تدریس گرفت و در علومی مانند تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول، حساب، ادبیات، منطق و تصوف سرآمد گشت.[1]

ابن‌حجر در زمان خود از مرتبه والایی برخوردار بود؛ چنان‌که در سرزمین حجاز، ائمه وقت به او اقتدا می‌کردند و او را ناشر علوم شافعی می‌خواندند. ابن‌حجر مطالبی در فضایل اهل‌بیت نوشته، اما بیشتر به رد شیعه نظر داشته است. او به معاویه ارادت داشت و حتی یکی از تألیفات خود را به او اختصاص داد و به نفی کفر یزید هم بی‌علاقه نبود.[2]

ابن‌حجر مؤلف پرکاری بود و در زمینه‌های فقه شافعی، حدیث، کلام، ادبیات، تعلیم و تربیت، تصوف و... به تألیف پرداخت و آثار زیادی به‌جای گذاشت. از جمله:

۱. *الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف النبوي المكرم* (مصر ۱۹۹۹م)؛

۲. *الصواعق المحرقه في الرد على اهل البدع و الزندقة*؛

۳. *الأعلام بقواطع الاسلام*. (این کتاب در توجیه مسئله‌ای است که در ۹۴۲ق در مکه فتوا داده بود و بعضی از علما بر او اعتراض و او را تکفیر کرده بودند)؛

۴. *الزواجر عن اقتراف الكبائر* (مجموعه احادیث درباره گناهان کبیره) (مصر ۱۳۳۱ق)

علما در منقبت او بسیار سخن گفته‌اند. برای مثال، ابن‌عماد در *شذرات الذهب* می‌گوید: «ابن‌حجر هيتمي، شيخ الإسلام و خاتم علمای اعلام است، دریایی است که نمی‌توان درک کرد، یگانه زمان و...».[3]

۱. *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، مدخل ابن حجر، عنایت الله فاتحی نژاد، کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ش، ج ۳، ص۳۳۱.

۲. همان، ص۳۳۲.

۳. *شذرات الذهب*، ابن عماد حنبلی، قاهره: نشر القدسی، ۱۳۵۰ق، ج۸، ص۳۷۰.

ابن‌حجر در سفری که در سال ۹۵۶ق برای زیارت قبر پیامبر می‌رفت، در وادی مرالظهران تصمیم گرفت کتابی در احکام زیارت و فضایل و آداب آن بنویسد تا هر کسی که قصد زیارت قبر نبوی را دارد، با آن کتاب از هر چیزی بی‌نیاز باشد و لذا آن را *الجوهر المنظم في زيارة قبر الشريف النبوي المكرم* نام نهاد و آن را بعد از ذکر مقدمه‌ای مشتمل بر هشت فصل و یک خاتمه قرار داد.

ابن‌حجر در سال ۹۴۰ به مکه رفت و در آنجا اقامت گزید و به تدریس و افتا مشغول بود و در سال۹۷۴ق در ۶۵ سالگی در همان‌جا از دنیا رفت و در معلاة در آرامگاه طبریین دفن شد.[1]

◆ نگاهی به فصول کتاب

مصنف در مقدمه به ذکر آداب شروع سفر از جمله آداب قبل از حرکت و زمان حرکت و... می‌پردازد و روایات و ادعیه لازم در این زمینه را ذکر می‌کند و می‌گوید بحث مفصل آن را در حاشیه بر مناسک نووی ذکر کرده ایم و در اینجا به مهمات آن اکتفا می‌کنیم.

◆ فصل اول: مشروعیت زیارت پیامبر ﷺ

ابن‌حجر برای اثبات مشروعیت زیارت قبر پیامبر، از ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و قیاس) استفاده می‌کند.

الف) کتاب

ابن‌حجر از قرآن به آیه ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾[2] استدلال می‌کند و می‌گوید:

---

۱. *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص۳۳۱.

۲. سوره نساء، آیه ٦٤.

این آیه بر برانگیختن مردم به رفتن زیارت نبی و طلب استغفار نزد او و استغفار آن حضرت برای آنها دلالت می‌کند و استغفار پیامبر برای مردم با مرگ او از بین نمی‌رود و هر زمانی که مردم نزد او بروند و طلب استغفار کنند و پیامبر برای آنها استغفار کند، تمام شرایط توبه فراهم است و پذیرفته می‌شود، إن شاالله.

ایشان می‌گوید نمی‌توان گفت این آیه برای زیارت در حال حیات پیامبر است؛ زیرا احادیث صحیح داریم که «أن زیارته بعد وفاته کزیارته في حیاته»(ص۱۷).

ب) سنت

روایات زیادی وجود دارد که ایشان در اینجا متذکر آن نمی‌شود و آنها را در فصل دوم و در بیان فضایل ذکر می‌کند؛ مانند «من زارني وجبت له شفاعتي، من زارني بعد وفاتي کمن زارنی في حیاتي و...»(ص۱۹).

ج) قیاس

ابن‌حجر یکی از ادله را قیاس می‌داند و در این زمینه امور زیر را بیان می‌کند:

۱. از امور مورد اتفاق در سنت، امر به زیارت قبور است؛ پس قبر پیامبر اولی و اَحق به زیارت است.

۲. همچنین از ادله مشروعیت زیارت قبور اینکه پیامبر قبر شهدای احد و اهل بقیع را زیارت می‌کرد.

۳. پیامبر به عایشه نحوه سلام به اهل قبور را تعلیم فرمود (البته این خود دلیل بر مشروعیت زیارت زنان نیز هست). پس قبر خودش اولی به تعظیم و اکرام است و نیز معلوم می‌شود زیارت فقط برای تعظیم و تبرک به ایشان است و ما با حضور در نزد قبر ایشان به‌سبب وجود ملائکه در آنجا، غرق در رحمت و برکت می‌شویم(ص۱۹).

د) اجماع

مصنف می‌گوید:

> بعضی از علما حکم به وجوب زیارت کرده‌اند؛ زیـرا در بعـضی از اقوال سلام برحضرت واجب شده است (به‌سـبب روایـاتِ: مـن حـج البیت و لم یزورني فقد جفاني، البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علي و...) پس به طریق اولی زیارت باید واجب باشد؛ زیـرا عـدم زیـارت جفای بیشتری بر پیامبر است.

ابن‌حجر می‌گوید:

> اکثر علمای سلف و خلف قائل به استحباب زیارت هـستند و آن را بدون در نظر گرفتن قصد اعتکاف یـا نمـاز در مـسجدالنبی و... از اهم قربات دانسته‌اند و لذا احناف می‌گوینـد: «إنها أقرب مـن درجة الواجبـات» و بعــضی از أئمــه مــالکی حکــم بــه وجــوب آن کرده‌اند(ص۱۹).

سپس ابن‌حجر به ذکر روایاتی در این زمینه می‌پردازد که به گفته خود او، اکثر آنها را سبکی در *شفاء السقام* آورده است. او از نظر سـندی آنهـا را بررسـی و اشـکالات آن روایات را رد می‌کند؛ روایاتی چون: «من زار قبري وجبت له شـفاعتي»، «مـن زارني بعـد موتي فکأنّما زارني في حیـاتي»، «مـن زارني کنـت لـه شـفیعاً أو شـهیداً». او در مجمـوع ۲۲ حدیث نقل می‌کند که همگی در ترغیب مردم به زیارت است.

ایشان در نهایت نتیجه می‌گیرند که این روایات صریح یـا ظـاهر در نـدب اسـت و شامل زن و مرد و زیارت از دور و نزدیک می‌باشد و طبق آنها شـدّ رحـال بـرای همـه جایز است؛ زیرا وقتی که اصل زیارت قربت اسـت، هـر سـفری بـرای آن هـم از بـاب مقدمه و شرط آن، قربت است(ص۲۸).

مصنف می‌افزاید:

آنچه بعضی‌ها ـ مانند ابن‌تیمیه ـ می‌گویند که باید مانع زیارت شویم تا از توحید محافظت شود و زیارت منجر به شرک می‌شود و...، تخیلی باطلی است؛ زیرا آنچه به شرک کشیده می‌شود، اتخاذ قبور به‌منظور مسجد و اعتکاف در آن و... است کمااینکه در روایات صحیح نیز آمده است، و بین این و آنچه به قصد زیارت و سلام و دعا و... باشد فرقی روشن است.

البته ابن‌حجر به این نکته توجه دارد که باید در دو امر دقت شود:

۱. وجوب تعظیم نبی صلی الله علیه و آله و ترفیع رتبه ایشان از سایر خلق؛

۲. إفراد و انحصار در ربوبیت خدا و اعتقاد به اینکه او از نظر ذات و صفات منفرد است و شریک و مانندی ندارد.

بنا بر نظر ایشان، انکار اولی عصیان و انکار دومی، شرک است. پس هر دو را باید قبول کرد و تعظیم پیامبر تا جایی‌که به مختصات خداوند کشیده نشود، واجب است. همچنین می‌توان گفت کسی‌که به زیارت قبر نبی می‌رود، به قصد سلام و دعا برای صاحب قبر می‌رود، نه برای تعظیم بقعه و قبر و مانند اینها (ص۲۹ـ۳۰).

ابن‌حجر مکی سؤال بعضی افراد را که می‌گویند چگونه ادعای اجماع می‌کنید، درحالی‌که شخصی مثل ابن‌تیمیه از متأخرین حنابله منکر مشروعیت آن است، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

ابن‌تیمیه چه کسی است که به عقاید و افکار او اعتنا شود و یا در چیزی از امور دین به او اعتماد کرد؟ بسیاری از علمای بعد از او، وی را شدیداً طرد کرده‌اند. او در بسیاری از مسائل، برخلاف اجماع حرکت کرد و معایب بسیار داشت. او حتی خلفای راشدین را مورد طعنه قرار داد و به خداوند نسبت نقص داد.

ابن‌حجر کلام سبکی از بعضی علما را در اینکه مسئله زیارت از واضحات دین است و منکر آن کافر است، نقل و تحسین می‌کند که این خود از طعن‌های او علیه ابن‌تیمیه است(ص۳۱).

نویسنده می‌گوید:

روایت شدّ رحال فقط این را ثابت می‌کند که برای تعظیم مسجدی و تقرب به نماز در آن و... به غیر از این سه مسجد نروید، زیرا استثنای متصل است و غیر از این را نمی‌رساند؛ زیرا ما شدّ رحال به عرفه در مناسک حج و شدّ رحال برای جهاد و طلب علم و... را داریم که علما همگی حکم به وجوب یا جواز آنها داده‌اند. پس همه موارد شدّ رحال را نمی‌توان غیر جایز شمرد و شدّ رحال برای زیارت نیز خارج از مضمون این روایت است و منهی‌عنه نیست.

ابن‌حجر تمام استدلالات به حدیث شدّ رحال برای عدم زیارت قبور را نفی می‌کند و مطلبی را که در *مغنی* حنابله از ابن‌عقیل نقل شده و طبق حدیث شدّ رحال، سفر برای زیارت قبور را جایز نشمرده، رد می‌کند و می‌گوید این برداشت با روایات دیگر مثل زیارت پیامبر از مسجد قبا و زیارت قبور اصحاب و امر کردن آن حضرت به زیارت قبور سازگار نیست (ص۳۴).

ابن‌حجر در رابطه با زیارت قبور زنان می‌گوید:

تعلیم پیامبر به عایشه بهترین دلیل برمشروعیت زیارت زنان است، البته با شروط خاص، و روایت «لعن الله زوّارات القبور» منافاتی با آن ندارد؛ زیرا این روایت مربوط به زنانی است که بسیار جزع و فزع می‌کنند و یا ترس از فتنه وجود دارد (ص۳۵).

ابن‌حجر در ادامه، حدیث «لاتجعلوا قبري عيدا» را که مستمسک مانعین زیارت است، ذکر می‌کند و در جواب می‌گوید با فرض ثبوت حدیث باید بگوییم حدیث موردی را ذکر می‌کند که زیارت بر وجه صحیح نباشد و اصل زیارت را رد نمی‌کند. او در ادامه به ابن‌تیمیه و هوادارانش طعنه می‌زند که همه اینها از جهل به زبان عربی است؛ زیرا اگر مراد پیامبر منع از زیارت بود، می‌فرمود: لاتزوروا... . حتی در صورت قبول سخن آنها، باید در مقابل اجماع مسلمین آن را تأویل کرد؛ زیرا اجماع از ادله قطعی است و این‌گونه امور ظنی نمی‌تواند با اجماع مقابله کند. (ابن‌حجر می‌گوید

تفصیل این حدیث را در کتاب *الدر المنضود في الصلاة على صاحب المقام المحمود* ذکر کرده‌ام و گفته‌ام که ممکن است این حدیث برای ترغیب به زیارت باشد، نه منع از آن. (ص۳۵ـ۳۶).

◆ نتیجه‌گیری

تمام مسلمانان برمشروعیت زیارت اجماع دارند و از عهد صحابه تا به امروز از اقصی نقاط دنیا آن را انجام می‌داده‌اند و در این راه بذل مال می‌کرده و اعتقاد داشته‌اند که این کار اَفضل قُربات است.

◆ فصل دوم: فضایل زیارت و فواید آن

ابن‌حجر می‌گوید در فصل اول ثابت شد که زیارت پیامبر مشروع و بلکه از افضل قُربات است. روایات زیادی درباره فضایل عظیم برای زائر داریم؛ از جمله: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»، «من زارني بعد موتي كمن زارني في حياتي»، «من زارني إلى المدينة كنت له شفيعاً أو شهيداً». او برای این امر بیش از پنجاه روایت در این فصل نقل می‌کند. در مجموع می‌توان برای زیارت قبر نبوی ﷺ به فواید و آثاری همچون موارد زیر اشاره کرد:

۱. شفاعت پیامبر که شامل زیاد کردن نعمت‌ها، تخفیف اهوال روز قیامت، حشر بدون حساب و... می‌شود؛
۲. بهره‌گیری از آثار زیارت پیامبر درحال حیات ایشان؛ مثل استغفار نزد پیامبر طبق آیه قرآن؛
۳. اجر مصاحبت با پیامبر را داشتن؛
۴. قرار گرفتن در زمره امان‌یافتگان در روز قیامت؛
۵. در جوار پیامبر بودن در روز قیامت؛
۶. نایل شدن به ثواب دو حج مقبول؛
۷. شنیدن جواب سلام بدون واسطه از پیامبر؛

۸. تقرب به پیامبر در روز قیامت؛.

ابن‌حجر احادیث سلام بر پیامبر را می‌افزاید و می‌گوید:

> از احادیث رد سلام و شنیدن سلام (مانند إن صلاتکم معروضة علیّ و...) فهمیده می‌شود که پیامبر همواره زنده است و جسد ایشان در قبر سالم باقی مانده است. این مطلبی است که همه علما بر آن اجماع دارند؛ کما اینکه بسیاری ازعلما و صلحا بوده‌اند که بعد از مدت‌ها جسدشان سالم باقی مانده است؛ مثل عبدالله و ابوجعفر که از شهدای روز احد بودند، و بعد از ۴۶ سال با آمدن سیل با بدنی سالم از خاک بیرون افتادند. روایات زیادی در مورد زنده بودن انبیا در قبرشان داریم که همه اینها دلیل بر زنده بودن آنها در قبر و شنیدن صدای زائرین است. خود ابن‌تیمیه می‌گوید اصحاب قبر، صدای زائرین را می‌شنوند و جواب سلام آنها را می‌دهند. حال در مورد پیامبر چه می‌گوید؟ (ص۴۵ـ۴۶)

در ادامه ابن‌حجر درباره سلام به پیامبر و جواب آن از دور و نزدیک و تفاوت‌های آنها در وجود یا عدم واسطه در شنیدن و جواب دادن می‌پردازد و روایاتی در این‌باره ذکر می‌کند(ص۴۷).

ایشان عمل بعضی از صحابه از جمله رجوع بلال به مدینه برای زیارت پیامبر و سلام ابن‌عمر به پیامبر بعد از هر مسافرت می‌آورد و نیز نقل می‌کند عمر بن‌العزیز برای رساندن سلام به پیامبر برید را فرستاد که مؤید جواز و استحباب زیارت است(ص۵۴). البته بهتر بود ابن‌حجر این موارد را در فصل اول و به‌عنوان دلیل دیگری ذکر می‌کرد؛ زیرا برای آنها عمل صحابه اهمیت فراوانی دارد.

◆ فصل سوم: تحذیر از ترک زیارت در صورت استطاعت

ابن‌حجر درباره زیارت می‌گوید:

> کل استطاعة أوجبت الحج اقتضت تأکد ندب الزیارة؛

هر استطاعتی که حج را واجب می‌کند، استحباب زیارت را نیز تأکید می‌کند؛ زیرا روایات بسیاری در ترغیب به زیارت بعد از حج و انجام زیارت بعد از حج داریم.

ایشان چهارده روایت در این زمینه ذکر می‌کند و می‌گوید:

پیامبر به نحو أتمّ مردم را از ترک زیارت بر حذر می‌داشت؛ مانند: «من حج ولم یزورنی فقد جفانی»، و مؤید آن هم روایت دیگری است که می‌فرماید: هر کس نام مرا بشنود و صلوات نفرستد، بر من جفا کرده است (من الجفاء أن أذکر عند رجل فلا یصلي علی). سپس روایات زیادی را در عواقب ترک سلام بر پیامبر ذکر می‌کند؛ مانند: «البخیل کل البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علي»، «من لم یصل علي فلا دین له»، «ألأم الناس من إذا ذکرت عنده فلم یصل علي» و... .

او می‌گوید:

وحدت سیاق روایات عدم زیارت و عدم صلوات، این را می‌رساند که عدم زیارت و عدم صلوات، جفا بر پیامبر است و نقطه مشترک هر دو حکم جفا به پیامبر است. پس در روایات آنچه به‌عنوان عواقب عدم صلوات آمده، در عدم زیارت هم ثابت است؛ مثل: دوری از خداوند، مالیده شدن بینی بر خاک (ذلت)، شقاوت، داخل شدن درآتش، ندیدن صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بخل، اشتغال به دنیا و... (ص۵۷).

◆ فصل چهارم: تقدم حج بر زیارت یا بالعکس؟

ابن‌حجر در این زمینه می‌افزاید:

سلف و خلف در این مسئله اختلاف داشته‌اند که ابتدا کدام یک را انجام دهند. روایتی از احمد داریم که گفته است ابتدا به مکه روید و همه کارها را بعد از رفتن به مکه انجام بدهید. ظاهر کلام اصحاب ما و نووی و... این است که شروع به مکه را ترجیح داده‌اند. احمد و ابو حنیفه و... هم ابتدا به مکه را ترجیح داده‌اند (ص۶۳).

البته ابن‌حجر کلام آنها را حمل بر زمانی می‌کند که وقت کافی برای رسیدن به حج نباشد و کلامی از سبکی در تأیید ادعای خود ذکر می‌کند. سبکی می‌گوید:

اینکه احمد رفتن به مکه را مقدم کرده، در عمره توجیه دارد، ولی در مورد حج که زمان معینی دارد، اگر وقت باشد، معنا ندارد منع از زیارت کنیم.

علقمه، اسود، عمر بن‌میمون و... ابتدا به مدینه را ـ البته اگر وقت برای حج باقی باشد ـ ترجیح داده‌اند.(ص۶۳ـ۶۴)

ابن‌حجر در مورد محل دفن پیامبر می‌افزاید:

سهروردی می‌گوید: اینکه قبر پیامبر در خارج از مکه است، در حالی‌که معمولاً هر کسی را در زادگاه اصلی خود دفن می‌کنند و نیز به اعتقاد بسیاری از علما، مکه اشرف از مدینه است، حکمتی دارد و آن به این جهت است که مقام والا و عظیم ایشان فهمیده شود و اعلام شود که ایشان متبوع است، نه تابع، و اگر در مکه دفن می‌شد، تابع حج و زیارت خانه خدا بود(ص۶۵).

◆ فصل پنجم: مستحبات حین حرکت به سمت مدینه

ابن‌حجر می‌گوید:

علمای شافعی و غیر آنها گفته‌اند: برای زاید مستحب است موارد زیر را رعایت کند:

۱. علاوه بر نیت زیارت، اعتکاف در مسجد را نیز نیت کند.

۲. همواره در حال صلوات و سلام بر پیامبر باشد، (مخصوصاً از وقتی که چشمش به شهر مدینه افتاد یا هر جایی که اثری از پیامبر می‌باشد). ابن‌حجر روایاتی در آثار صلوات ذکر می‌کند؛ مانند: «من صلی علي عشراً صلی الله علیه مائة»، «ومن صلی علي مَائة صلی الله علیه ألفا»، «ومن زاد صبابه وشوقاً کنت له شفیعاً وشهیداً یوم القیامة»، «إنّ أولی الناس بي یوم القیامه أکثرهم علی صلاة في الدنیا». ابن‌حجر با استفاده از سیزده روایتی که درباره صلوات بر پیامبر ذکر کرده، آثار صلوات را برای زائر لازم‌تر می‌داند و بر آن تأکید بیشتری می‌کند.

۳. درخواست قبولی زیارت و بهره گیری از آن از خداوند متعال.

۴. توقف در بطحا (واقع در ذوالحلیفه) و اقامه نماز در آنجا. ابن‌حجر در مورد آن، کلامی از مالک و ابن‌فرحون (از علمای مالکی) و روایتی از ابن‌عمر را ذکر می‌کند.

۵. غسل قبل از دخول در مدینه و قبل از دخول در حرم نبوی صلی الله علیه و آله و سلم.

۶. پوشیدن لباس‌های تمیز و پاکیزه و ترجیحاً سفید رنگ، عطر زدن، پا برهنه به زیارت رفتن و خواندن ادعیه مأثور(ص۷۰ـ۷۴).

ابن‌حجر در این فصل چند نکته در باب صلوات جهری یا خفی، افضلیت قرائت قرآن یا ذکر صلوات و... ذکر می‌کند.(ص۷۰)

◆ فصل ششم: مستحبات حین دخول به مدینه تا دخول به مسجد نبوی

ابن‌حجر ابتدا اسامی مختلف شهر مدینه را ذکر می‌کند و می‌گوید برای مدینه حدود هزار اسم وارد شده که ما به مشهورترین آنها اشاره می‌کنیم: مدینه، الدار، طابه (طیبه)، یثرب و... (ص۷۵).

مصنف در این فصل مستحبات هنگام داخل شدن به مدینه را ذکر می‌کند که شامل موارد ذیل است:

ـ خواندن ادعیه مأثوری که در این زمینه وارد شده است.

ـ زائر در قلبش متذکر شرافت شهر مدینه باشد.

ـ قلب زائر مملو از عظمت و بزرگی پیامبر ﷺ باشد.

ـ قبل از زیارت از اسب پیاده شود و با کمال ادب پیاده به سمت روضه نبوی برود.

ـ قبل از زیارت صدقه بدهد.

ـ مدتی که در مدینه می‌باشد، به جایی غیر از مسجد و روضه نبوی نرود.

ـ در کنار درب مسجد از گناهانش توبه کند تا با پاک‌ترین و بهترین حالت وارد مسجد شود.

ـ قلب زائر از تمام شئون دنیوی فارغ شود تا صلاحیت و لیاقت دریافت کمک پیامبر را بیابد.

◆ فصل هفتم: مستحبات حین داخل شدن در مسجد نبوی تا زمان خروج از آن

ابن حجردراین فصل در قالب سی مسئله به مستحبات هنگام دخول به مسجد نبوی می‌پردازد:

ـ با پای راست وارد حرم شود و ادعیه مذکور را تلاوت کند و با پای چپ خارج شود.

ـ بعضی گفته‌اند برای احترام بیشتر در کنار درب لحظه‌ای بایستد و بعد وارد شود، ولی ابن‌حجر عقیده دارد که این نه اصلی دارد و نه مقتضای ادب و احترام می‌باشد.

ـ بهتر است از باب جبرائیل وارد شود.

ـ مستحب است قصد روضه مقدسه کند و با وقار و خشوع ملازم باشد، سپس دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند و خدا را شکرکند و تقاضای قبولی زیارت کند و بعد به زیارت قبر برود.

ـ طبق مذهب ما و جمهور علما مستحب است درکنار قبر، پشت بـه قبلـه و رو بـه ضریح بایستد؛ زیـرا مـا اعتقـاد داریـم کـه پیـامبر در قبـرش زنـده اسـت و زائـرش را می‌شناسد و قول مالک خطاب به منصور هم در این مورد مؤید ماست.

ـ مقتضای ادب این است که رو به ضریح بایستد و ننشیند.

ـ اینکه به زمین و پایین دیوار قبر نگاه کند و توجه داشـته باشـد کـه پیـامبر زنـده است و او را می‌بیند.

ـ دراینکه نزدیک قبر بایـستد یـا از دور زیـارت کنـد، اخـتلاف هـست. مـالکی‌هـا می‌گویند نزدیک بودن اولی است، ولی نزد ما دور بودن از قبر اولی است.

ـ صدایش را بلند نکند، بلکه با صـدای معمـولی بگویـد: السلام علیک أیّها النبي ورحمة الله وبرکاته، السلام علیک... .

ـ به پیامبر توسل جوید و برای خود و دیگران درخواست شفاعت کند ابـن‌حجـر در رد ابن‌تیمیه مبنی برمنع توسل به پیامبر می‌گوید: توسل انبیا و اولیا بـه پیـامبر خـاتم از قبل و بعد از تولدش ثابت بوده است؛ مانند توسل حضرت آدم به ایشان بعد از خـوردن از شجره ممنوعه و توسل شخص نابینا در زمان خود حضرت و بینایی یـافتن چـشمان نابینا.

ـ بهتر است زائر همواره به ذکر صلوات بپردازد.

ـ از دیگر مستحبات، شب‌زنده‌داری در مسجد نبوی ـ و لو در یک شب ـ می‌باشد.

ـ ابن‌حجر متذکر این نکته می‌شود که باید دقت شود از طـواف دور قبـر خـودداری شود.

ـ چسباندن شکم و سینه به دیوار قبر مکروه است؛ هر چند می‌توان عمل بعضی‌ها را مبنی بر تبرک جستن به قبر توجیه کرد و کراهت آن را برداشت؛ زیرا همان‌گونه که احمد گفته تقبیل و مس قبر اشکالی ندارد.

ـ انحنا رو به قبر و بوسیدن زمین در مقابل قبر مکروه است. البته نمـاز خوانـدن رو به قبر حرام است.

ـ مستحب است کنار منبر پیامبر رود و به نماز و دعا بپردازد.

نویسنده کتاب در نهایت به ذکر چند نکته در مورد چگونگی سلام به پیامبر و مدلول جملات و کلمات زیارت‌نامه حضرت می‌پردازد (ص۹۸).

◆ فصل هشتم: آداب بعد از خروج از مسجد نبوی

ابن‌حجر در این فصل در چند مسئله به بیان مستحبات بعد از خارج شدن از مسجد نبوی می‌پردازد، از جمله:

ـ زائر به جایی در نزدیکی حرم شریف برود تا از آنجا قبه منوره را ببیند و در عنایتی که خداوند به او داشته، به تفکر بپردازد تا اینکه رجای او در توسل به پیامبر افزایش یابد.

ـ نمازهایش را در مسجد نبوی به جماعت بخواند و در آنجا اعتکاف کند.

ـ هر روز با طهارت به زیارت قبور اهل بقیع و شهدای احد برود؛ همان‌طور که پیامبر هم به زیارت آنها می‌رفت.

ـ هنگام خروج از مدینه به زیارت مسجد قبا برود و نماز به‌جا آورد.

ـ در مدینه به ختم قرآن بپردازد.

◆ خاتمه

ابن‌حجر دو امر را در خاتمه بیان می‌کند:

ـ زائر قبل از خروج از مدینه برای وداع به مسجد برود و در مصلای پیامبر دو رکعت نماز بخواند، سپس دعا کند و نزد قبر برود و ادعیه مأثور را قرائت کند. سپس برای اهل خود هدیه بخرد و... .

ـ وقت شروع برگشت، چند چیز برای زائر مستحب است: اینکه به هر بلندی رسید، تکبیر بگوید و اذکار وارد را تکرار کند و هر گاه به وطن خود نزدیک گشت، قاصدی را برای خبر به اهلش بفرستد و بعد از رسیدن به وطن غذایی تدارک ببینند و به آشناها بدهند و... .

دراینجا گزارش این کتاب به حول و قوه الهی به پایان رسید. بـه امیـد روزی کـه تمام مسلمانان بدون دغدغه و با معرفت، توفیق زیارت قبر پیامبر اعظم ﷺ را داشـته باشند، إن‌شاءالله.

معرفی آثار منتشر شده علمای اهل سنت در سده ۱۲ و ۱۳ قمری در نقد فرقه وهابیت

* اباذر نصر اصفهانی

* کارشناس پژوهش پژوهشکده حج و زیارت

◆ **مقدمه**

حرکت تند و افراطی وهابیت به اسم اهل‌سنت و پیرو احمد بن‌حنبل به پشتیبانی استکبار جهانی آن‌چنان که باید نتوانست در دل‌های مسلمانان خصوصاً جوانان و روشنفکران نفوذ نماید، بلکه بر عکس، موجب هشیاری بسیاری از علمای اهل‌سنت و توجه دادن آنها به بدعت‌هایی گردید که این فرقه به نام دین و سنت سلف صالح به مردم عرضه می‌کرد. از ابتدای ظهور وهابیت در سرزمین حجاز، گروهی از علمای اهل‌سنت با هوشیاری به مقابله با این فرقه و نقد تفکرات مؤسس آن محمد بن‌عبدالوهاب روی آوردند و کتاب‌های متعدد در ردّ وی نوشتند و نامه‌هایی برای او فرستادند تا وی را از اندیشه تکفیر مسلمین بازدارند و با بازگشت به سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سعی در تصحیح خطاها و تبیین برداشت‌های نادرست این فرقه از دین نمودند. سلیمان بن‌عبدالوهاب برادر محمد بن‌عبدالوهاب اولین کسی است که در رد افکار و عقاید برادرش کتابی نوشت و آن را *فصل الخطاب في الرد على محمد بن‌عبدالوهاب* نامید. در این کتاب از نادانی، گمراهی، عدم صلاحیت و بی‌لیاقتی آنها سخن به میان آمده است. پس از او نیز تعداد زیادی از علمای بزرگ اهل سنت به مخالفت با اندیشه‌های ابن‌تیمیه و ابن‌عبدالوهاب و فرقه وهابیت برخاستند و بر رد و نقض اندیشه‌های آنان در قالب جزوه، مقاله و شعر پرداختند. بسیاری از این آثار تاکنون انتشار یافته و در اختیار پژوهشگران قرار گرفته‌اند. البته بخشی از این آثار نیز متأسفانه از دست رفته‌اند و اکنون تنها نامی از آنها در برخی کتب است. این نوشتار گزارشی از آثار نویسندگان اهل‌سنت در سده‌های ۱۲ و ۱۳ قمری در نقد این فرقه است که به صورت مستقل چاپ و منتشر شده‌اند و آثار خطی که تعدادشان هم اندک نیست، معرفی نشده‌اند. در شماره‌های بعدی گزارشی از آثار منتشرشده در دهه‌های اخیر ارائه می‌گردد. باید یادآوری کرد بخشی از کتاب‌هایی که در موضوع شفاعت و تکفیر بوده‌اند، از آنجا که در شماره‌های قبل مجله گزارش شده‌اند، در این گزارش نیامده‌اند.

◆ الف) تألیفات سده ۱۲ قمری

۱. ***بذل المجهود في خدمة ضريح نبي الله هود:*** عبدالرحمن بن محمد التریمی (م۱۱۱۲ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده که از علمای برجسته یمن بوده، عقاید وهابیون درباره زیارت قبور و توسل به انبیای الهی را نقد و بررسی کرده است.

۲. ***تجريد سيف الجهاد لمدّعى الإجتهاد***: عبدالله بن‌محمد بن‌عبداللطیف الشافعی، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.

نویسنده یکی از شیوخ و از استادان محمد بن‌عبدالوهاب در منطقه احساء بوده است. ابن‌عبدالوهاب پس از شروع دعوت خود، نامه‌ای برای استاد خود نوشت و او را به آیین خود دعوت کرد، ولی استاد از دعوت او سرباز زد و رساله *سیف الجهاد لمدعی الإجتهاد* را علیه او نوشت.

۳. ***جواب ابن عفالق على ابن معمر***: محمد بن‌عبدالرحمن العفالق (۱۱۰۰ - ۱۱٦٤ق).

این رساله در کتابِ *الرد علی الوهابیة؛ نصوص الشرق الاسلامی* (ص ۸۵-۱۰۷) به چاپ رسیده است.

٤. ***الرد على ابن عبدالوهاب***: عبدالله بن‌عیسی المویس (م۱۱۷۵ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده متولد نجد و قاضی درعیه و از دشمنان سرسخت محمد بن‌عبدالوهاب بود. در برخی منابع رساله او در رد ابن عبدالوهاب با عنوانِ «*رسالة في الرد على الوهابية*» ثبت شده است.

۵. ***الرد على الوهابية***: سیف بن‌حمد العتیقی (۱۱۸۹ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

العتیقی از مخالفین سرسخت محمد بن‌عبدالوهاب بود که تمامی ردیه‌های نوشته شده بر ابن‌عبدالوهاب را تا آن زمان در یک کتاب جمع نمود.

٦. ***الرد على محمد بن عبدالوهاب***: محمد بن سليمان الكردی (١١٢٧-١١٩٤ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده این کتاب مفتی شافعی در مکه مکرمه و به نقل برخی استاد محمد بن‌عبدالوهاب بوده است. بخشی از این رساله در کتاب *خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام* نوشته احمد بن‌زینی دحلان آمده است.

٧. ***الرد على الوهابية***: صالح بن حسن الكواش التونسی (١١٣٧-١٢١٨ق).

این رساله در کتاب *سعادة الدارين في الرد على الفرقتين* به‌چاپ رسیده است.

٨. ***الرد على الوهابية***: عبدالمحسن بن‌علی الاشیقری الحنبلی (م١١٨٧ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

٩. ***رسالة ابن عفالق***: رسالة وجهها إلى عثمان بن‌معمر أمير العيينة، محمد بن‌عبدالرحمن العفالق الحنبلی (١١٠٠- ١١٦٤ق).

این رساله در کتاب زیر به چاپ رسیده است:

الرد على الوهابية؛ نصوص الشرق الإسلامی: حمادی الرديسی و اسماء نويره، بيروت: دارالطليعة، ٢٠١٢م/ ١٤٣٣ق، ص١٠٩ـ١٣٣، ٢٠٨ص.

نویسنده علاوه بر این رساله، رساله دیگری با عنوان *تهكم المقلدين في مدعی تجديد الدين* نیز در رد محمد بن‌عبدالوهاب نوشته که هنوز مخطوط است.

١٠. ***الرسالة المرضية في الرد على الوهابية***: محمد بن‌عبدالله بن‌فیروز (١١٤٢-١٢١٦ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ابن‌فیروز از دشمنان معاصر و سرسخت محمد بن‌عبدالوهاب بود که در نجد زندگی می‌کرد. او در رساله‌اش تلاش کرد عقاید ابن‌عبدالوهاب را رد و انکار کند تا کسی به دعوتش پاسخ نگوید.

۱۱. ***سَداد الدّین و سِدادُ الدَّین في اثبات النجاة والدرجات للوالدین***: محمد بن‌رسول برزنجی (۱۰٤۰-۱۱۰۳ق)، تصحیح عباس احمد صقر حسینی و حسین محمد علی شکری، قاهره: دار جوامع الکلم، ۲۰۰۵م، ٤۲٦ص.

چاپ‌های دیگری از این کتاب با این اطلاعات موجود است: بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱٤۲۷ق/ ۲۰۰٦م، ۳۳۵ص؛ بی‌جا، دارالمدینة المنورة، ۱٤۱۹ق/ ۱۹۹۸م، ٤۳۰ص.

مؤلف این اثر، مفتی شافعی در مدینه و سرسلسله برزنجیان مدنی بوده است. وی در این کتاب عقاید علی بن‌سلطان القاری مشهور به ملا علی قاری را نقد و رد می‌کند. برزنجی در این کتاب، هم عقیده ابوحنیفه را که معتقد بود آبا و اجداد پیامبر اهل نجات نبوده‌اند را نقد کرده و هم عقاید برخی فرق دیگر از جمله فرقه وهابیت.

۱۲. ***الفتح المبین في جواز الدعاء و إهداء ثواب الأعمال لسید المرسلین***: محمد بن‌حسن بن‌همات دمشقی حنفی (۱۰۹۱-۱۱۷۵ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی تا.

۱۳. ***کشف النور عن اصحاب النور***: عبدالغنی بن‌اسماعیل النابلسی (۱۰۵۰-۱۱٤۳ق)، تحقیق: احمد فرید مزیدی، مقدمه: احمد محمد مصطفی القادری، سریلانکا، بربلی: دارالآثار الإسلامیه، ۱٤۲۸ق/ ۲۰۰۷م، ۷۱ص.

این رساله در باب ظهور کرامات اولیا بعد از وفاتشان سخن می‌گوید. دو چاپ دیگر از این کتاب نیز موجود است که اطلاعات آن این‌چنین است: پاکستان: لابل پور، ۱۳۹۷ق؛ بی‌جا، مکتبة النوریة الرضویة، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م، ۲۳ص.

١٤. ***لوائح القبول والمنحة والأعزاز فی الرحلة لزيارة السيدة زينب و سيدي مدرک و عمر الخباز***: عبدالله بن عمر افیونی (م١١٥٤ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

رساله‌ای از عالمی حنفی‌مذهب اهل دمشق و در رد عقاید وهابیون درباره زیارت قبور انبیا و اولیای الهی است.

١٥. ***مسائل و أجوبة و ردود علی الخوارج***: محمد سلیمان کردی شافعی (١١٢٧-١١٩٤ق)، مصر، بی‌نا، ١٣٥٧ق.

مؤلف شافعی مذهب این اثر، متولد دمشق است و در مدینه رشد نمود و در همان دیار متولی فتوا از سوی شافعی‌ها شد. او سؤال‌ها و جواب‌هایی بر ضد دعوت محمد بن‌عبدالوهاب مطرح ساخته و آن را در مجموعه‌ای با عنوان فوق گردآوری کرده است. این رساله به ضمیمه کتاب *قرة العين في فتاوى علماء الحرمين* (مصر: ١٣٥٧ق) چاپ شده است.

١٦. ***المشكاة المضيئة في الرد على الوهابية***: علی بن‌عبدالله السویدی البغدادی (م١١٧٠ق).

این رساله در کتاب *الرد علی الوهابیة؛ نصوص الشرق الاسلامی* (حمادی الردیسی و اسماء نویرة، بیروت: دارالطلیعة، ٢٠١٢م) در صفحات ٢١ تا ٨٣ به چاپ رسیده است.

◆ ب) تألیفات سده ١٣ قمری

١٧. ***إتحاف أهل الزمان بأخبار ملوک تونس***: أحمد بن‌أبی الضیاف تونسی (١٢١٧-١٢٩١ق)، تونس: الدار التونسیة للنشر، ١٣٨٩ق/ ١٩٦٩م، ٤ جلد.

این کتاب در اصل تاریخ تونس است که مورخی تونسی آن را نوشته است. نویسنده در خلال بحث‌ها به وهابیون و موضع علمای دینی تونس در قبال آنها پرداخته است. چاپ دیگری از این کتاب با این مشخصات

موجود است: تحقیق لجنة من وزارة الشؤون الثقافیة، تونس: الدار العربیة للکتاب، ١٤٢١ق/ ٢٠٠١م.

١٨. ***أسنى المطالب في نجاة أبي طالب***: احمد بن‌زینی دحلان (١٢٣٢-١٣٠٤ق)، تحقیق و تعلیق حسن بن‌علی السقاف، عمان: اردن، دارالإمام النووی، ١٤٢٥ق/ ٢٠٠٥م، ١٥٢ص.

ناشرین مختلف این کتاب را منتشر کرده‌اند که مشخصات آنها این‌چنین است: مکة المکرمة: المطبعة المیریة، ١٣٢١ق/ ١٩٠٣م، ٣٦ص؛ قاهره: المطبعة المیمنیة، ١٣٢٥ق/ ١٩٠٥م، ٥٢ص؛ قاهره: مطبعة مصطفی محمد، ١٣٠٥ق/ ١٨٨٧م، ٣٦ص؛ به کوشش صالح الوردانی، قاهره: الهدف الاعلام، ١٩٩٩م، ١١٤ص؛ تعلیق علی بن‌حسین هاشمی خطیب، تهران: المطبعة الإسلامیة، ١٣٨٢ق/ ١٩٦٢م، ٦٤ص؛ شیکاگو: اوپن اسکول، بی‌تا، ٩٦ص.

این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: *محبوب الرغائب ترجمة أسنى المطالب فی نجاة أبی طالب*، ترجمه محمد نجم الدین علی مدارسی، بی‌تا، ٢٣٣ص.

ترجمة أسنى المطالب فی نجاة أبی طالب، ترجمه مقبول احمد بن غضنفر صاحب دهلوی، هند، بی‌نا، ١٣١٣ق، ١٨٤ص.

همچنین به فارسی ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: *ابوطالب چهره درخشان قریش*، ترجمه *أسنى المطالب في نجاة أبي طالب*، ترجمه: محمد مقیمی، تهران: سعدی، ١٣٥١، ١٠٢ص.

١٩. ***أشد الجهاد في إبطال دعوى الإجتهاد***: داود بن‌سلیمان بغدادی نقشبندی (١٢٣١-١٢٩٩ق)، تصحیح عبدالوهاب بغدادی، بمبئی: نخبة الأخبار، ١٢٩٣ق، ٤٤ص.

۲۰. ***الإنتصار للأولیاء الأبرار***: محمد طاهر سنبل حنفی (م۱۲۱۸ق)، بغداد، بی‌نا، ۱۳٤٥ق.

۲۱. ***أُنموذج الحقائق***: سید داود بن‌سلیمان بغدادی نقشبندی حنفی (۱۲۳۱-۱۲۹۹ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

در این کتاب جواز توسل به انبیا و صالحین اثبات شده است.

۲۲. ***الإیمان والإسلام***: خالد بن أحمد بغدادی نقشبندی (۱۱۹۰-۱۲٤۲ق)، ترجمه حاج فیض‌الله افندی، استانبول: مکتبة الحقیقة، ۱٤۱٤ق/ ۱۹۹٤م، ۹٤ص.

اصل این کتاب فارسی بوده و *اعتقاد نامه* نام داشته است که حاج فیض الله افندی کماخی آن را به ترکی استانبولی ترجمه می‌کند و *فرائد الفوائد* نام می‌گیرد و در سال ۱۳۱۲ق در استانبول به چاپ می‌رسد. سپس مولانا حسین حلمی ایشیق، اصل کتاب فارسی را در سال ۱۹۶۶م مجدداً آن را به زبان ترکی ترجمه می‌کند و شرحی بر آن می‌نویسد و سه بخش هم بدان می‌افزاید و آن را *الإیمان والإسلام* نام می‌گذارد.

کتاب به بحث درباره ارکان اسلام می‌پردازد و ردی است بر مخالفین و لامذهبین که به زعم نگارنده وهابیون هستند.

۲۳. ***تاریخ أشراف الحجاز ۱۸٤۰-۱۸۸۳م؛ خلاصة الکلام في بیان أمراء البلد الحرام***: احمد بن‌زینی دحلان (۱۲۳۲-۱۳۰٤ق)، تحقیق: محمد أمین توفیق، بیروت، لساقی، ۱٤۱۳ق/ ۱۹۹۳م، ۱۰۷ص.

در این کتاب نقش علمای حجاز پیش از حرکت سراسری وهابیت بررسی شده است. این کتاب در واقع تحقیقی است که به صورت مقارن بین کتاب *خلاصة الکلام فی بیان أمراء البلد الحرام* و کتب دیگر تاریخی معاصر صورت گرفته است. چاپ دیگری از این کتاب با اطلاعات زیر موجود است:

خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام من زمن النبي عليه الصلاة والسلام إلى وقتنا هذا بالتمام، قاهره: المطبعة الخيرية، ١٣٠٤ق/ ١٨٨٧م، ٣٣٢ص.

خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام، استانبول: مكتبة الحقيقة، ١٤٠٣ق/ ١٩٨٣م، ١١٥ص.

٢٤. ***تبصرة أولى الالباب***: عثمان بن عبدالعزيز بن‌منصور تميمی (م١٢٨٢ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

عثمان عبدالعزیز از سرسخت‌ترین مخالفان محمد بن‌عبدالوهاب در سدیر عراق بود. او که به امر قضاوت اشتغال داشت، چندین رساله علیه ابن‌عبدالوهاب نوشت؛ از جمله *جلاء الغمة عن تكفير هذة الأمة*، *منهج المعارج لأخبار الخوارج*. او همچنین قصیده‌ای در مدح داود بن‌جرجیس بغدادی، از دشمنان محمد بن‌عبدالوهاب، سروده است.

٢٥. ***جلاء الغمة عن تكفير هذه الامة***: عثمان بن‌عبدالعزیز بن‌منصور تمیمی (م١٢٨٢ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده مفتی و صاحب قضاوت در شهر سدیر در زمان ترکی بن‌عبدالله بود. وی به شدت مخالف وهابیت بود و آنها را همچون خوارج می‌دانست. او در این کتاب به شدت علیه افراط‌گرایی تفکرات تکفیری وهابیون که باعث رنج و محنت برای مسلمین شده، موضع گرفته است.

٢٦. ***الحق المبين في الرّد على الوهابيين***: احمد سعید سرهندی فاروقی (١٢١٣-١٢٧٧ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

٢٧. ***خير الأمور في زيارة القبور***: مصطفی بن مصطفی الرومی الصاریاری (م١٣٠٠ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده حنفی‌مذهب این کتاب، به نقد دیدگاه‌های وهابیت در زمینه زیارت قبور پرداخته است.

۲۸. ***الدرر السنية في الرد على الوهابية***: احمد بن‌زینی دحلان (۱۲۳۲-۱۳۰٤ق)، قاهره: مطبعة دار إحیاء الکتب العربیة، ۱۳٤۷ق/ ۱۹۲٦م، ۱٤ص.

نویسنده که مفتی شافعی‌ها در مکه بوده، هدف از نگارش این کتاب را باطل کردن انکار منکرین زیارت پیامبر ﷺ و توسل و استغاثه به آن حضرت دانسته است. کتاب حاضر مجموع چند رساله است که عبارت‌اند از: *اثبات التصرف لاولیاء الله في الحیاة و بعدالممات*؛ *رسالة فی اثبات کرامات الأولیاء* از شهاب‌الدین احمد بن‌احمد السجاعی؛ *رسالة صورة سوال رفع شیخ مشایخ الإسلام شمس الدین محمد الشوبری*؛ *نورالیقین فی مبحث التلقین*؛ *تبصره المؤمنین فی استجاب الثقلین*؛ *اوراق البغدادیة في حوادث النجدیة* از ابراهیم الراوی الرفاعی؛ *الحجة القاطعة علی منکري الدعاء و المولد و الفاتحة ... ویلیه دلائل الحجج في إثبات حجیة الادلة الاربعة من الکتاب و السنة و الاجماع و القیاس* از مولوی المردانی الباکستانی.

تاکنون چندین چاپ از این کتاب منتشر شده؛ از جمله: استانبول: مکتبة ایشیق، ۱۳۹٦ق/ ۱۹۷٦م؛ قاهره: دار جوامع الکلم، ۱۹۹۱م، ۱۸۹ص؛ قاهره: لجنة البحوث والدراسات بالطریقة العزمیة، ۱٤۲۵ق/ ۲۰۰۵م، ۹٦ص؛ استانبول: مکتبة الحقیقة، ۱٤۱۳ق/ ۱۹۹۳م، ۲٤ص؛ ترکیه: وقف الاخلاص، ۱۳۷۱؛ قاهره: مطبعة الحلبی، بی‌تا، ٥٤ص؛ قاهره: مشیخه الطریقه العزمیه،۲۰۰٤م، ۹٦ص؛ مصر: شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر، ۱۳۸٦ق، ۷۲ص؛ بیروت: المکتبة الثقافیة، ۱۲۹۸ق، ۷۲ص؛ به ضمیمه الثورة الوهابیة از عبدالله القصیمی، بغداد: الجمل، ۲۰۰٦م.

این کتاب همچنین به زبان اردو ترجمه و با ایـن مشخـصات منتـشر شده است: *الدرر السنیة في الـرد علـی الوهابیة؛ مسائل توسـل و زیـارت*، ترجمه: یسین اختر مصباحی، دهلی: قاری پبلیکشنز، ۱۳٤۲ق، ۹٤ص.

۲۹. ***الدر المنیف في زیارة أهل بیت الشریف***: احمد بن احمد مصری، مصر، المکتبة الخدیویة، ۱۲٦۷ق.

۳۰. ***الرد علی بعض المبتدعة من الطائفة الوهابیة***: محمد الطیب بن عبد المجید بن کیران فاسی (۱۱۷۲-۱۲۲۷ق)، قاهره، مطبعة التقدم العلمیة، ۱۹۰۹م/ ۱۳۲۷ق.

نویسنده یکی از علمای فاس مغرب و مالکی مذهب است. وی دارای تصنیفاتی بوده که از جمله آنها رساله‌ای با عنوان فوق است. این اثر به ضمیمه کتابِ *إظهار العقوق فی الرد علی من منع التوسل إلی الله تعالی بالنبی والولی الصدوق* نوشته شیخ مرفی مالکی جزائری آمده است. نیز با عنوان «رَد علی مَذهَبِ الوهابیین» در کتاب *الرد علی الوهابیة فی القرن التاسع عشر: نصوص الغرب الاسلامی* درجه شده است.

۳۱. ***رد علی الشیخ ابن تیمیة***: نجم الدین بن ابی الدر بغدادی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۳۲. ***الرد علی الوهابیة***: ابراهیم بن عبدالقادر طرابلسی (۱۱۸۰-۱۲٦٦ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۳۳. ***رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار***: محمدامین بن عمر بن عابدین (۱۱۹۸-۱۲۵۲ق)، تحقیق و تعلیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱٤۱۵ق/ ۱۹۹٤م، ۱۲ جلد.

حاشیه ابن‌عابدین بر کتاب *تنویر الابصار و جامع البحار* نوشته شـمس الدین محمد بن عبدالله تمرتاشی است. ابن‌عابدین در این کتاب از جملـه در جلد ششم آن مطالبی درباره هواداران محمد بن‌عبدالوهاب که آنهـا را خوارج زمانه دانسته است، نوشته است.

۳٤. ***الردود على محمد بن‌عبدالوهاب***: صالح بن محمد عمری فلانی (۱۱٦٦-۱۲۱۸ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۳۵. ***السحب الوابلة على ضرائح الحنابلة***: محمد بن عبدالله بن حمید نجدی حنبلی (۱۲۳۲ یا ۱۲۳٦ق-۱۲۹۵ق)، تحقیق و تعلیق بکر بن عبد الله أبوزید و عبدالرحمن بن سلیمان العثیمین، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱٤۱٦ق/ ۱۹۹٦م، ۳ مجلد.

نویسنده که امام در مذهب حنبلی بود، از دشمنان سرسخت محمد بن‌عبدالوهاب بود. در این کتاب زندگینامه علمای حنبلی آمده است، ولی به طور غالب زندگینامه و شرح حالی از علمای حنبلی وهابی نیامده است و نویسنده تنها به طعن آنها اکتفا کرده است. نیز از برخی آثار ضد وهابیت همچون *الصواعق والرعود في الرد على ابن سعود* نوشته شیخ عفیف الدین عبدالله بن‌داود حنبلی تمجید کرده است.

۳٦. ***السيف الباتر لعنق المنكر على الاكابر***: علوی بن احمد الحداد (م ۱۲۳۲ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده از علمای حضرموت بود و دو کتاب در رد عقاید محمد بن‌عبدالوهاب و دعوت او تألیف کرد.

۳۷. ***سيف الجبار المسلول على أعداء الأبرار***: شاه فضل الرسول قادری بدایونی (۱۲۱۳-۱۲۸۹ق)، استانبول: مکتبة ایشیق، ۱۳۹۵ق/ ۱۹۷۵م، ۹۱ص.

بیان گوشه‌ای از جنایات وهابیت مثل جنایت آنها در محرم ۱۳۲۱ق در مسجدالحرام است. این رساله همچنین به ضمیمه کتاب *فتنة الوهابية* از زینی دحلان آمده است. این کتاب در هند و ترکیه نیز با این مشخصات منتشر شده است: هند، ۱۲٦۰ق/ ۱۸٤۹م، ٤٦ص؛ استانبول: وقف الاخلاص، ۱٤۱۲ق/ ۱۹۹۲م.

۳۸. ***السيوف المشرقية لقطع أعناق القائلين بالجهة والجسمية***: علی بن محمد المیلی جمالی (م۱۲٤۸ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

نویسندهٔ مالکی مذهب و اهلِ تونسِ این کتاب، به نقد برخی از عقاید وهابیون همچون تجسیم پرداخته است.

۳۹. ***الصارم المسلول علی من انکر التسمیة بعبد النبي و عبدالرسول، او، شفاء قلب کل سوول في جواز من تسمی بعبد النبي و عبدالرسول***: محمد عابد السندی(۱۱۹۰-۱۲۵۷ق)، تحقیق عبده محمد جان بن عبدالله النعیمی، کراچی: المکتبه المجددیه النعیمیه، ۱٤۲۸ق/ ۲۰۰۷م، ٥٤ص.

٤۰. ***صلح الإخوان من أهل الإیمان و بیان الدین القیم في تبرئة ابن تیمیه و ابن القیم***: داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی (۱۲۳۱-۱۲۹۹ق)، بمبئی: مطبعة نخبة الاخبار، ۱۳۰٦ق.

نویسنده در این رساله تأکید بر حیات برزخی اموات کرده است و اینکه اموات دارای شعور و احساس هستند. این کتاب با عنوان *صلح الاخوان في الّرد علی من قال علی المسلمین بالشرک والکفران في الرد علی الوهابیة لتکفیرهم المسلمین* نیز منتشر شده است.

٤۱. ***الصواعق والرعود في الرد علی ابن سعود***: عبدالله بن‌داود الزبیری (م۱۲۲٥ق)، تلخیصِ محمد بن بشر، امارات، بی‌تا.

کتابی با بیست مقاله در رد عقاید محمد بن‌عبدالوهاب، نوشته نویسنده‌ای حنبلی مذهب است.

٤۲. ***عقد نفیس في رد شبهات الوهابی التعیس***: اسماعیل بن‌محمدباشه تمیمی تونسی (۱۱٦٤-۱۲٤۸ق)، تونس، بی‌نا، بی‌تا.

نویسنده مالکی‌مذهب این کتاب دارای نوشته دیگری با عنوان *المنح الالهیة* در رد عقاید محمد بن‌عبدالوهاب و پیروانش است.

٤۳. ***عقود اللآل فی التوسّل بالنبی والآل***: محمود محمد قابادو (۱۲۳۰- ۱۲۸۸ق)، تونس، بی‌نا، بی‌تا.

٤٤. *غسل الدرن عما ركبه هذا الرجل (محمد بن عبدالوهاب) من المحن*: عثمان بن‌عبدالعزیز بن منصور تمیمی (م١٢٨٢ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

یکی از قضات اهل سدیر به نقد و بررسی دیدگاه‌ها و عقاید محمد بن‌عبدالوهاب پرداخته است.

٤٥. ***فتنة الوهابية***: احمد بن زینی دحلان (١٢٣٢-١٣٠٤ق)، استانبول: مکتبة الحقیقة، ١٤١١ق/ ١٩٩١م، ١٥٢ص.

این رساله به این موضوع اشاره دارد که در زمان سلطنت سلطان سلیم سوم، حوادث زیادی اتفاق افتاد که فتنه وهابیت یکی از آنهاست و وهابیون بر حجاز و حرمین مسلط گردیدند و شامی‌ها و مصری‌ها را از عمل حج باز داشتند.

این رساله به ضمیمه رساله *الصواعق الإلهية فی الرد علی الوهابية* از سلیمان بن‌عبدالوهاب نجدی نیز آمده است.

اطلاعات چاپ‌های دیگر این کتاب این‌چنین است: ترکیه: دارالشفقة، ١٣٥٧ق/ ١٩٧٨م، ٢٤ص؛ استانبول: حسین حلمی بن سعید، ١٩٧٨م، ٥٩ص؛ استانبول: بی‌نا، بی‌تا، ٢٤ص؛ این کتاب به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، فرانسوی، اردو و فارسی ترجمه شده است. اطلاعات کتاب‌شناسی ترجمه‌های فارسی این کتاب در زیر آمده است:

سرگذشت وهابیت (در آغاز پیدایش)، ترجمه: ابراهیم وحید دامغانی، تهران: گلستان کوثر، چاپ اول، ١٣٧٦، ٣٤ص، پالتویی؛ *فتنه وهابیت*، ترجمه محمدرضا دین پرور، تهران: مسجد قبا، ١٣٦٧، ٣٠ص؛ *فتنه وهابیت*، ترجمه: همایون همتی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، ١٣٦٧، ٥٩ص؛ تهران: نشر مشعر، ١٣٨٦، ٦٤ص؛ *فتنه*

وهابیت سلفی‌گری، ترجمه: علی اصغر رضوانی، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵، ٤٥ص، رقعی.

٤٦. ***فصل الخطاب من کتاب الله وحدیث الرسول وکلام العلماء في مذهب ابن عبد الوهاب***: سلیمان بن‌عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۰-۱۲۳۳ق)، تحقیق لجنة من العلماء، قاهره: بی‌نا، ۱۳۰٦ق، ۱۷٦ص؛ استانبول: مکتبة ایشیق کتبوی، ۱۳۹۹ق، ۱۷٦ص.

این کتاب یکی دیگر از آثار سلیمان بن‌عبدالوهاب برادر محمد بن‌عبدالوهاب در رد عقاید وی است. این اثر در مکتبة ایشیق ترکیه در سال ۱۳۹۹ قمری و در نشر مشعر به سال ۱۳۹۱ در ۱۷۶صفحه نیز انتشار یافته است. همچنین با عنوان *حجة فصل الخطاب فی إبطال مذهب محمد بن‌عبدالوهاب و هی رسالة المولف الی حسن بن عیدان* (مقدمه محمدحسین حسینی جلالی، شیکاگو: مدرسه آزاد شیکاگو، ۱۴۲۷ق، ۶۷ص) نیز منتشر شده است. این کتاب با نام *الصواعق الالهیة في الرد علی الوهابیة* نیز توسط ناشرین مختلف به چاپ رسیده است.

٤٧. ***القول المقنع في الرد علی الألباني المبتدع***: عبدالله بن‌محمد بن‌صدیق غماری (۱۳۲۸-۱٤۱۳ق)، مغرب: طنجة، مؤسسة التألیف والطباعة، ۱٤۰٦ق/ ۱۹۸٦م، ۲٤ص.

٤٨. ***کنز المطالب في فضل البیت الحرام وفي الحجر والشادروان وما في زیارة القبر الشریف من المآرب***: حسن عدوی حمزاوی (۱۲۲۱ــ۱۳۰۳ق)، قاهره، بی‌نا، ۱۲۸۲ق/ ۱۸٦۵م، ۲٤٤ص.

این اثر از نویسنده‌ای مالکی‌مذهب و مصری در رد عقاید وهابیت درباره زیارت قبر پیامبر ﷺ است. این کتاب اولین بار در شهر فاس مغرب در ۱۲۸۰ق به چاپ رسید.

٤۹. ***لزوم إتباع مذاهب الأئمة حسماً للفوضی الدینیة***: محمد بن‌محمود الحامد (م۱۲۸۹ق)، قاهره: دارالأنصار، ۱٤۰۳ق/ ۱۹۸۳م، ٤۷ص.

این کتاب ردیه‌ای بر دعوت محمد بن‌عبدالوهاب و پیروان وی است. این کتاب در برخی کشورهای دیگر از جمله اردن و سوریه با این مشخصات منتشر شده است: اردن: الزرقاء، مکتبة المنار، ١٤٠٣ق/ ١٩٨٣م، ٤٣ص؛ سوریه: حماة، مکتبة دار الدعوة، ١٣٩٠ق/ ١٩٧٠م، ٥٢ص.

٥٠. *لمع الشهاب فی سیرة محمد بن‌عبدالوهاب.*

این رساله از مؤلفی ناشناس است و در سال ١٢٣٣ق تألیف شده است. متن این رساله در کتاب *الرد علی الوهابیة؛ نصوص الشرق الاسلامی* (حمادی الردیسی و اسماء نویرة، بیروت: دارالطلیعة، ٢٠١٢) در صفحات ١٥٠ تا ١٥٧ آمده است.

٥١. *مطالع السعود بطیب أخبار الوالی داود؛ تاریخ العراق ونجد من سنة ١١٨٨ق/١٧٤٧م إلی سنة ١٢٤٢هـ*: عثمان بن سند بصری نقشبندی (١١٨٠-١٢٤٢ق)، تحقیق عماد عبد السلام رؤوف، بیروت: الدار العربیة للموسوعات، ١٤٣١ق/ ٢٠١٠م، ٦٧٨ص.

نویسنده این کتاب از فقهای حنبلی مذهب معاصر محمد بن‌عبدالوهاب است که مخالفت خود را با دعوت وی ابراز داشته است. ناشرین مختلف اقدام به نشر آن کرده‌اند؛ از جمله:

تحقیق سهیلة عبد المجید القیسی و عماد عبد السلام رؤوف: بغداد: الدار الوطنیة للنشر، ١٤١١ق/ ١٩٩١م، ٥٠٠ص؛ عراق: موصل، مطبعة دارالحکمة، ١٩٩١م، ٥٠٠ص.

همچنین امین حسن مدنی حلوانی آن را تلخیص و کتاب در قاهره و بمبئی با این مشخصات وارد بازار نشر شده است: *خمسة و خمسون عاماً من تاریخ العراق ١١٨٨-١٢٤٢ق، و هو، مختصر کتاب مطالع السعود بطیب أخبار الوالی داود*، قاهره: مکتبة الفتح/ ١٩٥٠م، ٢٣١ص.

مختصر تاریخ عثمان بن سند البصری، المسمی، بمطالع السعود بطیب أخبار الوالی داود، بمبئی: المطبعة الحسینیة، ١٣٠٤ق/ ١٨٨٦م، ٦٤+٧ص؛ تحقیق محب الدین الخطیب، قاهره: المطبعة السلفیة، ١٣٧١ق/ ١٩٥٠م، ٢٣١ص.

٥٢. *المعتقد المنتقد، شاه فضل الرسول القادري البدايوني(١٢١٣-١٢٨٩ق)*، تعلیق أحمدرضا خان قادری بریلوی، استانبول: مکتبة حامدیة، ١٤٠٣ق/ ١٩٨٣م، ٢٧٠ص.

چاپ دیگری از این کتاب با عنوان دیگری و با این مشخصات موجود است: *تنقیة الإیمان من عقائد مبتدعة الزمان: المعتقد المنتقد*، بی‌جا، المقطم للنشر، ١٤٢٨ق/ ٢٠٠٨م، ٣٤٥ص.

٥٣. *المنح الإلهیة فی طمس الضلالة الوهابیة*: اسماعیل بن محمدباشه تمیمی تونسی (١١٦٤-١٢٤٨ق)، مقدمه محمد حسین حسینی الجلالی، شیکاگو: اپن اسکول، ١٤٢٧ق، ١٨٠ص.

نویسنده از فقهای مالکی مذهب بوده است. این رساله در مجموعه مقاله زیر نیز به چاپ رسیده است:

الرد علی الوهابیة؛ نصوص الغرب الاسلامی، بیروت: دارالطلیعة، ٢٠٠٨م، ص ١٦٩-٢٧٠.

٥٤. *المنحة الوهبیة في الردّ علی الوهابیة*: داود بن‌سلیمان بغدادی نقشبندی (١٢٣١-١٢٩٩ق)، استانبول: مکتبه ایشیق، ١٣٩٤ق، ٤٤ص.

این نوشتار کیفیت شنیدن مردگان و ظهور کرامات از طرف بزرگان ایشان را تبیین می‌کند و به زندگانی حقیقی پیامبران در آرامگاه‌هایشان می‌پردازد. چاپ‌های دیگری از این کتاب نیز موجود است؛ از جمله: استانبول: مکتبة الحقیقة، ١٤١٤ق/ ١٩٩٤م؛ هند: بمبئی، ١٣٠٥ق.

۵۵. ***المنهل السيال في الحلال والحرام***، سیدمصطفی بن‌رمضان بُرُلسی بولاقی (۱۲۱۵-۱۲۶۳ق)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۵۶. ***النشر الطيب على شرح الشيخ الطيب***: ادریس بن احمد حسنی وزانی (م۱۲۷۲ق)، قاهره: المطبعة المصرية، ۱۳۴۹ق/ ۱۹۲۹م، ۲ جلد.

چاپ دیگری از این کتاب با این مشخصات موجود است: قاهره: دار الکتب الحديثة، ۱۳۵۲ق، ۲جلد.

۵۷. ***النقول الشرعية في الرد على الوهابية***: حسن بن عمر شطی (۱۲۰۵-۱۲۷۴ق)، تحقیق بسام حسن عمقية، دمشق: دار غار حراء، ۱۹۹۷م، ۹۰ص.

نویسنده این کتاب از مخالفین سرسخت محمد بن‌عبدالوهاب بود و نسبت ادعای نبوت به او داده بود. کتاب او شامل پنج فصل است. در فصل اول به بحث اجتهاد می‌پردازد و اینکه هر کسی نمی‌تواند ادعای اجتهاد کند. فصل دوم در مورد شرک و بدعت و اقسام آن است. در فصل سوم به این مقوله پرداخته که انبیا و شهدا در قبور خویش مرده نیستند، بلکه دارای حیات واقعی هستند. در فصل چهارم درباره جایز بودن توسل و استغاثه و شفاعت توضیحاتی داده شده و در فصل پنجم استحباب زیارت قبور آمده است.

گزارشی از کتاب

«پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان»

* احمد ربیعی‌فر

* دانش‌آموخته حوزه.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾.[1]

در طول تاریخ همواره دشمنان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام در پی ضربه زدن به این مکتب مقدس بوده‌اند و جنود ابلیس تمام توان خویش را برای مبارزه با انوار الهی به میدان آورده‌اند، تا جایی‌که دست به قتل اولیای الهی زده و با کشتار و تبعید آنان، سعی در خاموش سازی انوار قدسی داشته‌اند، اما علی‌رغم فعالیت‌های آنان، خواست خداوند بر این تعلق یافته است که نور ولایتش را در تمام هستی پر فروغ سازد و پرچم لاإله الا الله را بر فراز گنبد هستی برافرازد.

یکی از حربه‌هایی که همواره در مقابل رهپویان طریق هدایت به‌کار گرفته شده است، ایجاد شک و شبهات اعتقادی و فکری در راستای مبارزه با تفکر ناب توحیدی بوده است. در مقابل اولیای الهی نیز چنان‌که در مدرسه علمی اهل‌بیت علیهم‌السلام شاهد آن هستیم، در کنار پیشبرد تفکر و علوم الهی، به رفع این شبهات پرداخته و با پاسخ‌های قاطع، راه نفوذ شک و شبهه را در جبهه اولیای الهی سد کرده و مانع انحرافات فکری و عقیدتی در این جبهه شده‌اند.

در دهه‌های اخیر، وهابیان از طریق نشر کتب و ایجاد شبکه‌های رسانه‌ای گسترده، شبهات و سؤالات فکری متنوع و متعددی را متوجه شیعیان کرده‌اند که طبق معمول با پاسخ‌های علمی و قاطع علمای شیعه مواجه شده‌اند، اما می‌بینیم آنان با وجود دریافت پاسخ‌های قاطع، دوباره همان شبهات را مطرح می‌کنند. این امر از طرفی نشان‌دهنده ضعف علمی و شکست جبهه وهابیت در این کارزار است و از جانب دیگر

۱. سوره صف، آیه ۸.

نیز نشان می‌دهد که مقصود وهابیت از ایجاد شبهات اعتقادی، گرفتن پاسخ و رسیدن به حقیقت نیست بلکه تنها تشویه صورت تشیع و تضعیف اعتقادات عوام است. از این رو مقصود علمای شیعه از پاسخ دادن به این شبهات عمدتاً تنویر افکار مسلمین بوده و مانع از تأثیرگذاری شبهات معاندین بوده است.

◆ گزارش محتوای کتاب

کتاب *پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان* به قلم محمد طبری شامل پاسخ‌های شیعه به ۱۷۸ پرسش متنوع است که وهابیان متوجه شیعیان می‌دانند. در واقع این کتاب پاسخی است به کتابچه‌ای با عنوان «سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد». وهابیان این کتابچه را با هدف هجوم به عقاید شیعیان نگاشته و منتشر کرده‌اند. نویسندهٔ این کتابچه، ۱۷۸ سؤال مطرح‌شده را به اصطلاح عامل هدایت جوانان شیعه می‌داند. از این رو کتاب *پاسخ جوان شیعی* ابتدا بدون در نظر گرفتن مسائل جانبی نقاط ضعف کتاب مزبور را در قالب پیشگفتار برشمرده و پس از آن به این مطلب اشاره کرده که در کتابچه وهابیان بیش از هر چیز روی سه موضوع تکیه شده است:

۱. ارتداد صحابه: شیعه معتقد است صحابه بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرتد شدند!

۲. سبّ صحابه: شیعه به صحابه پیامبر ناسزا می‌گوید!

۳. بی‌احترامی به عایشه همسر پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم !

نویسنده کتاب *پاسخ جوان شیعی* پیش از پاسخ دادن به سؤالات کتابچه مزبور، ابتدا با تمسک به کتب اصلی مورد قبول وهابیان به صورت علمی و مستند اثبات می‌کند که در واقع این سه اتهام به خود وهابیت و طرف‌داران آنها وارد است که ما در اینجا به‌طور خلاصه گوشه‌ای از این دلایل را نقل می‌کنیم:

۱. ارتداد صحابه

ابن اثیر جزری در جلد دهم کتاب *جامعُ الأصول في أحاديث الرّسول* در موضوع «حوض» ده روایت از *صحیح بخاری* و *مسلم* نقل کرده که همگی حاکی از ارتداد

گروهی از صحابه بعد از رحلت پیامبر ﷺ است؛ مانند این روایت که بخاری و مسلم از ابوهریره نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود:

«یَرد علیَّ یومَ القیامة رهطٌ مِن أصحابي فَیجلُون عَن الحَوضِ فَأقولُ یا ربِّ أصحابي، فَیقولُ: إنَّه لا عِلمَ لَک بِما أَحدَثُوا بَعدَک، إنَّهُم ارتَدّوا عَلی أدبارِهِم القَهقَری». أخرَجَه البخاري وَ المسلم؛[1]

در روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد می‌شوند، ولی آنها را از حوض می‌رانند. می‌گویم: خدایا، آنها اصحاب من هستند. خطاب می‌آید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه بدعت‌هایی گذاشتند. آنها مرتد شدند و به حالِ (کفر و جاهلیتِ) پیشین بازگشتند.

یا روایتی دیگر که بخاری در صحیح خود نقل می‌کند:

عن النّبي ﷺ قالَ: بَینا أنا قائِمٌ فإذا زُمرَةٌ حتّی إذا عَرَفتُهُم خَرَجَ رَجُلٌ مِن بَیني وَ بَینَهُم فَقالَ: هَلُمَّ. قُلتُ: أینَ؟ قالَ: إلی النّارِ وَالله. قُلتُ: ما شَأنُهُم؟ قالَ: إنَّهُم ارتَدّوا بَعدَکَ عَلی أدبارِهِم القَهقَری؛

پیامبر فرمود: من در کنار حوض می‌ایستم، ناگهان گروهی ظاهر می‌شوند. آن‌گاه که آنان را شناختم، یک نفر میان من و آنها پدیدار می‌شود و می‌گوید: بیایید برویم. می‌گویم: آنها را کجا می‌بری؟ می‌گوید: قسم به خدا به سوی آتش. می‌پرسم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: مرتد شده‌اند و به حالت پیشین بازگشته‌اند.[2]

---

۱. *صحیح بخاری*، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص۱۱۳۹، ح ٦٥٨٥؛ *جامع الاصول*، ج۱۰، ص٤٦٩، شماره۷۹۹۸.

۲. *صحیح بخاری*، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص۱۱۳۹، ح ٦٥٨٧؛ *جامع الأصول*، ذیل شماره ۷۹۹۸.

۲. سبّ صحابه

در این زمینه باید ببینیم پایه‌گذار سبّ صحابه و دشنام به آنان کیست تا گریبان او را بگیریم، نه شیعه را که هرگز صحابه‌ای را لعن نکرده و دوستدار صحابه پیامبر بوده است، البته به غیر از آنان که طبق مستندات فریقین از راه حق منحرف شده‌اند. اکنون ببینیم چه کسانی سبّ صحابه را رواج داده‌اند:

الف) مسلم در صحیح خود از عامر فرزند سعد بن‌ابی‌وقاص نقل می‌کند:

أمَرَ مُعاویَةُ بنُ أبی سُفیان سَعداً، فَقالَ: ما مَنَعکَ أن تَسُبَّ أباتُرابٍ؟ فَقالَ: أما ما ذَکَرتُ ثَلاثاً قالَهُنّ رَسولُ الله ﷺ فَلَن أسُبَّه؛

معاویة بن‌أبی‌سفیان به سعد وقاص فرمان داد که علی علیه‌السلام را لعن کند و گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب بازداشته است؟ سعد پاسخ داد: هرگاه سه مطلب را که رسول الله درباره او گفته به خاطر می‌آورم، هرگز او را دشنام نمی‌دهم...؛[1]

ب) ام‌سلمه همسر پیامبر خدا ﷺ در نامه‌ای به معاویه نوشت:

کتبَت أُمُّ سَلمَة إلی مُعاویَة: إنّکُم تَلعنُونَ اللهَ وَ رَسولَه ﷺ عَلی مَنابِرِکُم وَ ذلکَ إنّکُم تَلعَنونَ عليّ بنَ أبی طالِب وَ مَن أحبَّه، وَ أنا أشهَدُ أنّ اللهَ أحبَّهُ و رَسوله ﷺ . فَلم یَلتَفِت إلی کَلامِها؛

شما بالای منبر علی را لعن نمی‌کنید، بلکه خدا و رسول او را لعن می‌کنید؛ زیرا می‌گویید لعنت بر علی و بر دوستدارانش. من شهادت می‌دهم که خدا و رسول او از دوستداران علی هستند. اما معاویه به سخن وی اعتنا نکرد.[2]

---

۱. *صحیح مسلم*، باب فضائل علي بن أبي‌طالب، ضمن حدیث ۲٤۰٤.

۲. *العقد الفرید*، ج۵، ص ۱۱٤؛ ر.ک: *خصائص نسائی*، ص ۱۳۳، حدیث ۹۱؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج۳، ص۳۱؛ *فتح الباری*، کتاب فضائل الصحابة، ج۷، ص۷۱.

۳. بی‌حرمتی به عایشه

یکی از اموری که بارها کتابچه مزبور شیعه را به آن متهم کرده است، این است که شیعه به عایشه همسر پیامبر ﷺ نسبت ناروا می‌دهد؛ درحالی‌که تفاسیر شیعه در سوره مبارکه نور، خلاف آن را گواهی می‌دهد. انتقاد شیعه به عایشه، مربوط به لشکرکشی وی به بصره و شورش بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است و دامن او را از مسئله افک تنزیه می‌کند، لیکن بخاری در صحیح با صراحت آورده است:

قامَ النَّبيُّ ﷺ خَطيباً فَأشارَ نَحوَ مَسكنِ عائشَة فَقالَ: هٰهُنا الفِتنَةُ ثَلاثاً مِن حَيثُ يَطلَعُ قَرنُ الشَّيطانِ؛

پیامبر به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود: «فتنه از اینجاست» و می‌افزاید: «شاخ شیطان از اینجا بیرون می‌آید».[1]

نویسنده کتاب *پاسخ جوان شیعی* پس از اینکه به‌طور اجمال در پیشگفتار کتاب، به این سه محور کلی می‌پردازد، به پاسخ‌گویی به سؤالات مطرح در کتابچه وهابیان می‌پردازد و تمام ۱۷۸ سؤال را یک به یک پاسخ می‌گوید.

سؤالات پاسخ داده شده در این کتاب بر اساس موضوع دسته‌بندی نشده‌اند بلکه با موضوعات متنوع مطرح شده‌اند؛ موضوعاتی مانند:

- بیعت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با خلفا؛
- مسأله ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام؛
- ازدواج فرزندان امام علی علیه‌السلام با فرزندان صحابه؛
- مسأله فدک و ظلم و ستم به دخت نبی ﷺ حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام؛
- صلح امام حسن علیه‌السلام؛
- قیام عاشورا؛

۱. *صحیح بخاری*، باب ما جاء فی بیوت ازواج النبی، ص ٥١٤، حدیث ٣١٠٤؛ *صحیح مسلم*، شماره ٢٩٠٥، فرع ٤٩.

ـ ارتداد صحابه؛
ـ عدالت صحابه؛
ـ مهدویت؛
و موارد دیگر.

امید است که این کتاب و امثال آن، روشنایی بخش راه رهروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام باشد و تلاش‌های نویسندگان و علمای شیعه در این جهت مورد رضای حضرت حق واقع شود و غبار شبهات را از آینه اذهان مسلمین بزداید.

گزارشی از سایت

* علی مرتضوی‌نیا

* دانش آموخته حوزه.

◆ مقدمه

در این برهه از زمان، فضای مجازی یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین فضاهاست که نقش به‌سزایی در تبیین و آشنایی با فرهنگ‌ها و عقاید بشر دارد و نوع بهره‌گیری از این فضا نتایجی متناسب با آن در پی دارد.

یکی از مسائلی که در این دوره از تاریخ بسیار مورد توجه قرار گرفته، مسائل اعتقادی می‌باشد که افراد کج‌نگر با استفاده از این فضا عقاید باطل خود را ترویج می‌کنند. کسانی که با این مسائل روبه‌رو می‌شوند، به دنبال جاهایی می‌گردند که بتوانند به تأیید یا رد این عقاید بپردازند و نتایج مورد نظر خود را بگیرند و ذهن آشفته‌شان را به آرامش برسانند. اینجاست که وظیفه ما سنگین‌تر می‌گردد و ما را وامی‌دارد با بهره‌گیری از این فضاها، عقاید و افکار باطل یا صحیح را معرفی کنیم و به کمک حق‌جویان بشتابیم.

در این زمینه به معرفی پایگاهی می‌پردازیم که با بهره‌گیری از متخصصان و کارشناسان دینی می‌تواند کمک شایانی را به حق‌جویان کند. این پایگاه، پایگاه مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی (www.mazaheb.ir) می‌باشد.

◆ بخش‌های مختلف پایگاه مذاهب اسلامی

۱. بخش پرسش و پاسخ
۲. بخش ارسال سؤال
۳. بخش کتابخانه و سایر کتاب‌ها
۴. بخش مقالات
۵. بخش جدیدترین پرسش‌ها و پاسخ‌ها
۶. بخش محبوب‌ترین‌ها
۷. بخش اخبار

هر یک از این بخش‌ها را به تفکیک معرفی می‌کنیم.

۱. بخش پرسش و پاسخ

این بخش در شش موضوع سؤالات را طبقه‌بندی کرده است:

در ششمین موضوع از این بخش می‌توانید سؤالاتی را که کاربران در زمینه‌ی فرقه‌های انحرافی از کارشناسان پایگاه پرسیده‌اند، ببینید.

۲. بخش ارسال سؤال

حقیقت‌جویان محترم می‌توانند سؤالات خود را در زمینه‌های مذاهب اسلامی و فرقه‌های انحرافی و به خصوص فرقه ضاله وهابیت و... را در این بخش مطرح کنند و

پاسخ‌های جامع و کامل کارشناسان را در ایمیل خود یا در سایت مذاهب اسلامی مشاهده فرمایند.

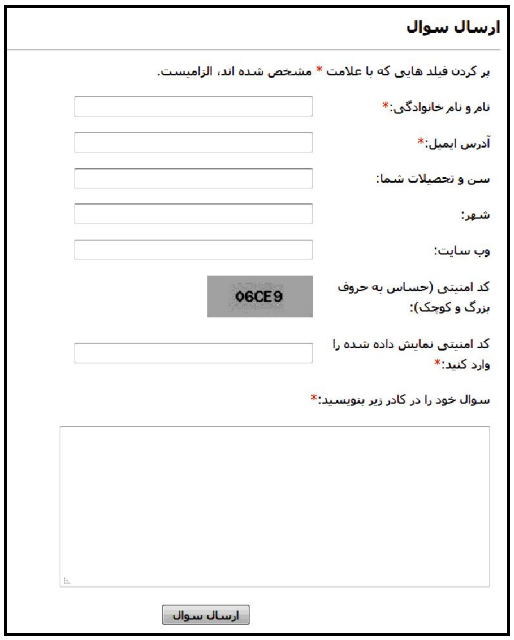

۳. بخش کتابخانه و سایر کتاب‌ها

در این دو بخش می‌توانید کتاب‌هایی را که برای آشنایی با مذاهب و عقاید انحرافی قرار داده شده است، به‌صورت فهرست‌وار مطالعه و مشاهده کنید و با کلیک روی هر یک از دو بخش می‌توانید موضوعات مورد نظر خود را انتخاب کنید تا کتب مربوط به همان موضوع برای شما نمایش داده شود.

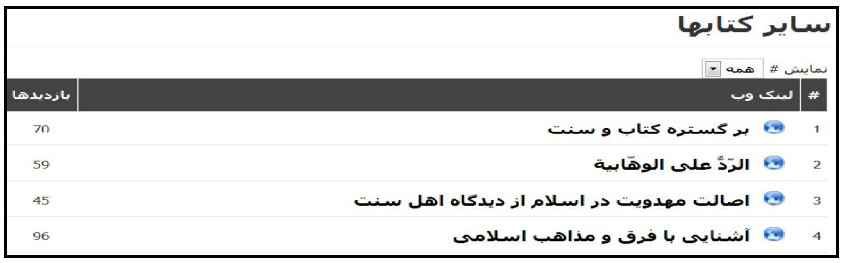

کتاب ها

نمایش # همه

#	لینک وب	بازدیدها
1	برسمان علوي	1451
2	روابط امام علی(ع) و خلفا به روایت نهج البلاغه	2035
3	کتابشناسي پرسش و پاسخ	1239
4	اسماعیلیه، تاریخ و عقاید	1947
5	آزادی و دمکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم	1743
6	اهل سنت، باورها، اندیشه ها	1571
7	پژوهشی سزا در بایدها و نبایدهای ناسزا	1596
8	پاسخ به شبهات عزاداری	1636

۴. بخش مقالات

این بخش دارای هفت موضوع است و در موضوع عقاید و کلام می‌توانید مطالب خوب و قابل استفاده‌ای در زمینه فرقه‌های انحرافی و وهابیت مشاهده کنید و مورد بهره برداری علمی قرار دهید.

مقالات

- **اهل بیت پیامبر اکرم** (100 مطالب)
- **سیاسي-اجتماعي** (7 مطالب)
- **رجال** (25 مطالب)
- **تفسیر و علوم قرآن** (3 مطالب)
- **عقاید و کلام** (36 مطالب)
- **فقه و اصول** (15 مطالب)
- **مناسبت ها** (8 مطالب)

چند عنوان از موضوع عقاید و کلام را می‌توانید در زیر مشاهده کنید:

#	عنوان مطلب	بازدیدها
1	نماز و دعا در کنار قبور اولیاي الهي	351
2	بررسی عصمت حضرت آدم علیه السلام، از دیدگاه قرآن	426
3	نقد و بررسي نظریه تکامل (داروینیسم)	508
4	نگاهی به مخالفت وهابیان با بنای قبور بر مزار اولیای دین :	598
5	نماز و دعا در کنار قبور اولیاي الهي :	595
6	برتري نبّت از عمل:	739
7	تاریخچه فرقه ماتریدیه:	606
8	سلفی و سلفی گری:	572
9	رجعت در اندیشه شیعی	860
10	سلفیه و تقریب	763

۵. جدیدترین پرسش‌ها و پاسخ‌ها

در این بخش می‌توانید آخرین پرسش‌هایی را که کاربران مطرح کرده و کارشناسان پاسخ داده‌اند، مشاهده کنید.

۶. محبوب‌ترین‌ها

در این بخش که مطالب ارزنده‌ای در زمینه عقاید انحرافی دارد، می‌توانید محبوب‌ترین مطالب و پرسش‌ها را که کاربران مشخص کرده‌اند، مشاهده کنید.

۷. اخبار

در بخش اخبار، آخرین خبرهای جهان اسلام و خبرهای مرتبط با عقاید انحرافی و مذاهب، در اختیار کاربران محترم قرارگرفته است.

امید است با بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و با بهره‌مندی از فضای مجازی که نقش به‌سزایی در تبیین عقاید و فرهنگ‌ها دارد، بتوانیم قدمی در راه پیشبرد اهداف بلندمرتبه دینی برداریم و نقش خود را در این زمینه به شایسته‌ترین شکل ایفا کنیم و یاری خداوند تبارک و تعالی را در این مهم می‌طلبیم.